

تفسیر روشن

برای عموم طبقات

تحقیقی، قاطع، بی سابقه

مجلد چهارم

نوشته
محقق مفسر
علامه مصطفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ
 الْمُرْسَلِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ ، وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
 أَجْمَعِينَ .

و بعد : دست و زبان من از بیان رحمتها و أَلطاف ظاهری و باطنی خداوند
 متعال ، مخصوصاً در رابطه نوشتن این تفسیر مبارک عاجز و قاصر است ، زیرا خود
 زبان و دست و قلب و روح من نیز از مصادیق نعمتهای الهی است .
 در اینجا بتوفیق و لطف خداوند متعال شروع می‌کنیم به جلد چهارم از تفسیر
 روشن که از آغاز آیه مبارکه ۲۷۳ سوره بقره است ، و بطوریکه در مقدمه کتاب گفته
 شده است : از نقل أقوال و احتمالات در هر جهت باشد ، پرهیز کرده‌ایم تا موجب
 اختلاف و تردید و ابهام نشود ، و ما تنها چیزی را در این تفسیر می‌نویسیم که خود
 اطمینان و یقین پیدا می‌کنیم ، در جهت ادبیات باشد ، یا در معانی لغات و ظواهر
 آیات کریمه ، و یا از لحاظ حقایق و معارفی که استفاده می‌شود ، و از خداوند متعال
 یاری می‌طلبیم .

حسن مصطفوی

أول جُمادی الاولی ۱۴۱۰ هـ -

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ
الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافاً وَ مَا تُنْفِقُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ . - ۲۷۳ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرّاً وَ
عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ . - ۲۷۴ .

لغات :

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ : برای ناتوانان - آنانکه .
أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ : بازداشت شده‌اند - در - راه - خداوند .
لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً : توانایی نمیدارند - قدم زدن را .
فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمْ : در زمین - گمان می‌کند آنانرا .
الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنْ : شخص جاهل - توانگران - از .
التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ : خویشتن داری - می‌شناسی آنانرا .
بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ : بجلوه‌های ظاهرآنان - درخواست نمی‌کنند مردم را .
إِحْفَافاً وَ مَا تُنْفِقُوا : باصرار کردن - و آنچه - انفاق کنید .
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ : از - چیز برگزیده - پس بتحقیق - خداوند .
بِهِ عَلِيمٌ الَّذِينَ : بآن - عالم است - آنانکه .
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ : انفاق می‌کنند - اموال خودشانرا .
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرّاً : در شب - و روز - پنهانی .
وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ : و آشکارا - پس برای آنها - مزد آنان .
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ : در رابطه - پروردگارشان - و ترسی نیست .
عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ : بر آنان - و نه - آنان - اندوهگین می‌شوند .

ترجمه :

برای افراد ناتوانیکه در مضیقه قرار گرفته‌اند در راه خدا ، توانایی ندارند قدم زدن را در روی زمین ، گمان می‌دارد آنانرا شخص نا آگاه توانگران ، بخاطر خویشتن داری آنان ، می‌شناسی آنانرا از علامتها و جلوه‌های ظاهرشان ، درخواست نمی‌کنند مردم را باصرار کردن ، و آنچه انفاق می‌کنید از چیز برگزیده‌ای پس بتحقیق خداوند بآن عالم است . - ۲۷۳ آنانکه انفاق می‌کنند اموال خودشانرا در پنهانی و آشکارا در شب و روز : پس برای آنها باشد مزدشان در رابطه پروردگارشان ، و ترسی نیست بر آنان و نه آنها غمگین می‌گردند . - ۲۷۴ .

تفسیر :

۱ - لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ :

فقراء : جمع فقیر از ماده فقر که در ۲۶۸ گفتیم : بمعنی وضعی است که موجب نیازمندی گردد ، و آن در مقابل غناء باشد .

و إحصار : از ماده حصر که بمعنی ضیق و محدودیت است ، و إحصار بمعنی در مضیقه و محدودیت قرار دادن می‌شود .

و استطاعت : در ۲۱۷ گفتیم که بمعنی درخواست طوع است ، و آن بمعنی عمل کردن با رغبت و خضوع در مقابل حکم باشد ، و این طلب اعم است از آنکه بزبان باشد یا بحال یا بطبع .

و ضرب : عبارتست از زدن چیزی بدیگری روی برنامه مقصود ، خواه این زدن با دست باشد یا بقدم یا بکلام یا بچیز دیگر .

در آیات گذشته از موضوع انفاق و خصوصیات آن بیان شده بود ، و بمناسبت جمله اخیر (و مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ) که مورد انفاق ذکر نشده بود ، در این آیه کریمه بدون پیدا شدن فاصله ، بیکی از موارد روشن آن اشاره فرمود ، پس

کلمه للفقراء متعلق می‌شود به - تُنْفِقُوا ، نه بچیز دیگریکه مقدر باشد .
و در این مورد برای فقراء هفت خصوصیت ذکر شده است :
اول - محصور بودن ، خواه بجریان طبیعی باشد و یا بسلطه خارجی .
دوم - در راه خدا صورت بگیرد ، نه روی برنامه‌های شیطانی .
سوم - توانایی نداشتن از راه افتادن ، بهر جهتی باشد .
چهارم - تظاهر بفقر نکردن که دیگران آگاه نباشند .
پنجم - شخص خویشتن دار و عقیف باشد .
ششم - افراد روشن ضمیر و نورانی بتوانند فقر او را تشخیص بدهند .
هفتم - در خواست جدی از کسی نمی‌کند .
و أمّا مطلق درخواست چیزی : دلالت بمعنی فقر نمی‌کند ، و ممکن است روی
أغراض دیگری صورت بگیرد ، مانند قرض و غیره .
این هفت خصوصیت میزان کامل و معرف تمام شخص فقیر است که بطور مسلم
مورد رضای پروردگار متعال در جهت انفاق قرار خواهد گرفت .
و البته با اضافه شدن جهات دیگر که مورد توجه باشد : موجب رجحان و تقدّم
خواهد شد ، مانند فضیلت در علم یا ایمان یا کثرت عائله یا همجوار بودن یا قرابت
یا شیخوخت و غیر اینها .
۲ - يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ
الْحَافِيَ :

حسب : از ماده حساب و محاسبه صفت است بوزن صعب ، و بمعنی رسیدگی
کننده با اشراف و نظر است .
و اینمعنی مقدمه بر تحصیل علم و آگاهی است ، و از این لحاظ توأم با جهل و
بی‌اطلاعی استعمال می‌شود .
و تعفّف : از باب تفعل است که دلالت می‌کند بر مطاوعت و اختیار کردن عفت ،

و آن عبارتست از حفظ و نگهداری نفس از شهوات و تمایلات نفسانی که در خود نفس هست ، چنانکه تقوی عبارت باشد از نگهداری نفس از خلاف و محرّمات خارجی .

و سیما : أصل آن سِوْمَة باشد بوزن فِعْلَة که صیغه نوع است ، از مادّه سَوَم که بمعنی در معرض قرار دادن و آشکار کردن آنچه در باطن باشد در مقابل دیگری ، بجریان طبیعی باشد یا ارادی . و منظور در اینجا چهره آنان است که شخص روحانی روشن ضمیر از آثار و خصوصیات ظاهری صورت آنان ، در مزیقه بودن و فقر آنها را تشخیص می‌دهد ، ولی آنها هرگز طوری سخن نمی‌گویند که دیگری از تنگدستی و نیازمندی آنان آگاه شود .

و تعبیر بمادّه معرفت : برای اینکه عرفان علم بخصوصیات باشد .
و اِلْحَاف : از مادّه لِحَاف ، و بمعنی پوشانیدن و احاطه کردن است که بصورت ملازم بودن باشد ، و از مصادیق آن لحاف خارجی و روپوشی است که کاملاً بدن را بپوشاند ، و یا در خواست و سؤال است که طرف را احاطه کرده و فراگیرد .
و منظور اینکه : در موردیکه چیز را درخواست کنند ، در طلب خود پافشاری و اصرار نمی‌ورزند که طرف نیاز و حاجت آنها را بفهمد ، و بلکه بسنگینی و بجریان طبیعی و عادی می‌طلبند .

پس کسی که از خصوصیات زندگی داخلی آنان آگاه نباشد ، هرگز نه تنها آنها را نیازمند و فقیر نمی‌بیند ، بلکه گمان می‌دارد که آنها اغنیاء هستند ، مگر آنکه چون رسول اکرم (ص) از علامات ظاهری و سیمای آنان ، حالات و خصوصیات باطنی آنها را با نور و چشم بصیرت مشاهده نماید .

پس در این آیه کریمه ضمن دستور بانفاق و رسیدگی بفقراء : صفات آنها را نیز معرفتی و روشن فرموده است .

و بدلالیت این علامات : افراد ولگرد و سائلی که تمام برنامه و زندگی آنها در

سؤال کردن و درخواست از مردم و بدست آوردن منافع مادی خلاصه شده ، و کوچکترین توجهی بحیاء و عفت و شخصیت و جهات اخلاقی و وظائف دینی و طاعات و عبادات ندارند : نه تنها از مصادیق فقراء نیستند ، بلکه از افراد فاسد و مفسد و باطل و گمراه و عضو فلج اجتماع بوده ، و کمک کردن به برنامه آنها بطور مسلم از لحاظ عقل و شرع و عرف پسندیده مذموم خواهد بود .

و وظیفه حکومت اسلامی است که : این افراد را مجبور به کار کردن و شغل داشتن مشروع نموده ، و از عمل فاسد آنها صددرصد ممانعت و جلوگیری کند .

۳- و ما تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ :

پس وقتیکه موضوع انفاق و هزینه دادن از هر جهت پسندیده و برگزیده گردیده ، و نزد عقل و شرع مطلوب و بجا بود : بطور مسلم مقبول درگاه پروردگار متعال قرار گرفته ، و استحقاق لطف و رحمت و توجه مخصوص او را پیدا خواهد کرد .

آری علم و آگاهی خداوند متعال بهمه اعمال و امور محیط بوده ، و کمترین حرکت و جریانی از احاطه نور علم او بیرون نمی شود .

و علم و اطلاع ملازم با تحقق لطف و رحمت است ، و تحقق لطف و مهربانی ملازم است با قدردانی و پاداش عملی دادن .

و چون خداوند متعال مبدء جود و کرم و عطاء بوده ، و وجود او مظهر رحمت و إحسان و بخشش است : پاداش نیکو و جزای مناسب در مورد مقتضی برای او لازم خواهد بود .

و تصریح نکردن به پاداش : بخاطر تلازم در میان علم و پاداش است ، زیرا بودن علم با رحمت ذاتی و فقدان بخل و امساک ، ملازم با جزاء باشد .

۴- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً :

نهار : از ماده نهر که بمعنی جریان پیدا کردن با قوت است ، و در ساعات روز از آغاز صبح نور و حرارت تا ابتدای شب در جریان است ، و زیاد بودن الف دلالتی

است بر شدت جریان ، و اینکلمه در اصل صفت است بوزن جبان ، و اطلاق می شود بزمان محدود در مقابل لیل با در نظر گرفتن مفهوم جریان .

و لیل : اطلاق می شود بزمانیکه در مقابل نهار بوده ، و نور و حرارت در آن آشکار نشده ، و فضا تاریک گردد ، و در این کلمه مفهوم ظلمت و تاریکی منظور می شود . و چون زمان شب بهترین موقعیتی است برای عبادت و توجه و ذکر و مناجات و اعمال خالص و ارتباط با خداوند متعال : در اینموارد مقدّم بر نهار ذکر می شود . و سرّ : بمعنی مطلق پوشیدن در مقابل علن است ، و اعمّ است از خفاء و کتمان و بطون .

پس عَکَن : بمعنی ظهور است در مقابل سرّ و خفاء ، و علانیه بوزن کراهیه مصدر است ، چنانکه سرّ هم در اینجا مصدر باشد .

و منظور اینکه : آنانکه انفاق می کنند اموال خودشانرا در راه خداوند متعال در تاریکی شب و در روشنایی روز ، و در حال اخفاء و پوشانیدن انفاق و یا در حال آشکار کردن آن : پس مزد آنها با خدا خواهد بود .

و اختلاف این حالات دلالت می کند بر ثبوت و پابرجایی صفت و عمل انفاق برای آنان که هیچگونه در اینجهت قید و حدی نداشته و بهر حالتی که باشند انجام وظیفه خدماتی خود را می دهند .

و در آیه ۲۷۱ گذشت که ابداء صدقات و إخفاء آنها ، هر کدام آثار مخصوص و محاسنی در بر دارد که بموقع خود مطلوب باشد .

۵ - فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ :

أجر : بمعنی مزد است ، و بمعنی مصدري هم استعمال می شود .

عند : دلالت می کند به ربط ما قبل خود بما بعدش .

وَ خَوْفٌ وَ حُزْنٌ : در مقابل أمن و ایمنی ، و سرور باشد .

و این کلمات در آیه ۱۱۲ تفسیر شده است . و آن آیه کریمه درباره افرادی بود

که خودشانرا تسلیم بخداوند متعال و احکام او کرده ، و نیکوکار باشند . پس این آیه شریفه نیز یکی از مصادیق آن خواهد بود ، زیرا انفاق از مصادیق احسان باشد . و در آیه ۲۷۲ گذشت که : انفاق برای طلب وجه الله باید صورت بگیرد .

روایت :

در کافی (باب العقیة ح ۶) رسول اکرم (ص) فرمود : سه چیز است که می ترسم درباره شماها از آنها پس از درگذشت من :
 اول - از گمراه شدن پس از پیدایش معرفت بحق .
 دوم - از فتنه‌هاییکه پیش آمده و گمراه کننده باشد .
 سوم - از شهوت شکم و فرج .

توضیح :

۱- معرفت : منظور معرفت باصول و حقایق دین است که عبارت می شود از اصل توحید ، و اصل نبوت ، و مقام امامت که خلافت از نبوت است ، و اصل عالم ماورای ماده .

و عمده گمراهی در اینموضوع از جهت امامت صورت می گیرد که بظاهر قابل تردید و اثبات و ردّ و تحریف بوده ، و با جلب منافع مادی دنیوی نیز تماس پیدا می کند .

و از این لحاظ ولایت و امامت امیر المؤمنین (ع) که بنصوص و تعیین و تعیین صدرصد ثابت شده بود ، پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص) مورد خلاف واقع شده ، و حقیقت آنرا تحریف کرده ، و بمفاهیم ظاهری و مقامات مادی تطبیق کردند .
 و ما در این موضوع در کتاب الحقایق بطور مستدلّ بحث کردیم .

۲ - فتنه : این لغت بمعنی ایجاد اختلال و اضطراب است ، و در آیه ۱۹۱ گفتیم

که اثر فتنه پیدایش تحوّل و دگرگونی در زندگی فردی یا اجتماعی است ، و در کتاب الحقایق از فتنه‌هاییکه پس از رحلت پیغمبر اسلام واقع شده است ، بحث شده است .

و جای بسیار تأسف است که همان فتنه‌ها و اختلالها بود که : ملت مسلمان را دگرگونی داده ، و از مسیر خود منحرف نمود .

۳- شهوت شکم و فرج : اینجهت مربوط است به انحراف شخصی که در صورت ظهور این شهوت ، انسان از مسیر کمالی و از مقصد اصلی و حقیقی خود منحرف گشته ، و غرق در زندگی حیوانی و مادی شده ، و تمام حقایق را زیر پا می‌گذارد . و یگانه راه جلوگیری از شهوات : بودن عفت در نفس باشد .

لطائف و ترکیب :

۱- من التعفّف : متعلّق است به یحسب ، یعنی این گمان از جهت عفت و خود داری نفس آنان باشد .

۲- الحافاً : مفعول مطلق است ، یعنی سؤال إلحاف .

۳- الذّین یُنْفِقون : مبتداء است ، و فلهم أجرهم خبر باشد ، و حرف فاء بخاطر تضمین مبتداء مفهوم شرطیت است .

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . - ۲۷۵ .

لغات :

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا : آنانکه - می خورند - ربا را .
 لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ : قیام نمی کنند - مگر - چنانکه - قیام می کند .
 الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ : آنکه - می افکند او را - شیطان .
 مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ : از مس کردن - این - بآنکه بتحقیق آنها .
 قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ : گفتند - بتحقیق اینکه - معامله - شبیهه .
 الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ : ربا است - و حلال کرده - خداوند .
 الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا : معامله را - و حرام کرده - ربارا .
 فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ : پس کسیکه - آمد او را - پندی .
 مِنْ رَبِّهِ فَاتْتَهَى : از - پروردگاراو - پس باز ایستد .
 فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ : پس برای او - آنچه - گذشته است - و کار او .
 إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ : بسوی - خداوند است - و کسیکه - برگردد .
 فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ : پس آنان - ملازمان - آتشند .
 هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : آنان - در آتش - جاویدند .

ترجمه :

آنانکه می خورند ربا را قیام نمی کنند برای انجام وظیفه ، مگر چنانکه قیام می کند آنکسیکه برافکنده است او را شیطان از مس و مالیدن ، اینمعنی بسبب آنکه بتحقیق آنان گفتند که بتحقیق معامله کردن شبیه ربا است ، در حالیکه حلال کرده است خداوند متعال معامله را و حرام و منع نموده است ربا را ، پس کسیکه آمده است او را موعظه ای از جانب پروردگارش و پذیرفت آنرا : پس برای او باشد آنچه گذشته است ، و جریان امر او با خداوند متعال خواهد بود ، و اگر کسی پس از تنبّه و توجه برگردد به برنامه گذشته خود : پس آنان ملازمین آتش بوده ، و برای

همیشه در آن جاوید خواهند بود . - ۲۷۵ .

تفسیر :

۱ - الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ

الْمَسِّ :

أَكْل : عبارت از خوردن است که برای تهیّه و تقویت قوای از دست رفته بدن صورت می‌گیرد ، و اینمعنی باختلاف موجودات فرق می‌کند ، و هر موجودی متناسب وجود خود غذایی دارد .

و ربا : از ماده رَبَو ، و بمعنی توّرّم و انتفاخ و بلند شدن است ، و اطلاق می‌شود به زیادی حاصل از مال ، خواه آن زیادی در خارج موجود شود ، و یا باعتبار و فرض منظور گردد ، چنانکه در ربا چنین قراردادی منظور گشته ، و زیادی مفروضی در نظر گرفته شده ، و از طرف أخذ می‌شود ، اگر چه در خارج حاصل نگردد . پس در جریان أخذ ربا از چهار جهت سکتّه با اجتماع وارد شده ، و در نتیجه جامعه را از تحرّک و پیشرفت جلوگیری می‌کند :

۱ - رباگیرنده با اعتماد أخذ ربا : از تحرّک و فعالیت و کوشش متوقّف شده ، و در حقیقت عضوی از جامعه فلج گشته است .

۲ - رباگیرنده گذشته از توقّف خود : تحرّک و فعالیت شخص ربا دهنده را نیز بخود اختصاص داده ، و او را نیز از پیشرفت و تحصیل منافع و توسعه زندگی محروم کرده است .

۳ - و نود در صد از افرادی که ربا می‌دهند : ربا را از اصل مال و بدون آنکه استفاده‌ای داشته باشند ، پرداخت ربا ی فرضی و طبق قرارداد می‌کنند ، و در حقیقت بر فقر و بیچارگی و ضعف و ناتوانی آنها اضافه شده ، و گیرنده ربا خون دیگران را با کمال فشار مکیده ، و عائله‌های آنانرا بجای آنکه انفاق و تقویت و

رسیدگی کند ، تضعیف و بیچاره کرده است .

۴- ربا گیرنده خود را از لحاظ روحانیت و معنویت محروم کرده ، و از سیر بسوی کمال و حق نگه داشته است ، زیرا که غذای او از خون عائله های مستضعف و فقیر گرفته می شود .

و چنین شخصی هرگز نمی تواند در جهت انجام وظائف الهی و سلوک در راه حق و سیر بسوی کمال روحی بپاخیزد .

و بهترین و جامعترین تعبیر همین است که فرموده است : قیام نمی کنند مگر چون قیام کسی که شیطان او را افکنده است .

و قیام و قوام : در آیه ۲۳۸ گذشت که بمعنی برپا شدن و از مرحله قوت بفعلیت رسیدن باشد ، و در اینجا بطور مطلق ذکر شده و شامل قیام در جهات مادی و روحانی هر دو می شود .

و شیطان : در ۲۶۸ گذشت که ، از ماده شطن و بمعنی انحراف و میل از حق با تحقق إوجاج باشد ، و اینکلمه درباره افراد منحرف از انسان و از جنّ و از حیوان استعمال می شود .

و مَسّ : بمعنی مالیدن بطور مطلق است بظاهر باشد یا بباطن ، و این معنی مؤثرترین اسباب تأثیر و نفوذ است ، و در موضوعات مرافقت و مجالست و مصاحبت و غیر آنها ، چنین نفوذی نخواهد بود .

و تَخَبُّط : از ماده خَبَط و بمعنی افکندن و ساقط کردن است ، در جهت ظاهری باشد یا معنوی ، و صیغه تفعّل دلالت می کند بر مطاوعه و قبول ، و اشاره می شود بر اینکه إسقاط و خبط شیطان باقتضای زمینه و درخواست إسقاطی است که در وجود ربا گیرنده ربا خوار است که خود را در اثر اینجریان و عمل ، آماده کرده است برای تَخَبُّط از جانب مسّ شیطان .

و مشبّه به در اینجا کسی است که با مسّ شیطان برافکنده شده است ، و این

انخراط هم مطلق است ، یعنی کسی که از هر جهت دینی و دنیوی و اجتماعی و شخصی و قوای بدنی و روحی و عنوان و آرامش و زندگی و آسایش ، سقوط کرده و برافکنده شده است .

آری کسی که تنها هدف او در ادامه زندگی خود : مکیدن خون ضعفاء و نیازمندان از بندگان خداوند متعال باشد ، در حقیقت بزرگترین ستمکار و بالاترین جنایتکار خواهد بود .

و چنین آدمی هرگز توفیق پیشرفت و موفقیت را در راه سعادت و فلاح روحانی و الهی و بلکه از لحاظ زندگی مادی نیز پیدا نخواهد کرد ، و معنای - لایَقومون - همین است .

۲ - ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا :

بمعنی مطلق معامله و مبادله باشد ، و بمناسبت بودن فروشنده طرف اول در مقام معامله او را بایع گویند ، و گاهی باعتبار مطلق طرف معامله بمشتری نیز اطلاق می شود .

و مثل : در موردی اطلاق می شود که شباهت در صفات اُصیله باشد .

و مثل و مَثَل : مانند مِلْح و حَسَن صفة مشبیه باشند .

و حَلال : چیزیست که در آن ممنوعیتی نبوده و آزاد و مباح شود ، و آن در مقابل حرام است که ممنوع می گردد .

و جمله - أَحَلَّ اللَّهُ ، عطف است به - إِنَّمَا الْبَيْعَ ، و تتمه قول آنان باشد ، و این جمله در حقیقت نتیجه قول و اعتراض است .

و منظور آنان اینست که : بیع چون ربا است ، در حالتیکه بیع حلال شده است و ربا حرام باشد .

و اینکلام اعتراض است بحکم الهی که چرا در میان دو موضوع مشترک و مساوی همدیگر فرق پیدا شده است .

و پاسخ این اعتراض جمله پس از آن باشد که: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ، است، یعنی در مقابل فرمان و حکمِ اِلهی باید تسلیم شد، زیرا کسی حق اعتراض دارد که محیط بهمه جوانب و جهات حکم باشد، و هرگز کسی نتواند محیط به علم نامحدود و نامتناهی خداوند متعال باشد.

و قول باینکه این جمله کلام خداوند متعال است: مناسب نیست، زیرا جمله اول بدون این جمله تمام نشده، و در مقام استدلال و اعتراض، مستدل و کافی نبوده، و تنها به برابر بودن دو موضوع - بیع و ربا - دلالت می‌کند، و اینمعنی غیر از اعتراض بحکم اِلهی و نفی فرمان باشد.

آری می‌توانیم این جمله دوم را قضیه مطلقه گرفته، و از قائل آن صرف توجّه کرده، و من حیث هی منظور کنیم.

۳ - فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ:

مَجْبِئًا: بمعنی آمدن مطلق است بهر نحویکه باشد، و اکثر استعمال آن در موارد عقلاء باشد، و لازم و هم متعدی استعمال می‌شود.

و مَوْعِظَةٌ: مصدر میمی و بمعنی اِرشاد کردن بحق با تذکر و تنبیه مؤثّری است، بصورت اِنذار باشد یا تبشیر یا نصیحت، و چون مصدر میمی دلالت با استمرار می‌کند با آن تعبیر شده است.

و انتهاء: از ماده نهی و از باب افتعال و دلالت می‌کند به اِخذ و اختیار کردن موضوعی که نهی شده است.

و چون اغلب اوقات موعظه در موارد نهی و زجر از منکرات استعمال می‌شود: در مقام نتیجه گرفتن با انتهاء تعبیر شده است.

و حقیقت انتهاء: نگهداری خود و برگشتن از منکرات باشد.

و سُلُوف: بوزن قُعود: بمعنی وقوع و تحقّق چیزی است که قهراً در زمان گذشته می‌شود، و نظر در این ماده تنها بواقع شدن امری باشد، و قیود دیگری

منظور نیست .

و اینجمله در نتیجه انذار از رباخواری و آثار سوء آن ، و مخالفت و یاوه‌گویی مخالفین ذکر شده است .

و منظور اینکه : در مقابل روش و برنامه خلاف مردم ، چون نهی و زجر و تنبیهی از جانب خداوند متعال رسیده ، و آنان توجّه پیدا کرده و از اعمال و رفتار خودشان توبه نمودند : در اینصورت اعمال سوء آنان که واقع شده است ، مورد بازخواست و محاسبه قرار نگرفته ، و جریان آنها با خود آنان خواهد بود .

اگر خواستند آنچه از دیگران گرفته‌اند یا ظلمی که بمردم شده است : با پرداخت مال یا بتحصیل رضایت آنان ، خودشانرا از اینجهت بریء الذمه کرده و تصفیه حساب کنند ، و اگر نتوانستند و یا مقدمات آن فراهم نگردید : رسیدگی بحساب و امور آنان با خداوند متعال خواهد بود که بهرنحویکه عدل و لطف و فضل و عفو او اقتضاء داشته باشد : با آنها معامله کند .

و در این جریان : آنچه مسلم است حقوق الهی رفع شده و از اینجهت مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند ، و اما از جهت حقوق مردم با موارد و خصوصیات فرق پیدا می‌کند .

آری شخص ربا خوار قبل از ظهور اسلام اینعمل را انجام می‌داده است ، و یا قبل از اسلام آوردن بوده است ، و یا روی جهالت و بی توجّهی و قصور صورت گرفته باشد ، و یا از جهت تقصیر و عصیان بوده است ، و آیا افرادی که از آنها ربا گرفته است معلوم و مشخص هستند یا نه ؟

اینها مسائلی است که از جهت حقوق مردم ، لازمست شخص گیرنده ربا در میان خود و خدا آنچه حقّ است ، عمل کند ، و بطور کلی می‌باید حقوقیکه از مردم تلف شده ، بهرنحویکه ممکن است ، اگر چه با بدست آوردن رضایت آنها باشد : جبران شود .

۴- و مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ :

عَوْد : در مرتبه دوّم اقدام کردن بهمان برنامه و عملی است که در مرتبه گذشته عمل شده بود . و بهمین مناسبت کلمات عادت و عید و عیادت و عایده استعمال می شود .

و منظور اینکه : پس از تنبّه و تذکّر و موعظه از جانب خداوند متعال ، باز بأعمال سابق خود در رابطه با رباخواری برگردد ، و در این مرتبه صد در صد خلاف او روی تقصیر و عناد و عصیان أمر و دستورِ اَلْهَى بوده ، و هیچگونه قابلِ اِغْمَاض و عفو نخواهد بود .

از این لحاظ فرمود که : آنان ملازمین آتش بوده ، و در آتش جاوید خواهند بود . و این جمله در آیات ۱۶۲ و ۲۱۷ ذکر شده و هر دو بنحو کلی مربوط بتکذیب و کفر بخداوند متعال باشد ، و در اینجا نیز در حقیقت ردّ و بی‌اعتنایی و مخالفت بخداوند متعال است که حقیقت کفر خواهد بود .
رجوع شود در تفسیر جمله به آن دو مورد .

روایت :

در تفسیر نورالثقلین از تفسیر قمی از امام ششم از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که : چون شب معراج بالا رفتم ، جمعی را دیدم که از بزرگی شکم آنان توانایی قیام و بلند شدن را نداشتند . پس از جبرئیل پرسیدم که آنان کیستند ؟ جبرئیل گفت : اینان افرادی هستند که مصداق آیه کریمه باشند - اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ اِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ .

توضیح :

بلند شدن شکم در اثر پرخوری و زیاد کردن غذا از حدّ معتدل لازم می‌شود ، و

اگر غذای انسان طبق دستور رسول اکرم (ص) باشد (تا گرسنه نشوید غذا نخورید ، و تا سیر نشده‌اید دست از غذا باز دارید) هرگز معده انسان بزرگ نشده ، و از امراض مختلفی که منشأ آنها امتلاء معده است ، محفوظ خواهد ماند .
و اما موضوع ربا : برای اینستکه ربا بمعنی انتفاخ مال و خوردن ربی است که از میزان عدل و حق دور است ، و شخص ربا خوار همه هدف و مقصد او بهر صورت مشروع و غیر مشروعی باشد : بدست آوردن مال و ثروت خواهد بود .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - ربوا : واو مانند واو صلوة و زکوة خوانده نمی‌شود .
- ۲ - کما یقوم : در محلّ نصب و تقدیر چنین است - قیاماً کما .
- ۳ - جاءه موعظة : بخاطر تاء مصدریت فعل مذکر آمده است .
- ۴ - فمن جاءه : مبتداء باشد ، و فله ما سلف : خبر است .
- ۵ - فمن ، فله : فاء اول برای نتیجه ، و فاء دوم جواب شرط است .

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ . - ۲۷۶ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . - ۲۷۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . - ۲۷۸ .

لغات :

- يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا : محو می‌کند - خداوند - ربا را .
و يُزِيلُ الصَّدَقَاتِ : و زیاد می‌کند - عطاها را .

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ إِنَّ: ردّ کننده و بی اعتناء شدید - تأخیر کننده - بتحقیق .
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا: آنانکه - ایمان آوردند - و عمل کردند .
 الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ: نماز را - و آوردند - زکوة را .
 لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ: برای آنها است - مزد آنان - در رابطه .
 رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ: پروردگارشان - و ترسی نیست - بر آنان .
 وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: و نه - آنان - غمگین می گردند .
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای - آنانکه - ایمان آوردند .
 اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُّوا: خودداری کنید - خدا را - و ترک کنید .
 مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا: آنچه باقی است - از - ربا .
 إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: اگر - باشید - ایمان آورندگان .

ترجمه :

از میان می برد خداوند متعال ربا را ، و زیاد می کند عطاها را ، و خداوند دوست نمی گیرد هر ردّ کننده و تأخیر اندازنده را . - ۲۷۶ بتحقیق آنان که ایمان آوردند و عمل کردند نیکوییها و بر پا داشتند نماز را و بیاوردند زکوة را : پس برای آنها است مزد آنان در رابطه پروردگارشان ، و ترسی نباشد برای آنها، و هرگز غمگین نخواهند شد . - ۲۷۷ ای آنانکه ایمان آورده اید نگهداری کنید خودتانرا ، و ترک کنید آنچه را که باقی مانده است از ربا ، اگر هستید ایمان آورندگان . - ۲۷۸ .

تفسیر :

۱ - يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ :

مَحَق : بمعنی نقصانیست که بتدریج یا یکمرتبه بحدّ باطل شدن و محو گشتن منتهی گردد .

و إِرْبَاء : زیاد کردن و متورّم ساختن است .

و صَدَقَه : عملی است که روی صدق و خلوص برای کمک بفقراء و نیازمندان انجام و عطاء می شود .

و كَفَّار : از مادّه كفر : و بمعنی بسیار ردّ و بی اعتنایی کردن است .

و أَثِيم : از اِثم که به معنی بُطُو و تأخّر و مسامحه در انجام وظیفه و عمل خیر است ، و أَثِيم کسی است که چنین حالتی را داشته باشد .

و منظور اینکه : باید شخص علاقمند بآخذ ربا متوجّه باشد که بدست آوردن ربا اگرچه بظاهر استفاده مادّی و سود بردن فعلی است ، ولی خداوند متعال که حاکم و نافذ و محیط بر همه امور است ، إرادۀ کرده است که منافع ربّوی را در نتیجه از اصل محو سازد ، اگرچه این جریان بتدریج صورت بگیرد .

و در مقابل آن : خواسته است که صَدَقَه را مایه افزایش و نموّ و رشد قرار بدهد ، اگر چه فعلاً بصورت نقصان مال باشد .

و تصور نشود که تبدیل ربا بمعاملات صحیح و خرید و فروش ، و یا عفو و إغماض از بقایای بستانکاری از ربا : موجب ضرر و خسارت و نقصان مال و ثروت می شود ، البتّه چنین شخصی هنوز خداوند متعال را حاکم و توانا و نافذ در قول و عمل ندانسته ، و آنطوریکه باید بمقام عظمت و جلال و قدرت او معتقد نیست ، و بلکه خود را مقتدر دیده و إرادۀ خود را نافذ دانسته ، و برای خداوند تأثیری قائل نیست . پس از این لحاظ چنین فردی کَفَّار و بی اعتناء و مخالف حقّ متعال باشد ، و یا اگر در مقام عمل و اقدام به ترک ربا سستی و مسامحه بورزد : أَثِيم خواهد شد ، یعنی به تعلّل و بهانه جویی و طول أمل در انجام وظیفه و إطاعت امر إلهی تسامح می ورزد .

و تعبیر بصیغه مبالغه در کفر: برای اینستکه با کلمه لایحِبَّ، مناسب باشد، زیرا کفّار دلالت می‌کند به زیاد ردّ و بی‌اعتنائی کننده، و اینمعنی أخفّ از کافر مطلق است که دلالت دارد بمطلق کفر بدون توجّه بکم و زیاد بودن آن، چنانکه دوست نداشتن: أخفّ از دشمن داشتن و اثبات مطلق دشمنی است.

و اَئیم نیز اغلب مقدّمه می‌شود بارتکاب حرام یا فوت واجب، و خود عمل نامطلوبی است، نه آنکه عصیان صریحی باشد.

۲- إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ:

ایمان: امن پیدا کردن و خود را ایمن قرار دادن که دفع اضطراب و تزلزل و وسوسه پیدا شده، و در آنمورد اطمینان حاصل شود. و این حالت اُولین مقدّمه و شرط قدم برداشتن و سیر برای هدف و مقصودی است که درنظر گرفته می‌شود. و صلاح: در مقابل فساد بوده، و عبارتست از نبودن اختلال و فساد. و مراد در اینجا صلاح در عمل است که هیچگونه اختلالی در آن نبوده، و همه شرائط صحّت را داشته باشد.

و صلاح و درستی عمل در مرتبه دوم پس از اطمینان قلب بوده، و ارتباط پیدا می‌کند به خصوصیات و برنامه راه و سیر بمقصد که بطور کلی با قدمهای صحیح و صالح پیشرفت بشود.

و در ۲۱۷ گفتیم که: مراد از سبیل الله راه روحانی است نه مادّی، و آن عبارت می‌شود از برنامه و دستورها و احکام و آداب دینی که از جانب خداوند متعال در جهت اعمال و اخلاق و نیّات انسان بوسیله رسول اکرم (ص) معین گردیده است. و اِقامه: از ماده قوام و قیام، و بمعنی بر پا کردن باشد.

و صلوة: در عربی از ماده صَلَو و بمعنی ثناء جمیل و ستودن نیکو باشد، و بمعنی نماز از لغات عبری و سریانی گرفته شده است.

و ذکر خاصّ صلوة پس از عمل صالح: اولاً- بخاطر اینستکه همه خصوصیات آن

از طرف شرع مقدّس اسلام معین شده است ، و یک عمل تعبّدی مخصوصی است .
و ثانیاً - این عمل از جهت کیفیت جامع همه عبادات و طاعات بوده ، و کاملترین
عملی است که هر گونه از فوائد و نتایج روحانی در آن منظور گشته است .
و ثالثاً - می شود گفت که : این عمل بعنوان عمل صالح تنها شناخته نشده و
درک نمی شود ، زیرا خصوصیات و لطائف آن با عقل بشر تشخیص داده نمی شود .
و أمّا ایتاء زکوة : ایتاء بمعنی آوردن بنحو طبیعی و ساده است .
و زکوة : اسم مصدر از تزکیه است . و تزکیه بمعنی بیرون آوردن اموال مربوط
بحقوق دیگران باشد ، و یا خارج کردن صفات رذیله از قلب و باطن انسان ، و
همچنین جدا سازی باطل از حقّ .
و زکوة : از برنامه های درجه دوم در آیین مقدّس اسلام پس از نماز است که در
ارتباط به رسیدگی احوال فقراء و ضعفاء منظور می شود .
و آن اعمّ است از حقوق مالی واجب و مستحبّ .
و تعبیر در صلوة باقامه ، و در زکوة بایتاء : برای اینست که نماز با خود مکلف
برپا شده و صورت می گیرد . بخلاف زکوة که باید به دیگران رسانیده شده و تأدیه
گردد .
پس نماز و زکوة پس از صلاح عمل : دستور مخصوص و وظیفه معین و
مشخصی است که برای تحکیم و تثبیت سالک در پیشرفت بسوی خداوند متعال ،
و انجام وظائف الهی در جهت فردی و اجتماعی منظور می شود .
۳ - لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَآ هُمْ يَحْزَنُونَ :
این جمله در آیه گذشته در ارتباط با انفاق آشکارا و پنهانی بهمان خصوصیات
ذکر شده ، و توضیح داده شد .
و به قرینه آن آیه شریفه ، این اجر و مزد در حقیقت از لحاظ رسیدگی به
نیازمندان و برای رفع حوائج آنان خواهد بود .

آری نماز أجر و مزد آن نقد است ، زیرا نماز برای ایجاد ربط و حصول حضور و خضوع و خشوع در مقابل پروردگار متعال است ، و در بودن این خصوصیات بهترین أجر و نتیجه برای نمازگزار حاصل شده است ، و اجرای بالاتر از این برای او تصوّر نخواهد شد .

پس زکوة و إنفاق به بندگان خدا است که : از جانب خداوند متعال باید أجر و مزد داده شود .

و أمّا تناسب خوف و حزن نداشتن در اینمورد : برای اینکه در إنفاق و إيتاء حقوق مالی ، بندگان نیازمند خداوند متعال از خوف و حزن مربوط به مضیقه در زندگی و سختی و ناراحتی در معاش ، رهایی و آزادی پیدا کرده ، و از اندوه و غم خلاص می‌گردند ، و در این صورت پروردگار مهربان آنان نیز خوف و حزن را از چنین افراد خیرخواه برطرف خواهد کرد .

آری خیر و شرّ و نیکویی و بدی که مربوط می‌شود به بنده ضعیف و عاجز : به عهده مولای مقتدر او خواهد بود .

۴ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ :

اتقاء : اختیار کردن تقوی است ، و تقوی حفظ و نگهداری است .

و وذر : ترک کردن توجّه و نظراست بچیزی .

و بقاء : در مقابل فناء و نفاذ بوده ، و به معنی استمرار داشتن است .

و منظور اینکه : لازم است آنانکه ایمان و اطمینان پیدا کردند در مقابل احکام و دستورهای إلهی ، و بحرمت و ممنوع بودن اکل ربا معتقد شدند : در مقابل اوامر و نواهی خداوند متعال خودشانرا مراقب و نگهداری از مخالفت کرده ، و از باقیمانده‌های ربا که طلبکارند ، صرف نظر کرده و مطالبه نکنند .

و توجّه باشد که : باقیمانده از ربا از ماسلف محسوب نشده ، و بلکه استفاده

جدیدی است که از راه نامشروع بدست می‌آورد .

و أمّا معامله ربوی سابق از نظر شرعی صحیح نبوده است که اثر آن مستمرّ بوده ، و استفاده باقیمانده را تصحیح و تنفیذ کند .
 پس کلمه - مابقی - ، در مقابل - ماسلف - ، است که عفو شده است ، و متعلّق هر دو کلمه موضوع ربا و زیادی است .

روایت :

در نورالثقلین از کافی از امام ششم (ع) است که : هر ربایی که مردم روی جهالت خورده و سپس توبه کردند ، در صورتیکه روی صدق و خلوص توبه کرده و باین نیت شناخته شدند : البتّه از آنها پذیرفته می شود این توبه . و هر مردیکه مال زیادی اندوخته و در آنها از ربا باشد که روی جهالت صورت گرفته و سپس توجّه پیدا کرده و خواست آن اموال ربایی را از تصرّف خود بیرون آورد : پس آنچه در گذشته بوده است ، در اختیار او خواهد بود ، و آنچه تجدید شود : باید ترک کند .
 و از قمی از امام ششم نیز نقل می کند که : پیغمبر اکرم (ص) برداشته است حکم ربایی را که در گذشته صورت گرفته است ، و حرام کرده است آنچه را که باقی مانده است از آن . پس کسی که آنرا جاهل شد در وسعت و گشایش خواهد بود تا وقتیکه بفهمد آنرا . و چون حرمت آنرا فهمید : برای او حرام شده ، و در صورت عمل بعقوبت و سزای آن دچار خواهد شد ، همچنانکه ربا خوار در مرتبه ابتدایی مستحقّ عقوبت می شود .

توضیح :

حرمت ربا و عقوبت بر آن نسبت به باقیمانده آن از سابق که جاهل بوده است ، چون اصل ربا است .
 ولی آنچه پیش از رسیدن حکم یا در حال جهل بحکم خورده شده است : قابل

عفو و گذشت باشد .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - آتُوا الزَّكَاةَ : أصل آن آتُوا بوده است ، بوزن أَكْرَمُوا ، ضمّه برای ثقلت ، و یاء برای التقاء ساکنین حذف شده است ، و چون وصل بشود بما بعد خود که ساکن است : بخاطر سکون بواو ضمّه داده می شود که علامت جمع بوده و حذف شده بود .
- ۲ - لَهُمْ أَجْرُهُمْ : خبر مقدّم و مبتداء مؤخّر است ، و جمله خبریّه باشد .
- ۳ - عِنْدَ رَبِّهِمْ : جمله حالیّه است از أَجْر . و عند : دلالت می کند بر ربط ماقبل و ما بعد آن ، یعنی این اجر مربوط بخداوند متعال است .
- ۴ - وَلَا خَوْفٌ : عطف است به جمله - لَهُمْ أَجْرُهُمْ - .

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ . - ۲۷۹ و إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . - ۲۸۰ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ . - ۲۸۱ .

لغات :

- فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا : پس اگر - نکردید - پس اعلام کنید .
 بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ : بجنگ - از - خداوند - و رسول او .
 وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ : و اگر توبه کردید - پس برای شما است .
 رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ : سرها و اصول - مالهای شماها .
 لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ : ستم نمی کنید - و ستم کرده نمی شوید .

و إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ : و اگر - باشد - صاحب مضیقه .
 فَظَنِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ : پس نظرکردن باشد - بر آسانی .
 و أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ : و اینکه - عطاء و صدقه بدهید - بهتر است - برای شما .
 إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ : اگر - باشید - بدانید .
 وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ : و خودداری کنید - روزی را - برگشت می شوید .
 فِيهِ إِلَى اللَّهِ تُمْ : در آن - بسوی - خداوند - سپس .
 تُؤَفِّي كُلُّ نَفْسٍ : و فاء کرده می شود - هر - نفسی .
 مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ : آنچه را - بدست آورده - و آنان - ظلم نمی شوند .

ترجمه :

پس اگر بدستور ترک ربا عمل نکنید : پس اعلام کنید بجنگ کردن با خداوند و رسول او ، و اگر توبه کردید از عمل خود که ربا خواری است ، پس برای شما باشد سرها و اصول اموال خودتان که ظلم بدیگری نمی کنید و ظلم کرده شده نخواهید شد . - ۲۷۹ و اگر طرف در تنگدستی و مضیقه قرار گرفت : پس لازمست انتظار بشود تا زمان آسانی ، و اینکه عطاء و گذشت کنید : بهتر و پسندیده تر است برای شما اگر باشید بدانید . - ۲۸۰ و خودداری کنید از روزیکه بازگردانیده می شوید در آنروز به سوی خداوند متعال ، سپس به اتمام رسیده می شود هر نفسی آنچه را که بدست آورده است ، و آنان ستم کرده نمی شوند . - ۲۸۱ .

تفسیر :

۱ - فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ
 أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلَمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ :
 إذن : بمعنی اطلاع و آگاهی با موافقت و رضایت است .

حَرْب: بمعنی تندی و ستیزه کردن در مقابل مسالمت باشد. و چون این حالت استمرار پیدا کند با کلمه محارَبه تعبیر می‌شود.

و تنکیر حرب: اشاره است بمطلق بودن حرب بهرنحوی که باشد، و بهر وسیله و کیفیتتی صورت بگیرد، در زندگی دنیوی باشد یا اخروی.
و توبه: مطلق بازگشت از عصیان و خلاف باشد.

رُءُوس: جمع رأس که بمعنی مبدء بلند و عالی از هر چیزی است که در موضوعات مادی باشد یا روحانی.

و أموال: جمع مال که چیز است که تحت تصرف و مالکیت بوده و خود ارزشی هم داشته باشد.

و منظور اینکه: کسی که پس از تحریم ربا و منع اکید خداوند متعال، از ربا و حتی از باقیمانده آن صرف‌نظر نکرده و با کمال شدت و حدت و سختگیری با بندگان خدا رفتار کرده، و بر مزیقه و تنگدستی آنان عطف و ترحم نمی‌کند: متوجه باشد که این تندی سبب خواهد شد که خدا و رسول او نیز نسبت باو حدت و شدت نشان داده، و از هر جهت ظاهری و معنوی، در پیشگاه آنان مبعوض و مطرود خواهد شد.

و می‌فرماید: اگر شما توبه کرده و از دستور الهی پیروی کنید، هرگز ستمی بشما واقع نشده، و بحکم خداوند متعال اصل مال که خالص از زیادی و ربا است، محفوظ خواهد شد.

و در اینصورت ستمی پس از توبه و ترک مطلق ربا، بهیچ کدام از طرفین واقع نشده، و در اینجهت ظالم و مظلوم نخواهند شد.

۲- و إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ:

عُسْرَة: بمعنی شدت و سختی با بودن مزیقه و تنگنایی است، و آن در مقابل

یُسْر است که بمعنی سهولت و آسانی با وسعت و گشایش باشد .
و مَیْسِرَة : مصدر میمی است و دلالت می‌کند بر استمرار یُسْر و حصول حالت سهولت و وسعت برای تأدیه اصل مالیکه گرفته است .
و ذکر اینجهت : برای اینست که اکثر اوقات ربا دهنده روی اضطرار و شدت فقر و مضیقه تن بچنین معامله وحشتناکی می‌دهد ، و چون ربا خورنده به خود آمده و از جنایت و ظلم خود توبه کرد : لازمست که بطرف ستمدیده خود مهلت بدهد که بتواند اصل مال را ردّ کند .
و نَظْرَة : مصدر است چون خَنِق ، و یا اسم مصدر است ، بمعنی رؤیتی است که با دقت انجام بگیرد ، مادّی باشد یا معنوی . و از این معنی باشد مفهوم انتظار و منتظر شدن ، زیرا کسی که منتظر است پیوسته نظر می‌کند و دقیق است تا منظور او برسد . و از لوازم اینمعنی مفهوم مهلت دادن است .
و تَصَدَّقُ : از باب تفعّل بوده ، و بعطایی که روی صدق و خلوص نیت واقع شود ، اطلاق می‌شود ، و در مضارع این باب که دو حرف تاء جمع شود برای تخفیف یکی را حذف می‌کنند . پس کلمه - تَصَدَّقُوا - ، در اصل تَتَصَدَّقُوا ، بوده است .
و عطاء و إحسان در اینمورد که با بذل طلب مالی خود صورت می‌گیرد : بهترین مصداق دستگیری و انفاق و تصدّق باشد :
زیرا اوّلاً - خود شاهد تنگدستی و مضیقه طرف است .
ثانیاً - بسبب علم و اطلاع از حال طرف ، مسئولیت شرعی و عقلی و عرفی برای او پیدا شده ، و صد در صد عمل به وظیفه قطعی کرده است .
ثالثاً - سبب حتمی برای تخلّص خانواده ضعیفی از گرفتاری شدید و از بیچارگی سخت و درماندگی آنها گشته است .
و رابعاً - این عمل ایجاب خواهد کرد که خداوند متعال نیز ، چند برابر از گرفتاریهای او را بر طرف کرده ، و در مورد رحمت خود قرار بدهد .

پس اگر کسی به دقت به این جهات توجه کرده و بفهمد : خواهد دید که در این گذشت مالی چقدر بنفع دنیوی و اخروی او خواهد بود .

۳- **وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ :**

یوم : مطلق زمانیست که محدود باشد ، در مادی یا روحانی .
رجوع : مطلق بازگشتن است بمحیط سابق ، مکان باشد ، یا حالت ، یا عمل ، و مادی باشد یا روحانی .

وفاء : بپایان رسانیدن چیزی یا عملی است که باقتضای تعهد سابق باشد ، خواه آن تعهد تکوینی باشد یا تشریحی یا عرفی . و توفی ، بمعنی أخذ و اختیار کردن وفاء باشد . و توفیه به معنی انجام دادن و بپایان رسانیدن عملی است نسبت بدیگری که حق او است .

گفته می شود که : (وَفَى فُلَانًا حَقَّهُ إِذَا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ تَامًّا ، فَتَوَفَّى أَى فَأَخَذَ حَقَّهُ تَامًّا) .

پس کلمه تُوَفَّى ، مضارع مجهول از باب تفعیل است که دو مفعول دارد :
اولی کل نفس است که بصورت نائب فاعل ، و دومی ما کَسَبَتْ است .
و کَسَب : بدست آوردن و تحصیل چیز است که مطلوب است ، و آن اعم است از آنچه با اعضاء بدنی تحصیل شود ، چون طاعات و عبادات و أعمال صالح و خدمات خالص . و یا با قوای روحی بدست آید ، چون نیات و افکار خیر و صفات باطنی و خوبیهای قلبی . و یا با مشاهدات روحی صورت بگیرد ، چون معارف و حقایق الهی .
پس آنچه بطور کلی در طول زندگی دنیوی انسان تحصیل شده و صحیح و مطلوب و خالص است : همه در روز پسین توفیه می شود باو .

البتّه این توفیه : قهراً مطابق اشکال و صور و موادّ عالمی خواهد بود که در آنجا ایفاء حقوق و رسیدگی می شود .

چنانکه ایفاء حق در هر محلّ و مملکتی می‌باید مطابق اوضاع و نقود و ارزشای معمول و رائج آن محلّ باشد .

و باید توجه داشت که : اعمال مادّی که به نیت مقاصد مادّی صورت می‌گیرد ، در عوالم ماورای مادّه هیچ گونه مفید نگشته ، و بلکه باقی هم نخواهد بود ، زیرا عالم مادّه جاوید نبوده و فانی خواهد شد .

و أمّا رجوع بخداوند متعال : بر دو نوع می‌باشد :

أولّ - بنحو جریان طبیعی که با پیمودن عوالم و سیر طبیعی از عالم مادّه بعالم برزخ و از برزخ بعالم ارواح صورت گرفته ، و زمینه در وجود و ذات او پدید آمده ، و بنحو اجمال موقّق بقاء می‌شود .

دوّم - بنحو سیر و سلوک و ریاضت روحی که در کتب مربوطه ذکر شده است . پس ما باید صد در صد یقین کنیم که : این زندگی دنیوی مزرعه‌ای برای تحصیل نتایج و محصول در آخرت است ، و آنچه در اینجا عمل شود محصول آن : بهر رقم و خصوصیتی باشد : در عالم ماورای مادّه مشاهده و لمس خواهد شد ، و کمترین تخلف و کوتاهی پیدا نخواهد شد .

و اگر کسی بصیرت و بینایی باطنی داشته باشد : در همین عالم نیز آثار اعمال و نیات خود را دقیقاً و بدون فاصله مشاهده خواهد کرد .

و من افرادی را دیدم که آثار کوچک و بزرگ اعمال و نیات خودشان و بلکه دیگرانرا نیز با نور باطن می‌دیدند و در عین حال ساکت بودند .

این بینایی مرتبه بسیار ضعیفی است از نور ایمان و معرفت ، و از خداوند متعال می‌خواهیم که مارا در سلوک راه خود موقّق بدارد .

هر که را اَسرار حقّ آموختند مَهر کردند و دهانش دوختند رجوع شود به حالات حواریین از خواصّ أصحاب رسول اکرم (ص) و حضرات ائمّه (علیهم السلام) و حالات اهل معرفت از مؤمنین .

روایت :

در صافی از کافی از امام ششم (ع) نقل می‌کند که : روزی پیغمبر اکرم (ص) بالای منبر رفته ، و پس از حمد و ثنای خداوند متعال و صلوات بر انبیاء فرمود : آی مردم ، افراد حاضر بدیگران که غائب هستند ابلاغ کنند ، آگاه باشید که : هرکسیکه مهلت داده و بتأخیر اندازد برای شخص مُعَسِر (وام داریکه تنگدست است) ، برای او در پیشگاه خداوند متعال در مقابل هر روزی از مهلت او ، صدقه‌ای نوشته می‌شود بمقدار مال او که طلبکار است ، تا روزیکه طلب او وصول شود . سپس آیه کریمه را (و إن کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ . . .) تلاوت فرمود .

توضیح :

بطوریکه وارد است ثواب قرض دادن چندین برابر انفاق است ، زیرا در قرض ذلت انفاق نیست ، و مهلت دادن و تمدید مدت بستانکاری : در حقیقت قرض دادن در مرتبه ثانوی است که مال خود را نزد او که مدیون است گذاشته و مدت آنرا تمدید می‌کند .

لطایف و ترکیب :

۱ - فَأَذْنُوا : جوابِ اِنْ شرطیه است ، و بخاطر امر بودن با حرف فاء ربط واقع شده است . و در - فَلَکُمْ رُءُوسُ : بخاطر جمله اسمیه بودن حرف فاء ذکر شده است ، و همچنین در - فَنَظِرَةٌ .

پس هر کجا جواب شرط مستقبل یا در معنی مستقبل نبوده ، و جمله اسمیه یا امر یا نهی یا ماضی صریح در معنی شد : حرف فاء لازم می‌شود .

۲ - کَانَ ذُو عُسْرَةٍ : کان از افعال تامّه و بمعنی وقع است . و اگر از ناقصه حساب کنیم : خبر محذوف است ، یعنی مُرَبِّئاً .

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ. - ...

لغات :

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا : أى - آنانکه - ایمان آوردند - زمانیکه .
تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ : معامله به نسیئه کردید - به دینی - تا - مدتی .
مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ : نامیده شده - پس بنویسید آنرا .
وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ : و بنویسد - در میان شما - نویسنده‌ای .
بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ : بعدالت - و منع نکند - نویسنده‌ای .
أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ : اینکه - بنویسد - چنانکه - تعلیم کرده است آنرا .
اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ : خدا - پس بنویسد - و املاء کند .
الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ : آنکه - بر او است - حق .
وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ : و خودداری کند - در مقابل خدا - پروردگار او .
وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا : و کم نکند - از حق او - چیزیرا .
فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ : پس اگر - باشد - آنکه - بر او است .
الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا : حق - کم خرد - یا - ضعیف و ناتوان .
أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ : یا - نمیتواند - اینکه .
يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ : املاء کند - او - پس املاء کند .
وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ : متولی امور او - بعدالت .

وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ : و شاهد بطلبید - دو شاهد .
 مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا : از مردهای شما - پس اگر - نبودند .
 رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَأَمْرَأَتَانِ : دو مرد - پس یک مرد و دو زن باشد .
 مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنْ : از افرادی که - راضی می‌شوید - از .
 الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَيْهِمَا : شاهدها - اینکه - منحرف شود - یکی .
 فَتُذَكَّرَ إِحْدَيْهِمَا الْأُخْرَى : پس - یادآوری کند - یکی از آنها - دیگری را .

ترجمه :

ای آنانکه ایمان آورده‌اید ، زمانیکه خود را در زیر برنامه معامله به نسیئه قراردادید بومی تا غایت مدّت معین شده ، پس بنویسید آنرا ، و ضبط و کتابت کند آنرا در میان شما نویسنده‌ای روی عدالت ، و خودداری نکند نویسنده‌ای اینکه بنویسد بنحویکه خداوند تعلیم فرموده است ، پس بنویسد ، و املاء کند آنرا کسیکه بر عهده او باشد حقّ ، و خود داری و تقوی داشته باشد در مقابل خداوند متعال ، و کم و ناقص نکند از واقعیت چیزها ، پس اگر او سفیه و کم عقل و یا عاجز و ناتوان شد و یا قدرت املاء کردن نداشت : پس باید متولّی امور او روی عدالت املاء کند . و شاهد بگیرید برای این جریان دو گواه از مردان خودتان ، پس اگر نباشند آن دو گواه ، دو مرد ، پس یک مرد و دو زن گواه باشند ، از افرادی که راضی و موافق هستید ، از خوف اینکه یکی از آن دو زن لغزشی از حق پیدا کند ، تا زن دومی یادآوری کند او را بواقعیت . . .

تفسیر :

۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ :
 تداین : از ماده دین که بمعنی وام گرفتن است ، و آن عبارتست از قرارگرفتن

تحت برنامه و مقررات وام و شرائط أخذ و مدّت و پرداخت آن . و باب تفاعل دلالت می‌کند بر استمرار فعل و مطاوعت باب مفاعله ، پس تداین برای استمرار پیدا کردن مداینه است .

و در اینجا نظر باین است که خودشان را تا مدّت معین تحت مقررات إعطاء و أخذ وام قرار بدهند .

و چون در آیه گذشته موضوع مهلت دادن و صبر کردن تا فرارسیدن آیام میسر بود ، در این آیه کریمه از حکم وام گرفتن که در حقیقت متضمّن مدّت معین و مهلت دادن بود بحث شده است .

و در این آیه شریفه از دهها حکم شرعی در ارتباط فروع باب معامله به دین و وام گرفتن بنحو اجمال بحث شده است :

اوّل - أصل موضوع وام گرفتن است که در اینجا تثبیت شده است .

دوّم - مدّت و أجل معین قرارداد است که تصویب می‌شود .

سوّم - کتابت این قرارداد و ضبط مقرراتی است که توافق می‌شود .

و أجل : بمعنی غایت و آخر وقت معین شده است .

و مُسَمّی ، اسم مفعول است از تسمیة ، و آن از ماده اسم است ، و اسم از لغت عبری شما گرفته شده ، و همزه آن زائد و برای وصل است .

و از کلمه اسم مشتقاتی چون تسمیه و سمیّ و تسمیّ پدید آمده است .

و اسم بمعنی نام است که در عرف متداول باشد . و مسمی بمعنی مفهومیکه

نامیده شده است ، خواهد بود .

۲ - **وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ :**

چهارم - از احکام استخراج شده - بودن کاتب است که نفر سوم باشد ، در میان طرفین آنچه واقع است بدقت بنویسد . و چون کتابت عبارتست از ثبت و ضبط

آنچیزیکه در باطن و قلب است ، لازم است آنچه واقعیت داشته است ثبت و ضبط بشود .

پنجم - آنکه نویسنده با رعایت عدالت و بدون مداخله دادن نظر شخصی خود یا دیگران ، و بدون کمترین کم و زیاد ، عین واقعیت را بنویسد .

ششم - آنکه نویسنده هرگز خودداری و امتناعی از نوشتن و ضبط واقعه نداشته ، و این عمل گاهی هم برای او واجب می‌شود .
و اِباء : بمعنی امتناع شدید است .

هفتم - کتابت کاتب مطابق قدرت و آشنایی و احاطه علمی او باشد ، زیرا منظور نوشتن تنها نیست ، بلکه تنظیم عبارات و ترتیب کلمات و انتخاب تعبیرات در بیان کردن مطالب و مقاصد است ، و بطوریکه گفتیم معنی کتابت ضبط و اظهار آنچیزاستکه در باطن هست ، و در اینمورد کاتب باید مطابق واقعیت با رعایت تمام خصوصیات قرارداد از مقدار وجه و تعیین دقیق غایت مدت و روشن کردن اسم و خصوصیات طرفین و توضیح در عبارات ، کتابت کند ، بطوریکه اجمال و ابهام و اشتباهی در نتیجه پیش آمد نکند ، چنانکه امروز در تنظیم اسناد رسمی این جهات را رعایت می‌کنند.

پس مراد از جمله - کما علمه الله ، مرتبه علم و آشنایی و دقت کاتب است که طبق فهم ذاتی و اکتسابی او دارا می‌باشد ، و البته هر چه داشته باشد با یاری و امداد تکوینی و تشریحی خداوند متعال صورت گرفته است ، و باید در انجام وظائف اِلهی کوتاهی نکند .

هشتم - نوشتن کاتب باملای بدهکار (کسیکه بر ذمه او است وام) بوده ، و آنچه او اِملاء و اظهار می‌کند نوشته شود ، تا سندی واقعیت‌دار و صحیح از این جریان موجود و باقی باشد .

و اِملاء و اِملال : چیزی را که در نظر است بکتابت آوردن باشد .

۳- وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَبْخُسْ مِنْهُ شَيْئاً :

اتِّقَاء : اختیار کردن و أخذ تقوی و خودداری از محرّمات است .
و بَخُس : بمعنی نقصانی است که در حقّ پدید آید .

نهم - از احکامیکه از این آیه کریمه استفاده می‌شود : اینست که شخص مدیون که اِملاء می‌کند ، باید از تمایل و انحراف از حقّ پرهیز کرده ، و در مقابل خداوند متعال خود و اَعمال خود را از هر جهت کنترل و مراقبت کرده ، و تقوی داشته باشد .

دهم - اینکه از حقّی که بر ذمه او ثابت شده است ، بتعبیرات مختلف ناقص بیان نکند ، اگر چه بکنایه بوده ، و یا طلبکاریکه حاضر است به خصوصیات تعبیرات و لطائف آگاهی نداشته باشد .

پس لازم است با در نظر گرفتن تقوی : خداوند متعال را که محیط بهمه ظواهر و بواطن است ، طرف خود قرار بدهد .

۴- فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمَلَّ هُوَ فَلْيُمَلِّ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ :

سَفِيه : کسی است که در زندگی مادی یا معنوی او اختلال و تباهی باشد ، و نتیجه این اختلال و بهم خوردگی نظم : حصول اختلال در فکر می‌شود .
و ضعیف : کسی است که در مقابل قویّ ، ناتوان باشد ، مانند طفل یا سالخورده یا مریض .

و استطاعت : درخواست طوع و رغبت به اطاعت امر است ، خواه این رغبت بزبان باشد یا بحال یا بطبع .

و این حالت در صورتی صدق می‌کند که از جهت فکر و عقل سالم بوده ، و از لحاظ بدن توانایی و صحت داشته باشد .

و در این مورد استطاعت نداشتن مقید شده است بجهت اِملال ، یعنی از جهت

املاء مطالب ذهنی خود توانایی نداشته باشد ، مانند آنکه نتواند سخن بگوید ، بهره‌علتی که باشد .

پس در سفاقت : نظر بجهت اختلال روحی است .

و در ضعف : بجهت ناتوانی بدنی ، از هر علتی باشد .

و در نبودن استطاعت : بجهت سنگینی در زبان و نطق .

و یازدهم از احکام - اینستکه در صورت بودن ضعف در عقل ، و یا ضعف در بدن ، و یا ضعف و ناتوانی در زبان و بیان : لازمست ولیّ او که تولیت امور او را دارد ، املاء بکند ، و البته باید در املائی مطالب واقعیت و حق و عدالت را رعایت کند .

۵ - **وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ أَمْرَاتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ :**

دوازدهم و سیزدهم از احکام - شاهد و گواه گرفتن است ، و آن باید دو مرد مورد پسند و مورد اعتماد باشند . و یا یک مرد با دو زن مورد اعتماد . و اینجهت نیز سند دیگری خواهد بود برای واقعیت و تحقق جریان وام بودن .

و شهادت : بمعنی حضور و اشراف داشتن با حصول آگاهی و علم است ، و شاهد و شهید بکسی اطلاق می‌شود که حاضر و مُشرف بجرایانی داشته و کاملاً آگاهی و علم بآن پیدا کند .

و در موردیکه این آگاهی و علم و اشراف در قلب او ثابت شده و نقش برپست ، آنرا شهید گویند ، و شاهد اعم است .

و اما بودن دو زن بجای یکمرد : بخاطر اینست که زن نمی‌تواند در امور خارجی یا اجتماعی بآنطوریکه باید دقت کرده و بذهن سپرده و در ذهن خود آنها را نگهداری کند ، بر خلاف اموریکه مربوط می‌شود بوظائف زنها ، از قبیل خانه داری و تربیت بچه و تدبیر داخل منزل و توجه به اصلاح و تزیین خود .

و رضاء : بمعنی موافقت داشتن میل و طبع انسان است با آنچه برای او پیش آمده است ، و اینمعنی با اشخاص و با تمایلات و طبایع و با موارد فرق پیدا می‌کند .

و راضی بودن در اینمورد : در صورتی تحقق پیدا می‌کند که مورد اطمینان و اعتماد بوده ، و از جهت شهادت و تأدیه آن ثقة باشد .

۶ - أَنْ تَضِلَّ أَحَدِيهِمَا فَتَذَكِّرَ الْآخَرَ :

این جمله از دو نظر مورد استفاده است :

أوّل - از نظر تعلیل مشروط بودن دو زن در مقابل یکمرد که می‌فرماید : بعلت اینست که اگر یکی از آنها در طول جریان شهادت و ادای آن از راه حق گمراه و منحرف شده و یا فراموش کرد : دیگری بتواند او را متذکر و یادآوری کند .

دوّم - حکم چهاردهم که از آیه استفاده می‌شود اینکه : وظیفه یکی از زنهای شاهد است که در صورت فراموشی و انحراف دیگری ، او را تذکر بدهد .

و لَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ . - ۲۸۲ .

لغات :

و لَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا : و امتناع نکند - گواهان - زمانیکه .

دُعُوا و لَا تَسْأَمُوا : خوانده شدند - و گرفته و آزرده نشوید .

أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ : اینکه - بنویسید آنرا - کوچک - یا .
 كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ : بزرگ باشد - تا - غایت مدّت - این شما را .
 أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ : ایفاء حقّ است - در رابطه - خداوند .
 وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ : و برپا کننده تر است - بر گواهی .
 وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا : و نزدیکتر است - اینکه - توهّم نکنید .
 إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً : مگر - اینکه - باشد - تجارّتی .
 حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا : در حضور - دست بدست می‌کنید آنرا .
 بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ : در میان خودتان - پس نیست - بر شما .
 جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا : تمایلی از حقّ - اینکه - ننویسید آنرا .
 وَأَشْهَدُوا إِذَا : و گواه بگیرید - زمانیکه .
 تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ : معامله کردید - و ضرر رسانده نشود .
 كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ : نویسنده - و نه - گواه - و اگر .
 تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ : بکنید - پس بتحقیق آن - فسق است .
 بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ : بسبب شما - و تقوی داشته باشید - خدا را .
 وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ : و تعلیم می‌کند شما را خدا - و خداوند .
 بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ : بهر چیزی - دانا است .

ترجمه :

و امتناع شدید نکند گواهان زمانیکه دعوت شدند برای ادای گواهی ، و دلتنگ و
 آزرده نگردید از اینکه بنویسند جریان وام را ، از امر کوچک و بزرگ و تا غایت مدّت
 آن ، این برای شما ایفاء و اتمام حقّ است در رابطه پروردگار متعال ، و برپا کننده
 است موضوع گواهی را ، و نزدیکتر و مناسبتر باشد باینکه توهّم نکنید ، مگر آنکه
 معامله شما تجارّتی حضوری و فعلی باشد که دست بدست بگردانید آنرا در میان

خودتان ، پس نیست بر شما تمایلی از حقّ اینکه در اینصورت آنرا ننویسید ، و گواه بگیریید زمانیکه خرید و فروش می‌کنید ، و ضرر رسانده نشود کاتب و نه شاهد بهر عنوانی باشد ، و اگر عمل نکنید باین نهی ، پس آن بحساب فسق به وسیله شما خواهد بود ، و بطور مطلق تقوی و خودداری داشته باشید در مقابل دستورها و احکامِ اَلْهِی ، و خداوند متعال تعلیم می‌کند شماها را ، و او بهر چیزی عالم و آگاه است . . ۲۸۲ .

تفسیر :

۱ - و لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا و لَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ :

إِیاء : امتناع و خودداری شدید است که مانع از عمل باشد .

و سَأَمٌ : بمعنی دلتنگ شدن و آزرده بودن است .

و در اینجا دو حکم دیگر مربوط به تداین ذکر شده است :

پانزدهم - اینکه گواهان چون دعوت شدند برای ادای شهادت از گواهی دادن خودداری نکنند .

شانزدهم - اینکه از نوشتن و ضبط جریان وام و تداین ، گرفته و رنجور نگردند ، و از کوچک و بزرگ و مدّت همه را بنویسند : و این گرفتگی و آزرده‌گی در حال نوشتن ایجاب نکند که در نوشتن جزئیات مطالب مسامحه و کوتاهی کنند .

۲ - ذُلُّكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ و أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ و أَدْنَىٰ إِلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا :

أَقْسَطُ : صیغه تفضیل از ماده قَسَط و قُسُوط ، که بمعنی رسانیدن چیز است بمورد خود ، و ایفاء حقّ است به محلّ خود . و اینمعنی از مصادیق خارجی إجراء عدالت می‌باشد .

و أقوم: برای تفضیل است از قوام و قیام بمعنی پابرجا تر باشد .
و أدنی: از ماده دُنُو که بمعنی نزدیکی با تسقُل باشد ، و مؤنث آن دُنیا است
بوزن أفضل و فضلی .
و إرتیاب: از افتعال و برای اختیار ریب است ، و در آغاز سوره گفته شد که ریب
بمعنی توهم آلوده به شک است .
و تجارت: مطلق هر معامله ایست که ربح بدهد ، مادّی باشد یا معنوی .
و إداره: از ماده دور ، و بمعنی چرخانیدن و گردانیدن است .
و جُنّاح: مصدر و بمعنی تمایل از حق و عدل باشد .
و در اینجا سه وجه برای دستور کتابت ذکر می شود :
أول - اینکه کتابت تفصیل جریان ، موجب می شود که حقوق طرفین محفوظ
مانده ، و بهر کدام از آنها آنچه لازم است ایفاء گردد .
دوم - گواه بودن گواهانرا تثبیت و تحکیم و پابرجا می کند ، زیرا نوشته محکم ،
سند قاطع و نافذی است که قابل انکار نخواهد بود .
سوم - باین وسیله ، توهم و شک و نظر سوء و اختلاف و احتمال برطرف شده ،
و جای هیچ گونه تردید و خلاقی باقی نمی ماند .
آری اگر معامله بطوری باشد که در مجلس واحد عوضین نقداً ردّ و اخذ شده و
تمام شود: احتیاجی بنوشتن نخواهد بود .
پس در این چند جمله شریفه: مطالبی نیز ذکر شده است :
هفدهم - لازم نبودن کتابت در صورتیکه معامله نقدی صورت بگیرد .
و ضمناً معلوم شود که: معامله بر چهار قسم باشد :
أول - معامله نقد بنقد که محتاج بضبط و کتابت نبود .
دوم - معامله نسیئه بنسیئه که باطل است .
سوم - معامله نسیئه بنقد که بیع سلّم گویند .

چهارم - معامله نقد به نسیئه که مبیع موجود باشد ، و ثمن نسیئه .
و چون أحد عوضین نسیئه شد : مشمول این آیه کریمه خواهد شد ، مانند بیع
سَلَم ، بیع نسیئه ، اجاره ، نوعی از صلح ، مضاربه .
و فرق دین با قرض اینست که : دین عبارت است از خضوع و انقیاد پیدا کردن
تحت برنامه معین ، مانند انقیاد در مقابل معامله‌ایکه أحد عوضین نسیئه بوده و
وقت و أجل دارد .
و قرض : بمعنی جدا کردن و قطع چیزی باشد خواه از مال یا از چیز دیگر ، و
در ۲۴۴ توضیح داده شده است .
پس دین شامل معاملات نسیئه‌ای و قرض خواهد شد ، زیرا در همه آنها
عنوان - خضوع کردن تحت مقررات محقق است .
ولی قرض بمعاملات دیگر شامل نمی‌شود .
۳ - و أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ .
و إِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ :
فُسُوق : در ۱۹۷ گفتیم که : عبارتست از خارج شدن از مقررات و ضوابط شرعی
و مخالفت با احکام و فرائض دینی .
و در این جملات نیز به پنج حکم اشاره می‌شود :
هیجدهم - گواه گرفتن است در خرید و فروشها به طور کلی ، تا پس از معامله
اختلافی از جهت خصوصیات و شرائط و کمیت و کیفیت پیش آمد نکند .
نوزدهم - خودداری از آزار و ضرر رسانیدن به نویسنده و شاهد ، بطوریکه
بأنها تحمیل نکرده ، و بیش از امکانات بآنان تکلیف نکنند .
بیستم - و در صورتیکه آزار و ضرری بآنها رسانیده شد : این امر از فسوق
حساب شده ، و بیرون از وظائف إلهی خواهد بود .
بیست و یکم - در تمام این مراحل باید تقوی را رعایت کرد .

بیست و دوّم - باید توجه داشت که این مقرّرات و احکام از جانب خداوند متعال بشماها تعلیم شده است ، و رعایت و عمل کردن بآنها موجب سعادت و موفقیت شما در زندگی دنیوی و اخروی بوده ، و از ناراحتیهای سخت محفوظ خواهید شد . و تعبیر به یُعَلِّم : اشاره بااستمرار این تعلیمات و الطافِ اِلَهِی است برای بندگان خود .

و ذکر تعلیم در تعقیب تقوی و با واو عطف یا مستأنفه : دلالت می‌کند برتباط داشتن و مترتب شدن تعلیم بتقوی .
و تعبیر در ضرر بکلمه یُضَارُّ : توجه مخصوص است بنهی از این موضوع ، و باب مفاعله چون صیغه مضارع دلالت بر استمرار می‌کند ، یعنی استمرار پیدا نکند .

روایت :

در تفسیر قمی گوید : روایت است که در سوره بقره پانصد حکم شرعی ذکر شده است ، و پانزده حکم در این آیه کریمه موجود است ، و سپس پانزده حکم را با إسقاط بعضی از جزئیات شمرده است .
و در آیات الأحکام فاضل محقق مقداد (کنزالعرفان) از این آیه بیست و یک حکم استخراج کرده است .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - فَإِنْ لَمْ يَكُنَا : یعنی ضمیر تشبیه راجع است به شهیدین ، و رَجُلین خبر است ، یعنی اگر دو شاهد مرد نبودند .
- ۲ - فَرَجُلٌ : خبر مبتداء محذوف است ، یعنی فهما رجل و امرأتان .
- ۳ - أَنْ تَضِلَّ : مفعول لأجله است ، یعنی لِظلاله .

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ . - ۲۸۳ .

لغات :

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ : و اگر - بودید - بر - سفری .
 وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا : و نیافتید - نویسنده‌ای را .
 فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ : پس گروهای - اخذ شده باشد .
 فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ : پس اگر - ایمن شد - بعضی از شما .
 بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي : بعضی دیگر را - پس اداء کند - کسیکه .
 أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ : ایمن قرار داده شده - امانت خود را .
 وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ : و اختیار کند تقوی را - در خدا - پروردگار خود .
 وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ : و نپوشانید - شهادت خود را .
 وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ : و کسیکه - کتمان کند آنرا - پس بتحقیق او .
 آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ : مسامحه کننده است - قلب او - و خداوند .
 بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ : آنچه - عمل می‌کنید - دانا و آگاه است .

ترجمه :

و اگر در وقت معامله نسپه‌ای در مسافرت بودید ، و در آنجا شخص نویسنده‌ای پیدا نکردید : پس لازم است گروهای اخذ شده‌ای در میان باشد ، پس اگر آمین و مطمئن گردید بعضی از شما در مقابل بعضی : پس اداء کند کسیکه آمین قرار داده شده است امانت خود را ، و اختیار تقوی کند در مقابل خداوند متعال که پروردگار او است ، و کتمان نکنید شهادت خود را ، و کسی که کتمان کند آنرا : پس بتحقیق

او تأخیراندازنده و مسامحه کننده است در انجام دادن وظیفه خود ، و خداوند بآنچه عمل می‌کنید آگاه است . - ۲۸۳ .

تفسیر :

۱ - و إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ :

سَفَرٌ : در ۱۸۴ گفتیم که خارج شدنست از محلّ و وطن خود به محیطی که از محدودهٔ همیشگی او بیرون باشد .

و رِهَانٌ : جمع رهن است که بمعنی چیز است که در مقابل معامله‌ای یا تعهدی ضبط و أخذ بشود ، و اینکلمه در اصل مصدر بوده و بمعنی أخذ کردن و ضبط است که بعنوان وثیقه باشد .

و جمع بودن باعتبار جماعت مخاطبین است ، و ضمناً ممکن است گاهی در رهن تعدّد باشد ، اگر دین زیاد شود .

و قبضٌ : بمعنی فراگرفتن است که تحت تسلط قرار بگیرد .

منظور اینستکه : اگر جریان معامله تدائینی در سفر صورت گرفته ، و کاتبی هم پیدا نشد که صورت معامله را ضبط کرده و دقیقاً بنویسد : لازمست برای بدست داشتن وثیقه مورد اعتماد ، وثیقه عینی خارجی داشته باشد ، تا از اضطراب فکر و پیش‌آمد اختلاف و حوادث ، آرامش و طمأنینه پیدا کند .

و چون این آیه کریمه نیز در ارتباط موضوع تداین ذکر شده است : در نتیجه حکم بیست و سوم محسوب می‌شود .

۲ - فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِيَ أَمَانَتَهُ :

أَمِنَ : ایمن بودن و بی‌بیم شدن است . و إِيْتِمَانٌ و إِيْتِمَانٌ از باب افتعال : اختیار کردن ایمنی و بی‌بیمی است . و مؤْتَمِنٌ کسی است که اختیار ایمنی را کرده است . و مؤْتَمِنٌ کسیکه برای ایمن و بی‌بیم بودن از او اختیار شده است . و ایمان ایمن و

بی‌بیم گردانیدن خود یا دیگری است . و امانت مصدر است بمعنی بی‌بیم بودن و ایمن گشتن ، و برای مبالغه به عین خارجی که متعلق امن و ایمنی است اطلاق می‌شود . و این قبیل از اطلاق مصدر به عین و موضوع خارجی متداول است ، گویا معنی مصدری در آنموضوع مصداق خارجی پیدا می‌کند ، مانند رهن ، دین ، امر ، حکم ، خلق ، رزق ، علم ، عمل ، و غیر اینها .

و تأدیه : از ماده ادی که بمعنی وصول است ، و تأدیه متعدی شده و بمعنی ایصال باشد ، با قید ایصال آنچه در ذمه است و لازم است که آنرا ایصال کند ، نه مطلق مفهوم ایصال . و در کلمه - لِيُوَدِّ ، بخاطر حرف جازم حرف آخر حذف شده است .

و منظور اینکه : چون طرف که طالب دین است مورد اطمینان و امن گردیده ، و بدون کتابت دین را اخذ کرد : لازم است در أجل معین شده دین خود را که بر ذمه دارد ، بدون تعلل و مسامحه بصاحب امانت که طلبکار است ایصال کند ، و این حکم بیست و چهارم باشد .

و در تعبیر بکلمه تأدیه : اشاره باینست که برنامه و عمل ایصال بعهدده شخص مدیون بدهکار است که بدست طلبکار برساند ، و اینمعنی از لحاظ امین بودن او است که چنین اقتضاء می‌کند که : طوریکه امانت را فراگرفته است باید همین‌طور آنرا بصاحبش بازگرداند .

عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّي .

و در آیه کریمه سه مرتبه ماده امن تکرار شده است که : أُولَى - أَمِينَ ، ایجاب می‌کند که طرف در مرتبه دوّم - أُؤْتَمِنَ ، باشد ، و مؤتمن بودن طرف هم ایجاب می‌کند که عین خارجی دین در مرتبه سوّم - امانت ، و مصداق امانت باشد که بصاحبش بازگردد .

۳ - وَلِيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ :

و حکم بیست و پنجم - در نظر گرفتن تقوی و خودداری از انحراف از حق و عدل باشد ، و چون در اینمورد نه رهنی و نه کتابی هست : لذا با صیغه امر بلام آورده شده است ، و تأکید آن بیشتر از امر حاضر است که در آیه گذشته ذکر شده بود .

و همچنین تأکید شده است با کلمه رَبَّه ، که اضافه بر آیه گذشته باشد .

و بیست و ششم - نهی از کتمان شهادت و گواهی دادن است .

و کتمان : عبارت از اخفاء آنچه در قلب انسان باشد .

و آثِم : بوزن فاعل از ماده اِثْم است که بمعنی بُطُو و تأخیر و تسامح است ، و اینکلمه اسم مصدر است از اِثْم . و آثِم ، کسی است که در مقام عمل و سلوک بسوی حق ، تأخیر و تقصیر و مسامحه کند .

و اَمَّا نسبت دادن این تقصیر و مسامحه بقلب : برای اینکه کتمان شهادت در قلب و با قلب است ، زیرا پوشانیدن چیزیکه در قلب انسان باشد بوسیله تنها عضو قلب صورت می‌گیرد ، و قلب است که آنرا در احاطه خود نگهداشته ، و اجازه نمی‌دهد بوسیله زبان یا عضو دیگر ظاهر شود .

و توجّه شود که : مراد از قلب روح انسان است ، نه قلب جسمانی بدنی ، و روح انسانی است که محیط بر قوای ظاهری و باطنی بوده ، و همه تحت سلطه و نفوذ و احاطه روحانی او باشند .

و در مورد مناسب در این موضوع بحث خواهد شد انشاءالله تعالی .

و همینطوریکه روح انسان محیط و حاضر و آگاه بهمه حواس و قوا و اعضاء و جوارح بدن است ، خداوند متعال هم محیط کامل و آگاه و عالم نامحدود بهمه عوالم و موجودات و اعمال انسانها باشد .

آری ، چیزی از احاطه علم و نور نامتناهی او بیرون نیست .

روایت :

در تفسیر نورالثقلین از کافی از امام پنجم (ع) نقل می‌کند که ، رسول اکرم (ص) فرمود : کسیکه شهادت حقی را کتمان کند ، و یا شهادتی بدهد که خون مرد مسلمی بسبب آن بناحق ریخته شود ، و یا سبب مانع شدن مالی از مرد مسلم گردد : این شخص در روز قیامت می‌آید در حالیکه برای صورت او ظلمتی در امتداد دید چشم او بوده ، و در روی او آثار و خراشهایی باشد که همه مردم او را با نام و نسب می‌شناسند .

توضیح :

کتمان حقّ : جلوگیری کردن از پیشرفت نور حقّ و مانع شدن از ظهور و نشر حقیقت و واقعیت بوده ، و از اینجهت بجای نور ، ظلمت که جلوه باطل است در امتداد صورت او پدید آید .

و در صورتیکه شهادت او موجب ریخته شدن خون ناحقّ و یا تلف شدن مال مرد مسلمی گردد : آثار و علائم این جنایتها در روی او ظاهر شده ، و بشکل خراش نموده می‌شود .

پس همینطوریکه شهادت حقّ تثبیت حقّ و نور است : شهادت بباطل و خودداری از شهادت حقّ نیز تثبیت باطل و ایجاد ظلمت و تأیید تیرگی معنوی خواهد بود .

لطائف و ترکیب :

۱ - فرهانُ : خبر مبتداء محذوفست ، یعنی فاللازم أوالوثيقة .

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . - ۲۸۴ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَانْفِرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ . - ۲۸۵ .

لغات :

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ : برای خدا است - آنچه - در - آسمانها .
 وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ : و آنچه - در - زمین است - و اگر .
 تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ : آشکار کنید - آنچه - در نفسهای شما است .
 أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ : یا - پنهان کنید آنرا - رسیدگی می‌کند شما را .
 بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ : بآن - خدا - پس می‌آمرزد - برای کسیکه .
 يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ : می‌خواهد - و شکنجه می‌کند .
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ : کسیرا که می‌خواهد - و خداوند .
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : بر - هر چیزی - توانا است .
 آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا : ایمان دارد - رسول خدا - بآنچه .
 أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ : نازل کرده شده است - براو - از .
 رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ : پروردگارش - و مؤمنین - همه .
 آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ : ایمان دارند - بخداوند - و به ملائکه او .
 وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ : و بکتابهای او - و رسولان او .
 لَانْفِرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ : جدایی نمی‌اندازیم - میان - کسی .
 مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا : از - رسولان او - و گفتند .
 سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا : شنیدیم - و اطاعت کردیم ما .

غُفْرَانِكَ رَبَّنَا : آمرزش تو را خواهانیم - پروردگار ما .
و إِلَيْكَ الْمَصِيرُ : و بسوی تو - بازگشت است .

ترجمه :

برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، و اگر آشکار کنید آنچه را که در قلوب شما است یا پنهان کنید آنرا ، رسیدگی و حساب می‌کند خداوند بآن ، پس می‌آمرزد برای کسیکه می‌خواهد ، و شکنجه می‌کند کسیرا که می‌خواهد ، و خداوند بهر چیزی قادر و توانا است . - ۲۸۴ ایمان آورده است رسول اکرم بآنچه نازل کرده شده است باو از جانب پروردگارش ، و همچنین مؤمنین همگی ایمان آورده‌اند بخداوند و به فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او ، جدایی نمی‌پنداریم در میان یکی از رسولان او ، و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم ، آمرزش تو را می‌خواهیم ، پروردگار ما و بسوی تو است بازگشت همه . - ۲۸۵ .

تفسیر :

۱ - لِّلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِن تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ :

إِبْدَاء : در ۲۷۱ گفتیم که از ماده بُدَو و از باب إفعال ، و بمعنی اظهار و آشکار کردن است ، در مقابل إخفاء و کتمان کردن .

و محاسبه : از باب مفاعله که دلالت بر استمرار می‌کند ، و حساب رسیدگی کردن است که توأم با اشراف و نظر باشد .

و ضمیر در کلمه - به ، رجوع می‌کند به شیء که شامل هر چیزی می‌شود ، و اختصاص دادن آن بموضوع معین کاملاً بی‌وجه است .

و این آیه کریمه در ارتباط بموضوع کتمان شهادت و نهی از آن ذکر شده است ،

و ضمناً توجه می‌دهد که بودن در حال سفر و پیدا نشدن کاتب و ضبط نشدن قرارداد و تعهد: ایجاب نکند که بحقوق یکدیگر تجاوز شده، و در اجرای حق سستی بشود، زیرا خداوند متعال از نیات باطنی و از اعمال شما آگاه بوده، و در مقام مجازات از هر جهت مقتدر باشد، و هر کسی را روی محاسبه دقیق و عدالت برخورد خواهد کرد.

و تعبیر با جمله - و لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ : اشاره است به مالکیت مطلق خداوند متعال بآنچه در آسمانها و زمین است، و اختصاص آنها از هر جهت بخداوند که آفریننده و نگهدارنده آنها باشد.

پس اختیار مطلق و حاکمیت مطلق در آنها با خداوند متعال بوده، و نشاید کسی در خفاء و علن قدم و عملی برخلاف حق داشته باشد.

و اینمعنی اقتضای حفظ امانت و داشتن تقوی در سفر و حضر کرده، و توجه می‌دهد که رعایت تقوی و صدق و حق، نباید متوقف باشد به بودن قوانین ظاهری و اسناد عرفی و شاهدهای خارجی، بلکه باید خداوند متعال را که حاضر و ناظر و قادر و مالک است در نظر گرفت.

۲ - فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ :

غُفْران: بمعنی پوشانیدن و محو آثار خارجی خطا است.

و عذاب: انعکاس افکار و اخلاق و اعمال سوء انسان است، و تعذیب، بمعنی شکنجه کردن طبق اقتضای آنچه در باطن دارد.

و مَشِيَّت: بمعنی خواستن و طلب است که پیش از طلب جدی و اراده باشد، و مَشِيَّت و تصمیم در طلب متوقف می‌شود به بودن زمینه و فعلیت اقتضاء در مورد، و برفع موانع.

پس مغفرت و عذاب باقتضای مشیت و خواسته الهی است، و خواستن او هم روی حساب دقیق و طبق زمینه خواهد بود.

آری قدرت داشتن : عبارتست از قوه‌ایکه بسبب آن می‌توان عملی را انجام داده یا ترک کرد ، یعنی قدرت باید توأم با اختیار باشد . و اگر اختیار نبود : آنرا قدرت نمی‌گویند .

و نیرویی که توأم با اختیار نیست : آنرا مُوجِب یا مُضَطَّر یا مجبور گویند ، مانند حرارت آتش و برودت آب و نور آفتاب و خواص نباتات و حرکات ستارگان و امثال اینها .

۳ - **أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ :**

ایمان : در آیه ۲۸۳ گذشت که بمعنی اطمینان داشتن و ایمن و آمن گردانیدن است ، و رسولیکه از جانب خداوند متعال مبعوث می‌شود ناچار می‌باید ارتباط صد در صد داشته ، و سفارشها و کلمات و سخنان او از هر جهت یقین و قطع پیدا کند ، تا بتواند آنها را روی تحقیق و اطمینان ب دیگران ابلاغ نماید .

و چون وظیفه رسول خدا در ارتباط بآن چیز است که از جانب خداوند متعال نازل می‌شود : از این لحاظ کلمه - ما أنزل ، ذکر شده است .

بخلاف مؤمنین که لازم است ایمان بخدا و ملائکه و کتب و رُسُل او داشته باشند ، تا ارتباط آنان با خداوند متعال تثبیت گردد .

و در آیه ۱۷۷ (**مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ**) گفتیم که : ملائکه : جمع مَلِیک و از لغت عبری گرفته شده ، و بمعنی تسلط و قدرت باشد .

و انسان در مسیر خود بسوی کمال و تجرّد و نور ، ناچار است که از عالم مادّه عبور کرده و در این عالم (مَلکوت) که مابین عالم طبیعت و لاهوت است ، سیر کند ، تا از حکومت و سلطه قوای بدنی رهایی پیدا کرده ، و بعالم صفاء و روحانیت و طهارت وارد شود .

و کسیکه توجه و ایمان باین منزل ندارد: قهراً بسوی آن هم حرکت و سیر نکرده، و برای همیشه در عالم ماده زندگی خود را ادامه خواهد داد. و کتاب و انبیاء در مرتبه پس از توجه بملکوت واقع می‌شوند: زیرا چون تصمیم بسیر و حرکت گرفته شد، احتیاج پیدا خواهد شد به برنامه سیر و سلوک، و آنهم از کتب آسمانی و بوسیله انبیاء الهی صورت می‌گیرد. و عبارت دیگر می‌گوییم که عالم ملکوت مرحله اول از عوالم غیب است، و شخص سالک ناچار است که حداقل چنین برنامه‌ای که توجه باین مرحله و خصوصیات آنجاست داشته باشد، تا بتواند خود را از زندگی مادی بعیش روحانی برساند.

و در چنین حرکت لازم خواهد بود که: از کلمات الهی در مرتبه اول استفاده کرده، و سپس برسولان گرامی متوسل گردد.

۴ - لَانْفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ :

این جمله شریفه تا آخر آیه از خصوصیات و صفات مؤمنین است، و گویی که جدایی نگذاشتن در میان رسل، صفتی است از صفات باطنی آنها، یعنی همه مؤمنین ایمان دارند بکتب الهی و رسولان او، در حالیکه در باطن واز قلب معتقد وگویا هستند که فرق نمی‌گذاریم در میان رسولان خداوند متعال (معتقدین أَوْ قَائِلِينَ لَا نُفَرِّقُ) .

آری، شخصیکه مؤمن بخداوند متعال است، همه انبیاء و رسولان الهی را وابسته بخداوند متعال و از جانب او می‌داند، و در اینجهت تعصبی از خود درباره بعضی از آنان نشان نداده، و نسبت بیعضی دیگر إهانت و کم‌اعتنایی نخواهد داشت، زیرا رسول خدا خود استقلالی نداشته، و تجلیل او بخاطر توجه و تعظیم پروردگار متعال است. البته اینجهت بزرگترین عظمت و جلالت و شرافتی است

که : انسان محدود ضعیف وابسته بخداوند جلیل بوده ، و از جانب او مأموریت و رسالت پیدا کرده ، و مورد توجه و وثوق او قرار بگیرد .

و از این لحاظ است که مؤمنین بزبان اظهار می‌کنند که ما دستورها و سفارشهای رسولان و رسول گرامی خود را که از جانب خداوند متعال مبعوث هستند شنیده و از آنان پیروی و اطاعت می‌کنیم .

و از خداوند متعال درخواست می‌کنند که خطاهای آنها را پرده‌پوشی کرده ، و از معاصی و تقصیرهای آنان بگذرد .

و اعتراف می‌کنند که : همه این افکار و اعمال و حرکات بخاطر خداوند جلیل و در راه سیر بسوی او و برای تحصیل کمال و سعادت است .

و جمله - **إِلَيْكَ الْمَصِيرُ** : در مورد بیان علت و سبب ایمان بکتب و رسل است ، چنانکه توضیح داده شد .

و ضمناً در این آیه کریمه که در پایان سوره واقع شده است : اشاره می‌شود به آیات آغاز سوره (**وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ** هم یوقنون) .

پس همه آیات این سوره در رابطه این موضوع خواهد بود ، و اگر بتناسب از احکام و آداب و جریانهای تاریخی بحث شده است : همه برای تشریح و توجیه برنامه سیر و سلوک بسوی غیب و الهی است .

آری هدف در زندگی دنیوی انسانها : سوق دادن آنها است بسوی عوالم غیب یعنی ماورای این عالم محسوس و مادی است ، چنانکه در آیه سوم می‌فرماید - **هَدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** .

و در آیه ۲۸۱ مختصری از سلوک بسوی خداوند متعال ذکر شد .

روایت :

در نورالثقلین از احتجاج از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که : از آنچه برسول اکرم (ص) وحی شد ، آیه - لِّلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ ... وَاِنْ تُبَدُّوْا ... یُحَاسِبْکُمْ ... فِیَغْفِرُ ... باشد .

و این آیه بهمه انبیاء عظام از زمان حضرت آدم (ع) تا زمانیکه پیغمبر اکرم (ص) مبعوث شد ، و بهمه امت‌های آنان عرضه گردید ، و همه بسبب سنگین بودن آن نتوانستند قبول کنند ، و پیغمبر اکرم آنرا قبول کرده ، و سپس بامت خود عرضه کرده و آنها نیز قبول کردند .

توضیح :

منظور از سنگین بودن این آیه کریمه : سخت بودن فهم آن باشد :

۱ - فهمیدن حقّ الیقینی و شهودی اینکه همه موجودات در آسمان و زمین از جهت سلطه و حکومت ، تحت امر و فرمان و قدرت و حکم خداوند متعال بوده ، و کمترین چیزی از محیط حکم نافذ او بیرون نیست .

۲ - یقین شهودی پیدا کردن باینکه خداوند متعال همه آنچه را که از انسان آشکار گردد یا پنهان ، همه را بررسی کرده و با کمال دقت و از روی حقّ حساب خواهد کرد .

۳ - یقین کامل پیدا کردن بمشیت تمام و اراده نافذ خداوند متعال ، بطوریکه هر چه اراده کند نافذ است ، و کمترین ضعف و سستی در نفوذ حکم و اراده او امکان پذیر نیست .

آری قدرت و علم و اراده او عین ذات او بوده ، و نامحدود و محیط مطلق و غیرمتمناهی است ، و فقر و ضعف و محدودیتی در ذات و صفات او متصور نمی‌شود . و در مقابل این سه نوع از معرفت الهی : شخص مؤمن خود را از هر جهت تسلیم

حکومت حق و محیط او خواهد کرد .

لطائف و ترکیب :

۱ - والمؤمنون كل آمن : مؤمنون مبتداء اول ، و كل مبتداء ثانی ، و آمن خبر كل ، و جمله خبر مؤمنون است . و چون متعلق ایمان در رسول و مؤمنین مختلف است : معطوف نبودن مناسبتر باشد .

۲ - لا نفرق : جمله حالیه است ، یعنی قائلین لا نفرق .

۳ - غفرانك : یعنی نطلب أو نتوقع غفرانك .

۴ - و الیک المصیر : مبتداء مؤخر و خبر مقدم است .

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا
لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ
مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ . - ۲۸۶ .

لغات :

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا : تکلیف نمی کند - خداوند - نفسی را .

إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا ما : مگر - به گنجایش آن - برای او - آنچه .

كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا ما : بدست آورده است - و بر او است - آنچه .

اِكْتَسَبَتْ رَبَّنَا : اختیار کسب کرده است - پروردگار ما .

لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ : و ا مگیر ما را - اگر .

نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا : فراموش کردیم ما - یا - خطاء کردیم ما .

رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا : پروردگار ما - و بار مکن - بر ما .
 إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ : سنگینی تحدید کننده - چنانکه - بار کردی آنرا .
 عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا : بر - کسانیکه - از - پیش از ما بودند .
 رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا : پروردگار ما - تحمیل مکن بر ما - آنچه .
 لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ : توانایی نیست - برای ما - بآن .
 وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ : و درگذر - از ما - و بیامرز .
 لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ : برای ما - و رحم کن ما را - تو .
 مَوْلِينَا فَانصُرْنَا : متولّی ما هستی - پس یاری بده ما را .
 عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ : بر - گروه - ردّ کنندگان .

ترجمه :

تکلیف نمی‌کند خداوند متعال نفسی را مگر باندازه گنجایش او ، برای او است آنچه تحصیل کرده است ، و بر او باشد آنچه اختیار کرده است بدست آوردن آنرا ، پروردگار ما مؤاخذه مکن ما را بآنچه ما فراموش کرده‌ایم یا بخطا عمل نمودیم ، پروردگار ما و بار مکن بر ما سنگینی و محدودیت را چنانکه بار کردی بر کسانیکه از پیش از ما بودند ، پروردگارا و تحمیل مکن بر ما چیز را که توانایی نیست بآن برای ما ، و عفو کن از ما و بیامرز برای ما و مهربانی کن ما را ، تو متولّی امور ما هستی ، پس یاری کن ما را بر گروه کافرین . . - ۲۸۶ .

تفسیر :

۱ - لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اِكْتَسَبَتْ :

تکلیف : تفعیل است از ماده کَلَفَ که بمعنی لحوق چیز است بموضوعی که موجب سختی و مشقت باشد ، در جهت مادی یا معنوی .

و تکلیف : بمعنی إلحاق امری است که سخت و مشقت‌دار باشد ، و آن شامل همه دستورها و احکام إلهی می‌شود .

و نفس : بمعنی فرد متشخص است که مادی باشد یا روحانی .

و وسع : در ۲۴۷ گفتیم که بمعنی گسترش پیدا کردن توأم با احاطه است ، و همچنین کلمات وسع و سعة و سعة که در مقابل ضیق باشد .

و کسب : بمعنی تحصیل و بدست آوردن چیز است که برای او مطلوب و دلخواه باشد ، و اینمعنی باختلاف اشخاص فرق می‌کند .

و اکتساب از باب افتعال دلالت می‌کند بانتخاب و اختیار کردن کسب معلوم و مخصوص که از کسبهای عرفی و طبیعی خارج باشد . و از این لحاظ در موارد بدست آوردن و تحصیل اموری استعمال می‌شود که برخلاف جریان صحیح و مطلوب است ، مانند تحصیل کردن اعمال و صفاتی که در برنامه‌های هوسرانی و نفسانی باشد .

و در این آیه کریمه اشاره شده است بخصوصیت تکالیف إلهی که در این سوره ذکر شده ، و تصریح فرموده است که تکالیف إلهی هرگز موجب سختی و مشقت برای بندگان نبوده ، و بلکه در محدوده گسترش و گنجایش و با درنظر گرفتن استعداد و آمادگی باشد .

و باید توجه داشت که تکالیف إلهی برای تأمین سعادت و خوشی و سعه زندگی دنیوی و اخروی انسانها است ، و کوچکترین نظری برای أغراض دیگر و منافع دیگران نبوده ، و اگر مصالح اجتماعی هم درنظر باشد : مربوط بأفراد خواهد بود ، یعنی نتیجه مطلوب صلاح جامعه بخود افراد برگشته ، و آنها استفاده خواهند کرد ، زیرا قوام و تحقق خارجی جامعه با افراد است .

و اطلاق تکلیف بر این احکام إلهی : از لحاظ ظاهر است ، زیرا اکثر افراد مکلفین هنوز بمقام شوق و معرفت خداوند متعال و شناسایی خود نرسیده‌اند ، و

تکالیفِ اِلهی را بعنوان تحمیل و سخت گرفتن و مقید کردن و برخلاف آزادی می‌دانند .

و این افراد توجّه نمی‌کنند که : در هر برنامه‌ای که بخیر و صلاح زندگی دنیوی یا اخروی باشد ، تا حدودی آزادی را محدود می‌کند ، و زندگی حیوانی است که هیچگونه محدودیت و وظائفی را بخود نمی‌گیرد .

۲- رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا :

مُواخَذَه : دلالت با استمرار می‌کند ، و أخذ بمعنی فراگرفتن است که با ضبط و تحت سلطه قرار دادن توأم باشد ، بهر وسیله‌ای باشد ، و بهر قصدی صورت بگیرد ، از راه عطف باشد یا قهر و شدت .

و مُؤَاخَذَه خداوند در اینمورد ، عبارت می‌شود از تحت قهر و غضب و محدودیت قرار دادن ، باقتضای سوء اعمال او .

و نِسِيَان : عبارتست از غفلت کردن از موضوعیکه بآن متذکر بود .

و خَطَاء : خلافتست که بحدّ عصیان نرسد ، و آن در مقابل صواب بوده و بمطلق عمل نادرست إطلاق می‌شود .

و در خطاء عنوان اشتباه در مصداق و عدم تعمد ملحوظ می‌شود ، و اگر با تعمد و تشخیص مصداق صورت بگیرد : آنرا عصیان گویند . البته در مورد نسیان که در مقدمات آن تقصیر نشده باشد : مقصّر و عاصی حساب نخواهد شد .

و اَمَّا خَطَاء : آنهم از لحاظ موارد و مقدمات فرق می‌کند ، زیرا یا در تشخیص و فهم حکم است : و باید در مقدمات آن بسیار دقت و احتیاط و کوشش کرد تا خطایی بتقصیر واقع نگردد .

و یا در مقام عمل است که محتاج به مراقبت و توجّه است که عمل او با اشتباه و خطاء صورت نگیرد ، تا برخلاف واقعیت باشد .

و یا در تعیین موضوع است که : أکثراً محذور آن کمتر می‌شود .

و تفصیل فروع این احکام در کتب فقهیه مضبوط است .
و چون برای افراد متوسط پیش آمدن نسیان و خطاء درباره انجام وظائف لازم خود ، بسیار واقع می شود : لذا توجه باین جمله و خواندن آن در قنوت و غیر آن مناسب خواهد بود .

و اما علت این برخورد بنسیان و خطاء : بخاطر شدت تعلق و محبت قلوب آنان باشد بزندگی دنیا ، و بجهت مشغول بودن بأعمالیکه در زندگی مادی خود اعتیاد بآنها پیدا کرده اند ، و بسبب مأنوس شدن شدید می باشد به اهل و عیال و اولاد و اصحاب و دوستان ظاهری ، و روی این جهات توجه آنها بوظائف الهی ضعیف خواهد شد .

۳- رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الذِّينَ مِن قَبْلِنَا :

حَمَلٌ : بمعنی بارکردن ، و این حمل اعم است از آنچه با دست باشد یا با سر یا با پشت یا با شکم یا با دوش یا بغل یا با قلب .

إِصْرٌ : اسم است از أَصْرٌ که مصدر و بمعنی حبس و محدود کردن سخت با بندکردن باشد . و إِصْرٌ بمعنی محدودیت و سنگینی است ، خواه امر مادی باشد یا معنوی ، و از مصادیق آن : ابتلاء و مضیقه و شدت و محدودیت و بند شدن ظاهری یا باطنی است .

و این محدودیت سنگین و شدید : یا در اثر تکالیف سخت الهی پدید آید ، و یا از ابتلاء و مضیقه و گرفتاری آسمانی .

و البته محدودیت و ابتلاء و مضیقه برای انسانها ، همیشه در اثر تخلفات و معاصی صورت می گیرد ، و تکالیف سخت هم اگر در اثر عصیان و نافرمانیها باشد : از مصادیق ابتلاء حساب خواهد شد ، چنانکه برای بنی اسرائیل واقع می شد .

و از امتیازات دین مقدس اسلام : برطرف شدن اکثر این ابتلاءات آسمانی و یا تکالیف شدید و سنگین است ، که بخاطر وجود مقدس پیغمبر اکرم و اهل بیت

عصمت و طهارت ، و هم در نتیجه تنظیم کامل احکام الهی و رعایت همه جانبه حکمت و عدالت در دستورها : این سختگیرها و تکالیف شدید مخصوص برداشته شده است .

۴ - رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ :

تحمیل : تفعیل است و بدو مفعول متعدی شده است ، و باب تفعیل دلالت می‌کند بر جهت وقوع ، چنانکه در باب افعال منظور می‌شود جهت صدور از فاعل . پس در صیغه تحمیل : نظر بتعلق و وقوع بار کردن است بمفعول به . و اما تعبیر در اینجمله به صیغه تفعیل بر خلاف جمله گذشته : برای اینست که نظر در اینجا به بارشدن و حمل چیز است که طاقت و قدرتی بآن نیست ، و در ۲۴۹ گفتیم که : طاقت اسم مصدر است از ماده طوق که بمعنی احاطه کردن و دور زدن بچیزی است ، و از لوازم این طوق و احاطه : محدودیت باشد ، یعنی حالتیکه از طوق و احاطه حاصل می‌شود .

و طاقت نداشتن به این محدودیت در صورتی تصور می‌شود که در خارج تحقق پیدا کرده و لمس بشود ، و مناسب باین معنی کلمه تحمیل خواهد بود که دلالت می‌کند بتعلق و وقوع فعل بمفعول به .

و در این سه جمله که بصورت دعاء ذکر شده است : با کلمه رَبَّنَا ، تعبیر شده ، و چون اسم رب بملاحظه مفهوم تربیت است ، برای درخواست حاجت و مطلوب مناسبتر خواهد بود .

و کلمه تحمیل و بارکردن امر سنگین و بیش از قدرت و ظرفیت : علامت شدت و بلاء و عقوبت است که در اثر عصیان پیدا شود .

و برگشت این دعاء : باین جمله می‌شود که - اَللّٰهُمَّ عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ و لَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ - یعنی از خطاهای ما چشم ببوشان .

۵ - وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا :

عَفْو : صرف نظر کردنست از چیزیکه مورد نظر است .
 پس عفو در صورتیست که خطاء و عصیانی وجود داشته باشد .
 و عُفْران : پوشانیدن و محو کردن آثار خلاف و عصیان است .
 و رحمت : بمعنی مهربانی و رأفت است .
 و در اینجا بسه عنوان درخواست گذشت و عطوفت می شود :
 أَوَّل - بعنوان صرف نظر کردن باقتضای مقام عظمت و جلال خود که از خطاهای
 ضَعفاء و جُهلاء چشم پوشی می کند .
 دَوِّم - بعنوان پوشانیدن آثار عصیان که مرتبه ضعیفتر است ، در صورتیکه
 صرف نظر کردن از اصل عصیان امکان نداشت ، یعنی اگر زمینه و مقتضی برای عفو
 وجود نداشت .
 سَوِّم - بعنوان رحمت و رأفت که از صفات ذاتی و ثابت پروردگار متعال است ،
 یعنی اگر در وجود ما زمینه و مقتضی برای مغفرت هم نشد ، بخاطر کثرت و شدت
 عصیان : توجّه و در نظر گرفته شود رحمت عمومی خود خداوند متعال که باقتضای
 آن صفت ذاتی ، ما را در مورد رأفت و مهربانی خود قرار بدهد ، و با لطف خود با ما
 معامله فرماید .
 و در هر سه قسمت تقاضای عفو و مغفرت و رحمت برای خودشان شده است ،
 نه برای اعمال و معاصی : برای اینکه طاعت و معصیت پس از صدور و ظهور آنها از
 انسان ، در نفس تأثیر کرده ، و مانند ضبط صوت دقیق تمام خصوصیات آنها در
 صفحه نفس انسان ثابت می شود .
 پس عفو و غفران و رحمت : قهراً متعلّق خواهد شد بخود انسان نه به اعمال او ،
 مگر آنکه اعمال را بنحو مطلق فرض کنیم .
 ۶ - أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ :
 مَوْلَى : از ماده ولایت که بمعنی قیام کردن بامور زندگی دیگری و واداشتن او

است به انجام دادن وظائف که او را اداره کند .
و مولی بصیغه اسم مکان و بمعنی محلّ ولایت است ، یعنی محلیکه مفهوم ولایت در آنجا ظهور پیدا می‌کند .
و این تعبیر برای تجلیل و تعظیم در مقام ولایت پروردگار متعال إطلاق می‌شود ، زیرا این صیغه دلالت می‌کند به مرکز و مصدر و مورد ولایت ، بخلاف کلمه ولیّ که تنها باتّصاف دلالت می‌کند .
و ضمناً در إطلاق کلمه مَوْلینا ، از طرف عبد : اشاره است به حصر ولایت درباره او بخداوند متعال ، یعنی برای ما محلّ ولایتی بجز خداوند متعال وجود ندارد ، و از این جهت بتقدیم ضمیر أنت ، ذکر شده است .
و خصوصیت در این تعبیر بیشتر از طلب رحمت و رأفت است : زیرا مولى بودن خود ایجاب رسیدگی و قیام بامر بنده می‌کند ، یعنی این عنوان اضافه بر رحیم بودن ذاتی مطلق ، جهت اختصاصی پیدا کرده ، و الزام‌آور خواهد بود .
و نصرت : یاری نمودن کسی است در مقابل طرف مخالف او .
و اینجمله از چند جهت جلب توجه می‌کند :
اول - ذکر حرف فاء : دلالت می‌کند به نتیجه بودن این طلب نصرت برای جملات و طلبهای گذشته .
دوم - درخواست نصرت و یاری از هر شخص ضعیف و فقیر و گرفتاری بی‌اشکال بوده ، و ایجاد وظیفه بر شخص متمکن می‌کند ، و در این مورد از اعمال و عقاید و افکار بازخواست نمی‌کنند .
سوم - اشاره کردن باینکه نصرت در مقابل مخالفین و کافرین باشد : وجه دیگری است برای جلب إعانت و یاری ، و این خود به تنهایی می‌تواند علت مستقلی باشد بعنوان تضعیف دشمن .
چهارم - ذکر کلمه قوم ، که بمعنی گروه قیام کننده از دشمن است ، و کلمه

کافرین ، که بمعنی جماعت ردّکننده و مخالف باشد : تحریک می‌کند لزوم إعانت را بهرنحویکه صورت بگیرد .

و ضمناً در این آیه کریمه : جمله - لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - از کلمات کوتاه و جامع قرآن مجید است .

روایت :

در تفسیر دُرّ مَنثور روایاتی از رسول اکرم (ص) بمضامین نزدیک بهم‌دیگر نقل می‌کند که : خداوند متعال دو آیه از آخر سوره بقره را از خزینه‌های بهشت نازل کرده است که پیش از دو هزار سال از خلق کردن مخلوقات با دست خود نوشته بود ، و کسیکه آن دو آیه را پس از نماز عشاء بخواند ، کفایت می‌کند او را از تهجد و نماز شب .

توضیح :

۱ - خزینه بهشت : بطور مسلم خزینه بهشتی ، لازمست روحانی باشد نه مادی ، زیرا بهشت و متعلقات آن در عالم ماده نخواهد بود .

۲ - کتابت با دست : کتابت عبارت از ثبت و ضبط آنچیزیست که در باطن هست ، و منظور تثبیت و اظهار این حقایق است .
و دست خداوند متعال قدرت و اراده او است .

۳ - أَلْفَى سَنَه : هر هزار سال کنایه می‌شود از عالمی ، زیرا عدد هزار آخرین عدد کثرت است ، و عالم ملکوت و جبروت دو عالم پیش از عالم ناسوت است که قبل از آنها عالم لاهوت می‌شود .

و معارف و حقایق این دو آیه کریمه ، بطوریکه إجمالاً تفسیر شد : در ارتباط معارف آلّهی بوده است ، یعنی در ارتباط انسان با لاهوت .

۴- کفایت از نماز شب : تهجد و اقامه نماز شب برای انقطاع و تبطل و ارتباط و مناجات با خداوند متعال است که در تاریکی شب و در حال منقطع شدن از ماسوای او ، اظهار فقر و بندگی و عبودیت کند .
و در این دو آیه بطوریکه مشاهده گردید : اینمعنی بنحو أحسن موجود است .
و أمّا خواندن پس از نماز عشاء : برای اینکه پس از دو نماز واقع شده ، و قهراً حال حضور و خضوع پیدا شده ، و می تواند توجهی داشته باشد .

لطائف و ترکیب :

۱- كما حَمَلْتَهُ : متعلق به لا تَحْمِلُ ، است ، و ما بمعنی الذی است که مراد از آن و از ضمیر ، إصر خواهد بود .

سورة آل عمران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ۱. اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ . ۲. نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا
 لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَاَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْاِنْجِيلَ . ۳. مِنْ قَبْلُ هَدٰى لِلنَّاسِ وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ
 اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُو انتِقَامٍ . ۴ .

لغات :

- آلَمْ : از رموز قرآن مجید است . رجوع شود بأول سوره بقره .
- اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ : خداوند - نیست - معبودی - مگر - او .
- الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ : زنده مطلق - و برپا بر همه است .
- نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ : فرود آورده - بر تو - کتاب آسمانیا .
- بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا : بحق - تصدیق کننده - برای آنچه .
- بَيْنَ يَدَيْهِ وَاَنْزَلَ : میان - دو دست او است - و نازل کرده .
- التَّوْرَةَ وَالْاِنْجِيلَ : تورات - و انجیل را .
- مِنْ قَبْلُ هَدٰى : از - پیش - برای هدایت .
- لِلنَّاسِ وَاَنْزَلَ : برای مردم - و نازل کرده است .
- الْفُرْقَانَ اِنَّ الَّذِيْنَ : قرآنا - بتحقیق - آنانکه .
- كَفَرُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ : رد کردند - آیات و نشانیهای - خدا را .
- لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ : برای آنها است - شکنجه - سخت .
- وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُو انتِقَامٍ : و خدا - غالب - و صاحب عقوبت است .

ترجمه :

آلَم . . ۱ خداوندیکه نیست معبودی مگر او که زنده مطلق و قیام کننده مطلق و ثابت است . . ۲ نازل کرده است بر تو قرآن را بحق که تصدیق کننده است بآنچه از کتابهای آسمانی که پیش از آن و در میان دو دست آن بودند ، و نازل کرده است تورات و انجیل را . . ۳ از پیش ، برای هدایت کردن مردم ، و نازل کرده قرآن را ، و بتحقیق آنانکه ردّ و بی‌اعتنایی کردند بآیات و نشانیهای خداوند متعال برای آنها باشد شکنجه سخت ، و خداوند غالب و برتر و صاحب عقوبت است . . ۴ .

تفسیر :

۱- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ :

جمله اوّل که هفت کلمه است در آیه ۲۵۵ بقره تفسیر شده است .

وَالله : از عبری أخذ شده ، و بمعنی عبادت با تحیر باشد .

و الله : با اضافه شدن الف و لام ، معرفه و اسم شده است به خداوند واجب و جامع همه صفات جلال و جمال .

و هُوَ : اشاره می‌شود بر ذات مطلق بیرون از حدّ و تصوّر و تعریف ، و اینکلمه اسم اعظم اوّل حقیقی است که بخداوند متعال اطلاق می‌شود .

و از این لحاظ اگر باتوجه و خلوص و انقطاع کامل گفته شود : اسم اعظم خواهد بود ، و روی این نظر است که در روایات شریفه این جمله را اسم اعظم معرفی کرده‌اند .

و چون این اسم شریف با صفات جلال و جمال تجلی کند : از مقام جامعیت آن باسم الله تعبیر می‌شود که آنهم اسم اعظم خواهد بود .

و حَيٌّ : عبارت است از ظهور صفت حیات و اتّصاف بآن ، و این اوّلین صفتی است که در ذات واجب مطلق غیبی نامحدود ، ملحوظ گشته و برای درک و تصوّر ما

اعتبار می‌شود .

و صفت حیات در همه موجودات باختلاف مراتب موجود است ، و آن عبارتست از فعلیت پیدا کردن و ظهور قوّت و نیروی ذاتی ، و حقیقت آن تحقق پیدا کردن و موجود شدن و ظهور است که بکلمه حیات داشتن تعبیر می‌شود .

پس حیات عبارتست از حقیقت وجود و ظهور و فعلیت اشیاء ، و چون صفت حیات در ذات غیبی پروردگار نامحدود تصوّر و اعتبار گردید : قهراً صفات قدرت و علم و اراده نیز ملحوظ خواهد شد .

و بسبب تجلّی این صفت است که عوالم وجود پدید آمده ، و صفت حیات در عوالم مختلف باختلاف مراتب ظهور پیدا می‌کند .

پس نخستین اثری که در عالم پیدا می‌شود : صفت حیات است .

و **أَمَّا قِيَوْمٌ** : صیغه مبالغه و بمعنی بسیار قیام کننده بر امور و احوال و اعمال موجودات و بر تدبیر و تنظیم همه اشیاء خواهد بود .

و اینجمله شریفه تا اینجا که جامع مقامات لاهوت ، از غیب الغیوبی مطلق نامحدود ، و ظهور و تجلّی صفات جمال و کمال است : از مصادیق اسم اعظم جامع و تمام الّهی می‌باشد که شهود حقایق مندرج در کلمات و تعبیرات آن ، سالک را بنحو اجمال بمراتب لاهوت هدایت کرده ، و اساس حقایق و معارف الّهی را روشن می‌سازد .

و **أَمَّا جَمَلَةٌ - نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ** : در تعقیب همان قیومیت او باشد که إعطاء حیات و استمرار قیومیت ادامه پیدا کند .

و این استمرار و ادامه پس از مرحله تکوین که تمام گردید ، در مقام تشریح و تدبیر و تربیت صورت می‌گیرد .

و این جمله مربوط و مخصوص است بخود رسول اکرم (ص) که درباره آنحضرت این استمرار لطف و فیض واقع شده است .

و گذشته از کلمه - علیک : کلمات دیگر نیز اینمعنی را تأیید می‌کنند .
و تنزیل از باب تفعیل : و دلالت می‌کند بر جهت تعلق فعل بمفعول و واقع شدن آن بر او ، که نظر به نزول کتاب است بر رسول اکرم (ص) نه عموم مردم .
و کتاب : هم بمعنی تثبیت و ضبط آنچه‌هایست که در باطن امر بوده است ، و منظور از کتاب در اینجا حقایق و معارفی است که در عوالم بالا از لاهوت و جبروت بوده ، و بعنوان استمرار تربیت و تدبیر و افاضات روحانی پس از تکوین صورت می‌گیرد .

و کلمه حق ، هم اینمعنی را تأیید می‌کند ، یعنی در این فرود آمدن و تنزل حقایق در کتاب : تجلیات و نمایشهایی است که از عالم بالا جلوه‌گر شده ، و بهمان قید حق بودن ظاهر می‌شود .

۲ - مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ :

در آیه ۹۷ تفسیر این جمله ذکر شده است .
و تصدیق : بمعنی راستگو و درست‌کردار دانستن است ، در مقابل تکذیب که دروغگو و کاذب‌دانستن باشد .

و بَيْنَ يَدَيْهِ : دلالت می‌کند به مقابل و پیشروی ، و منظور آن کتابهای آسمانی حق است که موجود و یا در گذشته بوده است .

و این جمله اشاره می‌کند به ارتباط و وابسته بودن همه کتب آسمانی حق از انبیای الهی ، زیرا همه از مصادیق کتاب الله و از مظاهر معارف و حقایق ثابت در عوالم بالا باشند .

و همینطوریکه در یک کتاب آسمانی اختلافی در حقایق و معارف آن پیدا نمی‌شود : در مجموع کتابهای نازل از جانب خداوند متعال نیز در اینجهت اختلافی نخواهد بود .

آری قوانین و تکالیف دینی از جهت خصوصیات و جزئیات آنها باقتضاء ازمنه و

مراتب اشخاص و زمان فرق می‌کند، و این معنی غیر از کلیات و حقایق ثابت است که تغییرپذیر نخواهد بود.

۳- و أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ :

انزال: از باب افعال، دلالت بجهت صدور فعل از فاعل می‌کند، یعنی فرودآوردن چیزی از جانب فاعل.

و تَوْرَةَ: لغت عبری و بمعنی قانون و عقیده و تعلیم است.

و آن کتاب آسمانی نازل بحضرت موسی (ع) است که در اثر حوادث و تحولاتیکه در زمان آنحضرت پیدا شد، تغییر پیدا کرده، و پس از فوت آنحضرت کتابهای تاریخی از حوادث آنزمان بدست دیگران نوشته شد که پنج عدد آنها امروز متداول و بهمه زبانها ترجمه شده است: تکوین، خروج، اعداد، لایوان، تثنیه.

و انجیل: از لغت یونانی است و بمعنی بشارت باشد.

و این کتاب آسمانی نیز در همان قرن اول در دست تحریف قرار گرفته، و انجیلهای مختلفی نوشته شد که چهارتای آنها بعنوان انجیل اربعه متداول، شده و بهمه زبانها ترجمه شده است، و آنها عبارتند از: انجیل لوقا، یوحنا، مرقس، متی.

و جای بسی تأسف است که: تورات آسمانی و همچنین انجیل نازل بحضرت عیسی (ع) امروز در دسترس ما نیست که از حقایق و معارف آنها استفاده کرده، و بعنوان کتاب الهی از آنها تجلیل کنیم.

و فرقان: مصدر و بمعنی جدا کردن باشد، و چون قرآن مجید فارق حق و باطل و مصداق جدا کردن و تمییز خیر و صلاح و هدایت است از شر و فساد و ضلالت: آنرا فرقان گویند.

و چون در اینجا پس از هدایت بودن تورات و انجیل ذکر شده است: کلمه فرقان را که مناسب هدایت است، ذکر فرمود.

و در این چند جمله : نظر بمرحله دوم از انزال حقایق و معارف باشد که برای هدایت و ارشاد و تعلیم مردم صورت می‌گیرد .

پس در آغاز این سوره کریمه از سه موضوع اساسی بحث شده است :

اول - از مقام توحید خالص و لاهوت که مبدء وجود است .

دوم - از تنزیل حق و معارف الٰهی به رسول اکرم (ص) .

سوم - از انزال کتب آسمانی برای هدایت عموم مردم .

۴ - إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ :

در این جمله اشاره می‌شود به نتایج اعمال و آثار مخالفت آنانکه با سه مرحله گذشته مقابله کرده ، و بآنها بی‌اعتنایی و کفر ورزیده ، و از انوار حق و هدایت که جلوه می‌کند استفاده نکردند .

و کفر : بمعنی رد کردن و بی‌اعتنایی و مخالفت نمودن است .

و تعبیر آیات : برای اینکه در مقابل سه مرحله بوده ، و شامل هر سه مرتبه از

مراتب توحید و جلوه و ظهور آن در مقام نبوت و عموم مردم قرار بگیرد .

و آیات : مطلق نشانیها و آثار است که انسانرا بمقصود راهنمایی کند . و چون

بحث از جلوه‌ها و فیوضات و هدایت الٰهی بود : پس آثار و تجلیاتی که از حق و

هدایت ظاهر گردد : همه آیات الٰهی باشند .

و عَذَاب : شکنجه‌ایست که باقتضای افکار و اخلاق و اعمال سوء انسان صورت

بگیرد ، و در حقیقت انعکاس آنها است .

و عَزِيز : در مقابل ذلیل ، و بمعنی برتر و متفوق است که نسبت بدیگری منظور

می‌شود ، و عزت حقیقی باعتبار نفس و ذات حساب شده ، و باعتبار کمال و

نورانیت روحی اعتبار خواهد شد .

و عزت حقیقی مطلق و نامحدود منحصر است به وجود خداوند متعال : زیرا

تفوق و برتری مطلق از همه جهات برای او باشد و بس . و اگر کسی عزتی پیدا کند

در ظلّ توجّه و فیض و رحمت او خواهد بود .
 و انتقام : از باب افتعال دلالت می‌کند باختیار و انتخاب ، و از مادّه نَقِم و نِقْمَت ،
 بمعنی مؤاخذه و گرفتن با بودن کراهت است .
 پس انتقام عبارت می‌شود از اختیار کردن عقوبت با بودن کراهت در جریان
 عمل .

و البتّه مؤاخذه با بودن تکرّه : در موردی واقع می‌شود که زمینه و مقتضی برای
 عقوبت موجود باشد ، و در اینمورد در مقابل کفر به آیاتِ اِلَهِی و ردّ و مخالفت به
 نشانیها و راهنماییهای پروردگار متعال صورت گرفته ، و زمینه کامل برای عقوبت
 پیدا می‌شود .

و أمّا ذکر اسم مقدّس عزیز : برای اینستکه عزیز دلالت بر تفوّق و برتری و
 استعلاء و قوّت می‌کند ، و برای انتقام گرفتن لازم است که شخص عقوبت‌کننده
 مقتدر و متفوّق باشد .

و أمّا تأکید عقوبت با شدّت و نِقْمَت : أولاً - تصریح شده است به عنوان عذاب که
 انعکاس اعمال خود آنها است .

ثانیاً - کفر بآیات از جهت ردّ و خلاف : بالاتر و بدتر است از کفر بخود خداوند
 متعال ، زیرا آیات محسوس و ملموس است و کفر و ردّ آنها اثرش بدتر و بیشتر
 است .

و ثالثاً - کفر بخدا با توجّه و مشاهده آیات خارجی دفع و ردّ می‌شود ، بخلاف کفر
 بآیات که قابل دفع نخواهد بود .

و رابعاً - مردم عادی از دیدن آیات بسوی خداوند متعال حرکت فکری می‌کنند ،
 و چون آیات و آثار انکار شد ، راهی برای او باقی نبوده ، و قهراً اثبات خداوند متعال
 امکان‌پذیر نخواهد شد .

روایت :

در نورالثقلین از کافی از امام ششم نقل می‌کند که : تورات در ششم ماه رمضان نازل شده است ، و انجیل در شب دوازدهم از آنماه نازل شد ، و زبور در شب هیجدهم از آنماه ، و قرآن در شب قدر نازل شد .

توضیح :

در آیه ۱۸۳ از سوره بقره گفته شد که صوم : دلالت می‌کند بمطلق إمساک ، از هر چیزی که تمایلی بآن هست ، برای هر عضوی از اعضای بدنی ، و این لغت در عبری و سریانی نیز چنین بوده است .

پس معلوم می‌شود که : از زمانهای قدیم صوم در ادیان و ملل متداول بوده است ، و نظر در صوم حصول حالت انقطاع و روحانیت و توجه بعوالم ماورای ماده است .

و اینمعنی زمینه را در انسان برای نزول وحی و کتاب و إفاضات غیبی آماده می‌سازد .

و روی این نظر است که : کتب آسمانی پس از گذشت آیامی از روزه‌داری (باقتضای زمینه و باختلاف اشخاص و کتاب نازل) از جانب خداوند متعال فرستاده شده است .

و ما باید توجه داشته باشیم که : ارتباط برقرار کردن ، و پیدا شدن حالت تجرد و انقطاع ، و آماده بودن برای نزول انوار لاهوتی ، صد در صد محتاج خواهد بود بادامه داشتن صیام حقیقی و آنچه مانند صوم انسان را از محیط مادّیت منقطع سازد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- الحیّ : خبر دوّم از الله است ، و یا خبر از مبتداء محذوف است .
 ۲- هُدًیّ : حال است از تورات و انجیل ، و چون مصدر است بصیغه تشنیه ذکر نشده است .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ . . ۵ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَإِلَهِ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . . ۶ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ . . ۷ .

لغات :

- إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ : بتحقيق - خداوند - پنهان نشود - بر او .
 شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي : چیزی - در - زمین - و نه - در .
 السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي : آسمان - او - آنکسی است که .
 يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ : تصویر می کند شما را - در - رحمهای مادر .
 كَيْفَ يَشَاءُ لَإِلَهِ : بهرگونه - می خواهد - نیست - معبودی .
 إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ : مگر - او - عزیز - و حکیم است .
 هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ : او - کسی است - نازل کرده - بر تو .
 الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ : کتاب را - از آن - آیات است که .
 مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ : محکم و روشنها باشند - آنها - اصل و مقصود .

الْكِتَابِ وَ أُخْرُ : کتاب باشند - و دیگر آیات .
 مُتَشَابِهَاتُ فَأَمَّا : شبیه همدیگر از جهت معنی - پس أَمَّا .
 الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ : آنانکه - در - دل‌های آنها - انحرافی است .
 فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ : پس پیروی می‌کنند - آنچه را - متشابه باشد .
 مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ : از آن - برای طلب کردن - اختلال .
 وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ : و طلب تأویل آن - و نمی‌داند .
 تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ : برگرداندن آنرا - مگر - خداوند .
 وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ : و ثابت‌شوندگان - در - علم .
 يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ : می‌گویند - ایمان آوردیم - بآن .
 كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا : همه - از - رابطه - پروردگار ما است .
 وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا : و بیاد نمی‌آورند - مگر .
 أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ : صاحبان - ارواح خالص .

ترجمه :

بتحقیق خداوند متعال پنهان نمی‌ماند بر او چیزی در زمین و نه در آسمان . . ۵
 او کسی است که تصویر می‌کند شما را در أرحام مادرها بهرگونه‌ایکه می‌خواهد ،
 نیست معبودی مگر او که برتر و متفوق بوده و حکم قاطع دهنده است . . ۶ او کسی
 است که نازل کرده است بر تو کتاب را که از آن برخی از آیاتش محکم و صریح بوده
 که آنها اصل و مقصود در کتاب باشند ، و دیگر آیاتی هستند که از جهت معنی
 متشابه باشند ، پس أَمَّا کسانیکه در دل‌های آنان انحراف است ، پیروی می‌کنند از
 آیات متشابه از قرآن ، برای طلب کردن اختلال در امور و یا برای طلب و خواستن
 تأویل و برگرداندن آن بمقصد خود ، در صورتیکه نمی‌داند تأویل آنرا مگر خداوند
 متعال و کسانیکه راسخ و ثابت در علم هستند ، می‌گویند ایمان آوردیم بآن ، و همه

در رابطه پروردگار ما هستند ، و متذکر نمی‌شود مگر صاحبان عقلهای خالص . - ۷ .

تفسیر :

۱- **إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ :**

خِفاء : در مقابل اِبداء ، و بمعنی مطلق پنهان بودن است .

و اَرْض : بمعنی مطلق عالم ماده است که زمین مصداق محسوس از آن باشد .
چنانکه سماء : مطلق بلندی است که مادی باشد یا روحانی و یا از ماوراء عالم ماده .
و در اینجا مطلق اَرْض و سماء اِرادۀ شده است ، و قرینه‌ای برای اختصاص نیست .
آری بارها گفتیم که : علم خداوند متعال بمعنی اِحاطه بوده ، و اِحاطه دارد بهممه جزئیات و کلیات و ظواهر و بواطن موجودات زمین و آسمان ، و چیزی از اِحاطه نور علم او بیرون نیست .

و این دو آیه کریمه در تعقیب آیه گذشته و بمناسبت آن ذکر شده است که : کفر و ردّ آیات بهر صورتی باشد آشکارا یا در نهان ، برای خداوند متعال روشن و معلوم است ، و او از آغاز پیدایش انسان در ارحام ، مسلط باو بوده ، و هرگونه تصویر و تقدیر او را در اختیار دارد .

و دیگر اینکه : پس از مرحله انزال کتب سماوی و هدایت مردم ، بچگونگی وضع و رابطه آنها با خداوند متعال از لحاظ طبیعی اِشاره فرموده است .
و باز از لحاظ حقیقت دو اسم عزیز و منتقم ، و ظهور و جلوه آنها در خارج اِشاره شده است .

۲- **هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَإِلَهِ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ :**

گفتیم که این آیه کریمه نیز در رابطه اسم شریف عزیز ذکر شده است .

و چون عزیز مطلق بمعنی متفوق و مستعلی بر همه موجودات باشد : این معنی از آغاز آفرینش انسان و مخصوصاً در چگونگی پیدایش او در رحم مادر بنحو روشن

تحقق پیدا کرده ، و بگونه‌ای که خداوند متعال بخواهد صورت و تشکّل ظاهری و باطنی خواهد گرفت .

و از این لحاظ است که دو مرتبه این اسم شریف یادآوری شده ، و در این مرتبه اسم شریف حکیم نیز بمناسبت تصویر و مشیّت ضمیمه گشته است .
و تصویر : بمعنی تعیین خصوصیات ظاهری و شکل جسم است ، و این معنی از لغت عبری گرفته شده ، و مفهوم این ماده در لغت عربی بمعنی میل دادن و برگردانیدن چیزی است بجانبی دیگر .

و تصویر در مقام خلقت پس از مرحله تقدیر ، و پس از تکوین خواهد بود ، و چنانکه تقدیر و تکوین بدست قدرت الهی و با اراده و حکمت او صورت می‌گیرد : جریان تصویر که فعلیّت دادن جهات ظاهری و شکل و هیئت است ، نیز تحت اراده و حکمت او خواهد بود .

و ما بمناسبت کلمات در اینموضوع بحث خواهیم کرد انشاءالله تعالی .
و أرحام : جمع رَحِم ، بوزن خَشِن و بمعنی کسی است که رحمت و مهربانی در وجود او بنحو ثبوت موجود باشد ، و مصداق تمام این معنی در اقارب نسبی پیدا می‌شود ، و مصداق اتمّ آن فرزند است که از آغاز تکوین او تحت نظر و تربیت مادر و پدر قرار می‌گیرد .

و باین مناسبت به محلّ پیدایش و حیات او رَحِم گفته می‌شود .
و انتخاب این کلمه در این مورد : اشاره بیکی از حکمت‌های الهی است که جنین را در محلی که مورد توجه و رحمت و عطوفت است تصویر می‌کند .
و حکمت : در آیه ۲۶۹ بقره توضیح داده شده است که بمعنی حکم قاطع و فرمان دقیق یقینی باشد ، در هر موضوعی که باشد .

و تعبیر به - لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : تکرار کردن جمله اوّل از این سوره است که در مقام اشاره بتوحید کامل و خالص ذات مطلق بوده است .

و جهت تکرار اینمعنی بمناسبت حقیقت تصویرِ اِلَهِی است که پس از تقدیر و تکوین محقق می‌گردد ، و اشاره می‌شود که در این مرحله و همچنین تا این مرحله کوچکترین دخل و تصرف و تأثیری از غیر او که واجب مطلق نامحدود است ، بعمل نیامده است .

آری جنین از نطفه ناچیز و پلید و کثیفی آفریده می‌شود ، و تقدیر دست مقتدر و مرید توانا و مدبری است که با نفوذ مشیت و تدبیر او چنین تحوّل پیداکرده و انسان چنانی می‌شود .

و ذکر این جمله شریفه توحید در اینمورد ، در حقیقت جواب گوی - کَیْفَ یَشَاءُ - است ، و اشاره می‌شود بوحده تامّه و منحصر قدرت و اراده نافذ پروردگار متعال که مشیّتی در مقابل مشیّت او نیست .

۳ - هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ :

مُحْكَمَاتٌ : جمع مُحْكَمَة و آن از باب اِفعال ، و از مادّه حُكْم که بمعنی چیز روشن قطعی است که در ارتباط بموضوعی صورت می‌گیرد . و محکم آن چیزبست که بصورت قطعی و نافذ در آورده شود ، بطوریکه تردید و اضطراب و شبهه‌ای در آن باقی نماند .

و در مقابل آن مُتَشَابِهَة است که : از مادّه شَبَه بوده و دلالت می‌کند به همشکل و مناسب بودن از جهت صورت .

و اینمعنی در مقابل محکم بودن باشد ، زیرا چون چیزی محکم نشد : قهراً ثابت و مستقرّ نگشته ، و مشتبه و مضطرب خواهد شد .

پس آیات محکّمات آن آیات وجملاستیست که : متقّن و ثابت و روشن و مدلول قطعی داشته ، و جای اضطراب و تردید و شبهه‌ای در آن نباشد . و در مقابل آن آیات متشابه است که روشن و قطعی نبوده و جای اشتباه و تردید و احتمال در

آن باشد .

البته این محکم و متشابه بودن باختلاف دقت و بصیرت و نورانیت و معرفت اشخاص فرق می‌کند ، و اگر نه در قرآن مجید که برای هدایت مردم و استفاده آنان نازل شده است : ممکن نیست که بطور کلی و مطلق جمله متشابهی بوده ، و از دایره هدایت و استفاده بیرون شود .

ولی چون کتاب برای عموم مردم از خواص و افراد متوسط است : قهراً باید هدایت و استفاده همه طبقات در نظر گرفته شده ، و جواب گوی همه باشد ، و از اینجهت گاهی جملاتی بااصطلاح ، نسبت بطبقات متوسط متشابه و محتمل خواهد بود .

و بطوریکه در همین آیه تصریح شده است : محکمت قرآن مجید اساس و پایه هستند ، و آیات دیگر بروی آنها برگردانده شده ، و در اطراف آنها منظور می‌گردند ، یعنی راجع بلطائف و دقائق و جزئیات معارفی باشند که توجه بآنها مخصوص طبقات ممتازی خواهد بود .

و در اینصورت طبقات اکثر مردم بحدّ لزوم و کافی از محکمت قرآن استفاده کرده ، و همه احتیاجات خود را برطرف می‌کنند ، و اگر از نظر معرفت و نورانیت پیش رفتند : در حدود پیشرفت و روشنایی خود باز می‌توانند از آیات مخصوص بهره‌مند گردند .

پس بحث کردن از خصوصیات محکمت که روشن و قاطع و یکجانبه است : لازم نبوده ، و نقطه ابهامی در آنها نیست .

۴ - فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ :

زَیغ : بمعنی تمایل از حق است در مادی باشد یا معنوی .

و تمایل در امور مادی : چون انحراف از اعمال و برنامه‌های زندگی مادی

صحيح ، بعنوان شهوترانی ، هوی پرستی ، محبت دنیا ، خودخواهی ، حيله و تقلب و دروغ و ظلم و امثال اينها .

و تمايل در امور معنوی : چون پيدا شدن انحراف در معارف حقه لاهوتی ، و حقایق مربوط بعوالم غیب و معاد ، و مباحث و عقائد درباره نبوت و خلافت و غير اينها .

پس اين تمايلات اقتضاء می کند که : آیاتيرا که موافق با تمايل قلبی و خواسته فکری خودشان است انتخاب کرده ، و مفاهيم آیات متشابه را که قابل تاويل باشد ، بمراد خودشان برگردانند .

و فتنه : بمعنی نوعی از ایجاد اختلال و اضطراب باشد .

و تاويل : برگردانیدن و ارجاع مفاهيم است به مقاصدیکه منظور باشد .

و ابتغاء : بمعنی طلب شديد است که بیش از اعتدال باشد .

و رسوخ : استقرار و ثبوت چیزيست که نفوذ پيدا کند .

و مقدم داشتن فتنه بر تاويل : برای اينکه در مرتبه اول مقصد و مرجع تاويل معلوم شود ، و آن حصول اختلال و اضطراب در خارج و يا در برنامه دینی و الهی است ، و سپس برگردانیدن و تاويل آیت متشابه باشد بآنچه موضوع فتنه و اختلال است .

چنانکه أرباب مسالك منحرف از حق ، چون موضوع و برنامه انحرافی خودشانرا تنظيم کردند : در جستجوی آیات و روایاتی می شوند که قابل تطبيق و تاويل باشند به مقاصد باطل آنها ، و اينمعنی در کتابهای فرق ضاله مشهود است .

و بطوریکه گفته شد : آیات متشابه مخصوص افرادی است که در سطح بالای از معرفت و ایمان و نورانيت بوده ، و برای درک و شهود معانی مقصود آنها آمادگی دارند ، و آنان کسانی هستند که در دریای علم و معرفت فرورفته و ثابت و برقرار شده اند .

البته این افراد در نتیجه رفع حجابهای نفسانی و انقطاع از عوالم ماده، پیوسته با خداوند متعال ارتباط داشته، و از ایفاضات روحانی او کسب معارف و حقایق و معلومات عالییه را می‌نمایند.

و در نتیجه این مشاهدات و فیوضات الهی: می‌توانند به مشکلات و متشابهات آیات پروردگار متعال آگاهی پیدا کنند.

و هرگز اینگونه از حقایق که برای مردم عادی متشابه است: با فکر و اندیشه و بوسیله علوم ظاهری و رسمی، حلّ شدنی نخواهد بود.

چنانکه در تفاسیر این قبیل از آیات کریمه که از دانشمندان بزرگ نوشته شده است، مشاهده می‌شود.

و بلکه روایات متشابهه نیز که از حضرات معصومین سلام‌الله‌علیهم بما رسیده است: اینچنین بوده، و در شرح آنها بجز نقل احتمالات ضعیف و اقوال سست، چیزی مشاهده نمی‌شود.

و از خداوند متعال پیوسته مسألت می‌کنیم که: با فضل و لطف و رحمت بی‌پایان خود بما چشم حقّ‌بین و نور معرفت عنایت فرماید.

۵ - يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ :

این آیه کریمه در ارتباط نزول کتاب و انزال فرقان بر رسول اکرم (ص) نازل شده است، و نظر بذکر خصوصیتی است از فرقان که بدو قسمت تقسیم شده، و با اینکه این تقسیم امر لازم و حتمی است، ولی برخی از افراد فرصت طلب و فتنه‌انگیز از قسمت متشابهات آن سوء استفاده می‌کنند.

و مؤمنین روشن ضمیر که حتی از تأویلات و حقایق متشابهات نیز آگاهند، گویند: ما بمجموع آنچه نازل شده است، ایمان آورده‌ایم، و همه از جانب پروردگار متعال و در رابطه او باشد، و متوجه و متذکر نمی‌شود باینمعنی مگر آنانکه صاحبان روح خالصند.

و این اظهار در مقابل افراد فتنه‌انگیز و آلوده‌باطن و تیره‌دل که به متشابهات چنگ می‌زنند، گفته می‌شود.

روایت :

در عیون‌الأخبار (باب ۲۸ ح ۳۹) از امام هشتم (ع) نقل می‌کند که: کسیکه برگرداند متشابه قرآنرا بر محکم آن هدایت می‌شود بصراط مستقیم، سپس فرمود: در روایات ما چون آیات قرآن محکم و متشابهی هست، پس برگردانید متشابه آنها را بر محکم آنها، و پیروی نکنید متشابهات آنها را بی محکومات آنها که گمراه خواهید شد.

توضیح :

بودن روایت متشابه: یا بخاطر عللی است که در آیات کریمه ذکر گردید، و یا بجهت علل دیگر، مانند تقیّه کردن از ذکر حقیقت، و یا سخن گفتن بکنایه و رعایت فکر و تعقل طرف، و یا تطبیق دادن کلام خود به آیه متشابه، و غیر اینها.

لطائف و ترکیب :

- ۱- کَيْفَ يَشَاءُ: حال است از تصویر، و مفعول يَشَاءُ محذوف است.
- ۲- مِنْهُ آيَاتٌ: جمله حالیّه است از کتاب، و آیات، مبتداء مؤخّر است.
- ۳- هُنَّ أُمَّ: جمله در موضع رفع و صفت است به آیات، و أُمَّ: بمعنی چیزیکه متّصف بمقصود بودن باشد، و آن اسم جنس کلی است.
- ۴- وَ أُخْرُ مُتَّشَابِهَاتٍ: أُخْرُ جمع أُخْرَى و عطف است به آیات، و متشابهات صفت است به أُخْر.
- ۵- إِبْتِغَاءً: مفعول لأجله باشد.

۶ - وَالرَّاسِخُونَ : عطف است به کلمه - الله ، و يقولون ، جمله حالیه است از راسخین .

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ . ۸ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ . ۹
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ
 وَقُودُ النَّارِ . ۱۰ .

لغات :

- رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا : پروردگار ما - برمگردان از حق - دلهای ما را .
- بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا : پس از - زمانیکه - هدایت کردی ما را .
- وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ : و ببخش - برای ما - از نزد تو .
- رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ : رحمت - بتحقیق تو - تو هستی .
- الْوَهَّابُ رَبَّنَا : بخشنده - پروردگار ما .
- إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ : بتحقیق تو - جمع کننده - مردمی .
- لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ : برای روزیکه - شک و توهمی نیست - در آن .
- إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ : بتحقیق - خداوند - پشت قرار نمی دهد .
- الْمِيعَادَ إِنَّ الَّذِينَ : وعده گاه را - بتحقیق - آنانکه .
- كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ : کفر ورزیدند - هرگز بی نیاز نمی کند .
- عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ و لَا : از آنان - مالهای آنان - و نه .
- أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ : فرزندان آنان - از - خداوند .
- شَيْئاً و أُولَئِكَ هُمْ : چیزی را - و آنان - آنها هستند .

وَقُودُ النَّارِ : افروزنده - آتش .

ترجمه :

پروردگار ما برمگردان از حق دل‌های ما را ، پس از آنکه هدایت کردی ما را ، و بخشش برای ما از نزد خودت رحمت و مهربانی ، بتحقیق تو تو هستی بخشنده . ۸- پروردگار ما بتحقیق تو جمع‌کننده هستی مردم را برای وقتی که شک و توهمی نیست در آن ، بتحقیق خداوند به پشت نمی‌افکند وعده‌گاه را . ۹- بتحقیق آنانکه ردّ و بی‌اعتنایی کردند هرگز بی‌نیاز نمی‌کند از آنها اموال و نه اولادشان ، از جانب خداوند چیزیرا ، و آنان آنها هستند شعله‌ورشونده آتش . ۱۰- .

تفسیر :

۱- رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ :

إِزَاغُهُ : از باب افعال و متعدّی است از زیغ بمعنی میل از حقّ .

هِبَةٌ و وَهَبٌ : بمعنی عطاء و بخشیدن است که توجّهی بعوض آن نباشد ، و صیغه هبة أصل آن وهبة است ، مانند عِدَّة و وَعْدَةٌ ، وَهَّابٌ دلالت بمبالغه در بخشش می‌کند .

و این کلمه از اسماء حُسْنیِ اِلَهِیِ بوده ، و بمطلق بخشیدن بدون توجّه بعوض و غرض و بنظر گرفتن مطلوبی ، دلالت می‌کند .

و لَدُنْ و لَدَى : دلالت می‌کنند بقرب ، و لَدُنْ برای قرب مَتَّصِل و لَدَى برای قرب منفصل باشد .

و اینمعنی شبیه است به مفهوم عِنْدَ که دلالت بارتباط می‌کند . و نزدیک است بمفهوم کلمه - مَحْضَر ، یعنی محلّ حضور و پیشگاه .

و اینجمله عطف است به آمنا ، که مقول کلمه یقولون می باشد. یعنی راسخون در علم توحید و معارف الهی که توجه پیدا می کنند به آنانکه از متشابهات پیروی کرده و از صراط حق منحرف می شوند : باین کلمات گویا شده و گویند : رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا .

آری راسخون در معرفت لاهوتی متوجه هستند که : او حَیّ و قَیُّوم و عزیز و حکیم و مصوّر انسانها ، بمایشاء است .

البته مَشِیت و هدایت و اِزاغه او روی حکمت و بمقتضای زمینه موجود است ، ولی انسان چنین قدرت و اختیار تامی از خود ندارد که مالک خود و حافظ منافع خود باشد - و لِلّٰهِ الْمُلْکُ .

پس هدایت و اِزاغه بطور مسلم از خداوند متعال است که او مالک آسمانها و زمین باشد ، اگر چه انسانها بموجب قدرت و اختیار محدودی که بآنها در مورد اعمال خودشان داده شده است : می توانند زمینه را برای هدایت یا اِزاغه آماده بسازند .

پس این درخواست هدایت در حقیقت توأم با درخواست زمینه و مقتضی است که با لطف و رحمت خود آمادگی را نیز عطاء فرماید .

و از این نظر است که بضمیمه این جمله عرض می شود : وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ .

یعنی از بخشش بیعوض و عطای بی نظر خود ، لطف و رحمت خود را شامل حال ما گردان ، بی آنکه بحال ما بنگری .

آری تو وهابی و از تو انتظار عطای بی عوض داریم .

۲ - رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ :

جمع : ضمیمه شدن بهمدیگر باشد که گردهم آیند ، در هر موضوعی باشد .

یوم : بمعنی مطلق زمان محدودی است در مادی باشد یا روحانی .

رِيب : عبارتست از توهم داشتن آلوده بشک .

إِخْلَاف : قرار دادن چیزيست در خَلْف و پشت ، از جهت مکان باشد یا زمان یا جهات فکر و عمل و خصوصیات دیگر ، و از این معنی است مفاهیم تَخْلَف و خِلاف و خلافت و اختلاف .

و مِيعَاد : از اوزان اسم آلت و بمعنی آنچه بوسیله آن تعهد و عمل به وعده صورت گرفته ، و بسبب آن توصل می شود بحصول وعده ، چون أغراض و مقاصد و نیاتی که بجهت رعایت آنها تعهد می شود .

پس ميعاد عبارتست از آن سببی که داعی و وسیله می شود برای تعهد و التزام ، و سپس برای عمل و انجام دادن آن .

و در این آیه کریمه در ارتباط آیه گذشته می باشد که : إِزَاغَهُ قُلُوبِ اسْت ، و اشاره می شود بآنکه عواقب امور انسانها و هدایت و گمراهی آنان تحت نظر پروردگار متعال صورت می گیرد .

و خداوند بموجب وعده ای که داده است : همه را برای جزاء و حساب در روز قیامت حاضر کرده ، و طبق اعمال آنها محاسبه خواهند شد ، و در اینجهت کمترین تخلفی روی نخواهد داد .

آری اینمعنی بطور اجمال برای همه مشهود است : همه از این زندگی مادی دست کشیده ، و مال و فرزند و ملک را بدیگران می گذارند ، و همه از تن و از قوای جسمانی تن منصرف گشته ، و بجهان ماسوای ماده که عالم برزخ و لطیف است منتقل می شوند ، همه آنچه را که در صفحه قلب خود در مدت زندگی ثبت و حفظ کرده اند با خود خواهند داشت ، زیرا نفس انسان با ملکات ثابت او برای همیشه باقی خواهد بود .

و اینمعنی در ادامه توحید بوده ، و از لوازم اعتقاد بعالم لاهوت است ، زیرا اگر در مرحله تجلی و ظهور مقامات لاهوت که آفرینش انسان و غیر او است : اختلال و

اختلاف و بی‌نظمی بوجود آید ، همه مقاصد و أغراضیکه منظور بوده است بیحاصل و بی‌نتیجه خواهد بود .

و ما باید صد در صد بیقین بدانیم که اینجهان و جهان دیگر روی نظم دقیق و حساب‌شده جریان داشته ، و آنچه خداوند متعال وعده داده است امکان تخلف در آنها نیست - لا ریبَ فیہ .

۳ - إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقودُ النَّارِ :

إِغْنَاء : از باب افعال متعدی است از ماده غناء ، و بمعنی بی‌نیاز کردن باشد ، و غناء در مقابل فقر و احتیاج است ، در هرجهتی باشد .

و إغناء بمعنی مطلق آن مخصوص باشد بخداوند متعال که تکوین و تقدیر و ابقاء و تنظیم وسائل و اسباب زندگی خارجی بدست قدرت او است ، ولی إغناء درجهت مخصوص و بلحاظ معین بمخلوقات نسبت داده می‌شود .

گفته می‌شود : أَعْنَاهُمْ اللَّهُ ، و منظور إغناء بنحو اساسی و روی برنامه مطلق و متعلق بذات و صفات می‌شود .

و درباره دیگران گفته می‌شود : أَعْنَى عَنْهُمْ ، یعنی قسمتی از نیازهای آنها را برطرف کرد ، و در این آیه کریمه نیز فاعل لَنْ تُغْنِيَ ، اموال و اولاد است ، و آنها در بعضی از موارد و موضوعات می‌توانند رفع احتیاج و نیازمندی را کنند .

زیرا خود آنها از جهت تکوین و در جهت تقدیر و از لحاظ رحمت و نعمتهای عمومی خارجی و از لحاظ توجهات و اَلطاف معنوی ، نیازمند تمام بخداوند متعال هستند .

و از وسائل بسیار قوی و مؤثر در زندگی مادی انسانها : اموال و اولاد است که زندگی و معیشت ظاهری بوسیله آنها تامین می‌گردد ، و اموال مقدم است ، زیرا مال بی‌اولاد می‌تواند اکل و شرب و لباس و مسکن و سائر احتیاجات انسان را

تأمین کند .

ولی اولاد بدون مال نمی تواند زندگی کلی انسان را تأمین کند .
 و دیگر اینکه : گاهی اولاد حاضر به یاری کردن نیستند ، و یا قدرت بر کمک کردن را ندارند ، و بلکه درخواست کمک هم می کنند .
 و فرق دو حرف عَن و مِّن : اینستکه حرف عَن دلالت می کند به مفهوم تجاوز ، و حرف مِّن به خارج شدن و جدایی .
 پس معنای - لا تُغْنِي عَنْهُمْ - اینستکه : مال و فرزند بی نیاز نمی کند از حوائج و از درخواستها و از آنچه ظهور می کند از آنها چیزها .
 و معنای - لا تُغْنِي مِّنَ اللَّهِ - اینستکه : مال و فرزند از جانب خدا و از طرف او بی نیاز نمی کند .

و أَمَّا وَقُودٌ : صفت است از وَقُودٌ که بمعنی اشتعال و تحرق است و وَقُودٌ ، بوزن ذَلُول چیزی است که مشتعل و متحرق باشد .
 و أَمَّا آتَشٌ و مشتعل شدن در آن : زیرا کسیکه از مبدء رحمت و إحسان منقطع گشته ، و از محیط نور و بهاء و حق محروم و محجوب شد : قهراً در محدوده ظلمت و مضیقه و آتش زندگی خواهد کرد .
 این عذاب و شکنجه روحی است که برای ما کاملاً قابل درک است ، و أَمَّا عَذَابٌ جَسْمَانِيٌّ طبق عوالم ماورای این عالم : بنحو تفصیل نمی توانیم از خصوصیات آن آگاهی پیدا کنیم .

و بنحو إجمال : شخص کافر بخدا و عوالم روحانی ، پس از درگذشت از زندگی مادّی در چنین محیط آتش مشتعل خواهد شد .

حدیث :

کافی (کتاب العقل والجهل ح ۱۲) از امام هفتم (ع) نقل می کند که فرمود : ای

هشام خداوند متعال از مردمی صالح حکایت فرموده است که گفتند - رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا - زمانیکه دانستند که دلها گاهی منحرف شوند و برمی‌گردند بطرف کوری و سرنگونی . و به تحقیق نترسیده است از خداوند متعال آنکه تمییز و تعقل پیدا نکرده است درباره پروردگار ، و کسیکه از جهت خداوند تعالی تحصیل نکرده باشد ، هرگز قلب او وابستگی پیدا نمی‌کند بروی معرفت ثابت بمقام او ، که شهود کند و حقیقت آنرا دریابد در قلب خود ، و کسی چنین حالی بدست نمی‌آورد مگر آنکه گفتار او تصدیق کننده باشد کردارشرا ، و باطن او موافق شود با ظاهرش ، زیرا ظاهر نشان دهنده باطن است .

توضیح :

۱ - عقل : بمعنی تشخیص صلاح و فساد و خیر و شرّ است و سپس محدود کردن و ضبط نفس است بر آن برنامه ، و عقل در زندگی مادی ، یا در زندگی روحانی ، و یا درباره عوالم لاهوت و صفات الّهی نیز همین است که انسان در آنچه حقیقت حقّ و باطل را بدقت تشخیص و تمییز داده و روی تشخیص و فهم خود برقرار و ثابت شود .

۲ - نتیجه تعقل در مقام عالم لاهوت : حصول معرفت و شهود اسماء و صفات الّهی است ، بطوریکه این معارف حقّه در قلب او راسخ و ثابت گردد.

۳ - و نتیجه و اثر حصول این معارف الّهی که در قلب رسوخ پیدا کند : اینکه قلب انسان خدایی شده ، و عظمت و جلال و نور او در دل ثابت گشته ، و آثار خودبینی و هوسرانی و محبت دنیا از باطن او پاک شده ، و ظاهر و باطن و زبان و کردار او همه برابر و صاف باشد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- رَبَّنَا : منادی است بحذف حرف نداء ، و منصوب است .
 ۲- بَعْدَ إِذْ : منصوب است بظرفیت ، و اضافه شده به إِذْ .
 ۳- لَا رَيْبَ فِيهِ : لا برای نفی جنس است ، و جمله صفت یوم است .

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ . - ۱۱ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتْرٌ مَغْلُوبٌ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادِ . - ۱۲ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ اللَّتَاتِي تَقَاتَلْتُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ . - ۱۳ .

لغات :

- كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ : مانند روش - پیروان - فرعون .
 وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ : و آنانکه - از - پیش از آنان بودند .
 كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ : تکذیب کردند - بآیات ما - پس گرفت آنانرا .
 اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ : خداوند - بگناهان ایشان - و خداوند .
 شَدِيدُ الْعِقَابِ قُلْ : سخت - عقوبت است - بگوی .
 لِلَّذِينَ كَفَرُوا : برای کسانیکه - کافر و بی اعتناء شده اند .
 سِتْرٌ مَغْلُوبٌ وَ تُحْشَرُونَ : زود مغلوب می شوید - و جمع می شوید .
 إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادِ : بسوی - دوزخ - و بد - آرامگاه هیست .
 قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ : بتحقیق - بود - برای شما - در - دو گروه .
 اللَّتَاتِي تَقَاتَلْتُمَا : که بهم رسیدند - گروهی - محاربه می کردند .

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى : در - راه - خداوند - و دیگری .
 كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ : بی اعتناء - می بینند آنها را - دو برابر .
 رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ : دیدن با چشم - و خداوند .
 يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ : قوّت می دهد - بیاری خود - کسیرا - بخواهد .
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً : بتحقیق - در - این - هر آینه عبرتست .
 لِلأُولَى الْأَبْصَارِ : برای صاحبان - بصیرتها .

ترجمه :

مانند عادت و روش پیروان و خاندان فرعون و آنانکه از پیش از آنان بودند ، که تکذیب کردند بآیات خداوند متعال ، پس أخذ کرد خداوند آنها را بسبب گناهان ایشان ، و خدا سخت عقوبت است . . ۱۱ بگوی برای آنانکه کافر شدند ، زود مغلوب می شوید و جمع می گردید بطرف دوزخ و بد آرامگاهی باشد . . ۱۲ بتحقیق بود برای شما نشانه ای از عظمت خداوند متعال ، درخصوص دو گروه که روبرو شده و بهم رسیدند ، گروهی که کارزار می کردند در راه خداوند ، و گروهی دیگر کافر و بی اعتناء بحق بوده ، و می دیدند گروه اولرا دو برابر خودشان با دید چشم آشکار ، و خداوند متعال نیرو می دهد بیاری خود کسی را که می خواهد ، و در این جریان عبرتی هست برای کسانیکه صاحبان بصیرت باشند . . ۱۳ .

تفسیر :

۱ - كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا :

دأب : بمعنی جریانیست که مستمرّ و مداوم بوده و مورد اهتمام و توجه گردد ، و از مصادیق اینمعنی ، مفاهیم عادت و شأن و چیز مداوم و سیر مستمرّ و أمر ملازم است .

و آل : بمعنی خاندان و پیروان بوده ، و از مادّه اول است که بمعنی پیرو باشد .
و قدر مسلّم خاندانیست که پیرو هستند .

و فرعون : در آیه ۴۹ گفتیم که اینکلمه لقب کلی سلاطین مصر بود که پس از طوفان در شهر منف و بنام مصر بن حام ، استقرار و ادامه پیدا کرد ، و از همین فراعنه است : فرعون ابراهیم خلیل (ع) و فرعون یوسف (ع) و فرعون موسی (ع) که در حدود ۱۷۵۰/ قبل از میلاد بوده است .

و فرعون مشهور و متداول در میان بنی اسرائیل ، فرعون حضرت موسی (ع) باشد که جریان زندگی او مشهور است ، و هم او یکی از مصادیق آیه گذشته است که مال و اولاد او نفعی بحال او نرسانید .

و او همین بود که بنی اسرائیل را سالها در مضیقه و فشار قرار داده ، و بالأخره خداوند متعال او را در دریا غرق کرد .

و در این آیه کریمه شدیدترین انتقاد و توبیخ از فراعنه مصر شده است :
أولاً - بکلمه ذاب تعبیر شده است نه عصیان و خلاف و أمثال آنها ، که دلالت می کند با استمرار و ادامه روش مخالفت .

و ثانیاً - بعنوان تکذیب آیات خدا ، ذکر شده است که دلالت می کند بمطلق آیاتیکه مربوط به خداوند است ، تشریحی باشد یا تکوینی .

آیات تشریحی : چون کتب نازل از جانب خداوند متعال و احکام و تکالیف و حقایق الّهیه که بوسیله انبیاء اظهار می شود .

و آیات تکوینی : چون انبیاء الّهی و معجزات و خوارق که با اراده خداوند متعال و در مقابل مردم ظاهر می شود .

و در آیه ۴ گفتیم که تکذیب آیات قبیحتر و بدتر از کفر بخداوند است .

و ثالثاً - این آیه در مقام ذکر مصداقی از آیه گذشته است که فرمود : آنان شعله ور شونده در آتش دوزخ باشند .

۲ - فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ :

ذَنُوبٌ : جمع ذَنْبٍ و بمعنی تبعیت پیدا کردن با تأخّر و اتّصال و دناءت ، و این کلمه در اصل مصدر بوده است و سپس اطلاق شده است به گناه و معصیت ، باعتبار واقع شدن و لحوق آن بعمل خلاف ممنوع که متصل بآن و پست باشد . و باین مناسبت ذَنْبٌ بَدَمٌ حیوانات اطلاق می شود .

و عِقَابٌ و مُعَاقَبَةٌ : در پشت چیزی قرار گرفتن است که متصل بآن باشد ، و از مصادیق آن عقوبت جُرم و عصیان است ، و همچنین عاقبت یک جریان ، و عَقَبٌ پا ، و عَقَبَهُ کوه ، و غیر اینها .

پس جُرم و عصیان : اثر و نتیجه عمل سوء است که بآن ملحق می شود ، و عقاب و عقوبت : اثر و نتیجه جرم و عصیان باشد .

و جُرمٌ : قوام آن با عمل بوده ، و هر دو با عامل تحقّق پیدا می کنند . ولی عقوبت اعمّ است که گاهی در نتیجه عمل بجریان طبیعی پیدا شود ، و أغلب از طرف خداوند متعال و روی حساب ، جزاء داده می شود . و بهرنحوی باشد بشخص عامل تعلق می گیرد .

و از این لحاظ است که در موضوع مؤاخذه بذنوب : با حرف باء سببیت تعبیر شده است ، ولی در موضوع عقوبت : بطور مستقیم به خداوند نسبت داده شده و فرموده است : وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ . و ضمناً ترتیب در این سه موضوع : تکذیب و عمل ، جرم و ذنب ، عقاب و عقوبت - روشن گردید .

۳ - قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمِهَادِ :

غَلَبَهُ : عبارتست از تفوّق و برتری که توأم باشد با قدرت ، و در مقابل آن مغلوبیت است ، و از آثار غالب بودن استیلاء و قهر و شدت است . و غالب مطلق ذاتی از هر جهت خداوند متعال باشد .

و حشر : عبارتست از مجموع برانگیختن و سوق دادن و جمع کردن است .

و جهنّم: در ۲۰۶/۲ گفته شد که اینکلمه از مادّه عبری جیهنوم گرفته شده و بمعنی جهیم که دلالت به گرفتگی و غلظت می‌کند.

آری آنانکه آیاتِ اِلّٰهی را که نشان دهنده و علامتهای راه پروردگار و رساننده بمبدء رحمت و نور هستند، انکار و تکذیب کرده، و راه منحرفی را در پیش گرفتند: قهراً به محیط گرفتگی و ظلمت و غلظت نزدیک شده، و خواه و ناخواه از رسیدن بنور و حقّ و خوشی محروم گشته، و در سرزمین سوزان جهنّم زندگی خواهند کرد.

و آنچه ما بطور محسوس می‌توانیم لمس و تعقل کنیم اینستکه: انسان خود نیز در سیر روحی خود می‌تواند بسوی بهشت و رحمت و نور سلوک کرده و باطن پر از نور و انبساط و طمأنینه و روحانیت در ارتباط با مبدء رحمت و لطف و فیض پیدا کند، و هم در اثر سوء نیت و عمل و انحراف از راه حقّ و صواب، بسوی ظلمت و آلودگی باطن حرکت کرده، و خود را در چاه بدبختی و گرفتگی سرنگون کند.

و کسانیکه ببهشت و جهنّم خارجی در عالم ماوراء مادّه نمی‌توانند معتقد باشند: توجّه کنند که بهشت و جهنّم باطنی در نفس خود انسان، برای هر انسان روشن ضمیر از مدرّکات صد در صد قطعی است، و خوشی و لذّات و یا گرفتگی و عذاب در آن، صد برابر افزونتر و بیشتر از بهشت و یا جهنّمی است که از خارج بانسان استیلاء پیدا کند.

و اینمعنی قابل درک است که: انسان در حالیکه از اندرون و قلب خود در نعمت و خوشی و یا در نعمت و گرفتاری فرورفته باشد: بنعمتها و لذّات خارجی و یا بابتلاءات بیرونی توجّه نمی‌کند.

و بِئْسَ الْمَهَاد: در همان آیه ۲۰۶ گفته شد که، بِئْسَ از افعال مدح و ذمّ بوده و از مادّه بؤس است که بمعنی ناملائم بودن شدید است.

و مهّاد: چون کتاب بمعنی آماده شدن برای سکونت و استراحت باشد، و

بخاطر حرف الف دلالت با استمرار می‌کند .

و با این تعبیر اشاره می‌شود که : آخرین منزل و مأوای این افراد که بآنجا سیر کرده و در آنجا جمع شده و برقرار می‌شوند ، همان محیط جهنّم است که پر از گرفتگی و عذاب خواهد بود .

و ظاهر کلمات آیه شریفه اینستکه : افراد کافر و بی‌اعتناء بحقّ متعال و بآیات و برنامه‌های او ، خواه و ناخواه در مقابل جریانهای طبیعی که با اراده و در تحت حکومت پروردگار متعال حرکت می‌کند ، مغلوب و مقهور گشته ، و منزل بمنزل با سیر طبیعی خودشانرا به محلّیکه خود آماده کرده‌اند نزدیک می‌کنند .

و لِلّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ .

و جریان طبیعی شامل همه چرخشهای عوالم خواهد شد .

۴ - قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِي الثَّقَاتِ فَبِمَا تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ :

فِتْنَةٌ : در ۲۴۹/۲ گفتیم که اصل آن فِتْوَةٌ از مادّه فَاو که بمعنی شکاف خوردن و جدایی پیدا شدن باشد ، و فِتْنَةٌ برای نوع و دلالت می‌کند بر نوعی از شکاف و جدایی ، و در اینجا از میان مردم دو گروه شکاف خورده و جدا گشته‌اند .

و اِلْتِقَاءٌ : از باب افتعال و دلالت می‌کند باختیار کردن فعل ، و از مادّه لقاء و ملاقات که بمعنی روبروشدن و دیدار کردن باشد ، یعنی چون این دو گروه با اختیار و قصد با همدیگر روبرو شدند ، هرکدام حالت مخصوصی پیدا می‌کنند .

گروه اوّل که معتقد و مؤمن بخداوند متعال هستند : وَظِيفَةٌ اِلَهِيّی خود می‌دانند که در راه رضای او و برای انجام دادن فرمان پروردگار متعال ، با کمال خلوص وارد میدان جنگ شده و با مخالفین مشغول کارزار و محاربه گردند .

و گروه دوّم که کافر و مخالفند : و آنان برای ضعف و ترسی که از نظر روحیه داشتند ، بجای اظهار شجاعت و تصمیم و شدّت نشان دادن در میدان کارزار : گروه

مسلمین را که از جهت تعداد بمقدار ثلث خودشان بودند ، دو برابر خود دیده ، و قوّت و قدرت و صلابت آنها در قلوبشان نفوذ کرده ، و اضطراب و تزلزل و خوف فراگیر دل‌های آنان گردید .

و ضمیر فاعل در کلمه - یَرَوْنَهُمْ ، بهمین گروه کافر رجوع می‌کند نه بگروه اوّل :
 أوّلاً - گروه کافر نزدیک بضمیر است - الأقرَبُ یَمْنَعُ الأبعدَ .
 ثانیاً - خصوصیتی برای گروه اوّل ذکر شده بود ، و پس از نامبردن از گروه دوّم ، برخلاف جریان طبیعی تعبیر است که بدون ذکر کوچکترین خصوصیت از آن ، بگروه اوّل توجه شود .

ثالثاً - دیدن گروه اوّل دوّم را بدو برابر ، شأن و امتیازی برای آنها نیست ، و بلکه ذکر آنها بی نتیجه است .

رابعاً - رأی العین که مفعول مطلق و برای تأکید ، و اشاره بدیدن چشم است نه قلب و خیال : در دیدن گروه اوّل تأکید بیجا خواهد بود ، زیرا گروه کافر همینطور و بلکه بیشتر بوده ، و در منظر و مرآی مؤمنین بودند ، و احتیاجی بذکر نبوده است . ولی در دیدن گروه کافر مؤمنین را هر چهار خصوصیت منظور است .

و تحقّق پیدا کردن نشانی از قدرت و اراده و نفوذ و حکومت اِلهی در این مورد (قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ) همین است که مسلمین با تعداد کمتر و آمادگی و جهازات ضعیفتر ، بر دشمن قویّ خود با یاری و توجّه خداوند متعال غلبه کردند .

و این جریان در جنگ بدر بود که در سال دوّم از هجرت در میان مدینه و مکه در موضعی که چاهی بنام بدر و در بیست و هشت فرسنگی شهر مدینه بود ، اتفاق افتاده . و مسلمین پیروز شدند .

۵ - وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَّشَاءُ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّاُولِي الْاَبْصَارِ :

تأیید : از ماده آید ، بمعنی قدرتیست که از خارج برسد ، در امور مادی باشد یا معنوی ، پس تأیید تقویت کردن از خارج است .

و عبرت : از ماده عبور است که بمعنی گذشتن از موضوع جریان یا حالت یا امریست که خصوصیتی داشته باشد ، و عبرت بوزن فعلة دلالت می کند بنوعی از عبور کردن که توأم با نظر و دقت باشد .

و اولی : در ۱۷۹/۲ گفته شد که : در مورد جمع کلمه ذو که بمعنی صاحب است استعمال می شود ، و دلالت می کند بملازمت شدید که توأم با قاهریت باشد ، و شدت مصاحبت در اولو بیشتر از دووا است . و در این جمله شریفه دو موضوع تذکر داده می شود :

اول - نصر و تقویت حقیقی در انحصار خداوند متعال است که مالک ارض و سماء ، و مدبّر و متولّی و خالق است ، و این تقویت در موردی صورت می گیرد که مقتضی و زمینه از هر جهت موجود باشد ، نه آنکه اینجهت منظور نشده و بطور مطلق و بدون درنظر گرفتن زمینه و خیر و صلاح ، نصر و تقویت صورت بگیرد .
دوم - در جریانهای امور گذشتگان و مخصوصاً در جریان جنگ بدر عبرت شدیدی هست برای افرادی که بینایی باریک بین داشته ، و بدقت خصوصیات آنرا زیر نظر بگیرند .

و عبرت گرفتن از جریانهای امور و از پیش آمدها و حوادث : یکی از برنامه های بیست که شخص بصیر و دقیق می تواند از آن استفاده کلی در جهت شناسایی افعال و صفات پروردگار متعال بدست آورد .

روایت :

در سفینة البحار (عبر) از امام ششم (ع) داوود نبی (ص) روزی از شهر بیرون رفت ، و کتاب زبور را می خواند ، و چون آنحضرت زبور می خواند : در اطراف هرچه از کوه و سنگ و پرنده و درنده بود با او همصدا می شدند .

و او می رفت تا به اطراف کوهی رسید که در بالای آن کوه مرد عابدی از انبیای

بنی‌اسرائیل بنام حزقیل عبادت می‌کرد .

حزقیل چون صداهای کوه و حیوانات را شنید : فهمید که حضرت داوود در آن سرزمین است . داوود حزقیل را خطاب کرد که : آیا اجازه دارم که به نزد تو آییم ؟ حزقیل گفت : نه .

داوود شروع کرد و به حال خود گریه می‌کرد .

بحزقیل وحی رسید که درباره داوود دعاء کرده ، و او را بمحلّ خود دعوت کن . حزقیل از جای خود برخاسته ، و داوود را به بالای کوه دعوت کرده ، و دست او را گرفته بی‌الا برد .

داوود از حزقیل سؤال کرد که : آیا در این جا قصد معصیت کردی ؟

گفت : نه . پرسید : آیا در اینمَدّت خودبینی و عُجب پیدا کردی ؟

گفت : نه . پرسید : آیا در اینمَدّت شوقی بزنگی دنیا و شهوات و لذّات دنیوی پیدا کردی ؟ گفت : گاهی چنین حالتی بقلبم خطور می‌کند . پرسید که : در چنین حال چه می‌کنی ؟

حزقیل گفت : چون که چنین حالی برای من عارض شود ، در این غار که در کوه هست داخل شده ، و از آنجا عبرت می‌گیرم .

داوود بآن غار داخل شد ، و در آن غار تختی بود از آهن ، و روی آن جُمجمه سری بود با مقداری از استخوانهای کهنه ، و در طرفی لوحی بود از آهن که در آن نوشته شده بود : من أروی شلم هستم ، هزار سال پادشاهی کردم ، و هزار آبادی بناء ساختم ، و با هزار زن ازدواج نمودم ، و این عاقبت زندگی من است که خاک فراش من ، و سنگها بالش من ، و مارها و خزنده‌ها همسایگان من هستند ، پس فریب دنیا را نخورید .

توضیح :

این موضوع حقیقت و أصالت دارد ، و اگر در جزئیات این جریان اختلافاتی باشد ، چنانکه در احادیث موجود است : ولی اصل موضوع مطابق با جریانهای طبیعی باشد .

و انسان اگر هزارها سال با هوسرانی و شهوات نفسانی ادامه زندگی بدهد : عاقبت همان خاک و پوسیدن و همجوار بودن با مار و مور خواهد بود ، و چنین زندگی کوتاه و بلند بودن آن یکسان است .

و أمّا حبّ دنیا : و آن مبدء همه خطاها و لغزشها بوده ، و در مقابل حبّ خدا و عالم آخرت است - حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ .

و برای دفع آن یکی از دو برنامه را باید انجام داد :

اول - توجه و دقت در خصوصیات زندگی و خوشیهای دنیوی ، و بررسی نتایج و عواقب و آثار این لذّات و خوشیها ، تا انسان بچشم دقیق و با نظر تحقیقی ، موقتی بودن و بیوفایی و سپری شدن این زندگی را مشاهده کرده ، و دل بستگی بآنها پیدا نکند .

دوم - توجه و تفکّر در شناخت عوالم ماورای ماده ، و معرفت بمقامات عظمت و جلال و جمال نامحدود و مطلق و ازلی و ابدی پروردگار متعال و سیر روحانی بسوی رسیدن بقاء و قرب او ، تا انسان را از علائق دیگر منقطع ساخته ، و التذاذ و خوشی او را در برنامه روحانی و اِلَهِی محصور کرده ، و قهراً از محبت دنیا منسلخ خواهد شد .

و أمّا حزقیل نبی : مختصری از حال او در ۲۴۳ ذکر شده است .

و أمّا گفتار در اسم آروی شلم : از موضوع تفسیر ما بیرون است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- کدأب : مشبه به عدم استفاده از اموال ، و عذاب است .
- ۲- کذبوا : جمله حالیه است از آل فرعون و من قبلهم .
- ۳- فئته : خبر از مبتداء محذوف است ، (أحدهما فئته)
- ۴- کافرة : صفت است برای خبر محذوف ، (فئته کافرة) .

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ
حُسْنُ الْمَآبِ . - ۱۴ قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ . - ۱۵ .

لغات :

- زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ : زینت داده شده - برای مردم - دوستی .
الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ : آرزوها - از - زنها .
وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ : و فرزندان - و کیلهای سنگین .
الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ : کیل شده - از طلا .
وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ : و نقره - و اسبان - علامت دار .
وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ : و چهارپایان - و محصول کشت .
ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ : این - برخورداری - زندگی .
الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ : دنیا - و خداوند - در رابطه او .
حُسْنُ الْمَآبِ قُلْ : نیکویی - برگشت است - بگویی .

أَوْ نَبِيَّكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ : آیا خبر دهم شما را - به برتر - از .
 ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا : این - برای کسانی که - خودداری کردند .
 عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ : در رابطه - پروردگار آنها - بهشتی است .
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ : جاری می شود - از - زیر آنها - نهرها .
 خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ : جاویدند - در آن - و همسرهایی .
 مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنْ : پاک کرده شده - و رضایت - از جانب .
 اللَّهُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ : خداوند - و خدا - بینا است - به بندگان .

ترجمه :

زینت شده است برای مردم محبت شهوات و آرزوها از علاقه بزنها و فرزندان و کیلهای کیل شده از طلا و نقره و اسبهای علامت گذاشته شده و مشخص و چهارپایان و محصول از کشت و زرع ، و این برخورداری از زندگی دنیوی است ، و خداوند در رابطه او است برگشت نیکو . - ۱۴ بگوی آیا خبر بدهم شما را به بهتر از این که شما را هست ، برای کسانی که خودداری و تقوی پیدا کردند در رابطه پروردگارشان بهشتی است که جاری می شود از زیر آنها نهرها ، در حالیکه پاینده می شوند در آنها ، و همسرهای پاک شده ، و خوشنودی و رضای از خداوند ، و خدا بینا و بصیر است بر بندگان خود . - ۱۵ .

تفسیر :

۱ - زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ :

تزیین : در ۲/۲۱۲ گفته شد که : از ماده زینت و بمعنی زیبایی و آراسته شدنست ، خواه در جهت مادی باشد یا معنوی ، و خواه آن زینت عرضی باشد و یا از ذات

شیء .

و شهوت : رغبت و تمایل شدید است از نفس برای چیزیکه ملایم با نفس است ، و آن مصدر بوده و جمع آن شهوات باشد .

و شهوت اگر مطابق طبیعت نفسانی بود : مذموم است . و اگر باقتضای عقل و در جهت روحانی و معنوی باشد ، مطلوب است .

و در این آیه کریمه هفت مورد برای شهوات نفسانی ذکر شده است .

أَوَّل - نِساء : و آن از لغات سریانی و عبری گرفته شده و بمعنی جمع مَرَأة باشد ، و چون از لغات عربی نیست ، بحث کردن از مفرد آن بعربی صحیح نیست ، و نساء در مقام تعظیم و تکریم استعمال شده ، و نِسوة در مورد سقم و مرض ، باقتضای الف و واو .

و جهت مقدم شدن نساء بر بنین : بمناسبت موضوع شهوت است .

دوّم - بَنین : جمع ابن است که بمعنی فرزند و دلالت می‌کند به هر چیزیکه از دیگری متفرّع و متولد می‌شود ، و مادّه اصلی ابن بنی است که برای سهولت تلفظ حرف آخر تبدیل بهمزه اول شده است ، و کلمه بنی بکسر اول است که در مقام تأنیث بنت گفته می‌شود ، و این کسره در صیغه جمع برای تخفیف مفتوح می‌شود . و تمایل بفرزند در مرتبه دوّم بوده ، و بخاطر اینستکه فرزند مانند اجزاء بدن انسان و از متفرّعات آن باشد .

و این دو موضوع (نساء و بنین) مربوط بعقلاء بوده ، و اعمّ باشند از آنکه از افراد مؤمن باشند یا کافر ، و ملایمت با نفس بودن از لحاظ تمایل نفسانی است ، نه از جهت عقل و ایمان .

و تزیین متعلّق شده است به موضوع حبّ و علاقه‌مند بودن ، و حُبّ متعلّق شده است به شهوات و خواستنیهای نفسانی ، و شهوت که بمعنی رغبت شدید است اعمّ است از رغبت و تمایل قلبی و یا رغبت خارجی ، و هرکدام باشد خود عمل و تمایلی

است که قابل است که مورد محبت و علاقه قرار بگیرد .
 پس احتیاجی نیست که ما شهوات را بمعنی مشتتهیات بگیریم ، بلکه منظور
 حبّ خود شهوات است . چنانکه گفته می شود : علاقه بتحصیل معرفت و علم
 و کمال .

و قناطر : جمع قنطار و بمعنی مقدار کثیر است در عرف از مال از مکیل باشد
 یا از موزون ، و از لغات آرامی و سریانی گرفته شده و در عربی موافق فعل رباعی از
 ماده قطر ملحوظ گشته است ، و از این لحاظ اسم مفعول از آن بوزن مُدْخَرَجَة
 استعمال شده است .

پس قنطار بمعنی مطلق مال کثیر است از هر جنسی باشد ، و مقنطره بمعنی
 مال کثیری است که محدود باشد .

و این عطف است به نساء ، یعنی - الشهوات من القناطر ، و کلمه من در اینمورد
 بمعنی خود که بیرون شدن و جداگشتن است استعمال شده است ، و منظور
 شهوتیست که از این موضوعات درآمده است .

و تعبیر با قنطار : برای تحقق تعلق حبّ است ، زیرا اگر مقدار ناچیزی از مطلق
 ذهب و فضّه باشد : جلب محبت نمی کند .

و تعبیر با صیغه جمع : باعتبار تعدّد موارد است .

سوم - ذَهَب : بمعنی طلا از لغت عبری (زاهاب) گرفته شده است ، و با لغت
 عربی که بمعنی رفتن و پشت کردن از نقطه معینی است ، تناسب دارد زیرا طلا هم
 در دست کسی باقی نمانده و متحوّل می شود .

چهارم - فَضّه : از ماده فَضّ و بمعنی کسر و شکنندگی و تفریق آن باشد ، و
 چون نقره بخاطر نرم و مطلوب بودن آن همیشه شکسته شده و از آن در ساختن
 همه رقم اسباب و وسائل استفاده میشود ، مانند ساختن سگّه و ظروف و اسباب
 خانه ، از این لحاظ آنرا فَضّه گفته اند ، و آن برای نوع است .

و ذهب و فضّه را نقدین گویند: زیرا قیمت‌دار و قابل تشکّل بصورت‌های مختلف و کوچک است که دست بدست در معاملات بگردند.

پنجم - خَیْل: بمعنی تهیّو و حالت مخصوص پیدا کردن است که در خارج یا در ذهن پیدا می‌شود، و از مصادیق آن ظنّ پیدا کردن، و وهم داشتن، و تهیّو برای انجام دادن عمل، و خود را بر تکبّر و تبختر آماده ساختن، و امثال اینها است. و باین مناسبت بر اسب که ذاتاً خودنمایی کرده و با حالت تبختر مخصوصی خود را نشان می‌دهد، اطلاق می‌شود.

پس خَیْل در اصل یا مصدر است و یا بوزن صَعْب صفت باشد. و مسوّمَة: از ماده سَوَم است که بمعنی نشان دادن و به نمایش گذاشتن چیزی است، مانند عرضه کردن متاعی برای مشتری.

و تسویم: بمعنی مشخص کردن چیز نیست با علائم در مقابل دیگری. و چون در مورد اسب این آمادگی و تشخّص و تظاهر و تبختر مطلوب و موجب جلب مشتری است: لذا با این خصوصیت توصیف شده است که ارزش را چندین برابر بالا می‌برد.

و در زمانهای گذشته از اسب برای جهاد و جنگ و مسافرت و خودآرایی و تبختر و حمل استفاده می‌کردند، و از این لحاظ پس از طلا و نقره بهترین متاع برای استفاده و معامله حساب می‌شد.

ششم - أنعام: جمع نَعَم بوده، و اطلاق می‌شود به بهایم از حیوانات که مورد استفاده انسان قرار گرفته، و موجب پاکیزگی عیش و حُسن حال انسان می‌شود، چون شتر و گاو و گوسفند و بز و اسب و الاغ و امثال اینها که از گوشت و شیر و چرم و چربی و کار و خدمت آنها استفاده می‌شود.

هفتم - حَرث: عبارتست از محصولیکه در کشاورزی بدست آید، و آن پیش از درو کردن و پس از زراعت باشد - ۲ / ۲۰۵.

و این آیه کریمه در توضیح و بیان آیات گذشته است که در موضوع قدرت و ثروت فرعونیان و ثروتمندان و دنیاطلبان و در عین حال موفق نبودن آنها بود که : می‌فرماید : منشأ این برنامه‌های ناموفق اینستکه آنان از جادّه حقّ و از صراط حقیقت‌طلبی منحرف گشته ، و بتظاهرات دنیوی و زینتهای ظاهری و خیالی تکیه کرده ، و قوّت و قدرت و پیشرفت را تنها در امور مادّی دیده و از مبدء قدرت و خلقت روبرمی‌گردانند .

آری این افراد تمایلات و خواسته‌های نفسانی خود را در اثر ادامه علاقه بزندگی دنیوی و ترک زندگی روحانی حقیقی ، بسیار مطلوب و پسندیده دیده ، و قدم بقدم در آنراه کوشش فراوان کرده ، و غفلت می‌کنند که نصر و تأیید و حفظ و مطلق زندگی بدست خداوند توانا است .

و در این آیه کریمه هفت موضوع که در زندگی مادّی انسان مورد توجّه و علاقه است ، ذکر شده است ، و چون این هفت چیز در رابطه حبّ شهوات و از این لحاظ تذکر داده شده است : قهراً آنچه بیشتر از این جهت مورد علاقه واقع می‌شود ، اول ذکر شده و سپس به ترتیب شش موضوع دیگر با رعایت اهمّ و مهمّ ذکر گردیده است .

و نظر بانتقاد از زینت پیدا کردن بدون واقعیت ، و محبّت بشهوات نفسانی بی حقیقت باشد : و اگر نه علاقه داشتن باین امور در صورتیکه باقتضای عقل و بحکم وظائف دینی و الهی باشد ، در حدّ لزوم و اعتدال و با نیّت پسندیده ، مطلوب می‌باشد .

چنانکه تأمین زندگی دنیوی برای خود و عائله از واجبات عقلی و شرعی و عرفی حساب شده ، و بلکه توسعه دادن در حدّ اعتدال که مزاحم انجام وظائف دینی نباشد از مستحبات شمرده شده است .

۲ - ذَلِكْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ :

مَتَاع : اسم مصدر است از تمتیع و بمعنی نفع و لذت متحصّل باشد .
و مآب : از ماده أوب و إياب ، که بمعنی رجوع کردن است بآخرین مقصد و نقطه با بودن اختیار و إزاده .

و منظور اینکه : استفاده از این هفت موضوع ، مربوط می‌شود بمنافع و لذائد مادّی دنیوی ، و خداوند متعال در رابطه او باشد برگشت نیکو داشتن تا منتهای مقصدیکه هست .

آری زندگی مادّی پستترین زندگی است که از هر جهت محدود و در مضیقه بوده ، و توأم با قیودات عمومی و خصوصی و رنجهای مختلف گشته ، و هرگز کسی نمی‌تواند در این برنامه کامیاب بشود .

و باید توجه داشت که این قیود و حدود و مضیقه و نبودن آزادی ، روی صلاح و خیر صد در صد انسانها است : زیرا اگر انسان بیش از این آزادی پیدا کرده ، و در وسعت و گشایش زمانی و مکانی و وسائل قرار بگیرد : با این قوای مادّی و آمال و افکار طبیعی و تمایلات و شهوات نفسانی ، هرگز امکان نداشت که کسی برنامه صدق و حق را اختیار کرده ، و روی حقیقت و عدالت و معرفت بخواهد زندگی مادّی را ادامه بدهد .

و در اینصورت زمینه‌ای برای دعوت انبیاء باقی نمی‌ماند .

پس برگشت نیکو و مفید و درک بهترین موفقیت و لذت : در اینست که انسان ادامه زندگی دنیوی خود را توأم کند با برنامه سیر بسوی خداوند متعال ، و از این زندگی برای جهت روحانی خود ذخیره بگیرد .

۳ - قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذُلِّكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا :

التنبئة : تفعیل است از ماده نَبَأ و آن نقل حدیث یا چیز دیگری است از محلّی بمحلّ دیگر ، و از مصادیق آن نقل روایت یا سخنی است از موضعی بجای دیگر ، و

منتقل شدن شخصی است از مکانی بمحلّ دیگر ، و همچنین در جریان آب ، و رسیدن صوت ، و طلوع آفتاب .

و صیغه تفعیل دلالت می‌کند بجهت وقوع فعل نه جهت صدور آن . منظور اینکه : بگوی باین افرادی که در پی شهوات نفسانی و لذّات مادّی موقّتی هستند ، آیا حاضرید که خبر بدهم شما را بآنچه بهتر و برتر و مطلوبتر است از این برنامه زندگی ظاهری و دنیوی شماها ، برای کسانی که خودداری کنند از اعمال و رفتار ناپسندیده و از منکرات و قبائح و محرّمات ، و در ارتباط داشتن با پروردگار آنان باشد ، باغهای بسیار جالب و با صفا ، که روان می‌شود از زیردرختهای آنجا آبها ، و در آنجا جاویدان باشند .

و نهر : جریان تند مایع است ، خواه در مادّی باشد یا روحانی . و خُلُود : مطلق استمرار پیدا کردن است با بودن زمینه . یعنی از جهت خود جنّت و مالک جنّت هیچگونه محدودیت زمانی نیست ، و بهشت برای جاوید بودن و خلود بوجود آمده است ، و اگر توقیت و محدودیتی بوجود آید از جانب خود شخص است که اقتضاء و زمینه برای استمرار و خلود در وجود او بپایان می‌رسد . مانند کسی که روی تحصیل گذرنامه و اسباب سفر و توشه و سرمایه لازم بمملکتی مسافرت کرده ، و سپس بخاطر فقدان قوّت و نیرو و وسائل زندگی نتواند در آنجا اقامت بیشتر کند .

۴ - و أزواجٍ مُطَهَّرَةٌ و رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ و اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ :

زَوْج : همسر و همعدل است که در برنامه معین زندگی قرین همدیگر باشند ، و بهرکدام از طرفین زوج اطلاق می‌شود .

و عمده در زوج و همسر : هم‌فکر بودن و شریک در برنامه زندگی و قرین هم واقع شدن است که موجب انس و الفت کامل گردد .

و أمّا التذات جنسی : بمقتضای جهان طبیعت و مادّه است ، و اینمعنی وقتی

موجب الفت و انس می‌گردد که توأم با توافق فکری و در برنامه زندگی باشد ، و اگر نه موقتی و ظاهری خواهد بود .

و متأسفانه اکثر مردم که بجز زندگی مادی و نفسانی ، بعوالم دیگری توجه نداشته ، و از التذاذات روحانی که هزار برابر خوشیهای ظاهری است بی‌خبرند : از أزواج تنها أزواج مادی را تصور می‌کنند .

و مطهّرة : از باب تفعیل و بمعنی پاک کرده شده است ، و تطهیر و طهارت اعمّ است از آنکه در جهت ظواهر باشد یا بواطن ، و چون مطلق گفته شد : بهر دو قسمت شامل می‌شود .

و طهارت باطن در مقام حسن ذات و مقام اشخاص مهمّتر و مقدّمتر باشد . و چون تطهیر باطن بنحو اطلاق لازمست از جانب خداوند متعال و در مرتبه تکوین باشد : قهراً این صفت برای أزواج کشف می‌کند از بودن آنها از سنخ عالم ملکوت و یا در مرتبه ملکوت از نفوس پاک شده .

و رضوان : مصدر است چون رَضِيَ و مَرَضَاة ، و دلالت می‌کند بکثرت و شدت در رَضِيَ ، بخاطر زیادت لفظ .

و رَضِيَ : عبارت است از موافق بودن میل با آنچه برای او پیش آید ، خواه مطابق با میل باشد یا نه .

و رضوان خداوند متعال از بنده خود در صورتی محقق گردد که هیچگونه خلاف و عصیان و انحرافی از آن بنده واقع نگشته ، و در همه امور خود موافقت خواسته خداوند متعال را در نظر بگیرد .

پس چون مقتضی توافق از جانب عبد ثابت و موجود گشت : قهراً رضا و توافق پروردگار متعال نیز محقق خواهد گردید .

و در اینمورد هم مقید شده است بخصوص متّقین (لِلَّذِينَ اتَّقُوا) و حقیقت تقوی هم خودداری از خلاف و عصیان است .

و معلوم شود که : چون رضی و توافق پروردگار متعال در جریان زندگی انسان حاصل گردید ، در حقیقت بهمه رقم از موفقیت و خوشی و سعادت دنیوی و اخروی نائل شده است ، زیرا همه انواع خیر و خوشی و خوبی ظاهری و معنوی از خداوند متعال است .

و جمله - **وَاللّٰهُ بِصِيْرٍ بِالْعِبَادِ** - برای تحکیم و تثبیت این جزاءهای رضوان و بهشت و ازواج است ، و اشاره است بآنکه خداوند متعال بهمه اعمال و نیات و خصوصیات رفتار و کردار انسانها ، محیط و آگاه بوده ، و کمترین چیزیکه از آنان صادر می‌شود ، از محیط نور علم او بیرون نمی‌تواند باشد .
پس هر جزاء و اجریکه از جانب خداوند متعال داده می‌شود : طبق اقتضاء و استحقاق طرف است که بهمه جزئیات و کلیات آگاه و احاطه دارد .

روایت :

در خصال صدوق (ح ۹۱ باب الثلاثة) از أمير المؤمنين (ع) است که فرمود :
فتنه و اختلال در سه امر باشد : ۱ - محبت زیاد بنساء ، و آن شمشیر شیطان است .
و شرب مسکر و شراب ، و آن دام شیطان است . و محبت و علاقه بپول ، و آن تیر شیطان باشد . پس کسیکه محبت بنساء پیدا کرد : از زندگی خود سودمند نمی‌شود . و کسیکه شرابخوار باشد : بهشت بر او حرام گردد . و کسیکه پول دوست باشد : او بنده دنیا است . عیسی بن مریم (ع) فرمود : بیماری دین پول دوستی است ، و چون مشاهده کردید که طبیبی دردی را بجانب خود می‌کشد : در پزشک بودن او سوء ظن ببرید ، و بدانید که چنین شخصی نمی‌تواند پند و اندرزگوی دیگران باشد .

توضیح :

۱ - شمشیر مؤثرترین آلت دفاعی و وسیله ازبین بردن دشمن است ، بشرط روبرو و نزدیک شدن ، چنانکه زن با ملاقات و تماس چشمی ، نافذترین چیز است که در مخالفین شیطان اثر کرده و آنانرا از جادّه تقوی و پرهیزکاری خارج می‌کند ، و در این صورت او زندگی توأم با حقیقت و آزادی و طمأنینه نداشته ، و با کمال اضطراب و تشویش خاطر و وسوسه زندگی خواهد کرد .

۲ - شراب و مُسکرات بزرگترین دامی است که انسانرا بدام انداخته ، و از آزادی فکر و عمل و عاقبت‌اندیشی و پیشرفت بسوی کمال و موفقیت بازداشته ، و هرگز نخواهد توانست با تدبیر عقل و توجه خالص خود را بهشتی و از مقربین پیشگاه خداوند کند .

۳ - محبت پول و نقدین : انسانرا وابسته بخود کرده و بتدریج اراده و اختیار را از او گرفته ، و مانند بنده ذلیل و بی‌اراده ، مطیع خود کرده ، و همه حرکات و اعمال او در راه تحصیل و افزون کردن پول و مال مصرف شده ، و خداوند را فراموش خواهد کرد .

لطائف و ترکیب :

۱ - مِنَ النِّسَاءِ : حال است از شَهَوَاتِ .

۲ - مِنَ الذَّهَبِ : حال است از مُقَنَطَرَه .

۳ - وَ الخَيْلِ : عطف است بنساء ، مانند قَنَاطِيرِ مُقَنَطَرَه .

۴ - مَّآبٍ : أصل آن مَأْوَب است که واو قلب بألف شده است .

۵ - لِلَّذِينَ اتَّقَوْا : خبر مقدم است برای جَنَاتِ .

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ . - ۱۶ الصَّابِرِينَ
وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ . - ۱۷ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . - ۱۸ .

لغات :

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا : آنانکه - می‌گویند - ای پروردگار ما .
إِنَّا آمَنَّا فَاغْفِرْ : بتحقیق ما - ایمان آوردیم - پس بیامرز .
لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا : برای ما - گناههای ما را - و نگاهدار ما را .
عَذَابَ النَّارِ : از شکنجه - آتش .
الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ : صبر کنندگان - و راستانند .
وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ : و خضوع کنندگان - و انفاق کنندگان .
وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ : و طلب آمرزش کنندگان - در سحرها .
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ : شهادت داده است - خداوند - بتحقیق او .
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : نیست - معبودی - مگر - او .
وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ : و هم ملائکه - و صاحبان علم .
قَائِمًا بِالْقِسْطِ : بر پا دارنده - رسانیدن چیزی به محلّ خود .
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : نیست - معبودی - مگر - او .
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ : برتر و متفوق - و صاحب حکم قاطع است .

ترجمه :

أهل تقوی کسانی هستند که می‌گویند : پروردگار ما ، بتحقیق ما ایمان آوردیم ،
پس بیامرز برای ما گناههای ما را ، و نگهداری کن ما را از شکنجه آتش . - ۱۶ آنها
صبر کنندگان و راستانند و خضوع کنندگان با تسلیم هستند و انفاق کنندگان و

طلب آمرزش کنندگان در سحرها . . ۱۷ شهادت داده است خداوند که بتحقیق او نیست معبودی مگر او ، و همچنین ملائکه و صاحبان علم شاهدند ، و او برپا دارنده عدالت و رسانیدن هر چیزی است بمورد خود ، و نیست معبودی مگر او که متفوق و برتر بهمه موجودات بوده و صاحب حکم قاطع است . . ۱۸ .

تفسیر :

۱ - الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ :

در ارتباط با افراد متقی می فرماید : آنان پس از وارد شدن بمرحله تقوی ، و برای تحکیم و تثبیت قدمهای خودشان ، از خداوند متعال درخواست می کنند که خطاهای گذشته آنانرا آمرزیده ، و از عذاب آتش دنیوی و اخروی آنها را حفظ و نگهداری فرماید .

و جمله - إِنَّا آمَنَّا : اشاره است بهمان مرحله عملی تقوی که مقدمه بود برای این درخواستهای از پروردگار متعال ، زیرا تا ایمان متحقق نگردد : برنامه خودداری از خلاف او صورت نمی گیرد .

و مَغْفِرَت : پوشانیدن و محو آثار خلاف و عصیان باشد ، و تا این آثار محو نشود : ادامه سلوک در راه ایمان ممکن نخواهد بود ، و محو خطاهای گذشته بغیر از خداوند متعال از دیگران محقق نمی شود .

و ذَنْب : در آیه ۱۱/۳ گذشت که بمعنی تابع و متأخر و متصل است ، و چون گناه تابع بر عمل خلاف و متصل بآن است : ذنب گویند .

و اینمعنی که در حقیقت اثر خلاف است : با مفهوم مغفرت سازش می کند ، و از این لحاظ اغلب در مورد مغفرت ، ذنوب آمده است ، و این تعبیر در حدود بیست مورد در قرآن مجید باشد .

و عذاب : شکنجه ایست که انعکاس اعمال و اخلاق سوء انسان باشد .

و نار : اینکلمه مطلق است و به نار مادی و روحانی هر دو شامل می‌شود و نار مادی مشهود است در خارج ، و آن از تموّج ذرات شیء پدید آید . و نار روحانی : عبارتست از آلودگی و تیرگی باطن که موجب اضطراب و اختلال و اشتعال در باطن گردد .

و اما علّت این درخواستها : برای اینست که تنها تقوی داشتن مطلق ، صددرصد انسان را از تمام گرفتاریهای معنوی حفظ نمی‌کند ، و بطوریکه در آیه دیگر معلوم خواهد شد ، محتاج است به صبر و صدق و قنوت و إنفاق ، تا از هر جهت محفوظ باشد .

۲ - الصّابِرِينَ وَالصّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ :

در این آیه شریفه بطور تحقیق و دقّت و ظاهر و معنی ، بخصوصیّات احوال متّقین اشاره فرموده است ، و چون متّقین در مقابل افراد دنیاپرست و مادی (زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشّهواتِ) قرار گرفته ، و در عین حال مقصود بالذات و منظور اصلی آنها بودند : لازم بود که بطور اجمال خصوصیّات و صفات آنها روشن گردد .

و برای تفصیل صفات متّقین در اینجا پنج صفت ذکر شده است :

أوّل - صبر : و آن عبارتست از بردباری و تحمّل و نگهداری نفس در ظاهر و باطن از اضطراب و جزع و پریشانی ، و پیدا کردن حالت طمأنینه و ثبات و سکونت نفس ، بطور مطلق ، و یا نسبت بهر موضوعیکه مورد نظر است .

و چون این صفات در متن برنامه تقوی پیاده می‌شود ، و تقوی شامل همه جهات و وظائف لازم و واجبات ، و پرهیز کردنیها و محرّمات ، و پیش آمدهای مختلف و ناملائمات ، می‌شود : قهراً در هر سه جهت لازمست طبق وظیفه الهی بردباری و تحمّل داشت .

دوّم - صدق : عبارتست از واقعیت داشتن و صحّت و تمامیت پیدا کردن است ، و اینمعنی صفت دوّم است که مربوط می‌شود بهمه شرائط ظاهری و باطنی و

رعایت همه خصوصیات ، بطوریکه از هر جهت عمل و برنامه مطابق واقع و حق انجام بگیرد .

پس در تمام مراحل و قدمهای تقوی لازمست واقعیت و حقیقت منظور شود ، نه ظواهر و رعایت خصوصیات ظاهری . ، و اگر نه آثاری نداده و پیشرفت روحانی پیدا نخواهد شد ، زیرا آثار و خواص مخصوص واقعیت است ، نه مطلق موضوعات ، چنانکه عبادت در سالهای متمادی چون واقعیت نداشت : بی نتیجه خواهد بود .

سوّم - قنوت : عبارتست از خضوع پیدا کردن که توأم باشد با حال اطاعت . و اینمغنی از جهت تکوین در همه موجودات بطور طبیعی محقق است ، و انسان نیز از نظر تکوین در همه حال خواه و ناخواه در مقابل إرادة الهی خاضع و ذلیل است ، ولی از نظر تشریحی اختیاری نیز که منشأ ثواب و عقاب می شود : می باید در همه حرکات و حالات ظاهری و باطنی خود قنوت داشته باشد .

و این قنوت از شرائط معنوی تقوی بوده ، و متوقف می شود به معرفت مقامات عظمت و جلال و جمال و قدرت و إحاطه پروردگار متعال ، تا در مقابل این مقامات حالت خضوع قهری پیدا شود .

چهارم - إنفاق : عبارتست از اتمام در اجرای امری ، و از مصادیق آن عطاء و نفقه دادن بعائله است که بحدّ کافی باشد .

و این صفت چهارم از صفات متّقین باشد که پس از تکمیل نفس با تحقّق صبر و صدق و قنوت ، برای خیررسانی و رفع حوائج دیگران قدم بر می دارند ، و از آنچه خود تحصیل کرده اند از جهات مادی و روحانی از دیگران دستگیری می کنند .

البته این إنفاق در حالیست که صفات صبر و صدق و قنوت در دلهای آنان راسخ شده ، و با نیت خالص و با حال خضوع و تسلیم در مقابل دستور الهی این وظیفه را انجام می دهند .

۳ - **وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ :**

استغفار: درخواست کردن مغفرت و آمرزش است .
و سَحَر: بمعنی منصرف کردن نظر است از جهت حق و واقعیت بر خلاف آن ، خواه در جهت مادی باشد یا در جهت روحانی .
و از مصادیق آن سحر و افسون است که با سرعت حرکت انجام بگیرد یا بوسیله اسباب و وسائل ، تا ذهن طرف را بر آمریکه خلاف واقع است منصرف کند . و از مصادیق آن سحر است که بوقت پیش از صبح اطلاق می شود ، که در آن زمان نظرها از تاریکی شب بروشنایی ظهور شفق منصرف خواهد شد .
و أمّا استغفار در این وقت: برای منصرف شدن از ظلمت و تیرگی باطن بنور و ضیاء که با توجّه بخداوند متعال و طلب آمرزش از خطاها واقع خواهد شد .
و در اینصورت حال و باطن انسان چون ظهور فجر و صبح متحوّل گشته ، و با توجّه خالص بخداوند متعال استغفار می کند .
و أمّا استغفار شخص متقی پس از مراحل صفات چهارگانه :
أولاً - در اثر قنوت و خضوع تمام ، توجّه پیدا می کند بحالات و خطاهای گذشته که پیش از حصول تقوی پیش آمده بود .
و ثانیاً - توجّه می کند بخطاهائیکه در خلال این مراحل پیش آمده است .
و ثالثاً - توجّه بجهت قصوریکه در مقامات صفات صبر و صدق و قنوت و انفاق ، صورت گرفته و آنطوریکه باید انجام نداده است .
و رابعاً - توجّه بجهت ذات و وجود خود است که این توجّه عصیان بزرگی بوده ، و آنطوریکه باید نمی تواند خدایین باشد .
و باید توجّه داشت که : این استغفار پس از مراحل چهارگانه ، برای تحصیل ارتباط ، و إخلاص برنامه ، و تصفیه نیت ، و توجّه کامل و خالص بخداوند متعال خواهد بود .
و بهترین ساعت برای این عمل آخر شب است که : انسان خود را مهیّا می کند

برای آغاز فعالیت و انجام وظائف الهی در امتداد روز روشن ، با گذشت تاریکی شب و تمام شدن استراحت .

۴ - شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ :

شهادت : بمعنی حضور و اشراف داشتن است با حصول علم و یقین .
و شهادت خداوند متعال بوحدانیت خود : شهادت ذاتی است ، و علم او باینمعنی حضوری باشد ، بالاتر از علم حضوری نفس انسان بخود و خصوصیات و صفات خود .

آری خداوند متعال ذات او نامحدود مطلق و واجب ازلی و ابدی نامتناهی است ، و اینمعنی ملازم با توحید ذاتی باشد ، زیرا با بودن وجود دیگر در مقابل او ، هرگز مفهومی برای نامحدود و نامتناهی مطلق بودن نخواهد بود ، و وجود قدیم و ازلی دیگر در مقابل خداوند متعال نفی نامحدودی و نامتناهی بودن را می کند .
پس خود ذات نامحدود پروردگار متعال بزبان حال طبیعی ذاتی اظهار کرده و شهادت می دهد بتوحید خود ، و شهادت طبیعی ذاتی محکمترین و قاطعترین شهادت باشد .

و أمّا شهادت ملائکه : زیرا ملائکه از اجسام لطیفه و از ماورای عوالم مادی هستند ، و از این لحاظ با حدود مادی محجوب نشده و از ماده مجرد باشند ، و در اینصورت دید روحانی آنها نافذ و عمیق بوده ، و از مشاهده انوار حق محجوب نشده ، و آثار و آیات توحید را با چشم حق بین یقینی می بینند .

و أمّا شهادت أولو العلم : مراد کسانی هستند از انسانها که بمرتبہ شهود و حق الیقین رسیده ، و مقامات و صفات لاهوتی را با چشم قلبی مشاهده می کنند .
پس علم در اینجا بمعنی حقیقی خود است ، نه علم اصطلاحی و اکتسابی که اضافه بر ظنّ و گمان نتیجه ای نمی دهد .

و تعبیر بکلمه - هو ، نه الله : برای اینکه نظر بتوحید ذاتی است نه صفاتی ، و

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: و کمال التَّوْحِيدِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ .
و اما تناسب این آیه کریمه: برای اینکه مراحل گذشته برای متقین بمقصد رسیدن بکمال و لقاء پروردگار متعال و معرفت پیدا کردن بحقیقت توحید ذات پروردگار متعال باشد .

۵- قائماً بِالْقِسْطِ لَإِنَّهُ الْإِلَهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ :

قِسْطٌ : در ۲۸۲/۲ گفتیم که: بمعنی رسانیدن هر چیز است بمورد خود، و آن شامل جهت مادی و معنوی هر دو می‌شود، و حرف باء برای تعدیه قیام است، یعنی برپا دارنده قسط در امور جهان، و مفهوم قسط مرکب از نظم و عدل باشد . پس شخص متقی باید متوجه باشد که در مقابل حرکات و پیشرفتهای او خداوند متعال مراقب و ناظر اعمال و قدمهای او بوده، و نظم و عدالت را در جهان گسترانیده، و در پیرو إقامة قسط در مرحله تکوین، از بسط اختلال و ظلم و جور که برخلاف تکوین باشد، جلوگیری خواهد کرد .

پس از این جمله شریفه دو مطلب مهم فهمیده می‌شود:

أوّل - اینکه پس از توحید تمام خداوند متعال، او در مقام تکوین و تقدیر و خلق عوالم و موجودات، برپا دارنده نظم و عدل بوده، و هر چیز را از امور و موضوعات مادی و روحانی بجای لازم خود وضع کرده، و از این نظر توحید أفعالاً بسط پیدا می‌کند .

دوّم - اینکه إقامة قسط در مقام تکوین ملازم است با ابقاء و ادامه آن در جهت تشریح، و اگر نه: تنها در جهت تکوین نظم و عدل را رعایت کردن با پیدایش اختلال و ستم و تجاوز در مراحل پس از آن نتیجه مطلوب را نخواهد داد .

و اما جمله - لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ : در تتمیم إقامة قسط است که اینمعنی تنها بدست قدرت و تدبیر خداوند متعال صورت گرفته، و دیگری را در اینجهت توانایی نباشد .

و ذکر این دو اسم شریف : برای تثبیت امر قیام بقسط باشد .
و عزیز : در موردی استعمال می شود که احتیاج بتفوق داشتن و بودن استعلاء
و برتری باشد .
و حکیم : در زمینه‌ای که مقتضی بر حکم قاطع و فرمان دقیق باشد .

روایت :

در اصول کافی (باب موالید الأئمة از حدیث اول) از امام ششم (ع) است که فرمود : چون امام متولد شود ، نداء کننده‌ای از جانب خداوند متعال نداء می کند ، بنام او و پدرش که : ثابت قدم باش تو مخلوق با عظمت من هستی ، و از میان مخلوق من برگزیده شده‌ای ، و محلّ راز و صندوق علم منی ، و آمین بر وحی هستی ، و خلیفه منی در روی زمین ، و هر که ولایت تو را داشت رحمت و بهشت را بر او واجب گردانم ، و در جوار خود او را جای می‌دهم ! و چون این نداء تمام شد : آن طفل سرش را بلند کرده ، و آیه - شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - را تلاوت می‌کند ، و خداوند در این وقت علم اوّل و آخر را باو عطاء می‌فرماید ، و او مستحقّ گردد بزیارت روح و استفاده از او در شب قدر .

توضیح :

۱ - مخلوق با عظمت : این معنی مشهود و مسلم است که انسانها از لحاظ خلقت و مراتب استعداد ذاتی از همان روز اوّل مختلف هستند ، و انبیاء و اولیاء که حاملین وحی و خلفاء پروردگار متعال و مظاهر أسماء و صفات إلهی هستند : امتیاز برجسته‌ای از میان همه مخلوق از نظر روحی دارند ، و باید هم داشته باشند .
۲ - آن طفل سر بلند می‌کند : همینطوریکه خداوند متعال در ساعت تولّد طفل او

را بصورت زیبا و سیرت پسندیده و با همه حواس و قوا و جهازات لازم آفریده و نظم تمام باو می‌بخشد : توجه دادن او بنطق و گفتار مخصوص و سخن گفتن و پاسخ دادن چندان در مقابل آن آفرینش محیرالعقول اهمیتی ندارد ، مگر حضرت عیسی (ع) بنقل متن قرآن کریم چنین نبود - فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا - ۲۹/۱۹ .

۳ - آیه شَهِدَ اللَّهُ : این آیه کریمه بزرگترین و مهم‌ترین آیه‌ایست که در قرآن مجید در موضوع توحید و عظمت پروردگار متعال نازل شده است ، و در عین حال با محکمترین برهان شهودی و علمی توحید را ثابت می‌کند .

۴ - علمِ أَوَّلٍ و آخِر : شهود حقیقت این آیه کریمه ، نقطه واحده‌ای است که هزاران علوم و معارف از آن منشعب می‌گردد .

۵ - زیارت روح : مناسب است افراد محبوب مثل نویسنده در پیرامون این آیه کریمه و این روایت شریفه سالها تحقیق و دقت کنند .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - الَّذِينَ يَقُولُونَ : محلاً مجرور است برای صفت لِلَّذِينَ اتَّقَوْا .
- ۲ - الصَّابِرِينَ : این کلمات نیز مجرور و صفت متَّقِينَ باشند .
- ۳ - وَالصَّادِقِينَ : حرف واو عاطفه ، برای دلالت کردن است باینکه هرکدام از این صفات به ترتیب و استقلال دارند .
- ۴ - قائماً : حال است از ضمیر - هو .

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا خْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ . - ۱۹ فَإِنْ

حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ
 ءَأَسَلَمْتُمْ فَإِنِ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
 بِالْعِبَادِ . . ۲۰ .

لغات :

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ : بتحقیق - برنامه خضوع - در رابطه - خداوند .
 الْإِسْلَامُ و مَا اخْتَلَفَ : اسلام است - و اختلاف نکرده .
 الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ : آنانکه - آورده شده اند - کتاب را .
 إِلَّا مِنْ بَعْدِهَا : مگر - از - پس از - آنچه .
 جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا : آمده آنها را - علم - بجهت تمایل شدید .
 بَيْنَهُمْ و مَنْ يَكْفُرُ : در میان آنان - و کسی که - کافر شود .
 بآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ : به نشانیهای - خداوند - پس بتحقیق .
 اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ : خداوند - سرعت - بحساب است .
 فَإِنِ حَاجُّوكَ فَقُلْ : پس اگر - محاجّه و جدال کنند تو را - پس بگوی .
 أَسَلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ : تسلیم کردم - خودم را - برای خداوند .
 وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ : و کسیکه - پیروی کرد مرا - و بگوی .
 لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ : آنانکه - آورده شده اند - کتاب را .
 وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسَلَمْتُمْ : و به ناخواندها - آیا - اسلام آوردید .
 فَإِنِ أَسَلَمُوا فَقَدِ : پس اگر - اسلام آوردند - پس بتحقیق .
 اهْتَدَوْا و إِن تَوَلَّوْا : هدایت یافتند - و اگر - پشت کردند .
 فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ : پس بتحقیق - بر تو است - پیغام رسانیدن .
 وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ : و خداوند - بینا است - به بندگان خود .

ترجمه :

بتحقیق برنامه خضوع کردن در رابطه با خداوند متعال اسلام آوردن است ، و آنها که کتاب بآنان آورده شده است اختلاف نکرده‌اند مگر پس از آنکه علم برای آنها حاصل شده است ، بخاطر طلب و تمایل شدید برخلاف حق در میان آنان ، و کسیکه کافر شده و بی‌اعتناء باشد به آیات و نشانیهای خداوند ، پس خدا زود حساب کننده است . - ۱۹ پس اگر محاجّه و مجادله کنند با تو : پس بگوی که من تسلیم کردم خودم را برای خداوند ، و هم کسانی که از من پیروی می‌کنند ، و بگوی بآنانکه کتاب آورده شده‌اند و بآنها که اهل کتاب نیستند آیا اسلام آوردید ؟ پس اگر اسلام آوردند پس بتحقیق هدایت پیدا کردند ، و اگر اعراض کردند پس بتحقیق بر تو است رسانیدن پیغام ، و خداوند بینا و آگاه است به بندگان . - ۲۰ .

تفسیر :

۱ - إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ :

دین : اسم مصدر و بمعنی حالت خضوع و آنچه از مصدر حاصل شود می‌باشد ، و مصدر بفتح أول و بمعنی خضوع و تسلیم شدن در مقابل برنامه معین و مقررات مخصوص است ، و از مصادیق آن وام گرفتن است که خود را تحت مقررات و ضوابط وام قرار می‌دهد . و دین از مصادیق اسم مصدر است که بمعنی خود انقیاد و خضوع در مقابل احکام الهی است .

و حقیقت اسلام نیز همین است ، زیرا اسلام از باب افعال و دلالت می‌کند بجهت صدور فعل از فاعل ، یعنی اظهار موافقت شدید در ظاهر و باطن ، بطوریکه هیچگونه خصومت و خلافی باقی نماند ، و بسلم بکسر أول چون دین ، اسم مصدر است ، و بمعنی حاصل از مسالمت باشد .

و معانی اصطلاحی این دو کلمه که بمعنی دین و اسلام عرفی خارجی است ، کاملاً بهمان معانی لغوی منطبق خواهد بود .

و عِنْدَ : دلالت بر ربط و بهم پیوستگی ماقبل و مابعد می‌کند .

و اختلاف : در ۲۱۳/۲ گفته شد که از ماده خَلَف و بمعنی اختیار کردن برنامه خلاف است ، و خَلَف بمعنی پشت و عقب باشد .

و أُوتُوا : ماضی مجهول از اِيتَاء : که بمعنی آوردن است .

و منظور اینکه : افرادی که کتاب بآنها آورده شده است ، آنرا پشت سر و در خَلَف خود قرار ندادند مگر پس از روشن شدن حقیقت و پس از آنکه علم بآن کتاب الهی پیدا کردند .

و بَعِيَ : بمعنی طلب شدید است که در اکثر موارد بمعنی طلب و تمایل در جهت خلاف و نامناسب استعمال می‌شود .

و در آیه ۲۱۳/۲ نزدیک باین مضمون ذکر شده ، و در آنجا توضیحاتی در ارتباط کلمات آیه بیان شده است .

و با کلمه بَعِيَ ، اشاره می‌شود بآنکه خضوع و تسلیم شدن در مقابل حق و خداوند متعال و احکام و دستورهای او ، امر وجدانی و عقلی و طبیعی است ، و شخص عاقل و با وجدان و حقیقت‌خواه هرگز نمی‌تواند با روح دین و اسلام مخالف باشد ، مگر آنکه در باطن تمایل شدید بخلاف و برنامه‌های باطل و هوسرانی داشته ، و توجّه بدین و اسلام فقط بزبان و روی عادت و جریان ظاهری باشد .

آری ، اگر کسی در جستجوی سعادت و کمال و حق بوده ، و خوشبختی و در امن وطمأنینه بودن خود را بخواهد : از جان و دل و صد در صد در مقابل خداوند متعال که مالک جهان و جهانیان است ، سر تسلیم و خضوع فرود آورده ، و با تمام توانایی از دستورهای او اطاعت خواهد کرد .

۲ - و مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ :

سرعت : در مقابل بَطْؤ و بمعنی شتاب کردن است ، و سریع بمعنی شتابنده باشد ، و جمع آن سِرَاع می شود .

و حساب : بمعنی رسیدگی کردن است که توأم با نظر و اِشْرَاف باشد .
و منظور اینکه : کسیکه با آیات اِلهی تکوینی باشد یا تشریحی ، به مخالفت و کفر برخیزد : باید توجه داشته باشد که خداوند متعال در همه احوال رسیدگی و اِشْرَاف به حالات و اعمال بندگان خود را داشته ، و با کمال دقت و اِحاطه بآنها جزای مطابق خواهد داد .

و تعبیر بآیات : برای اینستکه کفر بآیات شدیدتر از کفر بخداست ، و برای مردم عادی کفر بخدا ناچار به وسیله کفر بآیات او صورت می گیرد ، چنانکه در آیه ۴ و ۱۱ توضیح داده شد .

و آیت شامل هر چیزی می شود که : نشان دهنده او باشد ، خواه تکویناً و ذاتاً چون مخلوقات مختلف با نظم کامل و وجود انبیاء و اولیاء با قدرتهای روحی مخصوص ، و خواه تشریحاً چون کلمات و دستورها و احکام اِلهی .
و توجه خالص بآیات اِلهی : انسانرا قهراً در مقابل عظمت و علم و قدرت او خاضع کرده ، و حقیقت توحید را در دل او روشن و ثابت نماید .
و اینمعنی حقیقت گرایش بدین و اسلام است .

پس دینداری و اسلام برای انسان یک امر فطری و طبیعی است ، بشرط آنکه دید خالص و نظر پاک داشته ، و تمایلات انحرافی و خواسته های آلوده و تاریک را از باطن خود تصفیه کند .

۳ - فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ :

حَجٌّ : قصد و حرکت مطلق است بسوی سفر یا سخن گفتن یا عملی انجام دادن ، و چون از باب مفاعله استعمال بشود : دلالت می کند با استمرار در عمل ، و در مقام بحث و سخن بمعنی احتجاج و مجادله می شود .

و چون مجادله کردن و ردّ سخن با اثبات دعوی خود مذموم است : در مقابل شخص جدل کننده لازمست سکوت کرده ، و یا با سخن مناسب جدل او را خاتمه داد . و در اینجا که مخالفین جدل می کنند : جوابی را که نتیجه این بحث و جدال بوده ، و بلکه نتیجه عملی آنهاست ، متذکر شده و طبق دستور الهی عرضه می کند . رسول اکرم (ص) اظهار می دارد که : بحث و اختلاف ما در موضوع دین و اسلام یعنی تسلیم کردن خود از هر جهت بخداوند متعال است ، و من و پیروان من حقیقت تسلیم را در وجود خود عملاً دریافته ، و زمینه ای برای مجادله و بحث و گفتگو در وجود ما نیست .

آری بحث و گفتگو در صورتیکه طرفین یا طرف واحد موضوع مورد بحث را دریافته و بدست آورده باشند : بر خلاف عقل خواهد بود .

۴ - **و قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ وَالْأَمِّيِّينَ ؕ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا :**

اُمّیین : در ۷۸/۲ گفته شد که اُمّیون : جمع اُمّی و آن منسوب بأمّ باشد ، و کسیکه از لحاظ تعلیم و تربیت و فکر بهمان محیط آموزش و پرورش مادر اکتفا کند : بعنوان اُمّی شناخته خواهد شد .

و مراد از اُمّیین در اینجا : مردم غیر اهل کتاب هستند که از کتاب آسمانی استفاده نکرده باشند ، بلکه در خانواده ای رشد و تربیت پیدا کرده اند که بجزریان طبیعی و فطری زندگی داشتند .

و منظور اینکه : از مردم کتابی و اُمّی سؤال کن ، آیا در نتیجه رسالت و کتاب نازل از جانب خداوند متعال و مشاهده آیات همه رقم الهی ، توفیق گرایش بظاهر و حقیقت اسلام را دریافتید یا نه ؟

اگر به پاسخ قوی یا عملی پذیرفته باشند : پس اختیار هدایت کرده و بسوی حقّ و نور راه یافته اند ، و این هدایت سعادت بسیار بزرگی خواهد بود برای آنان ، زیرا آنان از راههای انحرافی و از آلودگی فکری و از اعمال فاسد کننده دور شده ، و با

خدای جهان که مبدء همه أنواع نعمت و رحمت و خیر و برکت است مربوط گشته‌اند .

و باید توجه داشته باشند که : این موقّقت صد در صد بنفع خود آنها بوده ، و بشخص دیگری نفع و ضرری نخواهد داشت .

و از این لحاظ در مقام نتیجه گرایش : بکلمه - اهتدوا - فقط تعبیر شده است ، یعنی آنها خودشان اختیار هدایت کرده‌اند .

و تعبیر در مقام سؤال و جواب بعنوان اسلام نه ایمان و قبول توحید و نبوت و قرآن و غیر آنها : اشاره است بهمان هدفیکه گفتیم که نظر بتحقق تسلیم کردن خود باشد بخداوند متعال .

۵ - و اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ :

تولّی : قیام کردن بانجام اموری است ، و چون در مقابل حق ذکر گردید : دلالت می‌کند به قیام بانجام امور خود و اعراض و ادبار کردن از امور دیگر و دیگران .

و بلاغ و بلوغ : بمعنی رسیدن چیزی است بآخرین حدیکه منظور است .

و وصول : اعمّ بوده و بمعنی مطلق رسیدن است .

و در کلمه بلاغ بخاطر حرف الف ، دلالت بر امتداد و جریان باشد .

و تعبیر با بلاغ نه ابلاغ : برای اینکه مأموریت رسول خود بلاغ است بهرنحویکه

باشد ، و نظری بنسبت آن بجهت صدور و یا بجهت وقوع نیست .

و منظور اینکه : اگر از عرضه اسلام آوردن و تسلیم شدن ، روبرگردانیده و

اعراض کرده و مشغول بامور خود گشتند : تو بوظیفه الهی و مأموریت خود عمل

کرده ، و بلاغ و رسیدن این سخن را انجام دادی .

و پس از این عمل : جریان امور آنان مربوط می‌شود بخداوند متعال ، و او بینا و

محیط و آگاه است از همه نیات و اعمال ظاهری و باطنی آنها ، و البته مطابق عدل

و قسط و حکمت آنها را جزاء خواهد داد .

و چون اِدبار و اِعراض صورت گرفته است : زمینه برای توجّه لطف و رحمت منتفی است ، تا اقتضاء بچه نحوی از جزاء باشد .
و بخاطر همین نبودن زمینه برحمت است که : با کلمه بلاغ تعبیر شده است ، و از اِبلاغ که وساطت شخص رسول اکرم (ص) است ، صرف نظر شده ، زیرا در جهت اِبلاغ خصوصیتی از ارتباط و قرب ظاهر می شود ، و این اندازه از ارتباط هم مورد عنایت نیست .
و خداوند متعال هم در این مورد خود بصیر و حکیم است .

روایت :

در کافی (باب المِراء و الخصومة ح ۲) از رسول اکرم (ص) که فرمود : سه خصلت است که هر کسی خداوند متعال را با آنها ملاقات کند ، داخل بهشت گردد ، از هر دریکه بخواهد : کسی که خُلُق نیکو داشته باشد . و کسی که در هر حالی از حضور و غیاب مردم عظمت و خوفی اِلَهِی (خَشیت گویند) در قلب او ثابت باشد . و کسی که مجادله با مردم را ترک کند اگر چه حق با او باشد .

توضیح :

مجادله : عبارتست از ادامه گفتگو و بحث کردن در یک موضوعی که نظر طرفین بر اثبات دعوی خودشان باشد ، و این عمل گذشته از اینکه حقیقت را روشن نمی کند ، موجب انحراف فکر و اظهار خودنمایی و تحقیر دیگری و سبب دشمنی و بغض و کینه خواهد شد .

لطائف و ترکیب :

۱ - عِنْدَ اللَّهِ : متعلّق و مربوط است بدین ، یعنی خضوع در رابطه آن .

- ۲ - بَغِيًّا : مفعول لأجله است . یعنی بخاطر تمایل از حق .
- ۳ - وَ مَنْ يَكْفُرْ : مَنْ موصول و مُبتداء و برای شرط است ، و جمله - فانّ الله خبر است .

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ . - ۲۱ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ . - ۲۲ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ . - ۲۳ .

لغات :

- إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ : بتحقیق - آنانکه - بی‌اعتنایی و ردّ می‌کنند .
- بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ : نشانیهای - خداوند را - و می‌کشند .
- النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ : پیامبران را - برخلاف - حق .
- و يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ : و می‌کشند - آنانرا که - امر می‌کنند .
- بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ : باجرای حق - از - مردم .
- فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ : پس مژده بده آنانرا - بشکنجه - دردناک .
- أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ : آنها - انانی هستند - که تباه شده است .
- أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ : أعمال آنان - در دنیا - و آخرت .
- و مَالُهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ : و نیست - برای آنان - از - یاری کنندگان .
- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ : آیا - نظر نکردی - بسوی - کسانیکه .
- أُوتُوا نَصِيبًا مِنْ : آورده شده‌اند - بهره‌ای - از .

الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى : كتابِ إلهي - خوانده می‌شوند - بسوی .
 كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ : كتاب خدا - تا حكم قاطع كند .
 بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى : در میان آنان - پس - قیام بامور می‌کند .
 فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ : گروهی - از آنان - و آنها - اعراض کنندگانند .

ترجمه :

بتحقیق آنانکه ردّ و مخالفت می‌کنند با نشانیهای خداوند متعال و می‌کشند پیغمبران او را برخلاف حقّ ، و می‌کشند آنانرا که حکم می‌کنند با اجرای عدل و حقّ ، پس مژده بده آنانرا بشکنجه دردناک . - ۲۱ آنها افرادی هستند که تباه شده است اعمالشان در جهت زندگی دنیوی و اخروی ، و نباشد برای آنها از یاری کننده‌ای . - ۲۲ آیا نظر نکردی بآنانکه آورده شده‌اند بهره‌ای از کتاب و نوشته‌ی الهی که دعوت می‌شوند به کتاب خداوند تا حکم فرماید در میان آنها ، و سپس گروهی از آنان قیام می‌کنند بانجام دادن امور خود و از حقّ و احکام الهی اعراض می‌کنند - ۲۳ .

تفسیر :

۱ - إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بَغَيْرِ حَقٍّ :

کفر : ردّ کردن و مخالفت و بی‌اعتنایی نمودن است .
 آیات : آنچه نشانی و دلالت کننده بخدا باشد ، تکویناً یا تشریحاً ، چون انبیاء و مرسلین و عوالم خلقت و کتب و کلمات الهی .
 و قتل : از بین بردن حیات است که نتیجه آن موت می‌شود ، و آن اعمّ است که بهر مقدمه‌ای صورت بگیرد .

و نبیّ : از ماده نَبُو و بمعنی رفعت و بلندی است ، و اطلاق می‌شود بر افراد

مخصوصی از انسانها که از لحاظ ذات و تکوین بلندی داشته و سپس در جهت عمل و تهذیب نفس نیز تفوق پیدا کرده و سزاوار مقام مأموریت و هدایت بندگان خدا می‌شوند .

و اگر اضافه بر مقام نبوت که دارای رفعت مرتبه و استعداد و تفوق ذاتی بوده ، و ملازم با تربیت نفوس و تعلیم و هدایت دیگران و مأموریت داشتن در اینجهت است ، مأموریت دیگری نیز پیدا کرده و مقام رسالت در ابلاغ سفارشها و احکام و اوامر الهی داشت : رسول و مرسل نیز خواهد بود .

و در آیات گذشته معلوم شد که : کفر بآیات الهی بالاتر و شدیدتر از کفر بخداوند است ، و برای عموم مردم که از خواص نباشند پیدایش کفر از همین کفر بآیات او ظاهر می‌گردد ، و کسیکه آیات و نشانیهای او را رد کند : چگونه می‌تواند خود او را که ارتباط ظاهری با او ندارد بپذیرد .

در این آیه شریفه : اول کفر بآیات ذکر شده است ، و در مرتبه دوم قتل انبیاء ، زیرا قتل انبیاء نتیجه کفر بآیات است ، و از بزرگترین آیات و مظاهر صفات ربوبیت انبیاء هستند ، و کفر به آیت و مظهر و نشانی بودن آنان در حقیقت کفر بخداوند متعال و از میان بردن و محو آثار و جلوه‌های الهی است .

پس قتل انبیاء پس از کفر به نبوت و آیت بودن آنان خواهد بود .

۲ - وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ

الیم :

امر : طلب کردن چیزی است بنحو برتری و بلندی از دیگری .

و قِسْطٌ : در ۱۸/۳ گذشت که رسانیدن چیزیست بمورد خود در امور مادی باشد

یا امور معنوی که جامع مفهوم عدل و نظم باشد .

و تبشیر : بشارت دادنست که نظر بجهت تعلق بمفعول باشد ، و بشارت بمعنی

گشاده‌رویی و خوشحالی است که بامزده تعبیر می‌شود .

و تعبیر بکلمه مزده و بشارت : بتناسب أعمال و کفر باطنی آنها است که روی جریان طبیعی زمینه برای چنین بشارتی را فراهم آورده ، و خود را آماده بچنین شکنجه دردناکی کرده‌اند .

و از این نظر است که با کلمه عذاب تعبیر شده ، و دلالت می‌کند به انعکاس و ظهور آنچه در باطن و ظاهر دارد ، و در حقیقت آنان در باطن خواستار چنین عذابی را بوده ، و بسوی آن حرکت می‌کردند ، و باندازه‌ای در اجرای برنامه انحراف و ستمکاری و بیدادی و اخلال در عدل و نظم امور می‌کوشیدند که مخالفین خود را که خواهان عدل و نظم بودند می‌کشتند .

و با این جمله اشاره می‌شود بنهایت طغیان و ستمکاری آنان که نه تنها با جهات معنوی و روحانی دشمنی می‌ورزیدند ، بلکه با مطلق نظم و عدالتخواهی مخالف بوده ، و آمرکنندگان بقسط و معروف را از سائر مردم عادی نیز بازار و قتل تهدید می‌کردند .

۳- **أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ :**
حَبَطُ : سقوط با محو شدن است ، و اینمعنی ناچار در اثر حصول ضعف و پیدایش شکستی در شیء پدید آید .

و در اینجا در نتیجه قتل انبیاء و قتل افراد آمرکنندگان بقسط و عدل ، برنامه زندگی دنیوی و اخروی آنها اختلال و فساد پیدا کرده ، و از نظم و صلاح بیرون رفته و سقوط خواهد کرد .

آری کسیکه مخالف و کافر بآیات الهی بوده ، و با اجرای عدل و نظم و صلاح موافقت نمی‌کند : قهراً همه أعمال او اگرچه بظاهر نیکو و مطلوب باشد ، از حقیقت و معنویت دور و خالی خواهد بود .

پس حبط اخروی : بخاطر توجه نداشتن بجهت الهی و معنوی است .
 و حبط دنیوی : برای مخالفت با معروف و عدل و نظم در امور زندگی و مقررات

و ضوابط عقلی و عرفی است .

و در آیه ۲۱۷/۲ نیز موضوع حبط مطلق در نتیجه فتنه و اخلالگری و مقاتله با متدینین ، و کفر و ارتداد از دین ، ذکر شده بود .

و اما نبودن یاران و أنصار : برای اینکه این گروه بعثت کفر و مخالفت با خداوند متعال ، هرگز از افراد روحانی و متدین و خداپرست ، رفیق و یآوری پیدا نخواهند کرد . و بخاطر إخلال و فتنه و مخالفت با نظم و عدل و صلاح نیز ، أهل دنیا از اطراف او متفرق شده و هرگز با افکار و برنامه‌های او موافق نخواهند بود .

و اینمعنی آخرین مرحله خسران و زیانکاری و جهالت است .

خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۱۱/۲۲ .

۴ - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ

بَيْنَهُمْ :

نَصِيْب : از ماده نَصَب که بمعنی تثبیت و برپا داشتن چیزی است . و نَصِيْب چیزی است که مقدر و مشخص گردد بعنوان سهم کسی .

و منظور متوجه شدن بحالات اشخاصی است که بنحو اجمال از نوشته‌ها و کتب آسمانی انبیای گذشته آگاهند ، ولی چون مذاکره می‌شود که بآنها مراجعه کرده ، و مطابق حکم و دستور و پیش بینی آنها عمل شود : از قبول آن بآنحاء مختلف شانه خالی کرده ، و از تسلیم شدن بحق و خضوع در مقابل آیات و احکام الهی امتناع می‌نمایند .

این افراد در حقیقت از مصادیق ردکنندگان و کافرین بآیات الهی بوده ، و از مخالفین امر بمعروف و قسط و عدل هستند .

آری پیشنهادی بهتر و جامعتر و محکمتر از این نمی‌شود که : در مقام بحث و احتجاج و برای رفع اختلاف ، کتابی را که مورد قبول صددرصد طرف مقابل است ، چون تورات و انجیل برای أهل کتاب ، در میان خود حاکم مطلق قرار داده و بحکم

آن تسلیم گردند .

و امروز هم دانشمندان اسلامی چنین پیشنهاد می‌کنند که : کتابهای عهد عتیق و جدید در میان آنان و مسلمین حَکَم بوده ، و آنچه از روی بیطرفی از آنها استفاده بشود ، مورد قبول طرفین واقع بشود .

۵ - ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ :

تَوَلَّى : مطلق قیام کردن بامور است ، و چون قرینه مقامی باشد و یا در مقابل حق ذکر شود ، دلالت باعراض و اِدبار می‌کند که گویا به تدبیر امور خود مشغول گشته است .

و فریق : بمعنی گروهی است که از دیگران جدا شده باشد .

و تعبیر بکلمه تَوَلَّى : اشاره است بآنکه آنان پس از این پیشنهاد ، به تنظیم و تدبیر امور خود قیام کرده ، و از امثال این مباحث و پیشنهادها اِعراض می‌کنند .
و منظور از فریق : افرادی از آنان هستند که برنامه و هدف و مقصدشان تأمین زندگی مادی و حفظ عنوان و جلب مردم باشد .

و ذکر کلمه مُعْرِضُونَ پس از تَوَلَّى : برای اینکه در تَوَلَّى نظر اصلی به قیام کردن بامور خود یا دیگری است ، و اِدبار و اِنصراف از لوازم این معنی بوده ، و در مرتبه دوّم فهمیده می‌شود .

و در اِعراض نظر اوّلی بتحقّق اِعراض و رو برگردانیدن باشد ، و از این لحاظ پس از تَوَلَّى و پس از فریق و با جمله حالیه ذکر شده است ، یعنی اوّل - تَوَلَّى و توجّه بخود . و دوّم - جدا شدن و افتراق از دیگران .
و سوّم - اِعراض کلیّ از محیط و برنامه حقّ .

روایت :

در نورالثقلین از اصول کافی از امام ششم (ع) از رسول اکرم (ص) نقل

می‌کند که ، خداوند متعال می‌فرماید : وای بر آن کسانی که بدست آورده و تحصیل می‌کنند دنیا را بوسیله دین ، و وای بر آنانکه می‌کشند کسانی را که امر بمعروف و عدل و نظم در امور می‌کنند ، و وای بر آنانکه شخص مؤمن در میان آنها با تقیه و خوف زندگی می‌کند .

توضیح :

این سه جهت بطور مطلق ذکر شده است :

- ۱ - تحصیل دنیا از راه دین : مانند جلب مردم و استفاده مالی و عنوانی بوسیله لباس مخصوص ، نشست و برخاست و سخن گفتن مخصوص ، و تظاهر به پاکدامنی و تقوی ، ذکر و عبادت و خدمات دینی .
 - ۲ - دشمنی با افرادی که امر بمعروف و عدل می‌کنند : زیرا آنان بزرگترین مانع از اجرای برنامه‌های مادی و دنیوی هستند .
 - ۳ - رعایت تقیه : در هر مرتبه‌ای که از مراتب دین و ایمان باشد ، مانند تقیه در اظهار اعتقادات ، اظهار معارف الهی ، اظهار مراتب تزکیه و تهذیب و ریاضات ، اظهار عبادات و طاعات و اذکار ، اظهار تقید بوظائف و تکالیف دینی ، اظهار طرفداری و علاقمندی بمؤمنین و صالحین و مجالست با آنان .
- در قسمت اول : شخص طالب دنیا خود با اعمال مزورانه و تظاهرات خائنانه صدمه بدین الهی زده ، و آنرا بی‌ارزش نشان می‌دهد .
- و در حقیقت اساس دین الهی را خوار و متزلزل می‌سازد .
- و در قسمت دوم - دیگرانرا که برای نشر و ترویج و تحکیم دین الهی فعالیت می‌کنند : بصورت‌های مختلف مانع و مزاحم می‌شود .
- و در قسمت سوم - از ظهور و نشر خارجی دین ممانعت شده و با افراد متدین و وابسته بدین مخالفت می‌شود .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - فَبَشِّرْهُمْ : خبر است از - إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ .
- ۲ - أُولَئِكَ الَّذِينَ : مبتداء و خبر است .
- ۳ - يُدْعُونَ إِلَيَّ : جمله حالیه از - الَّذِينَ أُوتُوا - است .

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهم فِي دِينِهِمْ مَا
 كَانُوا يَفْتَرُونَ . - ۲۴ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا
 كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ . - ۲۵ .

لغات :

- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا : آن - بسبب اینستکه آنها - گفتند .
 لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا : هرگز - مس نمی کند ما را - آتش - مگر .
 أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ : روزهایی - شمرده شده .
 وَ غَرَّهم فِي دِينِهِمْ : و فریب داد آنها را - در برنامه دینشان .
 مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ : آنچه - بودند - می یافتند .
 فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ : پس چگونه - زمانیکه - جمع کردیم آنانرا .
 لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ : برای روزیکه - نیست توهمی - در آن .
 وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ : و بتمام داده می شود - هر - نفسی .
 مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ : آنچه - تحصیل کرده است - و آنان .
 لَا يُظْلَمُونَ : ستم کرده نمی شوند .

ترجمه :

این موضوع بسبب آنستکه بتحقیق آنان گفتند : هرگز مس نمی‌کند ما را آتش مگر روزهای چند محدودی ، و فریب داده است آنها را در برنامه دینی و خضوع آنها آنچه بودند پیش خودشان می‌بافتند . - ۲۳ پس چگونه می‌شود زمانیکه گرد آوردیم آنها را برای روزیکه نیست توهمی در آن ، و داده شد بنحو تمام هر نفسی آنچه را که تحصیل کرده است ، و آنها ستم نمی‌شوند . - ۲۴ .

تفسیر :

۱ - ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهم فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ :

مَسَّ : بمعنی مطلق مالیدن باشد که به ظاهر باشد یا بیاطن .

أَيَّامَ : جمع یوم ، و آن زمان محدودی را گویند ، مادی یا روحانی .

و غُرُور : غفلتی است که در اثر چیزی دیگر پدید آید ، و در اینجا این غفلت در اثر افتراء و بافندگی فکری سست پیدا شود .

و افتراء : عبارت از بریدن و اندازه‌گیری است ، و اینمعنی در جهت قصد عملی یا قولیکه تقدیر می‌شود صدق می‌کند ، مانند دروغ سازی ، و تقدیر چیزیکه تعیین می‌شود ، و چون اغلب ساخته شده و اندازه‌گیری از جانب انسان است که از پیش خود قطع و تقدیر می‌کند : مورد اعتبار نبوده و واقعیت نخواهد داشت .

پس افتراء یکی از عواملی است که موجب غفلت در انسان شده ، و او را از درک حقایق و واقعیتها محجوب می‌سازد .

و باید توجه داشت که حقیقت دین عبارتست از خضوع تمام و تسلیم شدن در مقابل مقررات و برنامه الهی معین شده ، و با این معنی هرگز مفهوم افتراء و سازندگی از پیش خود سازگار نمی‌شود .

آری منشأ این سخن (لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ) خودبینی و خود پسندی و تکیه کردن بر روش یهودیت و اعتقاد بتفوق قومی و اسرائیلی بودن بود ، و اینمعنی هم نتیجه انحراف از فهم حقیقت دین و حصول خضوع تمام و تسلیم شدن در مقابل حق و احکام الهی است .

پس هر کسی باید متوجه باشد که : چون خود پسندی و خودبینی داشت : قهراً مبتلا بافتراء و افکار و اقوال سست و مجعولی گشته ، و در نتیجه از حقیقت دین که خضوع و تسلیم است غفلت می کند .

۲- فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ :

کیف : اسم مبنی بفتح و دلالت می کند بر کیفیت و چگونگی ، و شبیه شده است بحروف شرط و استفهام ، و گاهی بقرینه لحن کلام معانی تعجب و توییخ نیز فهمیده می شود .

و در صورتیکه انشاء جدی شرط و مجازات اراده بشود : بجملة شرط و جزاء جزم می دهد ، زیرا بارها گفتیم که اعراب تابع قصد است .

و بخاطر اسم بودن آن در محلّ مفعول به و حال و خبر واقع می شود ، و در اینجا در مورد حال واقع شده است .

یوم : مطلق زمانیست که محدود باشد از مادی یا روحانی .

ریب : عبارت از توهمی است که آلوده بشک باشد .

و معلوم شود که خلق و تکوین برای إفاضه فیض و رحمت بوده ، و تعیین تکالیف بخاطر هدایت نفوس بخیر و صلاح و برای تکمیل مرحله تکوین باشد ، و ناچار در این جریان لازمست نتیجه مطلوبی برای هدایت و رشد و کمال پدید آید .

و این نتیجه نمی شود بخود خداوند متعال عاید گردد : زیرا او غنای ذاتی نامحدود و مطلق دارد ، و فقر و احتیاجی در وجود او نیست .

پس اگر چنین زمانی در آینده انسان برای مجازات اعمال خوب و بد نباشد :
 موضوع خلقت و تکلیف لغو خواهد شد ، و از این لحاظ فرمود : لا رِبَّ فِیْهِ ، یعنی
 هیچگونه جای توهم و شکّی در بودن چنین روز مجازاتی نیست .
 و کسب : تحصیل و بدست آوردن چیز است که مطلوب باشد .
 و وفاء : بپایان رسانیدن عمل یا تعهدی است . و توفیه : بمعنی انجام دادن و
 بآخر رسانیدن تعهد است در حقّ دیگری .
 و در اینجا مفعول اوّل - توفیه ، کلّ نفس است که بصورت نائب فاعل باشد ، و
 مفعول دوم - ما کسبَتْ ، است .
 و این کلمات در آیه ۲۸۱/۲ تفسیر و توضیح داده شده است .
 و این آیه کریمه بسه مطلب دلالت دارد :
 اوّل - جمع و گردآوری مردم در پیشگاه خداوند متعال .
 دوم - بپایان رسانیدن جزای تمام آنان که تعهد بان شده است .
 سوّم - واقع نشدن کمترین تجاوز از عدل در حقّ آنان .
 پس بموجب این آیه کریمه : هرگونه از اعمال نیکو و صفات پسندیده و
 اعتقادات سالمی که بدست آمده است : همه و همه در آنروز مورد بررسی و دقّت
 قرار گرفته ، و پاداش خواهد داشت .
 و موضوع کسب بهمه این اعمال و اخلاق و عقائد شامل خواهد شد .
 و کمترین ظلمی درباره آنان خواه در بدست آوردن نیکوییها و یا در حساب و
 جزای بدیها صورت نخواهد گرفت .
 یَوْمَ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّیُرَوْاْ أَعْمَالَهُمْ - ۶/۹۹ .

روایت :

در تفسیر صافی روایت می‌کند که : نخستین بیرقی که در روز قیامت از بیرقهای

کفر بلند می‌شود ، بیرق یهود باشد . پس خداوند متعال آنها را در مقابل مردم رسوا ساخته ، و سپس امر می‌کند آنها را بدوزخ .

توضیح :

خصوصیات چندی برای عناد و خصومت یهود دیده می‌شود :

أول - قوم یهود از آغاز امر خود ، نسبت به کتاب آسمانی خود که تورات بود ، کمال مسامحه و بی‌اعتنایی کرده ، و آنرا از جریان خارج کردند .

دوم - پس از درگذشت حضرت موسی (ع) بنی اسرائیل شروع کردند باختلاف شدید در میان خودشان ، و از حقّ منصرف شدند .

سوم - در کتاب آسمانی تورات بشارتهایی از دو آیین الهی مسیحیت و اسلام بوده است که هر دو را ندیده گرفته و ردّ کردند .

چهارم - حضرت عیسی و پیغمبر اسلام هر یک با آیات و معجزاتی ظاهر شدند ، ولی یهود با آن دو رسول الهی مخالفت و دشمنی کردند .

پنجم - اکثر قوم یهود تعلقات مادی و دنیاپرستی را مقدم بر احکام الهی و توجّه بخدا و عالم آخرت پنداشته ، و از توجّه بروحانیت و معارف الهی و تهذیب نفوس منصرف شدند .

ششم - در طول زندگی یهود ، همیشه با حقّ و آیین حقّ و مخصوصاً با دین مقدّس اسلام مخالفت و دشمنی کرده‌اند .

هفتم - یهود از حقیقت دین که عبارت از خضوع و تسلیم شدن در مقابل احکام و مقرّرات آسمانی است ، غفلت کرده ، و برای خودشان که بنی اسرائیل باشد موضوعیتی قائل می‌شوند ، و توجّه نمی‌کنند که تعصّب در اینمورد برخلاف حقیقت دین باشد .

هشتم - یهود اگر واقعاً خداپرست باشند : لازمست با کمال دقّت و تحقیق در

جستجوی آیینِ الهیِ حق بوده ، و با کمالِ خضوع و خلوص نیت در مقابل آن تسلیم گردند ، زیرا برگشت این تسلیم شدن به خضوع و تسلیم در مقابل خداوند متعال باشد .

آری خداوند متعال واحد است ، و دین و مقررات و احکام او نیز واحد است ، اگرچه باختلاف موارد فرق پیدا کند .

لطائف و ترکیب :

- ۱- ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ : مبتداء و خبر است ، یعنی ذلک بسبب قولهم .
- ۲- أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ : ظرف است برای مس .
- ۳- فَكَيْفَ إِذَا : حال است از محذوف ، یعنی کیف یکونون ، و اذا ظرف است از همان یکونون .
- ۴- وَ هُمْ لَا يُظَلَمُونَ : جمله حالیّه است .

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلِّعُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . - ۲۶ تولجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ . - ۲۷ .

لغات :

- قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ : بگو - خدایا - خداوند - پادشاهی .
 تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ : می آوری - پادشاهی - کسیرا - که بخواهی .
 وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ : و می کنی - پادشاهی را - از کسیکه .

تَشَاءُ و تُعِزُّ مَنْ : می خواهی - و گرامی می داری - کسیرا که .
تَشَاءُ و تُذِلُّ مَنْ : بخواهی - و خوار می کنی - کسیرا که .
تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ : بخواهی - بدست تو است - خیر .
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ : بتحقیق تو - بر - هر - چیزی .
قَدِيرٌ تَوْلِجُ اللَّيْلِ : توانایی - وارد می کنی - شب را .
فِي النَّهَارِ و تَوْلِجُ : در - روز - و وارد می کنی .
النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ : روز را - در - شب .
و تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ : و بیرون آوری - زنده را - از .
الْمَيِّتِ و تُخْرِجُ الْمَيِّتَ : مرده - و بیرون می آوری - مرده را .
مِنَ الْحَيِّ و تَرْزُقُ مَنْ : از - زنده - و روزی می دهی - کسیرا .
تَشَاءُ بغيرِ حِسَابٍ : می خواهی - بر خلاف - رسیدگی .

ترجمه :

بگویی ای خداوند و ای مالک پادشاهی ، می آوری پادشاهی را بکسی که می خواهی ، و می گشی پادشاهی را از کسی که می خواهی ، و گرامی داری کسی را که بخواهی و خوار می داری کسی را که می خواهی ، بدست تو باشد خیر ، و تو بهر چیزی توانایی . - ۲۶ وارد می کنی شب را در روز و وارد می کنی روز را در شب ، و بیرون می آوری زنده را از مرده ، و بیرون آوری مرده را از زنده ، و روزی می دهی کسیرا که می خواهی بی حساب و رسیدگی . - ۲۷ .

تفسیر :

۱- قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ و تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ :
ملک : بمعنی تسلط داشتن و صاحب اختیار بودن است ، و بضمّ اوّل اسم

مصدر است ، مانند غَسَل و غَسَلَ ، و بمعنی حاصل از مفهوم تسلط و مالکیت باشد که بفارسی پادشاهی و خداوندی گویند .

و مالکیت و تسلط مراتبی دارد : مرتبه اول از آن مالکیت بذوات اشیاء باشد بنحو مطلق و کلی ، و آن مخصوص خداوند متعال است که اختیار همه موجودات ذاتاً و بقاءً بدست قدرت او باشد .

و مالکیت دیگران ظاهری و اعتباری است - سوره حمد ۴/ و ۲۴۷/۲ .

و نزع : عبارت از کشیدن و جذب چیزی باشد از محل آن ، مانند نزع کردن سلطان ، عامل خود را از مقام او . و اینمعنی در مقابل ایتاء و آوردن است که مالکیت و تسلط را می آورند برای کسی ، و یا می کشند از محیط او .

و چون حقیقت پادشاهی و تسلط برای خداوند متعال و مخصوص او است : قهراً محتاج خواهد شد باوردن و دادن او ، بهر مقداریکه بخواهد و مقتضی باشد .

پس ایتاء و نزع مالکیت صحیح در مرتبه دوم : ناچار باید با خواستن خداوند متعال صورت بگیرد ، زیرا او مالک اصلی و حقیقی است .

و اما مالکیت بظلم و جور و عدوان : بهر نحوی باشد ، خارج از موضوع سخن ما است ، چون تصرف عدوانی در دارایی دیگری ، و یا غصب در اموال دیگران ، و یا مسلط شدن بنفوس انسانها .

و این گونه مالکیت : برخلاف حق بوده ، و در حقیقت خصومت و مقابله با مالکیت و خداوندی پروردگار متعال بنحو ظاهر و موقتی است که هرگز استمرار و دوام پیدا نکرده ، و شدیداً در مورد مؤاخذه واقع گشته ، و چون ستمکاران دیگر بعقوبت اعمال خود خواهد رسید .

پس این آیه کریمه ناظر بجریان صحیح و حق مالکیت است که با اراده و رضای پروردگار متعال بدیگران طبق زمینه مساعد و تقدیر عادلانه عطاء می شود ، نه آنچه بظلم و خلاف و عصیان بدست آید .

و ضمناً این آیه در رابطه آیه گذشته که : از طرف یهود ادعاهای باطل شده ، و خود را مسلط بر عذاب عالم آخرت (لَنْ تَمَسَّنَا) دانسته ، و امتیاز و تفوقی برای خود قائل بودند ، می باشد .

و باید توجه شود که : اگر در جهان مادی انسانها می توانند بحق یا باطل و زور ، قسمتی از مالکیت ظاهری را داشته باشند ، ولی در عالم ماورای ماده چنین نبوده ، و آنجا مالکیت مطلق با خداوند متعال خواهد بود :

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ - حمد / ۴ .

۲- وَ تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ وَ تُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ :

عزّت : در مقابل ذلّت و بمعنی گرامی و متفوق است نسبت بدیگری ، چنانکه ذلّت بمعنی خواری و در حدّ پایین بودن است نسبت بدیگری که برتری و تفوق دارد .

و عزّت ذاتی و کامل فقط برای ذات خداوند متعال است که دارای قوّت و قدرت و صفات جمالیّه نامحدود مطلق باشد .

و دیگران همه در مقابل او ضعیف و فقیر و محدود بوده ، و با قرب باو که با اتّصاف بصفات او حاصل می شود : می توانند روحانیت و قوّت روحی و عزّت پیدا کنند .

پس با قرب بخداوند متعال و تطهیر و تهذیب نفس ، اقتضاء و زمینه برای پیدایش عزّت روحی و قدرت و قوّت و نورانیت و افاضات الهی پیدا گشته ، و حقیقت عزّت حاصل می شود .

و باید متوجه شد که : عزّت حقیقی در صورتی تحقق پیدا می کند که در ذات و نفس انسان صورت بگیرد ، نه با عوارض خارجی و یا اعتباری ، مانند دارا بودن و ثروت داشتن و عنوان و شهرت پیدا کردن و در مورد احترام و تعظیم قرار گرفتن ، و همچنین اطلاعات و علومی تحصیل کردن که در ارتباط بکمال روحی نبوده ، و

بموضوعات مادّی و خارجی تعلّق می‌گیرد، چون علم بهداشت و طبّ و نجوم و حیوان‌شناسی و زمین و گیاه‌شناسی و سائر علوم و رشته‌های طبیعی و ریاضی .
و اگر در این موارد عزّت ظاهری و عنوانی پیدا شود: بخاطر همان امور و موضوعات خارجی است، نه ذات نفس و مقام روحی که ثابت بوده و برای همیشه با او باشد .

و همین‌طوریکه انسان در مرحله تکوین اختیاری نداشته، و با اراده و مشیّت خداوند متعال ایجاد شده است: مقامات روحی نیز چون معارف شهودی و نورانیّت باطنی و فیوضات غیبی و ارتباطات با عوالم غیب، محتاج است بافاضه و هدایت و إلقاءات روحی و تنویر قلب .

پس آنچه در مورد عزّت حقیقی از دست انسان ساخته است: ایجاد زمینه و فراهم آوردن إقتضاء و مقدّمات است، آنهم البتّه با تأیید و توفیق خداوند متعال .
و باید باین نکته هم توجه کرد که: از مقدّمات این جریان که مهمّترین زمینه ساز برای حصول عزّت است: امتیاز و استعداد ذاتی از جهت تکوین و خلقت است که در مورد مناسب بحث خواهد شد .

و أمّا ذکر عزّت پس از مالکیّت: برای اینکه عزّت و تفوّق پس از تحقّق تسلّط و مالکیّت پدید آید، اول باید مسلّط گشت، و سپس عزیز و گرامی قرار داد، و از این لحاظ کلمات - تُؤْتِي الْمَلِكَ، تُعِزُّ، هر دو پس از خطاب - مَالِكَ الْمَلِكِ، ذکر شده است .

و أمّا جمله بیدک الخیر: خیر بمعنی برگزیده و نیکو است .
و این جمله نیز در نتیجه تسلّط و مالکیّت ذکر شده است، البتّه باقتضای ذات غنی نامحدود که رحمت و لطف وجود از صفات ذاتی او است .
و قدرت و اختیار تمام داشتن او نیز چنین اقتضایی را خواهد داشت، زیرا کسیکه هیچگونه ضعف و عجز و احتیاجی ندارد: قهراً خیر و صلاح و امور پسندیده

را انتخاب خواهد کرد ، و اختیار کردن امر نامطلوب و ناپسند ، علامت ضعف و احتیاج خواهد بود .

آری خداوند متعال که مالک و مسلط بهمه جهان و جهانیان است ، و کوچکترین ضعف و کمترین نقطه عجز و حاجتی در وجود او نیست : چگونه تصور می‌شود که از اجراء عدل و عمل نیکو و إحسان خودداری کند .

۳- تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ :

وُلُوج : وارد شدن است در محیط چیزی که متصل با او باشد ، یعنی اولین مرتبه مفهوم ورود است که پیش از دخول می‌شود .

و منظور وارد شدن هر یک از آنها است در دیگری که اولین مرحله عنوان ورود تحقق پیدا کرده و اتصال صدق کند ، نه آنکه داخل در محیط یکدیگر باشند .

و در ۲/۲۷۴ گفتیم که نهار : از ماده نهر و بمعنی جریان با قوت است ، و چون از آغاز صبح نور و حرارت آفتاب تا اول شب جریان پیدا می‌کند ، نهار گویند ، بوزن جَبَان .

و لَیْل : باعتبار تاریکی هوا و انتفاء نور و حرارت گفته می‌شود ، و چون لیل برای استراحت و توجه بخود بوده ، و در حقیقت نتیجه حرکات و فعالیت روز است : مقدّم بر نهار باشد .

و این تحوّل در جریان زمان بزرگترین عامل در زندگی انسان بلکه حیوان و در نباتات است که بقدر لازم از حرارت و نور آفتاب استفاده کرده ، و سپس تا مدتی در آرامش و استراحت بسر ببرند .

و از آثار تسلط همیشگی و حاکمیت مستمرّ پروردگار متعال است که : موجودات زنده عالم ماده با این تحوّلات بزنگی خود ادامه داده ، و ناراحتیها و موانع را در مسیر خود برطرف می‌سازند .

۴- وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ :

این جمله شریفه قسمت چهارم از آثار مالکیت و خداوندی است که : تحوّل در خود افراد پیدا می‌کند از لحاظ ذات و تکوین ، یعنی موجود حیّ را متحوّل می‌کند بمیت و بالعکس ، چنانکه در زمان با تحوّل دادن در عوارض و خصوصیات آن ، تسلّط خود را روشن می‌کند .

و در اینمورد و همچنین در مورد لیل و نهار : میتواند اعمّ از جهت مادّی و روحانی باشد ، و بر چهار قسمت تصوّر می‌شود .

اول - لیل و نهار مادّی محسوس که : از جریان آفتاب و از طلوع و غروب آن حاصل شده ، و با طلوع ، نهار پدید آمده ، و با غروب ، شب .

دوم - لیل و نهار روحانی که : از ظلمت و تیره بودن باطن شب پدید شده ، و با برطرف شدن آن و تجلّی نور ، نهار روشن گردد .

سوم - حیّ و میتّ ظاهری مادّی که : از مادّه بی‌روح بوجود آمده و سپس مرده و بی‌روح می‌شود .

چهارم - حیّ و میتّ روحانی که : پس از غفلت کامل توجّه و روحانیت پیدا کرده و یا از ابوبین محجوب و غافل فرزند روحانی پدید آمده ، و یا بعکس از ابوبین روحانی فرزند مادّی بوجود آید .

پس جهان با این تحوّل عجیب و پیدایش حیّ از میتّ و برگشت حیات بموت ، زنجیره‌های زندگی در نباتات و حیوانات و انسانها ، استمرار و امتداد پیدا کرده ، و جلوه‌های تسلّط و اراده نافذ و حکیمانه و تقدیر الّهی ظاهر می‌گردد .

۵ - وَ تَرْزُقُ مِنْ تَشَاءُ بَغَيْرِ حِسَابٍ :

این جمله در نتیجه تحوّلات عملی مالکیت خداوند متعال : بهمه مراتب و مراحل گذشته شامل می‌شود ، زیرا رزق : عبارتست از انعام مخصوصی که طبق احتیاج طرف و بنحو استمرار صورت گرفته ، و موجب بقاء شود .

و رزق باختلاف موجودات و حالات فرق پیدا کرده ، و بنحو کلی در جهت ادامه

زندگی پس از تکوین صورت می‌گیرد .
و همینطوریکه مراحل گذشته أنحاء مالکیت ، مربوط بجهات و خصوصیات و عوارض تکوین است ، موضوع رزق نیز در ارتباط تکوین و تقدیر الٰهی بوده ، و خارج از تشریح و اراده مخلوق باشد .
آری اعمال نیک و بد بندگان تأثیر در توسعه و تضییق عطاهاى الٰهی دارد ، ولی این قسمت از محدوده رزق خارج است .
و چنانکه ایجاد و تکوین و خلق خداوند متعال روی اراده و تقدیر و حکمت است : رزق بموجودات نیز در جهت ابقاء آنها چنین بوده ، و تنها با تقدیر و حکمت و مشیت و اختیار الٰهی صورت گرفته ، و از تحت کنترل و رسیدگی و حساب ما خارج باشد .
آری رزق صددرصد تابع به خلق و تقدیر بوده ، و در جهت تکمیل و تتمیم خلق صورت گرفته ، و فقط با مشیت و تقدیر الٰهی که طبق حکمت کامل است کنترل و اندازه‌گیری خواهد شد .
و انسانها می‌توانند با اعمال صالح و حرکات الٰهی ، موجبات رفاه و خوشی و وسعت در زندگی و عافیت را اضافه بر رزق مخصوص فراهم آورده ، و هم استحقاق عطاها و انعامات روحانی و فیوضات معنوی الٰهی را تحصیل کنند .

روایت :

در سفینه البحار (رزق) از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که : از ضعف صفت یقین اینستکه راضی و خشنود کنی دیگری را با خشم و ناخشنودی خداوند متعال ، و اینکه ستایش و حمد کنی مردم را روی حالتیکه روزی و رزق خدا را میخوری ، و اینکه نکوهش کنی آنانرا بر حالیکه خداوند متعال تو را از آنچه در وجود آنها هست نگهداری کرده است ، و رزق خداوند متعال با حریص بودن زیاد

جلب نشده ، و با ناخوشی و کراهت دیگری منع و ردّ نگردد .

توضیح :

آری انسان تا برزق خدا زندگی خود را ادامه داده ، و استمرار در بقاء پیدا می‌کند : کمال بی‌انصافی است که بخاطر خشنودی و جلب رضایت دیگران ، خداوند مهربان خود را بسخط وادارد .

و همچنین است ستایش و حمد دیگران که نعمت و رزقی از آنها بحقیقت نرسیده ، و همه نعمتها از خداوند متعال باشد . و چگونه انسان می‌تواند اَلطاف و رحمتها و نعمتهای اَلْهٰی را ندیده بگیرد . و باز نباید دیگران را توبیخ و نکوهش کرد درباره صفات و اعمالیکه از دیگران مشاهده کرده ، و خداوند او را محفوظ داشته است .

و باید توجه کرد که : روزی مقدر است ، و با حرص و رغبت مردم کم و زیاد نمی‌شود ، و نباید در اینجهت حرص و طمع داشت .

پس توجه بدیگران و تمایل و انعطاف و خضوع در مقابل مخلوق خدا یگانه علامت ضعف یقین و ایمان است ، و اگر کسی بحدّ یقین و ایمان کامل رسیده ، و در همه حال پروردگار خود را حاضر و ناظر دید : هرگز در مقابل خداوند متعال بدیگری توجه پیدا نخواهد کرد .

لطائف و ترکیب :

۱- اَللّٰهُمَّ : بمعنی یا الله است ، و میم مشدّد که بخاطر تشدید امتداد پیدا می‌کند ، بجای حرف نداء استعمال می‌شود .

۲- مالک المُلک : در این کلمه نیز حرف نداء حذف شده است .

۳- تُؤْتِی : خبر است از مبتداء محذوف که اَنْتَ باشد ، و جمله‌های پس از آن

عطف می شوند بآن .

۴- بیدک الخیر : خبر مقدم است که دلالت بانحصار می کند.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ . - ۲۸ قُلْ إِنْ تُخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . - ۲۹ .

لغات :

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ : نگیرد - مؤمنین - کافرین را .
 أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ : اولیاء خود - از - غیر - مؤمنان .
 وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ : و کسیکه - عمل کند - اینچنین .
 فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي : پس نیست - از - خداوند - در .
 شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا : چیزی - مگر - اینکه - خودداری کنید .
 مِنْهُمْ تُقْيَةً : از آنان - خودداری کردنی - و .
 يُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ : پرهیز میدارد شما را - خداوند - از خودش .
 وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ قُلْ : و بسوی - خدا است - بازگشت - بگوی .
 إِنْ تُخَفُوا مَا فِي : اگر - پنهان می دارید - آنچه را که - در .
 صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوهُ : سینه های شما است - یا - آشکار کنید آنرا .
 يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ : می داند آنرا - خداوند - و می داند .
 مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا : آنچه - در - آسمانها - و آنچه .
 فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ : در - زمین است - و خداوند - بر .

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : هر - چیزی - توانا است .

ترجمه :

فرا نگیرد مؤمنان کافرانرا برای خودشان متولیان امور خود غیر از مؤمنین ، و کسیکه بکند آنرا ، پس نیست از خداوند در چیزی ، مگر اینکه خودداری کنید از آنان خودداری کردنی ، و پرهیز می دهد شما را خداوند از خودش ، و بسوی او است برگشتن . - ۲۸ بگوی اگر پنهان بدارید آنچه را که در سینه های شما است و یا آشکار کنید آنرا می داند آنرا خداوند ، و می داند آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است ، و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است . - ۲۹ .

تفسیر :

۱ - لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي

شَيْءٍ :

اتَّخَذَ : از باب افتعال که دلالت باختیار فعل می کند ، و اصل آن اِتَّخَذَ است ، که بمناسبت کسر همزه و بودن حرف تاء : همزه دوّم قلب بیاء و تاء شده است . و أخذ بمعنی فراگرفتن است که بصورت ضبط و جمع باشد ، و اتَّخَذَ : فراگرفتن با ضبط است .

این آیه کریمه در ارتباط دو آیه گذشته است ، یعنی چون مالکیت مطلق برای خداوند متعال بوده ، و اِيتَاءٌ مُلْكٍ و اِعْزَازٌ و اِحْيَاءٌ و تَحْوَلَاتٌ و خَيْرَاتٌ بدست او صورت می گیرد ، پس هیچگونه مقتضی برای اینکه انسان پس از ایمان بخداوند متعال ، از توجّه باو منصرف شده و دیگری را برای جریان امور و احتیاجات خود متولّی قرار بدهد ، نیست .

و اگر کسی چنین برنامه ای را بگیرد : معلوم می شود که ایمان و وابستگی او

ظاهری بوده ، و از جانب خداوند متعال در هیچ شأن و ربط و عنوانی نخواهد بود ، زیرا ایمان در مقابل کفر است ، و شخص کافر بآنچه شخص مؤمن معتقد و گرایش دارد ، بی‌اعتناء و مخالف است ، پس برنامه این دو نفر هرگز با همدیگر سازش نخواهد کرد ، مگر آنکه از جانب یکی تسامح و سستی و بی‌قیدی صورت بگیرد .
و اولیاء : جمع ولی و از ماده ولایت و بمعنی واداشتن کسی است که تدبیر و رسیدگی و قیام بامور دیگری کند ، و حقیقت ولایت واگذار کردن امور است بدیگری که تحت نظر و تدبیر او امری اداره بشود .

و از این لحاظ لازم است که توافق و رضایت کامل در میان باشد .

۲- إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً وَ يُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ :

إِتِّقَاء : اختیار کردن تقوی و خودداری باشد ، و تَقَاة : اصل آن وَ قِيَّة بوزن کُدرت مصدر است ، و یاء قلب بالف شده است . چنانکه در اکثر مشتقات این ماده ، واو قلب بتاء شده است .

و تحذیر : از ماده حَذَرَ که بمعنی پرهیز کردن است ، و تحذیر بمعنی پرهیز دادن باشد که بدو مفعول متعدی شده است .

و منظور اینکه : نباید مؤمنان در امور خود از کافرین اولیائی بگیرند ، مگر آنکه در تدبیر و تولیت آنان پیوسته مراقب خود بوده و در مقام خودداری از ضرر و خلاف و سوءنیت باشند .

و ذکر کلمه - تقااة که مصدر است : برای اشاره بتأکید در اختیار تقوی است ، تا کوچکترین غفلت و اعتماد پیدا نکنند ، و در همه حال برنامه الهی و وظائف دینی خودشان را در نظر بگیرند .

و البته این در صورتیست که آن کافر بظاهر آدم خیانتکار و فاسد نبوده و در مورد تولیت او اضطرار پیش آید .

و نفس : اطلاق می‌شود بفردی که متشخص است ، جسمانی باشد یا روحانی .

و تعبیر بکلمه نفس از خداوند متعال : اشاره باشد بآنچه در ارتباط با شخصیت و مقام عظمت او ، می‌باید مؤمنین خودداری و پرهیز داشته و فکر و عمل و سخنی اظهار نداشته باشند که برخورد بمقامات و صفات و أفعال و أقوال و مظاهر و آیات تکوینی و تشریحی او بکند .

و کسیکه در ارتباط بموضوعات آیات گذشته (مالکیت ، إعزاز و إذلال ، تحوّل لیل و نهار ، إحياء و إمامه ، و رزق و تولیت کافرین) و سائر آیات او ، بخواهد إنکار و تردیدی از خود نشان بدهد : قهراً در مورد غضب و سخط او قرار خواهد گرفت . اینستکه فرمود : **و يُحذِرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ** - که لازمست در مقابل مقام عظمت و شخصیت او مراقبت کامل داشته ، و کمترین قصور و تقصیر و اهانتی صورت نگیرد . و **أَمَّا جَمَلُهُ - إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ** : برای تأکید تحذیر است که توجه شود بآنکه برگشت همه بسوی او است ، و کسی نتواند از مجازات و عقوبت أعمال زشت خود رهایی پیدا کند .

و این مطالب برای افراد متوسط در عالم ماورای ماده (پس از موت) روشن و محسوس می‌شود .

و **أَمَّا اشخاص روحانی که قلوبشان منور است** : در همین زندگی مادی دنیوی ، با نور ایمان و بصیرت متوجه می‌باشند .

۳ - قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ :

إخفاء : مطلق پنهان داشتن در مقابل ابداء است که بمعنی اظهار و آشکارساختن باشد .

و صدور : جمع صدر بمعنی سینه که صندوق و محیط بر قلب است ، و از ماده صدر و صدور است که بمعنی برگشتن بمحیط خارجی معین باشد ، و نظر در این ماده تنها بجهت خارج و ظاهر شدن از محیطی که بوده است ، می‌باشد ، و بهمین اعتبار بسینه که محیط ظهور و خروج آثار قلب است از خون و حرارت و حیات ،

اطلاق می‌شود .

و صدر مانند قلب اعم است از صدر مادی و صدر روحانی ، و صدر روحانی عبارتست از محیط روحانی وسیعتری که محتوی قلب روحانی بوده و از آن نور و فیض می‌گیرد .

و آثاریکه بقلب مادی و روحانی و یا بسینه مادی و روحانی ، نسبت داده می‌شود : بتناسب مفاهیم آنها مختلف می‌شود .

و قلب و صدر شبیه مصباح و مشکوة باشند که روشنایی و حرارت و إفاضه مصباح در مشکوة ظاهر شده ، و بوسیله آن صادر می‌شود .

و إخفاء و إبداء و إظهار و إسرار و ضیق وسعه و شرح و إعلان ، از اموریست که بصدر نسبت داده می‌شود نه بقلب .

و باید توجه شود که : آنچه در درون سینه‌ها پنهان باشد و یا آشکار گردد : همه را خداوند متعال آگاه و عالم بوده ، و چیزی از محیط علم او بیرون نمی‌تواند باشد . و این معانی (إظهار و إخفاء و پوشیده و آشکار) برای افراد ضعیف و محدود است که از جهات مختلف در محدوده جسمانیت و محدودیت ذاتی قرار گرفته‌اند ، نه خداوند واجب مطلق نامحدود .

۴- و يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ :

علم و قدرت از صفات ذاتی خداوند متعال است .

و در آیه ۲۹/۲ ذکر شد که : حقیقت علم عبارتست از إحاطه پیدا کردن ، و این إحاطه در ممکنات بنحو اکتسابی است ، و در ذات واجب بنحو حضوری و ذاتی باشد .

و چون ذات پروردگار متعال بذاته واجب و نامتناهی و نامحدود مطلق است : قهراً صفات ذاتی او نیز چون علم و قدرت و إرادة و حیات نامحدود مطلق باشند . و صفات ذاتی او از صفات حیات منتزع شده ، و صفت علم او منشأ همه

انتظامات در عوالم و در مراحل تکوین و خلق بوده ، و سپس با صفت قدرت موجودات ایجاد و تکوین می‌شوند .

و در مقابل احاطه علم او همه اشیاء و موجودات ، و همه زمانها و مکانهای مختلف ، و ظواهر و بواطن ، و گذشته و حال و آینده : برابر و یکسان بوده ، و کوچکترین ذره‌ای از محیط علم او بیرون نخواهد بود .

و لا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ - ۵۹/۶ .
و اما قدرت که آنها از صفات ذاتی خداوند متعال بوده ، و نامحدود مطلق و واجب و ازلی و ابدی است : عبارت باشد از قوه و نیرویی که می‌توان بوسیله آن عملی را انجام داده یا ترک کرد ، خواه در امور مادی باشد و یا در امور معنوی و روحانی .

آری اگر در صفات خداوند متعال کوچکترین محدودیت و نقطه ضعفی وجود داشته باشد : مخالف با واجب بودن و نامحدود و نامتناهی بودن او گشته ، و از مصادیق ممکن‌الوجود خواهد بود .

و تعبیر با - فِي السَّمَوَاتِ ، وَ فِي الْأَرْضِ : برای اینستکه منظور عوالم علوی و مادی سُفلی است ، و سماء و ارض بهمین معنی باشد .

یعنی آنچه در عوالم روحانی و ماورای ماده است و آنچه در عالم ماده باشد : همه آنها در تحت احاطه علم خداوند متعال خواهد بود .

و اگر تفسیر با سمانها و زمین مادی و محسوس بشود : اَوَّلًا - اینکه معنی حقیقی و لغوی سماء و ارض غیر از اینمعانی باشد .

و ثانیاً - در اینصورت عوالم علوی و موجودات آنها خارج از مدلول این آیه کریمه خواهد بود .

و اَرْضُ : هر چیز متسفل باشد . چنانکه سَمَاءُ بمعنی علو است .

روایت :

در نهج البلاغه (خطبه ۲۱۶) می‌فرماید : بتحقیق قرار داده است خداوند متعال مرا برگردن شما حقی ، بسبب ولایت داشتن بر امور شما ، و برای شما برگردن من حقی برابر آنچه برگردن شما برای من هست و از بزرگترین حقوقی که خداوند متعال برای بندگان خود واجب کرده است : حقّ والی بر رعیت و حقّ رعیت بر والی باشد پس صلاح پیدا نمی‌کند امور رعیت مگر بصالح شدن والیان ، و صالح نمی‌شوند والیان مگر باستقامت داشتن رعیت در انجام وظائف خودشان ، و چون هر کدام از رعیت و والی حقوق و وظائف خود را انجام داد ، حقّ در میان آنها عزیز گشته ، و دینِ اِلهی و عدالت و سنن حقّ جریان صحیح پیدا کرده ، و زمان روی بصلاح می‌رود .

توضیح :

و همینطوریکه مملکت یا شهری بدون والی عادل و دانا نمی‌تواند روی صلاح و نظم و عدالت باشد : تشکیلات یک خانواده نیز چنین است ، و افراد خانواده هنگامی بخوشی و سعادت و صلاح نائل می‌شوند که در رأس آنها ولیّ خیرخواه و حقّ‌بین و دانایی باشد .

و چون زندگی حقیقی و پاینده انسانها با برنامه حقّ اِلهی و تأمین جهات روحی و معنوی ، تحقق پیدا می‌کند : لازمست شخص والی و ولیّ در مرتبه اوّل باینجهت توجه داشته باشد ، تا سعادت دنیا و آخرت و خوشی و موفقیت ظاهر و باطن رعیت تأمین گردد .

آری ولیّ خانواده می‌باید برنامه دینی و نقشه بسیار دقیق عادلانه و منظمی داشته باشد ، تا افراد خانواده طبق آن سلوک کنند .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - مِنْ دُونٍ : صفت است برای اولیاء .
 ۲ - فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ : من الله حال است از شیء که مقدم شده است ، زیرا نظر
 بنفی ارتباط با خدا است .

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا و مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ
 بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا و يُحْذِرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ و اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ . . ۳۰ قُلْ إِنْ
 كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و اللَّهُ غَفُورٌ
 رَحِيمٌ . . ۳۱ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ و الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
 الْكَافِرِينَ . . ۳۲ .

لغات :

- يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ : زمانیکه - می یابد - هر - نفسی .
 مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ : آنچه - عمل کرده است - از - نیکویی .
 مُحْضَرًا و مَا عَمِلَتْ : حاضر کرده شده - و آنچه - عمل کرده .
 مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ : از بدی - دوست می دارد .
 لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا : هرگاه - بتحقیق - میان آن اعمال .
 و بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا : و میان خود - نهایت - دوری بود .
 و يُحْذِرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ : و پرهیز می دهد شما را - خدا - از خودش .
 و اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ : و خداوند - مهربان است - به بندگان .
 قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ : بگوی - اگر - هستید - محبت می دارید .
 اللَّهُ فَاتَّبِعُونِي : خدا را - پس پیروی کنید مرا .

يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وِ يَغْفِرُ : دوست دارد شما را - خدا - و بپامرزد .
 لَكُمْ ذُنُوبِكُمْ وَاللَّهُ : برای شما - گناهان شما را - و خداوند .
 غَفُورٌ رَحِيمٌ : آمرزنده - و مهربان است .
 قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ : بگوی - اطاعت کنید - خداوند را .
 و الرِّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا : و رسول او را - پس اگر - برگردند .
 فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ : پس تحقیق - خدا - دوست نمی دارد .
 الْكَافِرِينَ : کافرین بی اعتناء را .

ترجمه :

روزیکه می یابد هر شخصی آنچه را که عمل کرده است از نیکویی حاضر کرده شده ، و آنچه عمل کرده است از بدی دوست می دارد که هرگاه بود میان آن اعمال و میان او نهایت دوری ، و پرهیز می دهد شما را خداوند از خودش ، و خداوند مهربانست به بندگان خود . - ۳۰ بگوی اگر هستید محبت می دارید خدا را پس مرا پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد ، و بپامرزد برای شما گناهان شما را ، و خداوند آمرزنده و مهربانست . - ۳۱ بگو اطاعت کنید خدا و رسول او را ، پس اگر برگردند ، پس بتحقیق خداوند دوست نمی دارد کافرین را . - ۳۲ .

تفسیر :

۱ - يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وِ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وِ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا :

تجد : از ماده وجود و وجدان و جده بمعنی درک نمودن چیزی است بر حالت تازه که بفارسی دریافتن گویند ، و واو در صیغه مصدر و مضارع حذف می شود ، مانند وَعَدَ وِعِدَ عِدَّةً .

و وُدّ و مَوَدَّتْ : بمعنی تمایل و دوست داشتن باشد ، و آن ضعیفتر از مَحَبَّت و حُبّ است ، و اعمّ است از مَوَدّت که بنحو طبیعی و باقتضای طبیعت انجام بگیرد و یا روی حکمت .

و اَمَد : بمعنی غایت و منتهای زمان است .

و نفس : عبارتست از فردیکه متشخص باشد ، مادی باشد یا روحانی .

و منظور از یوم : عالم پس از انقضای زمان مادی است ، و در آنروز بدن مادی و قوای مادی از انسان برکنار شده ، و بدن برزخی لطیفی که تمثّل و انعکاس و تجلّی روح متشخص است ، ظاهر گشته ، و تمام خصوصیات و صفات و مقامات روحی انسانرا نشان داده ، و کوچکترین اثری از انسان سابق فوت نمی‌شود .

آری همه اعمال نیکو و مجاهدات پسندیده و صفات روحی و افکار و اعتقادات در روح انسان ثبت و ضبط شده ، و نوار روحی انسان کمترین فکر و عملی را فروگذار و غفلت نکرده است .

و اَمَّا ظَرْفِ یَوْمٍ : متعلق است به - یُحَذِّرْکُمْ اللهُ نَفْسَه - زیرا جملات پس از آن (آیه ۲۹) معترضه و در تتمیم تحذیر ذکر شده است ، و تحذیر هم در رابطه آیات گذشته آمده است .

و تأیید اینمعنی آنکه : جمله - و یُحَذِّرْکُمْ اللهُ - باز در همین آیه تکرار شده ، و برای اشاره باهمیت تحذیر باشد .

و اَمَّا مَا عَمِلْتُمْ مِنْ سُوءٍ : کلمه ما موصول و مبتداء است ، و تَوَدُّ : خبر است ، و نمی‌تواند عطف باشد : زیرا مُحَضَّرٌ بودن اثر عمل خیر است که موجب سرور و شادی می‌شود . و اَمَّا اثر مطلوب عمل سوء عبارت می‌شود از حاضر نبودن و دور بودن که بچشم نخورد .

و این معنی دلالت نمی‌کند بعدم حضور آنها : زیرا خود آرزو کردن و خواستن دوری آنها ، علامت اینستکه اعمال سوء در آنروز دیده شده و حاضر می‌شود ، و اگر

نه آرزوی دور شدن آنها و خواستن فاصله پیدا کردن با آنها مفهومی نداشت .
و دیگر اینکه : در جهت ضبط شدن و ثبت اعمال در صفحه باطنی نفس ، فرقی
در میان اعمال صالح و فاسد نیست ، چنانکه در ضبط اقوال و گفتارهای مفید و
مضرّ در نوار ضبط ، فرقی در میان آنها نباشد .

و حقیقت تجسم اعمال و اقوال همین است ، نه آنکه خود آنها در خارج بنحو
استقلال و موضوعیت تحقّق خارجی پیدا کرده ، و در مقابل نفس انسان و در خارج
از آن موجود باشند .

و باصطلاح فلسفی گفتار و کردار از أعراض است نه جوهر ، و چیزیکه عرض
است لابدّ وجود و تحقّق آن در موضوعی باید باشد .

آری هر عمل و قولی گذشته از مرحله ضبط در نفس ، اثری هم در نفس و باطن
انسان ایجاد می‌کند ، و آن نور یا ظلمتی است که باختلاف موضوعات فرق می‌کند .
و حقیقت این جریان آنکه : مبدء عوالم و موجودات نور اصیل واجب نامحدود
است ، و هر چه بنام او و در راه او و با توجّه باو صورت خارجی پیدا کند : قهراً
مرتبط بمبدء که نور است خواهد شد ، و آنچه بر خلاف حقّ و روی انحراف صورت
بگیرد : از مبدء نور محجوب و منقطع گشته ، و تاریک و گرفته خواهد شد .

و از این لحاظ در عالم ماورای ماده که چشمها تیزبین گشته و حقایق روشن و
آشکار شود : انسانها مشاهده می‌کنند که اعمال زشت و معاصی آنها چقدر در
تاریکی فرو رفته و آنان را از مبدء نور و رحمت دور و منقطع می‌سازند .

اینستکه آرزو می‌کنند که : از آن اعمال دور و برکنار باشند .

۲- و يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ :

تحدّیر : گذشت که بمعنی پرهیز دادن که دو مفعول می‌خواهد .

و رَعُوفٌ : از ماده رأفت و بمعنی مهربانی شدید و از صفات ذاتی پروردگار

متعال است ، و رَعُوفٌ از أسماء حُسْنی اِلهی است .

و رأفت چون بمرتبه ظهور و تعلق بمردم رسید رحمت گویند .
و تذکر این رأفتِ اِلهی پس از تحذیر : برای اینستکه تصوّر نشود که خداوند
متعال ذاتاً تند و سختگیر و خشونت دارد ، بلکه او نرم‌خوی و مهربان شدید است
به بندگان خود .

و تحذیر در مقابل عظمت و جلال او است که : نباید عملی کرد که نسبت بمقام
الوهیت و مراتب تجلیات و آیات او کوتاهی و اهانتی بشود ، و منشأ این تحذیر از
جانب عبد ظاهر می‌شود .

و این جمله در آیه ۲۰۷ در تعقیب - یَشْرِي نَفْسَه - ذکر شده است .
۳ - قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّٰهُ
غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ :

حُبّ : تمایل شدید است با دوست داشتن .

اِتِّبَاعٌ : اختیار کردن تبعیت است ، و تبعیت پشت سر چیزی بودن و در عقب
کسی رفتن باشد ، خواه در جهت مادی باشد یا روحانی .
و عُفْرَانٌ : پوشانیدن و محو آثار خارجی خطا است .
ذَنْبٌ : تبعیت پیدا کردن با تأخّر و اّصال و دناءت . و اطلاق می‌شود به گناه
باعتبار لحوق آن بعمل خلاف با تأخّر و اّصال و دناءت .

می‌فرماید : بگوی بمردم اگر ادّعاء دارید که محبت خدا را در دل دارید و یا
چنین می‌دانید که محبت خدا هستید ، پس از من که رسول او هستم باید پیروی
کنید ، و نباید با سخنان و دستوره‌ای من مخالفت کنید .

آری پیغمبر خدا خلیفه او و فرستاده و مظهر مقامات و صفات او است ، و
کسیکه اظهار علاقمندی و محبت با خدا را می‌کند ، و در ظاهر ارتباطی با او
نداشته ، و تفاهمی در میان ندارند : لازمست بحکم عقل و وجدان و فطرت سالم از
رسول و نماینده او پیروی کرده ، و بوسیله او با خدای خود ارتباط برقرار کند .

و این پیروی از او دو نتیجه مهمتیرا برای انسان می‌بخشد :

اول - **يُحِبُّكُمْ اللَّهُ** : زیرا محبت و تمایل در اثر توافق و رفع اختلاف پیدا می‌شود ، و چون پیروی کامل از طرف دیگر شد : قهراً خلافتی باقی نمانده ، و توافق ظاهری و باطنی پدید آید ، و محبت و تمایل طبیعی خواه و ناخواه پیدا گردد .

مخصوصاً اینکه : محبت خداوند متعال به مخلوقات و بندگان خود ذاتی بوده ، و او رحیم و رؤوف و ودود و عطوف است .

دوم - **يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ** : در اثر این وفاق کامل و تسلیم و پیروی کردن ، آثار معاصی و خلافهای گذشته محو می‌گردد ، زیرا این پیروی حقیقی در حقیقت توبه عملی کامل است ، و موجب غفران خواهد شد .

و ضمناً جهت تعبیر با - **فَاتَّبِعُونِي** - نه با - **فَاتَّبِعُوا اللَّهَ** - معلوم شد ، زیرا اتباع از رسول آخرین و کاملترین مقصود الهی است .

و اما ذکر دو اسم غفور و رحیم : برای اشاره بهمان دو صفت محبت و رحمت خداوند متعال و صفت مغفرت او است .

پس از این آیه کریمه بصراحت معلوم می‌شود که : بهترین وسیله جلب محبت و مغفرت پروردگار متعال که صددرصد مؤثر است ، توبه عملی و پیروی از برنامه دقیق رسول خدا است .

۴ - **قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ** :

إِطَاعَت : اظهار طاعت و عمل کردن است مطابق حکم که با رغبت و با حالت خضوع صورت بگیرد . و این سه قید منظور می‌شود .

و **تَوَلَّى** : قیام کردن بانجام امور خود یا دیگری است ، و مراد در اینجا قیام بامور خود و اعراض از دیگران باشد ، بنحویکه باطاعت خدا و رسول او بی‌اعتناء گردد .

و در این آیه کریمه بدو نکته در ارتباط آیه گذشته اشاره می‌شود :

اول - **أَطِيعُوا** : که در توضیح کلمه - **فَاتَّبِعُونِي** - ذکر شده ، و توضیح می‌شود که

مقصود اطاعت خدا و رسول است ، یعنی لازمست با رغبت و خضوع و مطابق حکم و دستور صورت گرفته ، و با قصد پیروی از خدا و رسول باشد ، زیرا خدا و رسول از هم جدا نیستند ، و آنچه رسول اکرم گوید از جانب خداوند است نه از خود .
دوّم - محبّت خداوند متعال در صورتیستکه اّتباع و اطاعت کامل باشد ، و اگر نه تا بی‌اعتنایی و مخالفت در میان هست : مشمول لطف و محبّت خداوند متعال نخواهد بود ، و کُفر : بمعنی بی‌اعتنایی است . پس این آیه کریمه در مقام نتیجه‌گیری و توضیح آیات گذشته باشد .

روایت :

در تفسیر نورالثقلین از روضه کافی از امام ششم (ع) نقل می‌کند که :
کسیکه مسرور می‌شود اینکه بداند که خداوند متعال او را دوست می‌دارد : پس عمل کند بطاعت خداوند و از ما پیروی کند ، چنانکه خداوند می‌فرماید : **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** - و سوگند بخداوند که - اطاعت نمی‌کند خداوند را بنده‌ای مگر آنکه داخل کند او را در ضمن اطاعت او پیروی کردن از ما را ، و سوگند بخداوند اینکه کسی پیروی نمی‌کند از ما مگر آنکه خداوند او را دوست بدارد . و بخدا که ترک نمی‌کند کسی پیروی کردن از ما را مگر آنکه خداوند دشمن بگیرد او را و دشمن نمی‌گیرد خدا کسی را مگر اینکه او خدا را عصیان بورزد ، و کسیکه عاصی گردید خداوند را البته رسوا شده ، و در قیامت بروی ، او بآتش خواهد افتاد .

توضیح :

گفتیم که : پیروی کردن و اطاعت علامت توافق و یگانگی است ، چنانکه عصیان علامت فاصله پیدا کردن و جدایی است ، و نتیجه توافق محبّت و دوستی باشد ،

چنانکه نتیجه اختلاف و جدا شدن پیدایش بغض و خصومت است . و کسیکه با خداوند جهان موافق و محبت نداشته باشد : از همه موفقیتها محروم خواهد شد .

لطائف و ترکیب :

۱ - يُحِبُّكُمْ : جواب و جزاء امر (فَاتَّبِعُونِي) است ، و آن جواب این شرطیه است ، و يَعْفُرُ : عطف است به - يُحِبُّكُمْ .

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ . - ۳۳
 ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . - ۳۴ إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ . - ۳۵ .

لغات :

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ : بتحقیق - خداوند - برگزیده است .
 آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ : آدم - و نوح - و فرزندان ابراهیم .
 وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ : و فرزندان عمران را - بر - جهانیان .
 ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ : فرزندان - بعضی از آنها - از بعضی است .
 وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ : و خداوند - شنوا - و دانا است .
 إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ : زمانیکه - گفت - زن - عمران .
 رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ : پروردگارا - بتحقیق من - نذر کردم .
 لَكَ مَا فِي بَطْنِي : برای تو - آنچه را - در - شکم من است .
 مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي : آزاد شده - پس قبول کن - از من .
 إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ : بتحقیق تو - تو - شنوا - و عالم هستی .

ترجمه :

بتحقیق خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان . - ۳۳ فرزندی هستند که بعضی از آنان از بعضی دیگرند و خداوند شنوا و دانا است . - ۳۴ زمانیکه گفت زن عمران پروردگارا من نذر کردم آنچه را که در شکم من است آزاد شده ، پس بپذیر از من ! بتحقیق تو تویی شنوا و دانا . - ۳۵ .

تفسیر :

۱- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَي الْعَالَمِينَ :

إِصْطَفَاءُ : از ماده صفو و صفاء در مقابل کدورت ، و از باب افتعال و بمعنی اختیار کردن خلوص و ناآلودگی است .

و خالص بودن شخص اینستکه از جهت اعتقاد و افکار ، و از لحاظ صفات باطنی و اخلاق ، و از اعمال : در کمال صفا و طهارت بوده ، و از هرگونه آلودگی بیاطل و انحراف محفوظ باشد .

آری اینها وسائط در میان خدا و مردم هستند که مردم را بسوی خداوند متعال با قول و عمل و خُلق دعوت کنند .

و انبیاء مظاهر صفات عالیه خدا باشند که مقامات لاهوتی خدا را برای مردم نشان داده و آنانرا بسوی حق متعال هدایت کنند .

و عَالَمِينَ : جمع عالم و بمعنی علم و علامت است ، مانند خاتَم و خَتَم ، یعنی چیزیکه بوسیله آن امر دیگری معلوم و مختوم گردد .

و الف دلالت بر امتداد می کند ، و کلمه عالم بهمه انواع علامتها شامل می شود ، و چون با واو و یاء و نون جمع بسته شد : دلالت بر عوالم عقلاء می کند ، نه بر عوالم جماد و نبات و حیوان .

و دیگر اینکه منظور از عالمین بدلالت عقل و عرف : عالم عقلاء زمانهای این

انبیاء است، هر کدام نسبت بزمان خود، نه مطلق عوالم از گذشته و آینده، و اگر نه می‌باید این انبیاء از همه انبیاء و رُسل برگزیده‌تر باشند.

و همچنین منظور عالم انسانی است، و شامل نمی‌شود بعوالم ملائکه و ارواح، زیرا عوالم آنها از عالمین که مخصوص عقلاء است خارج باشد، و برگزیدن انبیاء از آنها که مورد ابتلاء نیستند صحیح نیست، و دیگر اینکه اصطفاء از خلوص و صفاء است، و اینمعنی در عوالم ملکوت و جبروت قویتر و بیشتر باشد تا ناسوت.

و أمّا اصطفاء آدم بر عالم خودش: مراد موجودات جسمانی از عقلاء که در زمان او بودند، و یا افرادی که از فرزندان او بوجود آمده و معاصر او شدند، تا زمانیکه عرفاً صدق معاصر بودن شود.

و چون از خصوصیات دقیق آنحضرت اطلاع کامل و یقینی نداشته، و بجز قرآن مجید کتاب معتبر دیگری در دست نداریم: از نقل مطالب مختلف صرف‌نظر کرده، و در آیات مربوط بآنحضرت بحث خواهیم کرد.

و برای معرفت اجمالی بمقام عظمت و بزرگواری آنحضرت رجوع بآیات ۳۰ تا ۳۵ بقره شود، با تفسیر و توضیحی که داده شد.

و باین نکته نیز توجه شود که: مقام عظمت روحانی انسان از مراتب تکوین و کیفیت نفخ روح الهی امتیاز پیدا می‌کند، و امور مادی و زمان و مکان و مراحل تمدن و پیشرفت علوم مادی هیچگونه در تفوق و برتری و امتیاز ذاتی او مؤثر نیست.

پس در جهت استعداد ذاتی و تفوق روحی هزاران سال پیش با هزاران سال پس از این، فرقی پیدا نمی‌کند، و بلکه هر چه محیط پیدایش و زیست طبیعیت و ساده‌تر بوده، و جلوه‌های مادی در آن کمتر باشد: کمک بیشتری بجهت سیر روحی خواهد کرد.

و أمّا نوح نبی: این کلمه در عبری و سریانی (نوح) بمعنی سکون و اطمینان و

راحتی است .

و این پیغمبر عظیم الشان حدود دو هزار سال پس از هبوط حضرت آدم (ع)
بدنیا آمده ، و نوه هفتمین آنحضرت است ، و بنوشته تورات (تکوین أصحاب ۵)
حضرت آدم جدّ نهمین نوح می شود ، باین ترتیب : نوح فرزند لامک ، فرزند
متوشالّح ، فرزند اخنوخ ، فرزند یازد ، فرزند مهلئیل ، فرزند قینان ، فرزند انوش ،
فرزند شیث ، فرزند آدم ، و اختلاف از جهت زمان زندگی و عمر و فاصله در میان ،
زیاد است ، و بحث در آنها بی نتیجه است .

و این پیغمبر عظیم الشان از جهت صبر و وقار و تحمل و استقامت نمونه است ،
و ما در آیات مربوط از جریان حالات آنحضرت بحث خواهیم کرد .
و أمّا آل ابراهیم : آل بمعنی فرزندان است که پیرو باشند - آیه ۱۱ .
و ابراهیم : از انبیای بزرگ که در سال ۱۰۸۱ پس از طوفان نوح در سرزمین شام
متولد شده ، و ۱۷۵ سال عمر کرد .

آنحضرت جدّ اعلای بنی اسرائیل و اعراب بوده ، و پدر اسحق و اسمعیل و بانی
کعبه است .

و ابراهیم : در زبان عبری أبرام و بمعنی پدر بزرگ باشد .

و آل ابراهیم : عبارت می شوند از اسحق نبی و فرزندش یعقوب نبی و فرزند او
یوسف نبی ، و اسمعیل نبی فرزند ابراهیم (ع) .

و مختصری از تاریخ اینها در ضمن آیات ۱۲۵ و ۱۲۷ و ۱۳۶ ذکر شد .
و انبیای بنی اسرائیل همه از نسل اسحق نبی بوده ، و پیغمبر اسلام و دوازده
امام از نسل اسمعیل نبی می باشند .

و سال هجرت در ۲۷۱۸ سال پس از فوت حضرت ابراهیم است .

و أمّا آل عمران : عمران در لغت عبری عمران تلفظ شده است ، و آن پدر
حضرت مریم و ایشاع زوجه حضرت زکریّا و مادر یحیی نبی است ، و تولّد حضرت

عیسی (ع) در سال ۲۲۶۱ پس از تولد حضرت ابراهیم و ۶۳۱ قبل از هجرت واقع شده است .

و پدر حضرت موسی و هارون نیز عمران بن قهاث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم (ع) است که حضرت موسی در ۴۲۵ پس از تولد حضرت ابراهیم متولد شده است و حضرت یعقوب جدّ چهارم آنحضرت حساب شده ، و در نتیجه از آل ابراهیم بشمار آید ، و از این لحاظ در اینمورد از آل عمران منظور نخواهد بود .
و در آیه پس از این ۳۵ ، باین موضوع تصریح شده است .

۲- ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ :

ذُرِّيَّةً : ذُرّه بوزن فُعلة از مادّه ذَرّ که بمعنی نشر و پراکنده کردن است که بنحو دقیق و لطیف صورت بگیرد ، و ذُرّه چیز است که نشر و پراکنده شود . و منظور فرزندان و نسل انبیاء هستند که در آیه گذشته از آنها اسم برده شد .
منظور اینکه : اینها فرزندان منتشر شده از آدم نبی و از انبیاء دیگر هستند که همه مرتبط بهمدیگر و از زنجیره متصل بهم باشند ، و از حضرت آدم نبیّ الله شروع شده ، و با حفظ ارتباط تا منتهی می‌شوند بأهل بیت پیغمبر اسلام صلوات الله علیهم أجمعین .

و از جهت مقام روحانی و امتیاز معنوی نیز هر کدام از آنها گویی که از دیگری سر آغاز پیدا کرده ، و همه در مقامات اصطفاء و مورد توجه و عنایت بودن در پیشگاه خداوند متعال مشابه همدیگرند .

و خداوند متعال در همه حال شنوای سخنان مردم موافق و مخالف بوده ، و از ضمائر و نیات و افکار آنان آگاه است .

و برگزیدن خداوند متعال افراد را برای مقامات نبوت و رسالت و ولایت ، ناچار باید باقتضای زمینه باشد ، و خداوند آگاه است از همه زمینه‌ها و بواطن و مقتضیات .

۳- إِذْ قَالَتْ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ :

مَرَاءة: بمعنی طیب و گوارا بودن است. و أَمَّا مَرء و مَرأة: بمعنی مرد و زن از سریان (مُرّا - مُرّتا) گرفته شده است.

و زن عمران که مادر حضرت مریم است: نام او حَتّه بوده، و او پس از حامله شدن چنین نذری کرد.

و نَذر: بمعنی ترسانیدن است در مقابل تبشیر، و مادّه نذریکه بمعنی تعهد است: از لغت عبری و سریان گرفته شده است.

و بَطْن: در مقابل ظَهْر، و بَطون در مقابل ظهور است، و چون معده حیوان در باطن قرار دارد: آنرا بَطْن گویند. و آن اعمّ است از شکم و معده و رحم.

و تحریر: از مادّه حرارت است، و حرارت بمعنی گرمی و ضد برودت باشد، و چون در مفهوم حرارت تحرّک و فعالیت و هیجان بوده، و در برودت سکون و تجمع و ثبوت باشد: مصداق اینمعنی در وجود انسان در صورت تحقّق آزادی در عمل و فعالیت، و خلوص از عیب و آلودگی و نقص، و اختیار داشتن در امور خود باشد. و تَقَبُّل: بمعنی اختیار کردن قَبول است، و آن روبرو شدن با تمایل و رضایت باشد، و نتیجه این معنی پذیرفتن می شود.

و منظور اینکه: تعهد می شود در صورت وضع حمل و تولّد بچه، اینکه آنرا آزاد و فارغ از مشاغل و برنامه های مادّی قرار داده، و در مسجد بیت المقدّس برای عبادت و خدمت بمسجد و برنامه اِلّهی واگذارد و از خداوند متعال درخواست کرد که: این نذر و دعاء را از او پذیرفته، و مقدّمات و أسباب آنرا مهیّا سازد. و اِظهار کرد که: خداوند درخواست و نذر او را شنیده، و از نیت و حقیقت قلب او آگاه است.

و در این دو آیه دو مرتبه جمله - سَمِيع و عَلِيم - تکرار شده است:

در آیه گذشته مربوط بود به اصطفاء ذریه از انبیاء : و نظر بجهت أقوال مخالفین و اعتراضات مختلف مردم بود در ارتباط انتخاب آنان و ترجیح آنان بر دیگران ، و انتقاد از مقامات و حالات آنان و بر شمردن جهات ضعف در اعمال و صفات و افکار آنان .

و فرمود که : خداوند متعال همه گفتارهای آنها را شنیده ، و از صلاح‌بینی و از حقایق و واقعیت مراتب و مقامات انبیاء نیز آگاه است .
و در این آیه کریمه مربوط می‌شود به شنیدن نذر و تعهد مادر حضرت مریم درباره بچه او ، و هم عالم و محیط بودن خداوند متعال بآنچه در قلب ، نیت و فکر نموده است .

روایت :

در عیون الأخبار (باب ۱۴) در ضمن حدیث مربوط بعصمت انبیاء ، امام هشتم (ع) می‌فرماید : أمّا کلام خدا که می‌فرماید - و عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى : پس خداوند متعال خلق کرد آدم را بعنوان حجت بودن او در زمین ، و خلیفه قرار دادن او در میان مردم ، و منظور آن نبود که او را برای محیط جنت خلق فرماید ، و عصیان او در جنت بود نه در روی زمین ، و لازم بود در روی زمین که زندگی می‌کند عصمت داشته باشد تا تقدیرات الهی و برنامه‌های امر او تمام بشود پس چون بزمین هبوط کرده ، و خداوند متعال او را در روی زمین و برای خلق خود حجت قرار داده و خلیفه خدا گردید : پس برای او مقام عصمت و محفوظ بودن از معاصی تقدیر نموده ، و فرمود : إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ .

توضیح :

جَنَّتْ با آن خصوصیاتیکه در قرآن مجید معرفی شده است : محیط مادی مانند روی زمین یا حدیقه و باغی از حدایق روی زمین نیست ، و اگر نه سراپا توأم با ابتلاء و مضیقه و حوادث و ناملائمات خواهد بود ، و چون آفرینش آدم از ماده بوده ، و زندگی او بعنوان خلافت در روی زمین و حجت برای مردم است : ناچار باید هر دو جهت را جمع کرده ، و در عین حالیکه از ماده زمینی آفریده شده است ، مقام بهشتی داشته باشد ، و این دو جهت در وجود انسان (بدنی و روحی) موجود است .

و چون جانب روحی و صفاء و نورانیت و خلوص او اصل و مقدم و سابقه‌دار و در ارتباط با مبدء است : قهراً تا برای او آلودگی و ظلمت روحی و وابستگی بزندگی و تعلقات مادی پیدا نشده است ، او در محیط بسیار آرام و نورانی و آزاد و روحانی زندگی خواهد کرد .

و حقیقت بهشت و در بهشت بودن او این است ، یعنی بهشت در روی زمین و بهشت با بدن مادی و بهشت در عالم ماده .
و قسمتی از این بحث و از موضوع قرب به شجره در ذیل آیات ۳۴ و ۳۵ بقره توضیح داده شده است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- ذُرِّيَّةٌ : حالست از اسامی گذشته ، و جمله بعضُها مِنْ بعض ، مبتداء و خبر ، و صفت است برای ذُرِّيَّة .
- ۲- إِذْ قَالَتْ : ظرف متعلق است به سمیع و علیم ، یعنی از مصادیق سمیع و علیم بودن خداوند متعال بأقوال مختلف ، یکی همین مورد است .
- ۳- محرراً : حال است از موصول - ما فی بطنی .

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا اُنْثٰی و اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَ لَیْسَ الذَّكَرُ
 كَالْاُنْثٰی و اِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ و اِنِّی اُعِیْذُهَا بِكَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ
 الرَّجِیْمِ . - ۳۶ .

لغات :

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ : پس زمانیکه - وضع کرد حمل را - گفت .
 رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا : پروردگارا - بتحقیق من - وضع کردم حمل را .
 اُنْثٰی و اللّٰهُ اَعْلَمُ : ماده - و خداوند - داناتر است .
 بِمَا وَضَعْتَ و لَیْسَ : بآنچه - وضع کرده است - و نیست .
 الذَّكَرُ كَالْاُنْثٰی و اِنِّی : نرینه - مانند ماده - و بتحقیق من .
 سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ و اِنِّی : نامیدم آنرا - مریم - و بتحقیق من .
 اُعِیْذُهَا بِكَ و ذُرِّیَّتَهَا : به پناه می‌دهم آنرا - بتو - و ذریه اشرا .
 مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ : از شیطان - رانده شده .

ترجمه :

پس زمانیکه بنهاد حمل و بار خود را گفت پروردگارا بتحقیق من بنهادم آنرا
 ماده ، و خداوند داناتر است بآنچه وضع حمل کرده است ، و نیست نرینه مانند
 ماده ، و بتحقیق من نامیدم آنرا بنام مریم ، و بتحقیق من به پناه می‌دهم آنرا و
 ذریه و فرزندانش را بتو از آسیب آنکه منحرف از حق و کج است از انس و از
 جن . - ۳۶ .

تفسیر :

۱ - فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا اُنْثٰی و اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَ لَیْسَ

الدَّكْرُ كَالْأُنْثَى :

وَضَع : قرار دادن چیزِیست در محلّی ، و باختلاف موارد فرق پیدا می‌کند ، مانند قرار دادن جنین در خارج رحم ، و قرار دادن امانت نزد شخص اَمین ، و قرار دادن حرکت در برنامه نظم .

وَأُنْثَى : بوزن فُضلی و از مادّه أَنْث که بمعنی لَینت است ، و باین مناسبت بزن که بدن و قوای بدنی او نرم و لطیف است ، اطلاق می‌شود . و مؤنّث بکلمه‌ای گویند که علامت تأنیث بآن ملحق گردد ، و کلمه مذکر نیز چنین است . پس مذکر و مؤنّث در الفاظ گفته می‌شود نه در افراد مرد و زن که بالطبع ذکور و انوثت دارند .

و در اثر انوثت که ملازم با لطافت و نرمی و بیطاقتی و ضعف طبیعی است : زن در کارهای سخت و امور اجتماعی نمی‌تواند شرکت کرده ، و متصدّی اعمال سنگین گشته ، و بوظائف و تکالیف مختلف متحمّل باشد .

و انجام دادن خدمات مختلف مسجد ، و مراقبت و اشتغال بعبادات اَلهی بنحو کامل از این قبیل است .

و تقدیم ذَکر : اشاره می‌کند که نظر در اینمورد بمراد بودن است که بخوبی از عهده عبادت و خدمات مختلف بر آید .

و جمله و اللهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ : جمله معترضه باشد ، که از جانب خداوند متعال گفته شده است .

و اشاره است بآنکه : اینجریان تحت نظر و با إحاطه علمی خداوند متعال صورت گرفته است ، و علم خداوند همیشه توأم با حکمت و تدبیر و صلاح‌بینی است ، و در حقیقت با این جمله رفع هرگونه توهم و ناراحتی خواهد شد .

۲- و إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ و إِنِّي أُعِيدُهَا بَكًا و ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ :

مَریم : در ۲۵۳/۲ گذشت که کلمه مَریم از یونانی و سریانی گرفته شده ، و بمعنی

طغیان است ، اگر از ماده مری گرفته شود .

و او دختر عمران و حته است که پدرش در زمان حاملگی مادر فوت کرد ، و از این لحاظ است که زکریای نبی کفالت و نظارت امور او را داشته ، و در صومعه بخدمت گماشته شد .

و مریم (ع) در هفده سالگی بوسیله نفخ روحانی حامله شده ، و پس از وضع حمل و عداوت مردم و حکومت ، با پسرعمویش یوسف بن یعقوب بن ماتان که مرد حکیم و نجاری بود ، رهسپار مصر شده ، و دوازده سال در آنجا اقامت کرد .
و بنوشته کتب عهد جدید او در زمان درگذشت حضرت عیسی (ع) زنده بوده است .

و إعاذه : بمعنی پناه دادن ، از ماده عوذ که پناهنده شدن و خود را در حفظ قرار دادن است .

و شیطان : از ماده شطن که بمعنی انحراف و اعوجاج است ، و اطلاق می شود بهر فردی از جنّ و انس که از راه حق انحراف و اعوجاج پیدا کرده ، و موجب انحراف دیگران گردد .

و رجیم : بمعنی طرد شده و رانده شده باشد ، و این صفت شیطان است که از راه حق و محیط هدایت الهی طرد بشود .

و این صفت وقتی برای یک فرد صدق می کند که در انحراف و اعوجاج خود ثابت و پایدار گشته ، و هیچ گونه روحیه انعطاف و تنبه و توجه بحق در باطن او باقی نماند .

پس دوستی و مصاحبت و مذاکره با چنین فردی موجب گمراهی و وسوسه و شکّ و تزلزل خواهد شد .

و از این لحاظ خداوند متعال دستور می دهد که در زمان قراءت قرآن مجید که ارتباط با خداوند متعال است : استعاذه بشود .

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ - ۹۸ / ۱۶ .

و از این دو آیه مقام معنوی حَتَّه مادر مریم روشن می‌شود :
 أَوَّل - نَذَرْتُ لَكَ : این کمال محبت و خلوص ایمان است که مادری چنین تعهد
 محکمی با خداوند متعال منعقد کند که بچه خود را در راه خدا و برای عبادت خدا
 در عبادتگاه او بگمارد .

دوّم - فَتَقَبَّلُ مِنِّي : پس از تعهد از طرف خود ، از خداوند متعال درخواست
 می‌کند که نذر او را بمرحله قبول و اجابت برساند ، و این علامت کمال تصمیم و
 إخلاص و محبت است .

سوّم - أُعِيذُهَا بِكَ : و پس از دعاء او را در پناه خداوند قرار داده ، و جریان
 زندگی او را بخداوند تفویض می‌کند .

چهارم - وَ ذُرِّيَّتَهَا : نه تنها او را بخدا وا می‌گذارد ، بلکه خانواده و فرزندان او را
 نیز در پناه و حفظ خداوند قرار می‌دهد .

پنجم - مِنَ الشَّيْطَانِ : و از شرّ و إضلال أفراد منحرف از حقّ و خداوند از انس
 باشد یا جنّ بخداوند پناه می‌برد .

و خداوند متعال در مقابل این إخلاص نیت و تفویض و إعاده ، بچه او را بنحو
 کامل حفظ کرده ، و او را در محیط سرپرستی و تربیت شخصی چون زکریای نبی
 قرار داد .

و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ - ۳ / ۶۵ .

روایت :

در تفسیر عیاشی از امام پنجم (ع) است که : زن عمران نذر کرد که بچه را در
 مسجد گماشته و عبادت و خدمت اشتغال بورزد ، و کسیکه گماشته می‌شد برای
 مسجد نمی‌توانست از آنجا خارج شود مگر آنکه وضع حمل کند .

و چون مریم متولد شد : در میان چند نفر از انبیاء قرعه زدند ، تا یکی از آنان متکفل بامور او در مسجد گردد ، و قرعه بنام زکریای نبی إصابت کرد ، و او زوج خواهر حَنّه بود ، پس زکریا متکفل امور مریم گردیده و او را در مسجد جای داد .
و مریم بزرگ شد ، و مانند زنهای دیگر عادت حیض برای او پیدا شد ، و بسیار خو بروی و جمیله بود ، و در مسجد که اشتغال بعبادت و نماز پیدا می کرد : اطراف محراب از نور او روشن می شد .
و گاهی که زکریا باو سر می زد : میوه های مختلف تابستانی و زمستانی نزد او مشاهده می کرد ، و در جواب پرسش حضرت زکریا ، إظهار می کرد که : آنها از جانب خداوند متعال است .

توضیح :

از این حدیث شریف چند موضوع مهم روشن می شود :

- ۱ - چون پدر مریم فوت کرده و از بزرگان و انبیاء بود (بقرینه همردیف بودن آن با آل ابراهیم) : چندین تن از انبیاء برای کفایت دختر او قرعه زدند .
- ۲ - و متکفل زندگی او در مسجد حضرت زکریای نبی بود .
- ۳ - و خوارق و کرامات زیادی از او دیده می شد .
- ۴ - ظهور انوار در اطراف او ، و حاضر شدن میوه های مختلف در غیر فصل آنها ، علامت مقامات بلند او بود .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - وَضَعْتُهَا أُنْثَى : اُنْثَى حال است از ضمیر مفعول .
- ۲ - سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ : مریم مفعول دوم است برای تسمیه .

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أُنَبِّتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ . - ۳۷ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ . - ۳۸ .

لغات :

- فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ : پس اختیار قبول کرد - پروردگار او - بقبول .
- حَسَنٌ وَ أُنَبِّتَهَا نَبَاتًا : نیکو - و رویانید او را - روییدن .
- حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا : نیکو - و کفالت کرد او را - زکریا .
- كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا : هرآنچه - داخل می شد - بر او .
- زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ : زکریا - در محراب - می یافت .
- عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ : نزد او - روزی ای - گفت .
- يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ : ای - مریم - کجا است - برای تو .
- هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ : این - گفت - آن - از .
- عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ : نزد - خدا است - بتحقیق - خداوند .
- يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ : روزی می دهد - کسیرا که - می خواهد .
- بِغَيْرِ حِسَابٍ هُنَالِكَ : بدون - حساب - در آنجا .
- دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ : خواند - زکریا - پروردگارش را .
- قَالَ رَبِّ هَبْ لِي : گفت - پروردگارا - ببخش - برای من .
- مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً : از - نزد تو - فرزندان .
- طَيِّبَةً إِنَّكَ : پاکیزه - بتحقیق تو .
- سَمِيعُ الدُّعَاءِ : شنونده - دعایی .

ترجمه :

پس اختیار قبول کردن را نموده و پذیرفت مریم را بپذیرفتن نیکو ، و برویانید و تربیت کرد او را روییدن نیکو ، و بکفالت داد او را بزکریای نبی ، هرآنچه داخل شده و در آمدی بر مریم بمحراب ، می یافت در رابطه او روزی ، گفت : ای مریم کجا است ترا این روزی ؟ گفت آن مربوط بخدا و از جانب او است ، خداوند روزی می دهد کسی را که بخواهد بی شمارش . . ۳۷ در آنموقع بخواند زکریا پروردگار خود را ، گفت پروردگار من ببخش برای من از نزد خود فرزندان پاکیزه ، بتحقیق تو شنونده دعایی . . ۳۸ .

تفسیر :

۱ - فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أُنَبِّئُهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكْرِيَّا :

تَقَبَّلُ : از باب تفعّل دلالت می کند باختیار کردن پذیرش و قبول ، و قبول روبرو شدن با تمایل و رضایت باشد .

و إنبات : بیرون آوردن چیزی از محلی بجریان نموّ است که رویانیدن می شود . خواه مادی باشد یا روحانی . و در ۲۶۱ بقره گذشت .

و مراد در اینجا مطلق إنبات است که أعمّ می شود از جهت مادی و معنوی ، و ضمیرهای مؤنث همه بمریم رجوع می کند .

و تکفیل : از باب تفعیل متعدی است از کفالت که بمعنی تعهد پیدا کردن بتأمین امور معیشت و زندگی دیگری باشد ، و تکفیل بمعنی کفیل قرار دادن می شود که نظر در اینمورد کفیل قرار دادن خداوند متعال است زکریای نبی را برای تأمین زندگی و معیشت حضرت مریم .

و اینمعنی بزرگترین لطف إلهی بود برای تربیت مریم (ع) که : از همان روزهای اوّل تا زمانیکه بتواند وظائف عبادت و خدمت را در مسجد انجام بدهد ، در خانه

پیغمبری چون زکریا زندگی کرده ، و در تحت تربیت او و عیالش که خاله مریم (ع) بود ، رشد پیدا کند .

پس در این جمله کریمه بسه موضوع اشاره شده است :

أول - پذیرفتن خداوند متعال عبودیت و خدمتگذاری مریم را .

دوم - متصدی شدن خود تربیت و رشد او را که از جهت ظاهری توأم با برنامه

الهی باشد ، با مأموریت پیغمبر خدا .

سوم - مأموریت زکریای نبی برای تربیت و حفظ و حراست او از هر گونه آفات و

آسیبهای مادی و روحانی .

آری وقتیکه نذر مادر حضرت مریم مورد قبول و رضایت خداوند متعال واقع

شد ، آنهم قبول و پذیرش نیکو : پس این بچه مربوط بخدا گشته ، و گذشته از

رحمتها و لطاف عمومی ، بطور خصوصی و بواسطه و بی واسطه در مورد توجه و

عنایت و تربیت او قرار خواهد گرفت .

و این وجوه کشف می کند از کمال خلوص نیت و صدق و صفای تمام مادر

آنحضرت که چنین تعهدی با خدا داشته است .

۲ - **كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ**

هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ :

مِحْرَاب : اسم آلت است از ماده حَرَب که بمعنی ستیزه و تندی کردن است ، و

مِحْرَاب بمعنی آلت و وسیله ستیزه است خواه محاربه ظاهری باشد و یا محاربه

روحانی ، اولی چون اسلحه جنگ ، دومی مانند محلّیکه برای مبارزه و محاربه با

نفس و شیطان انتخاب می شود .

و تعبیر با صیغه محراب نه با صیغه اسم مکان : برای اشاره به فعلیت و عمل به

مِحْرَاب است ، زیرا بودن در محلّ حرب دلالت به عمل نمی کند .

و نوشته اند که زکریای نبی پس از آمادگی او برای عبادت ، اطاق مخصوصی در

مسجد برای او معین کرده ، و خود مراقب او بوده ، و دیگری را حق آمد و رفت در آن اطاق نبود ، و این برنامه ادامه داشت تا زمانیکه او وضع حمل کرده و از آنجا خارج شد .

و رزق : انعام مخصوصی است که طبق احتیاج طرف صورت گرفته ، و بنحو استمرار جریان داشته باشد .

و از تعبیر - کَلَّمَا دَخَلَ ، و رزق : فهمیده می شود که اینمعنی عنوان استمرار و همیشگی داشته ، و یا در اکثر اوقات و آیام چنین بوده است که زکریای نبی در هر مرتبه که باو سر می زد ، رزق غیبی را نزد او مشاهده می کرد .

آری مادریکه عیسی روح الله را بجریان نفخه لاهوتی حمل و وضع کند : لازمست چنین رزق غیبی بهستی داشته ، و چنین حالات روحانی و زندگی تمام نورانی لطیفی داشته باشد .

عیسی روح الله بظاهر زندگی مادی داشته و در میان مردم مادی زندگی می کرد ، ولی از هر جهت (بدن و قوای بدنی و زندگی و تولد و درگذشت) از جهان ملکوت بوده ، و از کثافات مادی دور بود .

و پرونده روشن عیسی روح الله از مادر بزرگ او حَنَّة و از عمران و در طبقه دوم از مادرش حضرت مریم و چگونگی حالات او ، شروع می شود ، و متأسفانه بطور مشروح و مستند ، سند بیشتری در دست نداریم که بتوانیم از جریان عجیب و روحانی این خانواده آگاه باشیم .

آری این افراد از آیات تکوینی الهی هستند که مقامات عظمت و قدرت و علم و حکمت و مشیت او را در خارج برای ما نشان می دهند .

۳- إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ :

غیر : از ماده مغایرت ، و بمعنی جُز و سَوَى باشد ، و این کلمه همیشه بمفهوم دیگر نسبت داده شده ، و بمغایرت دلالت می کند .

و حساب : از ماده محاسبه بوده ، و بمعنی رسیدگی کردن با اشراف و نظر است ، و حضرت مریم در اینکلام بوجهی اشاره می کند .

أول - این تعبیر طرف را ساکت کرده ، و نمی تواند درخواست داشته باشد از علل و مقتضیات و مقدمات نزول این رزق .

دوم - دلالت می کند بکمال خضوع و عبودیت که هیچگونه خود را ندیده ، و برای خود امتیاز و خصوصیتی قائل نشده ، و این موضوع را که بسیار مهم است ، از هر جهت بخداوند متعال و اختیار او نسبت داده ، و جهات دیگر را در این امر مؤثر نمی داند .

سوم - این موضوع را از مصادیق رزق بحساب می آورد که هیچگونه خصوصیتی نداشته ، و اظهار امتیاز و خودبینی نشود ، و رزق چیز است که از جانب خداوند برای همه مخلوق داده می شود .

چهارم - در عین حالیکه محاسبات ظاهری را نفی می کند : تعلیق می کند بمشیت خداوند متعال ، و این معنی قطعی است که مشیت و خواست الهی بطور مسلم متوقف باقتضاء و زمینه و صلاح بینی باشد ، و هرگز امکان ندارد که امور و افعال او بی حکمت و بی زمینه باشد .

و حقیقت عبودیت اینستکه : انسان پیوسته در حال اطاعت امر الهی و تسلیم درخواست او بوده ، و کوچکترین انتظار و توقع اجر و مزدی نداشته ، و خود را مستحق و مالک چیزی نداند .

۴ - هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ :

زَكَرِيَّا : این کلمه بمعنی کسی است که خداوند او را متذکر باشد ، و لغت عبری است ، و در عبری حرف ذال را زاء گویند .

و زَكَرِيَّا فرزند آذَن از ذرّیه داود نبی و از انبیاء عظام و پدر حضرت یحیی ، و

معاصر با عمران بن ماثان بن یعاقیم پدر حضرت مریم است . و زکریّا پس از تولّد حضرت عیسی از طرف قوم مورد اتهام قرار گرفته و او را شهید کردند . خداوند متعال در ۸۵/۶ می‌فرماید :

و زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَىٰ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ .

و دُعَاء : بمعنی خواندن است ، یعنی خواستن کسی که میل و توجّه بسوی او کند ، و اگر تنها خواندن باشد آنرا نداء گویند .

و حقیقت دعاء هم همین است نه طلب حاجت و درخواست مطلوب ، و در نظر گرفتن حاجت و مطلوب لازم است در مرتبه دوّم باشد .

و نتیجه قطعی گرفتن از دعاء در صورتیست که : انسان بقصد خالص تنها خدا را بخواهد ، زیرا او شنونده و جواب‌دهنده دعاء است ، چنانکه زکریّای نبی عرض می‌کند - إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ .

و سَمِيع : از ماده سَمِع و سَمَاع ، و بمعنی شنونده است .

و سَمَاع درباره خداوند متعال : عبارتست از إحاطه نور ذاتی او بهمه موجودات که آنرا علم گویند ، و در قسمت صداها و ألفاظ که مورد إحاطه نور علم قرار می‌گیرند : سَمَاع اطلاق می‌شود .

پس سَمِيع از أسماء حُسْنی ، و بمعنی شنونده دعوتها و صداها است ، که محسوس باشد و یا معنوی ، بطوریکه دعوت و صدایی از محیط آگاهی و علم او نمی‌تواند بیرون باشد .

و این دُعَاء از زکریّای نبی پس از مشاهده دعاء حَنّه و نذر او و تولّد حضرت مریم صورت گرفته است که : زمینه برای امکان استجاب دعوت او بوجود آمده بود ، و بموجب ظاهر آیه کریمه (هُنَالِكَ دَعَا) در همان آیّامی بود که مریم (ع) در عبادتگاه خود رزق غیبی دریافت می‌کرد .

و هِبَةٌ و مَوْهَبَةٌ : عبارتست از عطاء کردن چیزی بشخصی بدون توجّه داشتن

بعوض ، در امر مادی باشد یا امر روحانی ، و در امر تکوینی باشد یا موضوع خارجی یا معنوی .

و مراد در اینجا تکوین و ایجاد ذرّیه طیّبه است .
و لَدُنْ و لَدَى : برای دلالت به نزدیکی ملایم است . و کلمه اَوَّلَى در قرب متصل استعمال می‌شود . و دوّمی در قرب منفصل ، چون مفهوم محضر و حضور ، و در موارد مادی و معنوی استعمال می‌شوند .
و لَدُن در اکثر موارد برای نزدیکی معنوی باشد .
و تعبیر با لَدُن و هبه : اشاره است باینکه این درخواست و دعوت ، فقط بعنوان بخشش بلاعوض بوده ، آنهم تنها از جانب خود او ممکن است صورت بگیرد ، و بنحو دیگر امکان پذیر نیست .

روایت :

در نورالثقلین از امام ششم (ع) نقل می‌کند که : خداوند متعال بعمران وحی کرد که من عطاء خواهم کرد تو را پسری معتدل و مبارک که افراد برص دار و نابینا را شفا داده و مردگان را زنده کند باذن خداوند متعال ، و او را رسول خود به بنی اسرائیل قرار خواهم داد .

پس آن موضوع را عمران بعیال خود حنّه خبر داد ، و چون حنّه حامله شد : معتقد بود که طفل او پسر خواهد بود ، و از این نظر بود که چون وضع حمل کرد گفت : وَضَعْتُهَا اُنْثَى و لَيْسَ الذَّكَرُ كَالاُنْثَى - و هرگز زن ، رسول اِلهی نمی‌شود . و خداوند متعال فرمود : وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ . و چون عیسی متولّد شد ، او بود بشارت و وعده عمران بعیالش . پس زمانیکه بشخصی وعده دادیم امری را ، و آن امر در فرزندان او یا در اولاد فرزندان او واقع شد : تعجّب نکنید .

توضیح :

- ۱- وحی بر عمران تأیید می‌کند مقام نبوت او را .
- ۲- بطوریکه گفتیم نبوت عمران ، و تقوی و صالح بودن حنّه ، و روحانیت و نورانی بودن مریم (ع) مقدمه بود بر تولد عیسی روح‌الله .
- ۳- ولد اعمّ است از اینکه بی‌واسطه باشد یا با واسطه .

لطائف و ترکیب :

- ۱- اُنّی لکِ هذا : خبر مقدّم و هذا مبتداء مؤخر است .
- ۲- مِنْ لَدُنْكَ : متعلّق است به فعل - هَبْ .
- ۳- ذُرِّيَّةٌ : مفعول است به - هَبْ .
- ۴- اُنّی : دلالت می‌کند بکیفیت در زمان یا مکان - آیه ۲۲۳ .

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا
بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ . - ۳۹ قَالَ رَبِّ اُنّی یكون
لی غلامٌ و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقِرٌ قال کذلک اللّهُ یفعل ما یشاء . - ۴۰ .

لغات :

- فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ : پس نداء کرد او را - ملائکه - و او .
قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ : ایستاده - نماز می‌خواند - در - محراب .
اَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ : بتحقیق - خداوند - مژده می‌دهد - تو را .
بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ : به یحیی - تصدیق کننده - بکلمه‌ای .
مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا : از - خداوند - و مهتر .

و حَصُوراً وَ نَبِيًّا مِّنْ : و بازگیرنده - و نبی والا مقام - از .
 الصَّالِحِينَ قَالَ : نیکوکاران - گفت .
 رَبِّ أَنِّي يَكُونُ : پروردگار من - چگونه - می باشد .
 لِي غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي : برای من - پسری - و بتحقیق - رسیده مرا .
 الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي : پیری - و زن من .
 عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ : نازا است - گفت - اینچنین .
 اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ : خدا - می کند - آنچه را - می خواهد .

ترجمه :

پس نداء کرد او را ملائکه و او ایستاده و نماز می خواند در محراب ، بتحقیق خداوند مژده می دهد تو را به یحیی ، در حالیکه تصدیق کننده است بکلمه ای که از جانب خدا است ، و مهتر و خود را محدود و محصور کننده باشد ، و پیغمبری از نیکوکاران است . - ۳۹ گفت چگونه و کجا باشد برای من پسری در حالتیکه فرا رسیده است مرا بزرگسالی ؟ و زن من نازا است ؟ گفت اینچنین خداوند می کند آنچه را که می خواهد . - ۴۰ .

تفسیر :

۱ - فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ :

نداء و منادات : بمعنی خواندن و دعوت در حال مخاطبه و با استمرار است .
 و ملائکه : جمع ملیک و ملاک بمعنی فرشته است ، و از لغات عبری و سریانی گرفته شده است .

و تعبیر بصیغه جمع دلالت می کند که این نداء از اطراف او از ملکوت و

بصداهای متعدّد و مختلف از افراد ملائکه شنیده شد . و لابد ملائکه‌ای که در اطراف محراب و زکریّا بودند ملهّم شدند که همگی چنین مخاطبه‌ای داشته باشند . و این معنی کشف می‌کند از کمال ارتباط زکریّای نبی با عالم ملکوت ، بطوریکه اظهارات آنها از آنحضرت پوشیده نشده ، و از مذاکرات آنها محجوب نبوده است .

و جمله **يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ** : بالخصوص که حال نماز است ، اینجهت را تأیید می‌کند ، زیرا نماز حقیقی مقام ارتباط کامل با لاهوت است .

و **مِحْرَاب** : در آیه گذشته گفتیم که هر محلّیکه وسیله عبادت و مجاهده با نفس است ، **مِحْرَاب** گفته می‌شود ، خواه حجره باشد یا مسجد .

و **تبشیر** : بمعنی گشاده رویی و خوشحالی کردن و مژده دادنست .

و **تَصَدِيق** : از باب تفعیل و از مادّه صدق ، و بمعنی راستگو و درست کردار دانستن است ، در مقابل تکذیب .

و **كَلِمَة** و **كَلْم** : بمعنی ابراز چیز است که در باطن باشد ، و شامل ألفاظ و موضوعات خارجی می‌شود . و کلمات خداوند بصورت کلمات لفظی و کلمات تکوینی ظاهر می‌شوند .

و مراد در اینجا کلمه تکوینی وجود حضرت عیسی روح‌الله است ، که از مصادیق کلمات تامّه و از مظاهر و مجالی مقامات لاهوت و از جلوه‌های صفات و أسماءِ الهی باشد .

و کلمه **مِنَ اللَّهِ** : باین معنی اشاره می‌کند ، یعنی ظهور و بروز مقامات حق پروردگار متعال است .

و **أَمَّا يَحْيَى** : **أَوْلَا** - آیه کریمه دلالت می‌کند بتسمیه این اسم شریف از جانب خداوند متعال ، پیش از تولّد آنحضرت .

و ثانیاً : مادّه حیات در عربی و عبری بمفهوم واحد است .

و **أَمَّا تَسْمِيَهُ أَوْ بِيحْيَى** : اشاره بحیات و زنده بودن روحانی و حقیقی او است ، و

حیات حقیقی منشأ همه صفات کمال است ، چنانکه صفت حیات در خداوند متعال منشأ صفات علم و قدرت و اراده است ، و حقیقت حیات عبارتست از فعلیت پیدا کردن و ظهور قوت ذاتی و وجود شیء است ، و با جلوه و ظهور اینصفت در ذات حق متعال عوالم وجود تحقق پیدا می کند .

آری صفات علم و قدرت و اراده از آثار و لوازم صفت حیات است ، و همه موجودات و عوالم با تجلی صفات علم و قدرت و اراده و بوسیله این صفات ظاهر می گردند .

و چون مصدق بودن لازم است از هر جهت (قولی ، عملی ، فکری ، ذاتی) تصدیق کننده باشد : و حضرت یحیی با جلوه حیات روحی و حقیقی در ذات او مصدق کلمة الله ، می شود .

و کلمة الله : یعنی ظهور و تجلی آنچه در باطن هست ، و برگشت این معنی بتفصیل و تجلیات صفت حیات و علم و قدرت و اراده می شود .

اینستکه حضرت عیسی (ع) اظهار می کند : **إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ ، وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ ، وَ أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ ، وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ .**

۲ - وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ :

سیادت : عبارت است از وجود تشخص با تفوق به دیگران ، و این معنی باختلاف موارد فرق می کند ، گاهی این تشخص موجب تکبر و آنانیت و تبختر شده و مذموم می شود ، و گاهی تشخص و تفوق ظاهری و قهری و طبیعی است مانند سیادت طبیعی در خانواده ، و یا در میان قوم از جهت علم و بزرگواری ، و گاهی در ألوان بمناسبت تندی و تیرگی و شدت برنگ سیاه اطلاق می شود .

و در اینجا مراد سیادت عرفی و ظاهری از لحاظ علم و معرفت و عبادت و صفات روحانی است ، در مقابل افراد دیگر .

و حصور : بوزن ذلول ، از ماده حصر که بمعنی محدودیت و در مضیقه بودن

است ، خواه از جهت ظاهری باشد یا معنوی .
و مراد در اینجا خود را از جهات عقلی و الهی و وظائف دینی در حصر و محدودیت قرار داده ، و از خلاف و انحراف باز دارد . و این معنی شبیه تقوی و تندتر و محکمتر از آن باشد .
و نَبِیّ : بوزن فعیل از ماده نبو که بمعنی رفعت و بلندی است ، و اطلاق می شود بر کسیکه از جهت ذات و خلقت و از لحاظ تهذیب باطن و ظاهر و عمل ، بر دیگران تفوّق و امتیاز داشته ، و مستعدّ مأموریت الهی بوده ، و مقام رسالت را از جانب خداوند متعال داشته باشد .
و صلاح : در مقابل فساد باشد ، و فساد بمعنی اختلال در امور و اعمال و بهمزدن نظام است . و صالح کسی است که افکار و اعمال و رفتار او روی نظم و عدالت و درستی بوده ، و انحراف و تجاوز و تباهی در برنامه زندگی او نباشد .
و در اینمورد پس از ذکر اسم و مصدّق بودن بکلمه الهی ، چهار صفت به ترتیب برای حضرت یحیی ذکر شده است ، و این چهار صفت در حقیقت تفصیل واقعیت و مفهوم حیات روحانی است :
اول - سیادت و بزرگواری و تفوّق او از جهت افکار و اعمال و صفات نفسانی بر دیگران که زمینه برای قرب روحانی او پیدا شود .
دوم - در این زمینه سیادت ، خود را از جهات مشتتهیات نفسانی و امور مادی و برنامه های دنیوی ، کاملاً محصور و محدود کرده ، و تنها هدف و مقصد او زندگی روحانی الهی باشد .
سوم - در عین این محدودیت و حصر ، از لحاظ ذات و فطرت و مجاهدات ظاهری و باطنی و روابط با عوالم غیبی ، مقام رفیع نبوت را پیدا کرده ، و از جانب خداوند متعال مأموریت پیدا می کند .
چهارم - پس از بلوغ بمرتبّه نبوت ، برنامه او بطور مطلق اصلاح امور شخصی و

اجتماعی بوده ، و با فساد و إخلال مقابله می‌کند .
این چهار موضوع برنامه إجمالی هر نبیّ اَلْهٰی است ، و در آخرین مرتبه صلاح طلبی و إصلاح امور و مبارزه با فساد و اختلال باشد .

و از اینجا است که در آیه ۸۵/۶ فرمود :

و زَكَرِيَّا وَيَحْيٰى وَعِيسٰى وَإِیْسٰى كُلُّ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ .
۳ - قَالَ رَبِّ اُنِیْ یَكُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَّ قَدْ بَلَغَنِی الْكِبَرُ وَاْمْرَاَتِیْ عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ
اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ :

اُنّی : دلالت می‌کند بر کیفیت در زمان باشد یا مکان ، و مفاهیم شرط و یا استفهام از لحن و تعبیر در کلام فهمیده می‌شود .

و غُلَامٌ : بوزن شجاع صفت است از مادّه غَلَمٌ و غَلْمَةٌ که بمعنی بیرون رفتن و از حدّ اعتدال در اشتها خارج شدن است ، و از این لحاظ بطفلی که بمرتبه عقل و تمییز و شعور نرسیده است : غلام گویند ، زیرا او از همه جهات غرق در شهوات است .

و در اینجا بمناسبت بلوغ کِبَرٌ ، با کلمه غلام تعبیر شده است که نقطه مقابل همدیگرند ، از جهت عقل و تمییز نداشتن .

و بلوغٌ : رسیدن چیز است با آخرین حدّیکه منظور است .

و زَكَرِيَّا در این هنگام حدود صد سال داشته است .

و کِبَرٌ : مصدر است بمعنی بزرگسالی ، و نقل شده است که او را صد و بیست سال بوده است .

و عَاقِرٌ : از مادّه عقر که بمعنی تحوّل پیدا شدن است در مسیر زندگی و متغیّر شدن حرکت طبیعی و لغو شدن آنست ، مانند متوقّف گشتن رحم زن از تولید و نازا بودن آن .

و چون اینمعنی از مختصات زنهاست مثل حالت حیض ، لذا احتیاجی بصیغه

تأنیث نیست .

و این کلام از زکریای نبی نه از باب محال دانستن این امر است ، بلکه برای اینستکه بفهمد که این جریان چگونه خواهد شد ، در صورتیکه روی جریان طبیعی مفهوم نیست ، زیرا در موضوع تولد طفل دو عامل پدر و مادر لازم است باشند ، با زمینه‌ایکه در وجود آنها برای این امر باید وجود داشته باشد .

و چون این زمینه در اینمورد موجود نیست : پس از چه راهی و با چه نحوی این موضوع صورت خواهد گرفت .

و خداوند متعال در جواب این پرسش می‌فرماید : خداوند متعال آنچه را که بخواهد می‌کند ، زیرا در مقام تکوین و ایجاد تنها مقدمه و شرط عبارتست از اراده او ، و بمجّرد اراده او مراد هر چه باشد و بهر نحوی که او بخواهد صورت خارجی پیدا می‌کند.

آری علم او محیط بهممه جزئیات و عوالم است ، و قدرت او از هر جهت نامحدود و مطلق بوده ، و اراده او بهر چیزیکه تعلق بگیرد نافذ و مؤثر تمام است .

و کلمه - کذلک ، متعلق است به یَفْعَلُ ، و تقدیر چنین است که : اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ مِثْلَ هَذَا الْمَوْرِدِ ، و هو ایجاد الولد من شیخ و شیخة ، و لا يتوقف تکوینه علی أسباب آخر .

روایت :

قصص الأنبياء جزائری حدیثی از امالی از امام هشتم (ع) نقل می‌کند که : ابلیس گاهی با انبیاء مذاکره می‌کند ، روزی بحضور حضرت یحیی آمده ، و مذاکره می‌کردند ، حضرت یحیی پرسید : کدام چیزی بیشتر تو را مسرور کرده ، و با دیدن آن چشم تو روشن گردد ؟ گفت : زنها ، و آنها بهترین دام و آلت صید من هستند ، و چون بخواهم با افراد صالح مقابل باشم ، بوسیله زنها مقصد خودم را اجراء می‌کنم ،

و با ملاقات با آنها دلشاد می‌گردم .

حضرت یحیی گفت : آیا ساعتی شده که بمن تسلط پیدا کرده و غلبه کنی بر من ؟ گفت بطور مستقیم نه ، ولی گاهی تو در غذا خوردن زیاده‌روی می‌کنی ، و سبب می‌شود که از توجه بعبادت باز می‌مانی ، و از قیام لیل و نمازهای مخصوص محروم می‌شوی .

یحیی گفت : من عهد می‌کنم با خدایم که هرگز تا زنده هستم آنقدر نخورم که سیر بشوم !

ابلیس گفت : من هم شرط می‌کنم که پس از این مرد متدیّنی را هرگز نصیحت نکنم .

توضیح :

آری همینطوریکه زنها یگانه وسیله تهییج شهوت جنسی هستند : طعام لذیذ نیز مخصوصاً در برابر شخص گرسنه ، یگانه وسیله تحریک اشتها بوده ، و این تهییج و تحریک چون شدت پیدا کرده ، و مسلط بر قوای انسانی گردید : حالت تقوی و پرهیز را از او سلب کرده و بتجاوز از اعتدال خواهد رسید .

اینستکه در شرع مقدّس و در آیات کریمه اهتمام بیشتر برای محفوظ بودن زنها و محبوب بودن آنها از همه جهاتیکه عنوان جلب توجه و تحریک و تهییج شهوات در آنموارد پیدا می‌شود : شده است .

و در قرآن مجید حتّی از جهات سخن گفتن ، راه رفتن ، مجالست ، و در صورت و اعضاء و آنچه جلب کننده است : حکم حجاب و خودداری وارد شده است ، تا موجبات تهییج شهوات نگردد .

يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ ، وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ، وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ ، وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ ، وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ ، وَ لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ ، وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ، وَ لَا

تَبَرَّجْنَ ، و إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ .
 رجوع شود بسوره نور ، و احزاب .
 و اَمَّا شَهْوَتِ طَعَامٍ : آنهم لازم است از جهات طهارت ، حلیت ، طیب بودن ،
 اِسْرَافِ نَكْرَدَنِ ، و رعایت اعتدال ، مراقب شد .
 البتّه برای کسیکه برنامه سیر و سلوک دارد : می باید غذاء بمقداری باشد که
 موجب سنگینی نشده ، و او را از طاعت و انجام وظائف و توجّه و حضور باز ندارد .

لَطَائِفُ وَ تَرْكِيبُ :

- ۱ - و هو قائم : جمله حالیّه است از ضمیر مفعول - نادثه .
- ۲ - يُصَلِّي : صفت است برای قائم .
- ۳ - مُصَدِّقًا : حال است از یحیی ، و همچنین سَيِّدًا و حَصُورًا و نَبِيًّا .
- ۴ - مِنَ الصَّالِحِينَ : حال است ، یعنی کائناً منهم .
- ۵ - لِي غَلَامٌ : خبر مقدّم ، و اسم مؤخّر - یكون .

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا و اذْكُرْ
 رَبَّكَ كَثِيرًا و سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ و الْإِبْرَارِ . - ۴۱ و اذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ
 اصْطَفَيْكِ و طَهَّرَكِ و اصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ . - ۴۲ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ
 و اسْجُدِي و ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ . - ۴۳ .

لغات :

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي : گفت - پروردگار من - قرار بده - مرا .
 آيَةً قَالَ آيَتُكَ : نشانه ای - گفت - نشانه تو .

أَلَا تُكَلِّمُ النَّاسَ : اینکه سخن نگویی - با مردم .
 ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا : سه - روزها - مگر - باشاره و رمز .
 وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا : و یاد کن - پروردگارترا - بسیار .
 وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ : و تنزیه کن - بشبانگاه آغاز شب .
 وَ الْإِبْكَارِ وَ إِذْ قَالَتْ : و بامداد - و زمانیکه - گفت .
 الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ : فرشتگان - ای - مریم - بتحقیق .
 اللَّهُ اصْطَفَيْكَ وَ طَهَّرَكَ : خداوند - برگزیده تو را - و پاک کرده تو را .
 وَ اصْطَفَيْكَ عَلَى نِسَاءِ : و برگزیده تو را - بر - زنهای .
 الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي : جهانیان - ای - مریم - تسلیم باش .
 لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي : برای پروردگارت ، خضوع کامل کن .
 وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ : و خضوع کن - با - خضوع کنندگان .

ترجمه :

گفت پروردگار من قرار بده برای من نشانه‌ای؟ گفت نشانه تو اینکه سخن نگویی با مردم تا سه روز ، مگر بطریق رمز و اشاره ، و یاد کن پروردگار خود را بسیار ، و تنزیه کن او را در عشاء و بامداد ، . - ۴۱ و زمانیکه گفت فرشتگان که ای مریم بتحقیق خداوند برگزید تو را و پاکیزه ساخت تو را ، و برگزید تو را بزنان عالمیان . - ۴۲ ای مریم خضوع و تسلیم بجا آور برای پروردگار خود و سجده و اظهار ذلت کن و رکوع و خضوع کن با کسانی که خضوع کنندگانند . - ۴۳ .

تفسیر :

۱ - قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا :
 آیت : نشانه و علامت چیز است ، تشریحی باشد یا تکوینی .

و تکلیم: اِبراز و اِظهار کلام است به مخاطب، و کلام عبارتست از اِبراز چیزیکه در باطن است از نیّات و افکار، و لغت مخصوص و لفظ بودن شرط نیست.

و رمز: عبارتست از حرکت خفیفی که دلالت کند بیک معنی، خواه این حرکت بوسیله دست صورت بگیرد و یا با چشم و یا با لب و دهان و یا بوسیله اعضای دیگر، و آن اعمّ از اشاره باشد.

و منظور از درخواست آیت نه بخاطر اطمینان پیدا کردن بوعده اِلهی بود، زیرا این امر از پیغمبر خداییکه، همیشه در حال ارتباط بوده، و صددرصد به بشارت و وعده و قول و خبر و گفتار و حکم او یقین داشت: درست نباشد، و پیغمبر خدا باید قول خداوند و وعده او و وحی و اِلهام را تشخیص داده، و کمترین تردیدی برای او نباشد.

بلکه خواهان زمان و وقت آن بود که خود را برای چنین جریانی آماده بسازد، و در بشارت اشاره‌ای بوقت نشده بود.

و از این لحاظ در مقام پاسخ باین پرسش فرمود: این جریان وقتی صورت می‌گیرد که سه روز پشت سر هم سخن نگویی و پیوسته بذکر و توجه و قنوت و رکوع و سجود پروردگار متعال مشغول باشی.

آری گذشته از تعیین وقت: نظر باین بود که زکریای نبی حالت انقطاع کامل از غیر خداوند متعال پیدا کرده، و با ذکر و قنوت و رکوع و سجود توجه کامل و عبودیت و اِخلاص تمام تحصیل کرده، و با این حالت صفاء ملکوتی و ارتباط روحانی، زمینه برای تکوین پیغمبری چون یحیی که مظهر حیات نورانی است، محقق گردد.

و این معانی از احوال و اطوار و افعال آنحضرت، مخصوصاً از جهت بشارت او از ظهور عیسی روح‌الله کاملاً آشکار است.

۲- و اذْکُرْ رَبَّكَ کَثِیراً و سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ و الْاِبْکَارِ:

سَبِّح : تنزّه و پاکی از نقاط انحراف و ضعف است با بودن در حق .
و تنزیه خداوند متعال لازم است از هر آنچه در ارتباط عالم جسمانیّت ، و از محدودیت بزمان و مکان ، و از محدودیت ذاتی ، و از آنچه تصوّر شده و بفکر انسان می‌رسد : باشد .

آری خداوند متعال نور مطلق و نامحدود و ازلی و ابدی و محیط بهمه عوالم و موجودات بوده و قیوم بآنها است .

و انسان محدود ضعیف با قوای محدود و فقیر خود ، چگونه می‌تواند ذات نامحدود و مطلق او را درک و تصوّر کند .

و باید توجه داشت که سیر کمالی انسان با این تسبیح خداوند متعال صورت می‌گیرد ، و تسبیح خداوند هر چه دقیقتر و بالاتر باشد : سبب خواهد شد که معرفت و توجه انسان بحدّ عالیتری رسیده ، و قهراً ارتباط روحی او قویتر بوده و نورانیّت و روحانیّت او بیشتر خواهد شد .

اینست که در نماز در حال رکوع و سجود و قیام در رکعت سوم و چهارم پس از آمادگی از خضوع تمام ، با ذکر تسبیح صورت می‌گیرد .

و در این مورد حضرت زکریّا مأمور می‌شود پس از انقطاع کامل از جریان خودنمایی و اظهارات دیگر که بوسیله زبان و سخن صورت می‌گیرد ، مشغول ذکر و تسبیح گشته ، و ارتباط خود را قویتر کند .

و **أَمَّا عَشِيٌّ** و **إِبْكَار** : **عَشِيٌّ** بوزن فعیل از ماده **عَشُو** که بمعنی برگشتن چیز است که داخل بشود بمحیط تاریکی ضعیف‌النور ، مادّی باشد یا معنوی . و **عِشاء** إطلاق می‌شود بزمان ابتداء تاریکی تا مقداری از شب گذشته . و باین مناسبت بنماز عشاء و غذای عشاء ، **إطلاق** می‌شود .

و **أَمَّا إِبْكَار** : مصدر **إفعال** از ماده **بکر** که بمعنی بودن در مرحله **أول** از جریان امری است ، خواه در مورد حیوان باشد یا انسان یا نباتات یا زمان . و **بکر** بوزن **مِلح**

صفت است و بمعنی کسی است که در مرحله اول از زندگی باشد .
و أمّا تعبیر بصیغه افعال : برای اینکه افعال دلالت می‌کند بصدور فعل از فاعل ،
و نظر بداخل شدن شخص است بابتدای زمان اول روشنایی با پشت سر گذاشتن
تاریکی شب .

و در این تعبیر دلالت است باغاز زمان تسبیح ، و محدود نیست بوقت محدودی
چون عشاء ، و اشاره می‌شود بازادی در وقت از جهت حدّ آخر آن تا زمانیکه
مقتضی باشد .

و چون نظر بذکر و تسبیح است ، و ذکر و توجه با تاریکی و خلوت و فراغت
مناسبت است : از این لحاظ عَشِيّی در مرتبه اول ذکر شده و اِپکار که آغاز داخل
شدن بروشنایی است در دوم آمده است .

و چون ذکر و توجه : مقصد اصلی و مقید بوقت و زبان و لفظ مخصوصی نیست :
لذا در مرتبه قبل از تسبیح واقع شده ، و با کلمه - کثیر ، قید شده است که دلالت
می‌کند باهمیت آن .

۳- و اِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَيْكِ عَلَيَّ
نِسَاءِ الْعَالَمِينَ :

مَرِيْم : در ۳۶ ، و ملائکه در ۳۹ همین سوره ذکر شد .
وَ اِصْطِفَاء : در ۳۳ گفتیم که از ماده صفاء ، و بمعنی اختیار خلوص است ، و
منظور خلوص از اعتقاد انحرافی و اخلاق و صفات آلوده و اعمال و آداب باطل و
نامطلوب است .

و در آنجا گفته شد که : مراد از عالمین بدلالت عقل و عرف عالمین عقلاء و
انسانهای زمان معاصر عرفی است ، و هرگز از لحاظ مکالمه عرفی بزمانهای پیشین
و پسین شامل نخواهد شد .

آری زمان و افرادی که موجود نیستند : فضیلت دادن بر آنها و برگزیدن از آنها

برخلاف تفاهم عرفی است ، و دیگر اینکه مورد اثر نبوده و بی نتیجه خواهد بود . مگر آنکه قرینه‌ای باشد ، مانند اسم بردن از آن اشخاص گذشته . و از این آیه کریمه استفاده می‌شود که : حضرت مریم با ملائکه ارتباط داشته و با آنها گفت و شنود و مذاکره می‌داشت ، و باصطلاح محدّثه بوده است ، و این قسمت را از آنها شنیده بود .

و أمّا اصطفاء و تطهیرِ اِلَهِی : بطور مسلّم مربوط می‌شود بجهت إلقاء معارف اِلَهِی ، و تطهیر نفس از آلودگیهای باطنی ، و تنویر روح با أنوار علم و روحانیت ، و تحلیه قلب با صفات لاهوتی و تجلیات غیبی و حالات و توجّهات روحانی . و أمّا قول بتطهیر بدنی و إصطفاء از جهات مادّی و دنیوی : کاملاً ضعیف و بیمورد است ، زیرا تفوّق از جهات مادّی هرگز موجب تعالی روحی و مقامات ذاتی نخواهد شد .

اگرچه امتیازات بدنی و مادّی نیز خود ایجاب برتری و تفوّق کرده ، و گاهی هم مقدّمه و وسیله جهات روحانی می‌شود ، مانند امکانات مالی و عنوانی و قومی و اهلی ، اگر در راه خدمات دینی مورد استفاده قرار گرفته ، و با برنامه اِلَهِی منظور گردد .

۴ - یا مَرِیْمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ و اسْجُدِی و ارْکَعِی مَعَ الرَّاكِعِیْنَ :

قُنُوت : خضوع پیدا کردن است که توأم با إطاعت باشد .

و سَجْدَه : تذلّل و خضوع تمام است که با حالت تسلیم شدن باشد ، و آن بالاتر از قنوت و رکوع می‌باشد .

و رُكُوع : خضوع با تسلیم است ، و مرتبه کامل آن سجود باشد .

و در اینمورد که پس از تحقّق إصطفاء و تطهیر است ، در پیرو این امتیاز و لطف مخصوص اِلَهِی ، و هم بخاطر آمادگی برای ولادت فرزندش روح‌الله ، سه تکلیف معین برای او متوجّه می‌شود :

اول - قنوت پیدا کردن برای پروردگار متعال : یعنی در تمام حرکات و حالات و اعمال خود متوجه بجهت خضوع و اطاعت امر و خواسته او بوده ، و هرگز از اطاعت او و از خضوع در مقابل عظمت او انحرافی پیدا نکرده ، و برنامه همیشگی او قنوت باشد .

دوم - سجود که عبارت از تذلل و خضوع کامل با تسلیم شدن : و این معنی آخرین مرحله عبودیت و بندگی در مقابل پروردگار متعال است . و در این مرتبه انسان از خود بینی و آنانیت گذشته ، و از ظاهر و باطن فانی و محو مقام عظمت و حکومت او می شود .

آری چون این مرتبت ثابت و راسخ در قلب و وجود انسان گردید : زمینه برای حمل نور و روح الله (عیسی) درست خواهد شد .

و در آیات دیگر خواهیم گفت که : عیسی (ع) جنبه ملکوتی داشت ، او بظاهر جسمانی بود ، ولی خصوصیات و صفات ملکوتی بر سائر قوای بدنی او غالب و حاکم بود .

سوم - رکوع با راکعین است : این مرحله را می توانیم تطبیق بدهیم بسفر من الخالق الی الخلق ، یعنی رجوع کردن با اجتماع در عین بودن با خالق که مقام رسالت و تبلیغ احکام الهی است .

و از این لحاظ است که پس از منزل سجود ذکر شده است .

و در این آیه شریفه مراحل سلوک که پنج مرحله داشته ، و در مرحله پنجم بلقاء منتهی می شود : در سه مرحله فشرده ذکر شده است .

و در حقیقت سه مرحله اول را در اینجا در مرتبه قنوت جمع کرده ، و مرحله چهارم و پنجم مانند دو مرحله از سیر و سلوک خواهد بود .

روایت :

در نورالثقلین از اِمالی صدوق از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که : هر زنیکه در پنج وقت نماز خود را خوانده ، و در ماه رمضان روزه گرفته ، و حجّ خانه خدا را بجا آورده ، و زکوة مال خود را پرداخته ، و اطاعت زوج را کرده ، و دوست داشته باشد علی بن ابی طالب (ع) را : بشفاعت دخترم فاطمه (ع) داخل بهشت خواهد شد . و فاطمه سیده زنهاى عالمین است . گفته شد یا رسول الله او سیده زنهاى عالم خودش باشد ؟ فرمود : مریم دختر عمران (ع) چنین بود ، و دختر من فاطمه سیده نساء عالمین است از اولین و آخرین .

و او در محراب عبادتش که مشغول نماز می‌شود : هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین او را سلام و تحیت گویند ، و او را می‌خوانند بآن نحویکه مریم (ع) را می‌خواندند ، و می‌گویند : یا فاطمةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلٰى نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ .

توضیح :

۱ - داخل بهشت خواهد شد : عمل باین شش وظیفه الهی بطور مسلم نتیجه آنها بهشت است ، ولی باید توجه کنیم که هر چیزی در جهان نتیجه دانش متوقف است که روی برنامه حقیقت و با شرائط صحیح صورت گرفته و واقعیت‌دار باشد ، چنانکه دارو هنگامی اثر و نتیجه می‌بخشد که در آن خلط و تقلبی نباشد .

۲ - سیده زنهاى همه عالمها : در اینمورد تصریح شده است که حضرت زهراء سلام الله علیها سیده همه عالمها از گذشته و آینده است .

آری گذشته از مقامات معرفتی و عبادتی و روحانیت آنحضرت که صددرصد متواتر و قطعی است : ما می‌بینیم که او دختر گرامی پیغمبر خاتم النبیین (ص) است ، زوج محبوب علی بن ابی طالب (ع) است ، و مادر بزرگوار ائمه معصومین

علیهم السلام باشد ، و مدّت زندگی او پیوسته توأم با مجاهدت و صبر و تحمّل و توجّه بوده است .

و در طول تاریخ زنیکه همین امتیازات را داشته باشد : سراغ نداریم ، و کفایت می‌کند برای محققین : بررسی و دقت کامل در خطبه آنحضرت که بدون سابقه در مسجد النبّیّ إنشاء فرموده است .

۳- هفتاد هزار ملک : وقتیکه انسان در سیر روحانی خود ، وارد عالم ملکوت شده ، و از عوالم مادّه و آنانیت بیرون رفت : قهراً با ملکوتیان مأنوس گشته ، و ملائکه همه باو متوجّه و علاقمند و ثناگوی خواهند بود ، البتّه طبق زبان و حال خودشان .

لطائف و ترکیب :

- ۱- و إِذْ قَالَتْ : عطف است بآیه ۳۵ که سمیع علیم إذ قالت - بود .
- ۲- و اصْطَفَاكِ : تکرار این کلمه در اینجا بمناسبت متعلّق است .
- ۳- و طَهَّرَكِ : صفاء : در مقابل کدورت ، و در جهت ذاتی استعمال می‌شود ، و طهارت در مقابل نجاست ، و در جهات خارجی منظور می‌شود ، و از این نظر مؤخّر ذکر شده است .

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ . - ۴۴ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ . - ۴۵ .

لغات :

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ : این - از - خبرهای - غیب است .
 نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ : وحی می‌کنیم - بر تو - و نبودی .
 لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ : نزد آنها - زمانیکه - انداختند .
 أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ : قلمهای خودشانرا - کدامیک آنها - کفالت می‌کند .
 مَرِيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ : مریم را - و نبودی - نزد آنان - زمانیکه .
 يَخْتَصِمُونَ إِذْ قَالَتْ : خصومت می‌کردند - زمانیکه - گفت .
 الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ : فرشتگان - ای - مریم - بتحقیق .
 اللَّهُ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ : خداوند - مژده می‌دهد تو را - به کلمه‌ای .
 مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ : از جانب خود - نام او - مسیح .
 عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا : عیسی - فرزند - مریم - آبرومند است .
 فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ : در - دنیا - و آخرت .
 وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ : و از - نزدیک کرده شدگان است .

ترجمه :

این از خبرهای غیبی و پوشیده است که وحی می‌کنیم بر تو ، و نبودی نزد آنها
 آنزمانیکه می‌انداختند قلمهای خودشانرا بعنوان قرعه ، تا کدامیک از آنها کفالت
 کند مریم را ، و نبودی نزد آنها زمانیکه با همدیگر خصومت می‌کردند در
 اینجهت . - ۴۴ زمانیکه گفت فرشتگان ای مریم بتحقیق خداوند مژده می‌دهد تو را
 به کلمه‌ای که از او است ، و نام او مسیح عیسی فرزند مریم است ، در حالیکه
 آبرومند است در دنیا و در عالم آخرت ، و از کسانی است که نزدیک کرده شدگان
 هستند . - ۴۵ .

تفسیر :

۱ - ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يُنْقَلُونَ أَقْلَامَهُمْ
أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يَخْتَصِمُونَ :

أنباء : جمع نبأ که بمعنی نقل حدیث یا چیز دیگریست از محلی به محلّ دیگر .
و در آیه ۱۵ همین سوره گذشت .

غیب : چیزیکه از عوالم ماورای طبیعت و حسّ باشد ، مانند عالم ملکوت و ملائکه ، عالم ارواح ، عالم لاهوت ، معارف و حقایق لاهوتی ، عالم برزخ ، عالم قیامت ، عوالم روحی انسان ، جریانهای گذشتگان ، و آنچه با قوای مادی قابل درک نیست .

و در اینجا جریانهای تولّد حضرت یحیی و حضرت زکریّا و حضرت مریم و حضرت عیسی سلام الله علیهم ، از مصادیق موضوع غیب بشمار رفته است ، زیرا جریانهای گذشته از مقام درک و حسّ بیرون باشد .

و وحی : عبارتست از إلقاء چیزی در باطن دیگری ، خواه این إلقاء در مرحله تکوین باشد یا با وارد کردن در قلب پس از تکوین ، و خواه آن چیز علم باشد یا ایمان یا نور یا وسوسه و شکّ ، و خواه آن شخص انسان باشد یا ملک یا غیر اینها ، و لازم است که مفید علم و یقین باشد آنهم بطریق شهود .

و در اینمورد جریانهای گذشته از جانب خداوند متعال بقلب و روح پیغمبر اکرم وحی می شود ، بنحویکه آنها برای آنحضرت مشهود گشته ، و با علم و دیدن شهودی از آن امور آگاه می شود .

و أمّا تعبیر بجملة - وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ : اشاره است بتحقیق این علم و آگاهی از طریق وحی إلهی و مشاهده قلبی ، و اگر نه دید ظاهری و حضور خارجی در مقابل این جریانها نبوده است .

و ذکر اینجملة برای ردّ اعتراض مخالفین و ایجاد شبهه آنها باشد که متوجه

باشند باینکه این اخبار نه از باب دیدن چشم بدنی است ، و نه از طریق خیال و وهم و گمان ، و نه از کذب و افتراء . بلکه از راه وحی الٰهی و إلقاء باطنی شهودی یقینی است .

و تعبیر با اَنبَاء نه با اَخْبَار : برای اینستکه خبر در مورد اَطْلَاع نافذ و دقیق و محیط بواقعیّت استعمال می‌شود . و در اینجا که بازگو کردن وحی غیبی است اینمعنی مناسب نیست ، و اَنبَاء که بمعنی نقل حدیث از محلی به محلّ دیگر که تعبّد صرف است مناسبتر خواهد بود .

و لَدَى و لَدُن : بمعنی نزدیکی و قرب ملایم باشد ، و لَدُن مخصوص است بقرب متّصل ، و لَدَى بقرب منفصل . و در امور مادّی و معنوی هر دو استعمال می‌شوند ، و اکثر استعمال لَدُن در امور معنوی است .

و در اینجا که مربوط بجریانهای خارجی و از نظر زمان بعید است : با کلمه لَدُن تعبیر شده ، و در ابتدای جمله با کلمه ذَلِك که اشاره به دور است (بخاطر لام) آورده شده است .

و إلقاء : از ماده لقاء که بمعنی روبرو شدن است ، و إلقاء متعدّی بوده و بمعنی روبرو دادن باشد ، و نظر به روبرو کردن و در مقابل همدیگر قرار دادن اَقلام است تا روی برنامه مخصوص بوسیله اَقلام موفقیت خودشانرا تحصیل کنند ، و اینمعنی نوعی از قرعه باشد .

و اینموارد مانند استخاره از تسبیح و غیر آن ، چون بخداوند متعال توجه شده ، و از مقام غیبی استمداد می‌شود : اگر با خلوص نیت عمل بشود ، از جانب خداوند متعال هدایت حاصل خواهد شد .

و اَقلام : جمع قَلَم ، و قَلَم بوزن ضَرْب مصدر است بمعنی بریدن و آماده ساختن است برای منظوری ، مانند کتابت یا گمان یا قرعه یا قمار و غیر اینها . و در زمانهای گذشته قرعه با اَقلام بأنواع مختلف در میان مردم معمول بوده است .

و چون معتقد بآن بودند : بوسیله آن رفع اختلاف می‌شد ، و در مسائل مشکله فقهی از لحاظ مصداق : رجوع بقرعه تجویز می‌شود .

و کفالت : تعهد است به تأمین کردن امور و معیشت دیگری ، و یا تعهد و التزام است به تأدیه دیون یا بدهکاری و یا غرامت دیگری ، بطوریکه پس از آن بتعهد خود در خارج عمل کند .

و در اینمورد چون مریم دختر عمران نبی و از زهاد و عباد و مورد علاقه احبار و قدّیسین بوده ، و هم تولّد او بنحو غیر طبیعی و اعجازآمیز صورت گرفته ، و از لحاظ دختر بودن محتاج بتوجه و مراقبت و کفالت مخصوصی داشته است : از اینجهت در کفالت و حراست و تأمین زندگی او پیشقدم می‌شدند .

آری چون این طفل از چنین خانواده پاک و شناخته شده ، نذر بیت‌المقدس می‌شود : قهراً ساکنین و خدمتگذاران و عباد مسجد ، وظیفه صددرصد خود می‌دانند که آنرا حفظ و ضبط و تأمین کنند .

و آیا مقرّرات در اینمورد از جهت شرائط مربوط بسنّ طفل نذر شده ، و چگونگی تأمین و تربیت او ، و مخصوصاً در طفلی که دختر باشد ، و مدّت خدمت و کیفیت خدمت : بچه نحوی بود ، برای ما روشن نیست .

و آنچه در این مورد واقع شده است ، اینکه قرعه بنام زکریای نبیّی إصابت کرده و او بچه را بمنزل خود برده و تحویل عیالش ایشاع خاله مریم داد که او را تربیت کند .

و این جریان زمینه را برای درخواست فرزند از زکریا آماده کرده ، و او فرزندی از خداوند درخواست کرد که ذکر شد - آیه ۳۹ .

و إختصام : از باب افتعال و از ماده خصومت که بمعنی دشمنی کردن است ، و إختصام اختیار کردن دشمنی باشد .

و منظور اینکه این اختلاف در انتخاب کردن کسیکه کفالت بر امور زندگی مریم

کند ، بخصوصت کشیده شده بود .

و در این جمله اشاره است بنفوذ و تحقق و جریان خارجی پیدا کردن مَشیتِ اِلَهِی ، در موردیکه بخواید فردیکه تنها و ظاهراً بی یار بوده و کفیلی ندارد ، و پدرش در گذشته و خود طفل بی سرپرستی بوده و برای خانه خدا و خدمت و عبادت نذر شده است : باندازه‌ای محبوبیت پیدا کند که برای سرپرستی او مخاصمه تنازع کنند ، آنهم از افراد صالح و نیکوکار و پرهیزکاری چون زکریای نبی (ص) . آری اگر کسی برای خدا قدم برداشته ، و برنامه زندگی و نیت باطنی او خدا باشد : زمین و آسمان که تحت حکومت و فرمان خداوند متعال هستند ، از همه جوانب یار و یاور او و فرزندان او خواهند بود ، چنانکه درباره غلامین یتیمین حضرت خضر یاری کرده و می‌فرماید پدر صالحی داشتند - کهف آیه ۸۲ .

۲- **إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ :**

این آیه کریمه با آیه ۳۹ که در ارتباط بشارت دادن ملائکه بود به زکریای نبی در خصوص تولّد حضرت یحیی ، اختلافاتی دارد :

اول - در آنجا تعبیر به - نَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ بود ، و در اینجا - قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ ، می‌باشد . و نداء خواندن از دور است ، بخلاف قول .

دوم - و در آنجا قید و هو یُصَلِّي بود ، و در اینجا احتیاجی بحال صلوة نبوده است ، و دلالت می‌کند بدائم الحضور بودن آن .

سوم - در آنجا یُبَشِّرُكِ بِيَحْيَى ، تعبیر شده بود ، و در اینجا بتعبیر یُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى - ذکر شده است ، که کلمات - بِكَلِمَةٍ مِنْهُ و الْمَسِيحُ ، اضافه شده است ، و توضیح آنها ذکر خواهد شد .

چهارم - در آنجا قید مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ ، باشد . و دلالت می‌کند بوظیفه ضمنی او که تصدیق کننده حضرت مسیح باشد .

و أَمَّا كَلِمَةٌ : از کلمه و معنی آن ، و تبشیر ، در آن آیه ۳۹ ذکر شد .
و مَسِيح : از لغت سریانی و آرامی گرفته شده (مَاشِح ، مِشِيحَا) و بمعنی روغن مالیدن و بعنوان تقدیس ، زیتون بدن مسح کردندست ، و این معنی در آن زمان متداول بود .

و از این آیه کریمه فهمیده می شود که : نام مسیح چون عیسی از ابتدای تکوین آنحضرت و بلکه از پیش از تولد او بعنوان بشارت ذکر شده ، و بمناسبت مسح روغن زیتون و عطر نمی تواند باشد ، و بلکه میتوان گفت که بمناسبت مسح روحانی در حال تکوین بوده است .

و مؤید این مطلب آنکه : این کلمه در مقام تجلیل و تعظیم آنحضرت ذکر می شود ، و مسح بروغن دلالتی در تعظیم نمی کند .

و أَمَّا عِيسَى : در ۲۵۳/۲ گفته شد که این کلمه از ماده عبری عِشَاو ، گرفته شده است . و عیسو بمعنی کثیرالشعر یا برنگ تیره یا خشن باشد . و در سال ۶۲۲ قبل از هجرت در زمان هرودیس حاکم روم در شهر ناصره متولد شده ، و در سیزده سالگی مبعوث به نبوت و در سی و سه سالگی از این دنیا در گذشته است .

و بزرگترین مقام او اینستکه : خداوند متعال در مقام توصیف او بعنوان مسح شده روحانی از جانب خدا ، و هم کلمه او ، معرفی شده است ، و ممسوح بودن کمال ارتباط و مورد لطف و توجه مخصوص بودن را می رساند ، و کلمه بودن دلالت می کند که وجود او بطور مطلق مظهري است از مقامات و صفات جمال و کمال إلهی ، زیرا کلمه چیزی است که از آنچه در باطن است ظاهر و آشکار کند .

و منظور اینکه : حضرت مریم با عالم ملکوت مربوط شده ، و ملائکه او را خبر دادند که از جانب خداوند متعال تو را بشارت می باشد که برای تو فرزندی که خلیفه خدا و مظهر مقامات او باشد ، متولد خواهد شد .

و در تعبیر بجمله - عیسی بن مریم : اشاره است بآنکه او را پدری نخواهد بود ، و

تولد او فقط بوسیله مادر و به نفخه اِلهی صورت خواهد گرفت.

۳- وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ :

وَجِيه : فعيل است از مادّه وَجَاهَةٌ که بمعنی مورد توجه بودن است ، و وجیه کسی است که متّصف باشد بوجاهه و در مورد توجه بودن خواه این وجاهت نزد خداوند متعال باشد ، یا مردم ، و ظاهری باشد یا از جهت معنوی و روحانی .
و در اینجا تصریح شده است که او از جهت امور دنیوی و هم از جهت امور اخروی وجیه است ، و چون ألفاظ مخصوصاً در قرآن مجید بمعانی حقیقی آنها إطلاق می شود : منظور از وجیه بودن در دنیا مورد توجه بودن در امور زندگی مادی و مردمی و أخلاق اجتماعی است ، بطوریکه از اینجها انحراف و ضعفی در او دیده نشده ، و مورد نکوهش قرار نگیرد .

و أمّا وجیه بودن در جهت آخرت اینستکه : برنامه های مربوط بزندگی ماورای عالم طبیعت که جهت روحانیت است ، چنان دقیق و منظم و حساب شده باشد که کوچکترین غفلت و سستی و إفراط و تفریطی در آنجهت نیز واقع نشود .
و ضمناً وجیه بودن در هر دو جهت اقتضاء می کند که : زندگی دنیوی طوری تنظیم بشود که با زندگی اخروی قابل انطباق گردد ، و این معنی ایجاب می کند که همه اعمال و حرکات انسان در رابطه زندگی دنیوی روی خیر و صلاح و حق و در راه خدا و برای خدا باشد ، تا تضادی با همدیگر پیدا نکنند ، و اینست حقیقت مفهوم - رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً - پس دنیا باید در ظلّ آخرت بوده و مزرعه و مقدّمه آخرت باشد .

و اینمعنی را کلمه مقَرَّبین ، توضیح می دهد : زیرا نزدیک بودن و قرب بخداوند لازم است در هر دو عالم تحقّق پیدا کند ، و دو عالم بودن در نظر ما است ، و اگر نه در حقیقت یک عالم است ، و تفاوت در ظاهر بودن و باطن بودن است ، و بعبارت دیگر دنیا مسیر و راه آخرت بوده و آخرت قرارگاه و منزل است .

و حقّ و باطل بودن در هر یک از این مرحله و یا منزل : از همدیگر جدا نشده و ملازم همدیگر باشند ، و امکان ندارد که راه انحرافی و برخلاف بوده ، و مقصد صحیح و موفقیت تمام داشته باشد .

از اینجا است که می‌فرماید : مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا - ۷۲/۱۷ .

آری زندگی آخروی نتیجه زندگی دنیوی است ، و همیشه نتیجه تابع ضعیفترین مقدمه باشد ، و این حساب بسیار دقیق و قاطع بوده ، و هر کسی می‌تواند حسابگر آینده خود باشد .

روایت :

در قصص جزائری از إرشاد القلوب نقل می‌کند که حضرت عیسی (ع) می‌گفت : خادم من دو دستم باشد ، و مرکب من پاهایم است ، و رختخواب من زمین است ، و بالمش و متکای من سنگ است ، و مسکن من در فصل زمستان جاهای آفتاب‌گیر است ، و چراغ من در شب ماه است ، و خورشید من گرسنگی است ، و برنامه ظاهر من خوف از خدا است ، و لباس من پشم است ، و میوه و سبزی خوردنی من چیز است که از زمین برای حیوانات روئیده می‌شود ، شب می‌کنم در حالیکه مالک چیزی نیستم ، و صبح می‌کنم و مرا چیزی نیست ، و در عین حال کسی در روی زمین نیست که از من بی‌نیازتر و غنی‌تر باشد .

توضیح :

در میان انواع حیوانات مانند انسان حیوانی نیست که از سر تا پا غرق احتیاج بوده ، و در تمام حالات خود نیازمند بچیز دیگری باشد ، در تهیه لباس و پوشاک ، تهیه غذاء و طعام ، تهیه وسائل و اسباب زندگی ، تهیه خانه و ساختمان ، تهیه

وسائل خواب و استراحت ، تهیّه وسائل دفاع از گرما و سرما ، تهیّه وسائل گردش و تفریح ، تحصیل علوم مربوط بزنگی مادّی ، تأمین زندگی خود و عائله ، و صدها احتیاجات دیگر ، که حیوانات دیگر آزاد هستند .

پس در عین حالیکه انسان محتاجترین و فقیرترین همه حیوانات است ، خود را قویتر و غنی تر و بی نیازتر از همه می داند .

لطائف و ترکیب :

- ۱- ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءٍ : مبتداء و خبر است ، و نوحیه خبر دوّم است .
- ۲- إِذَا يُلْقُونَ : متعلّق به كُنْتَ است . و همچنین إِذْ يَخْتَصِمُونَ .
- ۳- وَجِيهًا وَ مِنْ الْمُقَرَّبِينَ : هر دو حال است .

و يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ . - ۴۶ قَالَتْ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . - ۴۷ وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرِيَةَ وَ الْإِنْجِيلَ . - ۴۸ .

لغات :

- و يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ : و سخن می گوید - مردم را - در - گهواره .
- وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ : و در حال قوّت - و از - نیکوکاران .
- قَالَتْ رَبِّ أَنِّي : گفت - پروردگار من - چگونه .
- يَكُونُ لِي وَلَدٌ : می باشد - برای من - فرزندی .
- وَ لَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ : و مسّ نکرده است مرا - انسانی .
- قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ : گفت - همچنین است - خداوند .

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ : می آفریند - آنچه را که - می خواهد .
 إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا : زمانیکه - حکم کند - امری را .
 فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ : پس بتحقیق - می گوید - برای او .
 كُنْ فَيَكُونُ : بباش - پس می باشد .
 وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ : و می آموزد او را - کتاب آسمانی .
 وَالْحِكْمَةَ : و احکام و معارف یقینی .
 وَ التَّوْرِيَةَ وَ الْإِنجِيلَ : و تورات - و انجیل .

ترجمه :

و سخن می گوید این طفل در گهواره و در حالیکه بزرگ و قوی شد ، و از نیکوکاران باشد . - ۴۶ گفت مریم پروردگار من چگونه می باشد مرا فرزندی و مسّ نکرده است مرا بشری ! گفت همچنین است خداوند می آفریند آنچه را که می خواهد ، و زمانیکه حکم کرد امری را پس بتحقیق می گوید آنرا بباش ! پس می باشد . - ۴۷ و می آموزد او را کتاب آسمانی و معارف الهی و تورات و انجیل . - ۴۸ .

تفسیر :

۱ - وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ :

تکلیم : از تفعیل بمعنی آشکار کردن نیت و سخن گفتن است .
 وَ مَهْدٌ : آماده ساختن محلی باشد برای استراحت و سکونت ، و از مصادیق آن گهواره درست کردن برای خواب طفل ، و رختخواب و فراش برای استراحت ، و زمین را صاف کردن برای جلوس است .
 پس مهد مخصوص گهواره نیست ، و هر محلیکه طفل در آنجا استراحت کند

مهد است ، مانند کنار و بغل مادر و غیر آنها .
 و این کلمه مصدر است ، و بمصداق خارجی که محلّ است اطلاق می‌شود ، و منظور سخن گفتن طفل است در حالیکه باید استراحت کند .
 و کَهْلُ : بمعنی رسیدن بقوّت در قوای بدنی و فکری است ، در مقابل طفولیت ، و آن در حدود سی سال درست می‌شود ، یا پس از بیست سال که حدّ طفولیت و ضعف بانجام برسد .

و این تکلیم نتیجه بودن او است بمقام - کَلِمَة مِنْ اللَّهِ ، که در آیه گذشته ذکر شده بود ، و چون وجود تکوینی او کَلِمَة اللَّهِ باشد ، یعنی بروز و ظهور مقامات غیبی و صفات اَلْهَی ، قهراً تکلیم و سخن گفتن او که اِظْهَار و اِبْرَاز باطن است : اَلْهَی و لاهوتی خواهد بود .

پس حضرت عیسی (ع) خود کلمه خداوند است ، و سخن او نیز اِظْهَار کلمات اَلْهَی خواهد بود ، و در اینصورت فرقی در میان طفل بودن و کهولت او نخواهد بود : زیرا او از خود و از نیروی بدنی خود سخن نمی‌گوید ، بلکه از اِرادَة و وحی و قوّت و نیروی اَلْهَی سخن گوید - آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گوییم .

و این معنی کاملترین درجه مأموریت و رسالت اَلْهَی است که از خود هیچگونه خواسته‌ای نداشته ، و از هر جهت تحت نفوذ و اِرادَة و برنامه خداوند متعال عمل کند .

و اما بودن او از صالحین : در آیه ۳۹ گذشت که صلاح در مقابل فساد و اِخْلَال است ، و آخرین منظور از بَعَث رُسُل و مأموریت برسالت ، ایجاد نظم و اِصْلَاح امور اجتماع است ، تا با برطرف شدن فساد و اِخْلَالگریها ، برنامه خلق و تکوین بصورت حقّ و واقعیت خود رسیده ، و غرض اصلی از آفرینش جهان و انسان که حرکت بسوی کمال و سیر بطرف مبدء و نقطه اصلی در برنامه اَلْهَی است ، متحقّق گردد .

۲ - قَالَتْ رَبِّ اَنْیَ یَکُونُ لِی وِلْدٌ وَا لَمْ یَمَسَّسْنِیْ بِشَرٍّ قَالِ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا

يَسَاءُ:

کلمه اُنِّي ، و جمله - كَذَلِكَ اللهُ يَخْلُقُ : در آیه ۴۰ توضیح داده شد . منظور آنکه : مریم (ع) گفت چگونه می‌باشد که برای من فرزندی بوجود آید ، در صورتیکه مسّ نکرده است مرا کسی ، و تماسی با انسانی نداشتیم که بچه‌دار باشم ! و آیا این بشارت بفرزند با چه شرائطی و در چه زمانی بوقوع می‌پیوندد . خداوند می‌فرماید : مورد بشارت همین حالت موجود است ، و حالت جدید و شرائط دیگری نمی‌خواهد ، و خداوند آنچه را که بخواهد و بآنچه مشیت او تعلق بگیرد : خلق یعنی تکوین و تقدیر می‌کند .

و اَمَّا تعبیر به بَشَرٌ : برای اینکه کلمه بَشَرٌ از ماده بشارت و بمعنی حُسن هیئت و انبساط صورت و باطن است ، و نظر در موارد اطلاق این کلمه باین معنی باشد ، چنانکه در انسان نظر بجهت انس است ، و عنوان مسّ در اینمورد با این کلمه مناسبتر است .

و تعبیر بکلمه يَخْلُقُ : برای دلالت آنست بمفهوم تکوین و تقدیر ، و آن مناسبتر از تکوین یا ایجاد تنها باشد .

۳- إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ :

در آیه ۱۱۷ بقره همین جمله در مورد أخذ نکردن فرزند ذکر و تفسیر شده است . و در اینجا بطور اجمال توضیح می‌دهیم .

قضاء : اتمام و بآخر رسانیدن قول یا عمل باشد .

و أمر : طلب کردن چیز است که بصورت استعلاء باشد ، و بآن چیزیکه مورد طلب است : بعنوان مبالغه أمر گویند .

و باید توجه شود که : در ایجاد هر چیزی اگر محتاج بوسائل و اسباب ، باشد ، قهراً کشف خواهد کرد از ضعف قدرت و یا وجود موانع ، و درباره خداوند متعال و تحقق مشیت و اراده او هیچگونه واسطه و وسیله و مقدمه‌ای لازم نیست باشد ،

بلکه اراده او به تنهایی علت تامه در ایجاد هر امری است .
و کلمه - کُن : مظهر آن اراده باطنی است که پشت سر آن بدون فاصله ، متعلق اراده ، وجود خارجی پیدا خواهد کرد .
و موضوع اراده باعتبار متعلق آن بر دو قسم می شود :
اول - تعلق آن بر متعلق مخصوص و معین .
دوم - تعلق آن بر متعلق کلی و با خصوصیات معلوم ، و این قسم مهمتر و دقیقتر از قسم اول شخصی مخصوص است .
و در عالم طبیعت چنین بوده ، و بطوری این موضوع منظم و تحت ضوابط کلی است که : در عرف فلسفه بعنوان علل و معلولات و یا آثار و نتایج و خصائص طبیعی نام برده می شود .
مثلاً تخم مرغ یا نطفه یا بذر یا حبه : چه علت ذاتی و خاصیت و اثر طبیعی در تولید مثل دارند ؟ و آنها چگونه چنین خاصیتی را دارا می شوند ؟
آیا از نطفه ای که شاعر نیست چگونه طفلی متولد می شود که دارای شعور و جهازات منظم و محیر العقول و قوای مورد احتیاج را باشد ؟
آری اینمعنی همان اراده نافذ و علم محیط و قدرت نامحدودی است که بنحو کلی بموضوع معلومی تعلق می گیرد .
و عمومیت و خصوصیت به نسبت علم و درک ما متفاوت می شود ، و اما در مقابل علم محیط و قدرت نامحدود او هرگز فرقی پیدا نمی کند .
۴ - و يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرِيَةَ وَالْإِنْجِيلَ :

کتاب : مصدر و بمعنی ثبت و ضبط آنچه از نیت باطنی ظاهر می شود ، و آن اعم است از آنچه در مورد مخصوصی باشد ، و یا در موضوعات مختلف و برای عموم مردم باشد ، پس کتاب شامل کتابهای خصوصی و یا عمومی از قبیل کتب انبیاء گذشته ، خواهد بود .

و حکمت : نوعی از حکم قاطع و یقینی است ، خواه در جهت معارف الهی و حقایق لاهوتی باشد ، و یا در امور تشریحی و احکام دینی .

و نظر در کتاب بمناسبت ثبت و ضبط در آن : بجهت مقررات و ضوابط و احکامی است که بطور عموم مورد لزوم می‌شود ، مانند احکامیکه در موضوعات دینی و اخلاقی و تربیتی و فردی و اجتماعی رعایت آنها لازم است .

و نظر در حکمت : بجهت حکم کردن در موارد لازم و فرمان قاطع صادر کردن در امور مشتبه و مجهول ، و نظر و فکر صحیح در معارف و حقائق که باید بنحو شهود صورت بگیرد ، خواهد بود ، و بطور کلی آن رأی و نظریست که قاطع و مشهود باشد ، خواه در ارتباط اعتقادات و افکار خودش و یا برای دیگران باشد .

بخلاف کتاب که در آن عنوان ثبت و ضبط و تعبد قید می‌شود .

و تورات و انجیل در آیه ۳ همین سوره ذکر شد .

و تورات : از لغت عبری و بمعنی قانون و عقیده است .

و انجیل : از لغت یونانی أخذ شده ، بمعنی بشارت می‌باشد .

و این دو کلمه نام مخصوص برای دو کتاب آسمانی است که بوسیله حضرت موسی و حضرت عیسی علیهماالسلام ضبط شده ، و محتوی مقررات و احکام دینی و اخلاقی و تربیتی و اصول کلی از اعتقادات باشند .

و این دو کتاب از مصادیق کتابند ، و بخاطر توجه مخصوص بآنها و اهمیت و عظمت آنها بنحو خصوصی هم از آنها اسم برده شده است .

و متأسفانه این دو کتاب آسمانی در دستبرد حوادث خیانتکارانه ملل گذشته واقع شده ، و اصل آنها از بین رفته است .

و امروز آنچه از کتب آسمانی در دسترس ما است : قرآن مجید است که از جهت ألفاظ و عبارات و معانی در مرتبه إعجاز قرار دارد .

و تعلیم این چهار موضوع : علامت نبوت و رسالت و از اولوالعزم و صاحب

شریعت مستقلّ بودن است .

زیرا کتاب مربوط می‌شود باحکام و مقرّرات خصوصی و حوادث و اموری که پیش آمد می‌کند .

و حکمت مربوط می‌شود بنظرها و آراء و حکمهای قاطع در موارد لزوم .
و تورات : از لحاظ آگاه بودن بکتاب آسمانی گذشته که مورد تصدیق و امضاء بوده ، و در میان مردم آنروز معتبر بوده است .

و انجیل : کتاب آسمانیست که مخصوص خود او نازل شده ، و احکام و معارف دقیقتری را محتوی گشته ، و بعنوان آیین جدید و دستوره‌های مقتضی لازم برای آیین مسیحیت اظهار می‌شود .

روایت :

در بصائرالدرجات (جزء ۳ باب ۹) از امیرالمؤمنین (ع) فرمود : اگر تمایل بشود و برای من تکیه‌گاهی بگذارند ، هر آینه حکم می‌کنم در میان پیروان قرآن با قرآن تا روشن گردد تا جانب خداوند ، و حکم می‌کنم در میان اهل تورات با تورات تا خالص شود بسوی خدا ، و هر آینه حکم می‌کنم برای اهل انجیل بانجیل خودشان تا روشن شود بسوی خدا ، و باهل زبور بزبور تا خالص و ظاهر شود بطرف خداوند . و هرگاه آیه‌ای در قرآن نبود : هر آینه خبر می‌دادم بآنچه خواهد بود تا روز قیامت .

توضیح :

۱ - منظور از آیه قرآن اینست که می‌فرماید : **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ و يُثَبِّتُ و عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** - ۱۳/۳۹ - آنچه خداوند متعال از امور و جریانه‌ها بخواهد محو و یا اثبات می‌کند .

۲ - تعلیم بنحو تحصیل و اکتساب : آنهم ضبط و حفظ تورات و زبور و انجیل و قرآن بسیار سخت است . و اما تعلیم بنحو إرادة نافذ : بسیار آسانست ، و هم از جهت کیفیت بسیار عالی می شود .

۳ - بنده در سال ۱۳۵۹ - هـ ، در همدان شخصی را بنام مشهدی کاظم از أهل آبادیهای آراک در حضور عده‌ای از روحانیون بزرگ دیدم که قرآن مجید را از روی آن نمی توانست بخواند ، ولی بنحو کامل حافظ همه قرآن بوده ، و از هر کلمه‌ای که پرسیده می شد ، آیات پیش از آن و بعد از آنرا بدون تأمل تلاوت می کرد .
و شرح ملاقات ایشانرا در کتاب قصه‌های شیرین نوشته‌ام .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - و يُكَلِّمُ : حال است ، و معطوف است بر وجیهاً .
- ۲ - فی المهد : حال است از ضمیر يُكَلِّمُ .
- ۳ - و كَهَلًا : عطف است به محلّ فی المهد ، و همچنین من الصالحین ، و ممکن است من الصالحین خبر مبتداء محذوف باشد .
- ۴ - كَذَلِكَ : در آیه ۴۰ گفتیم که متعلق بود به (یفعل) و در اینجا به یَخْلُقُ ، است .
- ۵ - و يُعَلِّمُهُ : عطف است به يُكَلِّمُ ، و حال است .
- ۶ - إِذَا قَضَى : إذا برای ظرف و در مورد شرط استعمال شده است .

و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لآيَةٍ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . . ۴۹ .

لغات :

و رَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ : و فرستاده شده - بر - بنی اسرائیل .
 أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ : بتحقیق من - بتحقیق آوردم شما را - آیتی .
 مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ : از - پروردگار شما - بتحقیق من - می آفرینم .
 لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ : برای شما - از گِل - چون هیئت .
 الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ : پرنده - پس می دمم - در آن .
 فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ : پس می باشد - پرنده - بموافقت خدا .
 وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ : و به می کنم - کور - و برص دار را .
 وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ : و زنده می کنم - مردگانرا - باذن خدا .
 وَأُتَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ : و خبر می دهم شما را - بآنچه - می خورید .
 و مَا تَدَّخِرُونَ فِي : و آنچه - ذخیره می کنید - در .
 يَبُوتِكُمْ إِنْ فِي ذَٰلِكَ : خانه های خودتان - بتحقیق - در این .
 لآيَةٍ لَكُمْ : هر آینه نشانی هست - برای شما .
 إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ : اگر - هستید - ایمان آورندگان .

ترجمه :

و فرستاده ای باشد بر طائفه بنی اسرائیل که بتحقیق من هر آینه آورده ام برای شما آیت و نشانه ای از جانب پروردگار شما ، باینکه می آفرینم برای شما از گِل چون شکل مرغی پرنده ، پس می دمم در آن پس می باشد مرغ پرنده زنده با موافقت خداوند متعال ، و بهبودی می دهم کور مادرزاد را و شخص برص و پیسی دار را ، و زنده می کنم مردگانرا بموافقت خداوند متعال ، و خبر می دهم بآنچه می خورید و

آنچه ذخیره می‌کنید در خانه‌های خودتان ، بتحقیق در این هر آینه نشانه‌ایست اگر باشید ایمان آورندگان . - ۴۹ .

تفسیر :

۱ - و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ :

و در حالیکه رسول باشد بجانب قوم بنی اسرائیل ، و اظهار کند در مقام رسالتش که من آورده‌ام برای شما آیتی را از طرف پروردگار شما .

و کلمه آن در اینمورد و در جمله آینده برای توضیح و تفسیر است ، و عنوان و مأموریت رسالت را بیان می‌کند ، و چون حرف آن در وسط کلام واقع شده و در مقام متمیم فعل یا شبه فعل گذشته ذکر می‌شود : در امثال اینمورد که در ارتباط قول یا شبه قول باشد ، بعنوان حرف تفسیر ذکر می‌شود .

و اسم بردن از بنی اسرائیل : بخاطر محیط موجود در آن سرزمین است ، زیرا سرزمین فلسطین همه از افراد بنی اسرائیل بودند ، و تماس حضرت عیسی قهراً لازم بود با آنها باشد .

و دیگر اینکه : گذشته از قرب مکانی و قومیت و زبان و سائر خصوصیات ، در آنزمان بنی اسرائیل بودند که سابقه آشنایی با توحید و دین و احکام الهی داشته ، و امکان تفاهم در میان بود ، و ارتباط با ملل دیگر ظاهراً و واقعاً مشکل می‌شد ، چنانکه انبیاء دیگر نیز در مرتبه اول مأموریت چنین بودند .

پس طرف شدن با آنها هیچگونه اثبات محدودیت در مقام رسالت را نمی‌کند ، بلکه اینمعنی اجراء مرحله اول از مأموریت است .

و أمّا إظهار - آوردن آیت از جانب پروردگار : دلالت می‌کند که بنی اسرائیل در آن محیط معتقد بخدا بودند ، و حضرت مسیح در مرتبه اول می‌خواست وساطت و ارتباط و رسالت خود را برای آنها اثبات کند ، آنهم با خوارق و معجزاتیکه در نظر

آنها بسیار جالب توجه بود ، مانند اِحیاء مردگان و امثال آن .
 ۲- اِنِّیْ اَخْلُقُ لَکُمْ مِّنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فِیْهِ فَتَکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ :
 این کلمه اَنِّیْ در اینجا تفسیر و بیان آیت است ، و عطف نیست و همچنین بدل بودن هم مناسب نیست .

و آیت را در اینجا در ضمن پنج مرحله ذکر فرموده است :
 اوّل - خلق طَیْر از طَیْن بوسیله نفخ در آن .
 و این مرحله دقیقتر و از لحاظ علمی و فنی بسیار مشکلتر باشد ، زیرا در این برنامه نه نظم و جهازات بدنی و قوای ظاهری و تشکیلات لازم در میان موجود است ، و نه روح حیوانی که حاکم بر بدن باشد .
 و با اینحال چون بوسیله اراده نافذ اِلَهِی بصورت نفخه روحانی و یا با کلمه امر - کُن ، جریان پیدا کند : محتاج بمقدمات و فراهم ساختن نقشه و مواد و ترکیب نبوده ، و بمجرد اراده جدی واقع خواهد شد .
 و همینطوریکه اراده خداوند متعال نافذ و نامحدود مطلق است : اگر کسی فانی و محو در او شده ، و از خود بینی و اَنانیت بکلی رهایی پیدا کرد ، قهراً اراده او هم اراده لاهوتی شده ، و حاکم بر عالم ماده گشته ، و محتاج به تهیّه اَسباب نخواهد شد .

و انتخاب ماده طَیْن : برای بودن طَیْن است از مواد نازله عالم مادّی ، و در عین حال نرم و بی شکل و قابل انعطاف .
 و اَمَّا قَیْد - بِاِذْنِ اللّٰهِ : مقصود تلفّظ این کلمه یا اِظْهَار و نیت آن نیست ، بلکه نظر بتحقیق اینمعنی است در باطن و روح انسان ، بطوریکه خود بمشاهده و یقین به بیند که خداوند متعال موافق و راضی است .
 و البتّه این معنی با تصوّر و خیال و گمان درست نمی شود ، بلکه با حقّ الیقین و شهود باطنی باید ادراک بشود ، و این متوقّف است به رفع حجب نفسانی و حصول

ارتباط روحی و تحقق نورانیت در قلب و برطرف شدن آلودگیها و ظلمات باطنی .

۳- و اُبْرِيُّ الْأَكْمَهَ وِ الْأَبْرَصَ وِ أَحْيِي الْمَوْتِي بِإِذْنِ اللَّهِ :

مرحله دوم - إبراء اُكْمَه که بهبودی دادن به نابینای مادرزاد باشد .

و إبراء : بمعنی برطرف کردن نقص و ضعف و بمنظور تکمیل و تسویه صورت می‌گیرد . و از اَسْمَاءِ حُسْنٰی کلمه بارء است که پس از مرتبه خلق و در مرحله رفع ضعف و نقص إطلاق می‌شود .

و اُكْمَه : کسی است که از اوّل ولادت نابینا باشد ، یعنی فاقد بینایی و نیروی باصره باشد ، و در اینصورت عضوی از اعضای او یا نیرویی از قوای بدنی او مرده است .

و از این لحاظ در مرحله دوم ذکر شده است که قابل اصلاح و معالجه نبوده ، و محتاج بخلق و ایجاد چشم و نیروی بینایی باشد .

و چون اینمعنی از قدرت انسانها بیرون است : قهراً احتیاج پیدا می‌کند بقدرت لاهوتی که با إرادة نافذ بتواند چنین عملی را انجام بدهد .

مرحله سوم - بَرَص و بهبودی و برطرف کردن آنست ، و بَرَص : عبارتست از ظاهر شدن لکّه‌های سفید یا یک پارچه در پوست انسان .

و این مرض جلدی در اثر اختلال در مزاج و ترشح نکردن بعضی از غده‌ها و یا عارض شدن سوء اعتدال در آن عضو پیدا می‌شود .

و در اینمورد انسان صحت و عافیت و سلامتی را در قسمت پوست بدن و در ارتباط بآن از دست داده ، و بسبب عارضه خارجی قسمتی از بدن خود را از برنامه سلامتی خارج می‌بیند .

و در اینمرتبه اختلال مزاج بحدّ مردن نرسیده است ، ولی شبیه بمردن شده و مبتلا به بیماری صَعْب الْعِلَاجِي شده است .

و مرحله چهارم - اِحْيَاءِ مَوْتِي است : و مَيِّت در مقابل حَيّ است ، و مَوْت : در اثر

ظاهر شدن اختلال و فساد در نظم و صحت مزاج ، و قطع ارتباط روح از بدن حاصل می‌شود .

و در این صورت تنها یکجهت پیش آمده است ، و آن انقطاع روح از بدن و از ارتباط و توجه بآن ، و اینمعنی با یک ایراده نافذ که موجب ارتباط و برگشت تعلق باشد حاصل خواهد شد .

زیرا زمینه و اعضاء و جوارح و جهازات بدنی همه موجود است ، و با تعلق و توجه روح ، زندگی گذشته تازه خواهد شد .

و اگر موت در اثر اختلال و حصول فساد در اعضاء و جهازات و مزاج حاصل شده ، و زمینه عافیت و بهبودی را از بین بردارد : قهراً از مراحل گذشته نیز ضمیمه خواهد شد .

۴- و اُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ و مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ :

در آیه ۱۵ گفته شد که تنبئه : بمعنی نقل کردن حدیث یا چیز دیگریست از محلی بمحلّ دیگر .

و در این جمله مرحله پنجم را ذکر می‌فرماید ، و آن آگاهی دادن و خبر از اموریست که در میان آنها واقع شده ، و دیگران از آن امور اطلاعی نداشته‌اند ، مانند خصوصیات غذا خوردن و مقدار آن و آنچه در داخل خانه‌ها ذخیره کرده‌اند . و اینموضوع را که عالم شدن و آگاهی پیدا کردن از امور پوشیده است ، بسه وسیله می‌توان بدست آورد :

أول - بوسائل علمی مانند علوم رمل و جفر و تنویم و غیر آنها .

دوم - بوسیله ریاضت نفس و تجرید فکر و تطهیر باطن از علایق مادی ، تا نفس انسان بتواند بآنچه محسوس نیست آگاه گردد .

و در ایندو صورت فرقی نیست در میان برنامه حق یا باطل ، اگرچه در صورت خلوص نیت و صلاح عمل ، نتیجه مطلوبتر خواهد شد .

آری روح انسان هر چه خالصتر و پاکتر گشته ، و آلودگی و گرفتگی و علائقش کمتر باشد : بهتر می تواند وسعت و نفوذ و احاطه پیدا کرده ، و از محیط محسوسات خود بیرون و فراتر برود .

سوم - با ارتباط با خداوند متعال و رفع موانع و حُجب ظلمانی و استفاضه از دریای نور نامحدود لاهوتی و مأموریت رسمی از جانب او برای مقام رسالت و نبوت که موجب تثبیت این ارتباط خواهد شد .

و در اینصورت مسقیماً مورد توجه خاص قرار گرفته ، و با إلقاء و وحی و إلهام و سائر وسائط ارتباط ، از آنچه مربوط بآنحاء غیب و ماورای عوالم ماده است ، آگاه خواهد شد .

و چون این آگاهی بنحو شهود قلبی و عینُ الیقینی صورت می گیرد : خطاء و اشتباهی در آن دیده نخواهد شد .

و دیگر اینکه در اینمورد که دعوی مقام رسالت است : حق از باطل جدا گشته ، و افرادی که مدّعی دروغین هستند ، قدرت و زمینه‌ای برای صحّت عمل و حقیقت‌گویی پیدا نمی‌کنند ، یعنی با همان دروغگویی از درگاه عظمت خداوند متعال رانده می‌شوند .

و أمّا انتخاب اَکل و ذخیره : برای اینکه ایندو موضوع آنهم در داخل خانه اکثراً بنحو خصوصی صورت گرفته ، و دیگران نمی‌توانند از آنها آگاهی پیدا کنند ، و در عین حال خصوصیات آنها برای کسانی که مباشر اَکل و ذخیره باشند ، روشن و معلوم است .

و تعبیر بماده نبأ نه خبر و غیره : اشاره باین است که این بازگو و خبر دادن شبیه نقل کردن و منتقل نمودن جریان واقعیت است که بدون کم و زیاد عین آن امور واقع شده حکایت می‌شود .

۵ - إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ :

پس در این پنج مرحله از آیت که ذکر گردید نشانی تمام و نشان دهنده کامل از مقامات عظمت و صفات الهی است که رسالت از جانب او صورت گرفته است . بشرط آنکه با دقت و بیطرفی و نظر تحقیق و طلب حقیقت ، در آنها نظر شود و سپس با درک حقیقت بآنها ایمان حاصل گردد .
و در اینصورت آیات مهم و بزرگی را از عالم لاهوت بدست آورده ، و مقاماتی را از صفات عظمت خداوند متعال فهمیده است .

روایت :

در کافی (باب مولد أبیجعفر (ع) ح ۳) از ابی بصیر گوید : داخل شدم بخدمت امام پنجم (ع) و عرض کردم آیا شما وارث پیغمبر خدا هستید ؟ فرمود : آری . عرض کردم : آیا پیغمبر اکرم وارث انبیاء و وارث علوم آنان بود ؟ فرمود : آری . گفتم : آیا شما می‌توانید چون عیسی (ع) مردگانرا زنده کرده و اکمه و ابرص را بهبودی بخشید ؟ فرمود : آری باذن خداوند متعال . و سپس فرمود : نزدیک من بیا ! پس نزدیک آنحضرت نشستم ، و صورت و چشمهای مرا با دستش مسح کرد ، و من آفتاب و آسمان و زمین و خانه‌ها و هر آنچه در شهر بود دیدم . فرمود : آیا می‌خواهی در همین حال باقی باشی و برای تو باشد در روز قیامت آنچه برای دیگران هست ، و یا بحال خود برگشته و برای تو بهشت باشد ؟ عرض کردم : دوست دارم بحال اوّل برگردم . پس با دست مبارک چشمهای مرا مسح کرده ، و بحال سابق برگشتم .

و این جریانرا به ابن ابی عمیر حکایت کردم ، او گفت : شهادت می‌دهم که آن حق است ، چنانکه روز روشن حق است .

توضیح :

- ۱ - ظاهراً مراد از اَبی بصیر : یحیی بن ابی القاسم الأسدی از أصحاب امام پنجم و ششم و هفتم است ، و ظاهراً اَعْمی بوده است .
و این روایت دلالت می‌کند بوثاقت و اِمْتیاز و معرفت او که مورد عنایت و توجّه امام قرار گرفته ، و لطف مخصوصی در حقّ او نمود .
- ۲ - و حقیقت این دست کشیدن : اِزاده نافذ لاهوتی است که در تفسیر آیه کریمه توضیح داده شد .

البته اَشخاصیکه از عالم ماده قدم به بالاتر نگذاشته ، و از حقیقت ایمان بخداوند و تسلیم و فناء آگاهی نداشته ، و از خصوصیات ارتباط با خداوند متعال و لقاء او محجوب هستند : نمی‌توانند اُمثال این مسائل را درک و باور کنند ، و حقّ هم دارند .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - اُنّی : برای تفسیر است ، یعنی - رَسولاً بِأُنّی قَدْ جِئْتُكُمْ .
۲ - بِأَیَّةٍ : حرف باء برای تعدیه مَجِئ است .
۳ - مِنْ رِبِّكُمْ : صفت است برای آیت .
۴ - اُنّی اَخْلُقُ : برای تفسیر - جِئْتُكُمْ بِأَیَّةٍ ، است .
۵ - کَهیئَةِ : صفت است برای مفعول محذوف ، یعنی - هِیئَةُ کَهیئَةِ الطَّیْرِ ، و ضمیر - فیه راجع است بآنچه مفعول است .
۶ - تَدَخِرُونَ : أصل آن - تَذَخِرُونَ ، از دُخْر است .
۷ - فِی بُیُوتٍ : جمع باعتبار مخاطبین است .

و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ و لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ و جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا . - ۵۰ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي و رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ . - ۵۱ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ و اشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ . - ۵۲ .

لغات :

و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ : و تصدیق کننده - بآنچه - در میان .
 يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ : دو دوست من است - از - کتاب تورات .
 و لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ : و برای اینکه حلال کنم - برای شما - برخی .
 الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ : از آنچه - حرام کرده شده - بر شما .
 و جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ : و آوردم شما را - آیتی - از .
 رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ : پروردگار شما - پس خودداری کنید - خدا را .
 و أَطِيعُوا إِنَّ اللَّهَ : و پیروی کنید مرا - بتحقیق - خداوند .
 رَبِّي و رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ : پروردگار من - و شما - پس پرستید او را .
 هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ : این - راه - راست است .
 فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى : پس زمانیکه - فهمید - عیسی .
 مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ : از آنان - کفر و مخالفت را - گفت .
 مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ : کیست - یاران من - بسوی خدا .
 قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ : گفت - اطرافیان خالص - ما .
 أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا : یاران - خداییم - ایمان آوردیم .
 بِاللَّهِ و اشْهَدُ : بخداوند - و گواه باش .
 بِأَنَا مُسْلِمُونَ : باینکه بتحقیق ما - تسلیم شدگانیم .

ترجمه :

و راستگو داننده هستم بآنچه در میان دو دستم باشد از کتاب آسمانی تورات ، و برای اینکه آزاد و حلال کنم برای شما برخی از آن احکام و امور پیرا که حرام و ممنوع شده است بر شما ، و آوردم برای شما آیت و نشانه‌ای از جانب پروردگار شما ، پس خودداری کنید از خداوند متعال و پیروی کنید مرا . - ۵۰ . بتحقیق خداوند متعال پرورش و تربیت کننده من و شما باشد ، پس پرستش کنید او را و این برنامه راه راست حق است . - ۵۱ پس زمانیکه فهمید عیسی از آنان مخالفت و کفر را گفت کیست که یاران من باشد در راه خدا و در رفتن بسوی او ؟ یاران مخصوص او گفتند : ما یاران خداییم و ایمان آورده‌ایم بخداوند متعال ، و گواه باش که بتحقیق ما سلم شدگانیم . - ۵۲ .

تفسیر :

۱ - وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلِلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ :

تصدیق : از ماده صدق است که بمعنی واقعیت داشتن و تمام بودن است ، و تصدیق کردن عبارتست از درست و راست و صدق دانستن .

و ما بَیْنَ يَدَیْنِ : یعنی در میان دو دست که پیشروی انسان می‌شود ، و آن شامل آنچه موجود است و یا در گذشته بوده است ، می‌شود ، زیرا انسان باین دو جهت اِشْرَاف و اِحاطه دارد ، بخلاف آینده که از محیط اِشْرَاف بیرون بوده ، و در عقب واقع است .

و چون کتاب تورات در گذشته نازل شده ، و هم در پیشروی فعلی آنحضرت بود : بتعبیر - لِّمَا بَیْنَ يَدَیْنِ - آورده شده است .

و در اینجا بتعبیر - لِّمَا بَیْنَ يَدَیْنِ - ذکر شده است ، و در آیه ۳۹ ، بتعبیر - مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ - ذکر شده بود : برای اینکه حرف باء که داخل متعلق مصدق می‌شود ، دلالت

می‌کند بتعیین آن ، و حرف باء برای تاکید و ربط ذکر می‌شود . بخلاف حرف لام که دلالت باختصاص می‌کند ، و چون متعلق تصدیق مفهوم عام - مابین یدیه - باشد ، لام مناسبتر باشد نه حرف باء که برای تعیین است .

و مقصود اشاره کردن به صفت پیشروی بودن تورات است ، و از این لحاظ بتعبیر - مُصَدِّقًا بِالتَّوْرَةِ - ذکر نشده است .

و این تصدیق که بطور اطلاق و اجمال ذکر شده است : دلالت می‌کند بواقعیت داشتن و امضای تورات واقعی و احکام و آداب و مندرجات آن ، مگر آنچه نسخ بشود .

و از اینجهت در پشت سر این تصدیق اجمالی فرمود که : **وَالْأُحْلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ** . یعنی و برای اینکه برخی از موضوعات که در آیین تورات و یهود حرام و ممنوع بود ، آزاد بکنم .

و از جمله آن احکام ممنوعیت کسب و کار و استفاده در روز شنبه (سَبْت) ، و حرمت قسمتی از چربیها و از اجزاء حیوانهای مأکول اللحم ، و امثال اینها بود . و این جمله دلالت دارد بآنکه آنحضرت از انبیای اولوالعزم بوده ، و خود شریعت مستقلی داشته است .

و أمّا امضاء و تصدیق تورات : اینمعنی یک امر عقلی است ، زیرا هر کتاب و ضوابط و ارشاداتیکه برای پیغمبری نازل می‌شود ، برای همیشه باید مورد استفاده بندگان خدا باشد ، مگر آنکه قسمتی از مطالب و احکام آن بوسیله پیغمبر آینده نسخ بشود .

و تورات و احکام آن نیز در شریعت مسیحیت چنین بود . و بسیار تأثرآور است که کتابهای انبیای گذشته بنحو صحیح و تمام بدست ما نرسیده است ، و در عین حال در همین کتابهای موجود (کتاب مقدس) نیز مطالب بسیار مفیدی هست که نباید از آنها غفلت کرده ، و از معارف آنها استفاده نماییم .

۲- و جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا :

و کلمه آیت در اینمورد سه مرتبه ذکر شده است :
 اوّل - در آیه قبل (اُنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ) که در مقام اخبار حضرت عیسی است ،
 و مراد از آیه همان معجزات پنجگانه گذشته و امثال آنها باشد .
 و دوّم - در آخر آن آیه (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً) و پس از ذکر آیات ، که با اشاره بآنها
 ذکر شده است .
 و سوّم - در این آیه کریمه (و جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ) که در مقام بیان خصوصیات خود
 است .

و جمله - فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا - نتیجه این خصوصیات باشد ، یعنی من تصدیق
 کردم کتاب تورات را ، و برخی از آنها که ممنوع شده بودید حلال کردم ، و برای
 تثبیت رسالت خود از جانب خداوند متعال آیاتی نشان دادم ، پس وظیفه شما از
 هر جهتی که رسیدگی کنید ، دنیوی باشد یا معنوی اینستکه : خداوند متعال و
 مخالفت و عقوبت او را در نظر گرفته ، و از آنها خودداری کرده ، و از دستورهایی من
 که از جانب خدا است پیروی کنید .

۳- اِنَّ اللَّهَ رَبِّيْ وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ :

در این آیه کریمه در تعقیب امر بتقوی و اطاعت بچند موضوع اشاره کرده ، و
 برای لزوم اطاعت و تقوی تاکید می فرماید :
 اوّل - اشاره می فرماید که خداوند متعال تربیت کننده و پرورش دهنده من و
 شما بوده ، و رشد ظاهری و معنوی ما بدست او باشد .
 دوّم - پس بحکم عقل و وجدان لازمست که : انسان از پروردگار خود اطاعت
 کرده و در مقابل او تسلیم باشد .
 سوّم - عبودیت در مقابل پروردگار متعال تنها راه راست نجات و سیر بسوی
 سعادت و کمال انسانیست .

و باید دقت و توجه داشت که : همه راهها و برنامه‌های مادی و آنچه وابستگی بغیر خداوند متعال باشد ، همه ظاهری و موقتی بوده ، و نتیجه مطلوبی از آنها گرفته نمی‌شود .

و خدا است که مبدء همه عوالم و سرچشمه دریای حیات و قدرت و علم بوده ، و هرگونه موفقیت و مقصدی با اذن او صورت می‌گیرد .

۴ - فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ :

إحساس : از باب افعال و از ماده حَسَّ که بمعنی احاطه کردن روحی و فکری است . و در احساس نظر بجهت صدور فعل از فاعل باشد . و از مصادیق اینمعنی احاطه کردن بموضوع بوسیله فهم و شعور است ، و یا از طریق علم و ظن ، و یا بوسیله سائر قوای انسانی ، و یا بوسیله نفوذ و قدرت باشد .
و کُفْر : بمعنی ردّ و مخالفت و بی‌اعتنایی است .

و حواریون : از ماده حَوَّر و حَوَّر که بمعنی بیرون شدن از جریان خارجی و تحوّل و رجوع کردن بحالت دیگر باشد ، و این حالت اعمّ است از آنکه صلاح باشد یا فساد ، و مادی باشد یا روحانی .

و از مصادیق اینمعنی تحوّل شیء است برنگ سفید و نظیف از حالت کدورت و کثافت ، و تحوّل منطق طرف است از خلاف بوافق .

و حواریّ منسوب است بحَوَّر ، و اطلاق می‌شود بأفرادیکه از برنامه خلاف و افکار مخالف و فاسد خود منصرف شده ، و برنامه موافقت و محبت و خلوص نیت اخذ کرده‌اند .

و أمّا حُور : جمع حَوْرَاء است مثل سَوْدَاء و سُود ، و اطلاق می‌شود بفردیکه متحوّل شده است بصورت زیبا و شکل و هیئت مطلوب ، خواه مرد باشد یا زن ، زیرا جمع أحوْر نیز حُور می‌شود .

و نُصِرَ و نُصِرْتُ : بمعنی یاری کردن در مقابل مخالف و دشمن است ، و أنصار جمع نصیر و ناصر باشد .

منظور اینکه : چون عیسی (ع) مخالفت و بی‌اعتنایی مردم را دید : خطاب کرد بآنان که در راه خدا و در سیر بسوی او کیست که در مقابل مخالفین کمک من باشد ؟ آنانکه بآنحضرت گرویده و از علاقه‌مندان او بودند ، گفتند : ما یاران خدا و أنصار تو هستیم در برنامهٔ اِلهی تو ، و پیوسته از تو دفاع خواهیم کرد .

۵ - آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدُ بَأَنَّا مُسْلِمُونَ :

ما ایمن گردانیدیم خودمانرا و ایمان آوردیم بخدا ، و گواه باش که ما تسلیم بوده و خود را سلیم کرده‌ایم در مقابل خداوند متعال .

و این جمله نتیجه از أنصار بودن آنها بوده ، و در حقیقت منشأ نصرت است ، زیرا چون ایمان بخداوند متحقق گشت : قهراً ایمان برسول او و سلیم گشتن در مقابل او و ناصر بودن متحقق خواهد شد .

آری وقتیکه ایمان بخداوند متعال بطور حقیقت پیدا شد : خواه و نخواه از او و از آیات تکوینی و تشریحی و از انبیاء و رُسل و کُتُب او بنحو جدی و صددرصد طرفداری و دفاع کرده ، و در مقابل اوامر و نواهی او از جان و قلب تسلیم و فرمانبردار خواهد شد .

روایت :

کافی (باب فرض طاعة الأئمة ح ۱۵) منصور بن حازم گفت به امام ششم (ع) گفتم که : خداوند متعال بالاتر و گرامیتر از آنستکه او بوسیله مخلوقش شناخته شود ، بلکه مخلوق او بوسیله او و از او شناخته می‌شوند . فرمود : آری چنین است و راست گفتمی . عرض کردم : کسیکه یقین پیدا کرد که برای او خدایی هست ، ناچار خواهد فهمید که او را خشنودی و خشمی هست ، و خرسندی و خشم او شناخته

نمی‌شود مگر بوسیله وحی یا رسول او . و کسیکه وحی باو نمی‌رسد لازم است در جستجوی پیغمبر خدا باشد تا در احتیاجات دینی و الهی خود باو مراجعه کرده ، و متوجه باشد که او حجت خدا بوده ، و اطاعت او برای مردم لازم است . فرمود : خدا تو را رحمت کند .

توضیح :

- ۱ - مخلوق بوسیله او : آری هر مقامی را از مقام بالاتر آن می‌توان شناخت ، نه بعکس ، و از این لحاظ وارد است که : **اَللّٰهُمَّ عَرَّفْنِيْ نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَّمْ تُعَرِّفْنِيْ نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِفْ رَسُوْلَكَ ، اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِيْ رَسُوْلَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَّمْ تُعَرِّفْنِيْ رَسُوْلَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ** - پس رسول را باید از طریق خدا شناخت .
البته اینمعنی در مورد شناخت و معرفت حقیقی است ، نه اجمالی .
- ۲ - پس شناخت خداوند متعال بنحو حقیقت و معرفت تفصیلی او ، صددرصد باید بوسیله خود او باشد ، تا از راه وحی و مشاهده قلبی بمعرفت او برسد ، و اما شناخت بنحو اجمال : را می‌توان بوسیله تحصیل و فکر و نظر و شنیدن از رسول و خواندن کتاب آسمانی و کلمات بزرگان بدست آورد .
و شناخت حقیقی پیغمبر خدا نیز چنین است ، و باید بوسیله نشان دادن خداوند و از راه مشاهده مقام او صورت بگیرد .
- ۳ - و اما شناخت خواسته‌ها و احکام و دستورها و موافق و مخالف بودن او : لازمست از راه رسول او فهمید و بس .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - و مُصَدِّقًا : حال و عطف است به - قد جئْتُكُمْ ، در آیه گذشته .
- ۲ - و لِاحِلٍّ لَّكُمْ : حال و عطف است به - مُصَدِّقًا .

۳ - مِنْهُمْ الْكُفْرُ : متعلق به أَحْسَ ، و مفعول است .

۴ - إِلَى اللَّهِ : حال است از أَنْصَارِ .

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ . - ۵۳ وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ . - ۵۴ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَرْيَمَ كُنِّي وَ رَافِعَكَ إِلَيَّ وَ مَطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ . - ۵۵ .

لغات :

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا : پروردگار ما - ایمان آوردیم - بآنچه .
 أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا : نازل کردی - و پیروی کردیم ما .
 الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا : رسول را - پس بنویس و ثبت کن ما را .
 مَعَ الشَّاهِدِينَ : با آنانکه گواه و شاهد هستند برسول .
 وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ : و مکر و حيله کردند - و مکر کرد خداوند .
 وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ : و خداوند - بهترین مکر کنندگان است .
 إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى : زمانیکه - گفت - خداوند - ای عیسی .
 ابْنِي مَرْيَمَ كُنِّي وَ رَافِعَكَ : بتحقیق من - بانجام رسانندهام تو را - و بلند کنندهام .
 إِلَيَّ وَ مَطَهَّرَكَ مِنْ : بسوی خود - و پاک کنندهام تو را - از .
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ : آنانکه - مخالف شدند - و قرار دهندهام .
 الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ : آنانرا که - پیروی کردند تو را - بالای .
 الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَيَّ : آنانکه - رد کردند تو را - تا .
 يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ : روز - قیامت - سپس - بسوی من .

مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ: برگشتن شما - پس حکم می‌کنم .
 بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ : در میان شما - در آنچه - هستید .
 فِيهِ تَخْتَلِفُونَ : در آن - اختلاف می‌کنید .

ترجمه :

پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه نازل کردی ، و پیروی کردیم رسول تو را ، پس بنویس و ثبت کن ما را با آنانکه شاهد و آگاه هستند . - ۵۳ و حيله و مکر کردند و خداوند در مقابل مکر نمود و او بهترین مکر کنندگان باشد . - ۵۴ زمانیکه گفت خداوند که ای عیسی بتحقیق من بپایان می‌رسانم برنامه زندگی تو را و بلند کننده هستم تو را بسوی خودم و پاک کننده‌ام تو را از آلودگیهای آنانکه کفر می‌ورزند ، و قرار دهنده هستم آنانرا که پیروی تو را کردند در مرتبه بالاتر افراد کافرین تا روز قیامت ، سپس بسوی من است برگشت شماها ، پس حکم می‌کنم در میان شما در آنچه بودید در آنها اختلاف می‌کردید . - ۵۵ .

تفسیر :

۱ - رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ :

حواریون پس از تعهد بآنکه از یاران خداوند متعال و رسول گرامی او در مسیر سلوک بجانب خدا باشند : توجه بسوی خداوند متعال کرده و عرض کردند که ، پروردگارا ما ایمان آوردیم بآنچه نازل کردی از کتاب آسمانی انجیل و از کلمات و احکام و دستورهای مقدس ، و پیروی کردیم از رسول گرامی تو در جهت عمل ، پس ما را در جمله شاهدین ثبت کن .

و شُهود : حضور و اشراف داشتن با حصول یقین است .
 و کتابت : تثبیت و ضبط اموریست که در باطن امر باشد .

و أمّا تعبیر با مَعَ نه با مِین برای تعمیم مفهوم درخواست است که محتاج بتقیّد بیشتر نبوده و پذیرشش سهل باشد ، و هم از لحاظ اینست که اِشعار بخودبینی و خودستایی نباشد .

و أمّا تقدیم ایمان بما اُنزِلَ ، بر اِتّباع رسول برای اینکه آنچه نازل می‌شود از جانب خداوند متعال بی‌واسطه مربوط بخداوند است ، و أمّا اِتّباع از اقوال و اَعمال و دستورهای رسول اکرم ، قهراً بواسطه رسول اکرم صورت خواهد گرفت .

۲- و مَكْرُوا و مَكَرَ اللّٰهُ و اللّٰهُ خَيْرُ المَاكِرِيْنَ :

و این آیه مربوط است به جمله - فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الكُفْرَ .
مَکَر : اندیشه و تدبیری است بمقصد ضرر زدن بدیگری بی آنکه اِظهار و آشکار کند نظر خود را .

پس در مفهوم مکر سه قید منظور می‌شود - تدبیر ، اِضرار ، اِخفاء و چون اینمعنی نسبت داده شود بخداوند متعال : دو قید - تدبیر ، اِخفاء - مورد لزوم نشده ، و تنها قید اِضرار ، باقی می‌ماند .

زیرا خداوند متعال علم و قدرت او نامحدود بوده ، و محتاج به تدبیر و فکر و اندیشه در انجام امور نیست .

و موضوع اِخفاء : بخاطر ضعف و محدودیت قدرت ، و یا خوف از سوء نیت و عمل دیگران ، ناشی می‌شود ، و خداوند متعال وضعی نداشته ، و باکی از مخالفت دیگران ندارد .

آری خدا با اِرادۀ نافذ و تمام خود هر چه را که بخواهد انجام می‌دهد . و چون او در مقابل مکر دیگران قرار گرفته ، و تدبیر و نقشه سوء و نیت فاسد آنانرا در مقابل حقّ و تکوین و تشریح اِلّهی توجّه نمود : در هر زمان محدودیکه بخواهد ، مکر آنها را نقش بر آب و باطل کرده ، و به مجازات و جزاء سوء عمل آنها حکم قطعی خواهد داد .

و باید توجه کرد که مجازات در مقابل سوء عمل : عین عدالتخواهی و حق طلبی و طرفداری از افراد ضعیف و حقایق باشد .

و اگر خداوند متعال با علم محیط و با قدرت نامحدود و با اراده نافذ خود ، از تدبیر سوء جنایتکاران و ستمکاران جلوگیری نکند : نقشه عادلانه تکوین و نظم دقیق تشریح بهم خورده و بی نتیجه خواهد بود .

۳- **إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا :**

کلمه **إِذْ** : دلالت می کند بظرفیت در زمان گذشته ، و متعلق است به مکر الله ، و نظر بذکر موردی از مصادیق مکر الهی است در مقابل مکر دیگران یعنی افرادی که عیسی (ع) از آنان احساس کفر و خلاف کرده ، و عده ای از آنها بعنوان حواری جدا شده بودند .

پس تمام مکر و اندیشه سوء آنان باطل شده و خداوند متعال حضرت عیسی و پیروان او را تا آخر بیهود برتری داد .

و **تَوَفِّي** : بمعنی أخذ و اختیار کردن وفاء است ، و وفاء بمعنی بانجام رسانیدن تعهد و اتمام عمل کردن به پیمان باشد .

و وفاء بتعهد اعم است از اینکه در مقام تکوین باشد یا تشریح ، و از طرف عبد باشد و یا از جانب خداوند متعال .

و در اینجا نظر به التزام و تعهد تشریحی است که از جانب خداوند متعال در مورد مأموریت و رسالت حضرت عیسی بود ، زیرا از لوازم مأموریت دادن و ارسال رسول ، اینستکه او را حفظ کرده و از جهات مادی و معنوی زندگی او را تأمین فرماید ، تا بتواند در انجام دادن مأموریت و وظیفه رسالت موفق باشد .

پس معنی **تَوَفِّي** و وفاء : بانجام رسانیدن تعهد است نه موت .

و **رفع** : قرار دادن چیزی است در مقام بلند ، خواه از جهت ظاهری و مادی

باشد و یا از جهت معنوی و روحانی . و اینمعنی در مقابل مفهوم خفض و انخفاض است .

و منظور رفعت روحانی و بلند قرار دادن مقام معنوی آنحضرت است که در جهت مقامات لاهوتی قرار بگیرد .

و اینمعنی هم اعمّ از حالت محیط عالم مادّی و ماورای مادّه باشد .

پس این کلمه نیز دلالتی بر موت و پس از موت ندارد .

و مُطَهَّرک : از مادّه طهارت که بمعنی پاک و پاکیزه بودن است خواه در جهت مادّی باشد یا معنوی .

و در اینجا تطهیر بنحو مطلق ذکر شده ، و شامل می شود بتطهیر از آنچه در افراد کفّار وجود دارد از خبائث و آلودگی های ظاهری و روحانی ، چون آلودگیها و ناپاکیهای در آداب و اعمال و اخلاق و صفات و افکار و اعتقادات .

و آثار این آلودگیها قهراً در جامعه بسط پیدا کرده ، و دامنگیر همه افراد خواهد شد ، مگر آنکه کسی از آن محیط خود را بیرون کشیده ، و هیچگونه اختلاطی نداشته باشد .

و البته این تطهیر و بیرون رفتن از اجتماع : لازمست با حفظ شرائط و رعایت همه خصوصیات لازم صورت بگیرد تا از جهات دیگر ضرر و خسارتی متوجه نگردد ، و از این لحاظ سه مرحله در اینجا ذکر شده است :

اول - توقی که بانجام رسانیدن تعهدیکه شده است ، از لحاظ حفظ و حراست و إعانت و تقویت و تکمیل مأموریتی که در جهت رسالت دارد .

دوم - رفع مقام که مقصود است ، و لازمست اینجهت در برنامه زندگی منظور گشته ، و هدف اصلی در همه حرکات و امور و فعالیتها قرار بگیرد .

سوم - تطهیر از آلودگیهای عَرَضی و تَخَلّص از خبائث اعمال و افکار مخالفین حقّ ، که پس از مرحله توقی ذاتی ، و ترفیع مقام : در مرحله سوم واقع شده ، و

مصونیت محقق می‌شود .

و در این سه مرحله که توجه و لطف خاص بانحضرت شده است ، هرگز دلالتی بموضوع فوت و موت آنحضرت نیست ، بلکه نظر بجهت ترفیع مقام و لطف مخصوص الٰهی است .

۴ - وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ :

پس خداوند متعال بعد از ذکر خصوصیات و امتیازات حضرت عیسی (ع) ، در رابطه پیروان آنحضرت فرمود که : آنانکه از شریعت تو پیروی می‌کنند برتری و تفوق پیدا خواهند کرد تا روز قیامت ، بر افرادی که رد کرده و مخالفت نمودند .

و این پیشگویی خداوند متعال تا امروز که قرن نوزدهم میلادی است ، صورت خارجی پیدا کرده ، و همیشه ملت یهود که از مخالفین درجه اول مسیحیین بودند و هستند ، در زیر حکومت و پرچم آنان زندگی می‌کنند .

و **جَعَلَ** : قرار دادن چیز است خواه در جهت تقدیر خصوصیات موضوعی صورت بگیرد ، و یا در مقام تشریح احکام باشد .

و **جَعَلَ** پس از تکوین و ایجاد بوده ، و در موارد تقدیر یا تدبیر و یا تقریر چیزی استعمال می‌شود .

و **قیامت** : از ماده قوام و قیام بوده ، و بمعنی بر پا شدن و فعلیت پیدا کردن چیزی است ، و در روز قیامت که از آغاز درگذشت از این عالم شروع می‌شود : همه آنچه در بواطن و سرائر و استعدادها هست فعلیت پیدا کرده و ظاهر و آشکار می‌شود .

و **أَمَّا** مقید کردن بادامه این جریان تا روز قیامت : برای اینکه در قیامت ضوابط دیگری که بطور کلی ظهور حق است ، حاکم شده و ضوابط گذشته از بین می‌رود .

آری در قیامت عناوین و انتسابات و ملتیت و قومیت و سایر اعتبارات دنیوی از میان برداشته شده و حق حکمفرما می‌شود .

و أمّا مسلمین که پیروی از پیغمبر اسلام می‌کنند : در حقیقت از پیروان حضرت مسیح و بلکه از حضرت موسی (علیهما السلام) هستند ، زیرا پیغمبر اسلام مصدّق آنها بوده ، و کمال احترام و تعظیم را از آنها بجا آورده است ، و آنها نیز مصدّق پیغمبر اسلام بوده ، و در تورات و انجیل از آنحضرت بشارت داده‌اند .

(رجوع شود به ۷۶ بقره)

۵- ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ :

مَرْجِع و رُجُوع : مطلق برگشتن است بمحیط سابق مکان باشد ، یا حالت ، یا عمل ، و مادّی باشد یا روحانی .

و حُكْم : فرمان قاطع است ، در هر رشته‌ای که باشد .

و اختلاف : از مادّه خَلْف که بمعنی پشت سر و عقب باشد ، و از باب افتعال دلالت می‌کند باختیار کردن برنامه خلاف و چیزیکه در پشت سر قرار بگیرد ، خواه حقّ باشد یا باطل .

و این مرحله پس از قیامت : و مقام صدور حکم قطعی است که از جانب قاضی صددرصد عادل و محیط نامحدود و عالم و قادر صادر شده ، و کوچکترین ضعف و انحرافی از حقّ نخواهد داشت .

و عنوان اختلاف همیشه بطرفی اِطْلَاق و صدق می‌کند که در مقابل حقّ مخالفت کرده ، و حقیقت را به ردّ کردن به پشت سر اندازد . و چون طرف دیگر پابند به حقّ است ، و حقّ همیشه و در همه احوال ثابت است : عنوان اختلاف باو صدق نمی‌کند .

پس منظور از اختلاف کننده در همه موارد کسی یا افرادی باشند که با حقّ مقابله کرده و آنرا پشت سر گذاشتند .

و آنان هستند که در محکمه عدل اِلَهی حاضر شده ، و به پرونده آنها بطور دقّت و تحقیق رسیدگی گشته ، و حکم قطعی صادر می‌شود .

روایت :

در عیون الأخبار (باب ۱۱ ح ۱۹) سؤال کردم از امام هشتم (ع) از
سَخِرَ اللهُ ، و مَكْرُوا و مَكْرَ اللهُ ، و يُخَادِعُونَ اللهُ و هُوَ خَادِعُهُمْ ؟ فرمود : خداوند
متعال سُخره و مکر و خُدعه و استهزاء نمی‌کند ، بلکه جزاء سُخریه و مکر و خُدیعه و
استهزاء را می‌دهد .

توضیح :

بطوریکه گفتیم ردّ ظلم و تجاوز ، و مقابله کردن با باطل ، و طرفداری از حق : از
وظائف لازم بوده ، و مجازات چنین افراد باقتضای عدل و عقل از احکام واجب
شمرده می‌شود .

و در مقام مجازات لازمست بمثل و مانند عمل قبیح و نامشروع مقابله بشود ، و
ضمناً در مجازات نتیجه عمل در نظر گرفته می‌شود .

مثلاً اگر در استهزاء یا در مکر یا در خُدعه یا در سُخریه ، نظر به ضرر زدن یا
تحقیر یا ظلم و تجاوز یا دشمنی است : در مقام مجازات نیز همان هدف در نظر
گرفته شده ، و مطابق آن معامله می‌شود .

لطائف و ترکیب :

۱ - مُتَوَفِّیک : خبرِ اِنّی است ، و رافعک ، و مُطَهَّرک ، و جاعل ، عطف باشند به
متوفیک .

۲ - اتَّبَعُوكَ : صلّه است به الَّذین ، و جمله مفعول جاعِل باشد .

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ . - ۵۶ وَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ . - ۵۷ ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ . - ۵۸ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . - ۵۹ .

لغات :

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا : پس اَمَّا - آنانکه - رد کردند .

فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا : پس شکنجه می‌کنم آنها را - شکنجه - شدید .

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا : در - دنیا - و آخرت - و نیست .

لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ : برای آنها - از - یاری کنندگان .

وَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا : و اَمَّا - آنانکه - ایمان آوردند .

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ : و عمل کردند - نیکوکاریها را .

فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ : پس بانجام میرساند آنها را - مرزدهای آنها را .

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ : و خداوند - دوست نمی‌دارد .

الظَّالِمِينَ ذَلِكَ : ستمکاران را - این موضوع و سخن .

نَتْلُوهُ عَلَيْكَ : طرفداری و تجلیل می‌کنیم - بر تو .

مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ : از - نشانیها - و ذکر و یادیت .

الْحَكِيمِ إِنَّ مَثَلَ : قاطع - بتحقیق - مثال .

عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ : عیسی - در رابطه - خداوند .

كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ : چون مثال - آدم است - آفریده او را .

مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ : از - خاک - سپس - گفته است .

لَهُ كُنْ فَيَكُونُ : برای او - باش - پس هست شده است .

ترجمه :

پس اَمَّا اَنانکه ردّ و مخالفت کردند : پس عذاب می‌کنم آنها را عذاب سخت در زندگی دنیا و در آخرت ، و نباشد برای آنها از یاری کنندگانی . - ۵۶ و اَمَّا اَنانکه ایمان و گرایش پیدا کردند و هم بجا آوردند اعمال شایسته و نیکو : پس تمام می‌کنیم برای آنان مرزدهای آنها را ، و خداوند دوست نمی‌دارد ستمکارانرا . - ۵۷ و این سخن که می‌خوانیم بر تو از آیات و نشانیهای خدا و یاد محکم و قاطع او است . - ۵۸ بتحقیق مثال و جریان عیسی چون مثال آدم باشد که آفریده است او را از خاک ، و سپس گفته است او را که باش ! و شده است . - ۵۹ .

تفسیر :

۱ - فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ

ناصِرِينَ :

كُفْر : ردّ کردن و بی‌اعتنایی و مخالفت نمودن است .

عَذَاب : شکنجه‌ایست که مطابق افکار و اخلاق و اعمال سوء باشد .

می‌فرماید : اَنانکه در مقابل رسول ما مسیح (ع) که آیت بزرگ و نشاندهنده مقامات عظمت و قدرت و اراده اِلهی است ، کافر شده و ردّ و بی‌اعتنایی نمودند : در حقیقت با ما مخالفت کرده ، و آیت ما را ردّ نمودند ، و قهراً در ادامه زندگی خود آثار و لوازم عمل خود را که مطابق و مقتضای اعمال آنها است ، مشاهده خواهند کرد ، و در این جریان هرگز نتوانند برای حفظ و ایمن بودن خودشان یار و یاور پیدا کنند .

و بطوریکه در آیه چهارم ذکر شد : کفر با آیات اِلهی از جهت مخالفت و ردّ حقّ

شدیدتر و بالاتر از ردّ و کفر بخداوند متعال است .

زیرا برای مردم عادی تنها وسیله و راه شناخت و ارتباط با خداوند متعال ، آیات

او است .

و أمّا شمول عذاب در دنیا و آخرت : برای اینستکه با کفر و ردّ و خلاف آیاتِ اَلْهٰی ، حقیقت ارتباط فیما بین بنده و خداوند متعال قطع شده ، و قهراً شخص مخالف از توجّهات و اَلطاف و رحمت‌های مخصوص اَلْهٰی محروم و منقطع خواهد شد .

و این محرومیت در امتداد زندگی انسان دنیوی باشد یا اخروی ، ادامه پیدا خواهد کرد ، زیرا کسیکه رابطه خود را از خداوند متعال قطع کرد : در زندگی مادی نیز از اَلطاف و عنایات و توجّهات مخصوص او بی‌بهره خواهد بود ، و از این نظر است که کلمه - و الآخره - ، بتعبیر - و فی الآخره ذکر نشده است ، تا دلالت به وحدت کند .

و باید توجّه داشت که : منقطع شدن از خداوند متعال ، فرقی از جهت دنیا و آخرت نداشته ، و متلازم همدیگر باشند ، و اگر کسی از اَلطاف خاصّ او در آخرت بی‌بهره شد : صددرصد در دنیا نیز چنین خواهد بود .

و اکثر مردم زندگی خوش دنیوی را بمعیار دارا بودن مال و ملک می‌پندارند ، در صورتیکه مال و ملک هرگز سبب سعادت و خوشی و آسایش و آزادی و عافیت نشده ، و بلکه موجب گرفتاری و تقید و وابستگی و زحمت و ناراحتی فکری و بدنی خواهد بود .

۲ - و أمّا الَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِیُوقِیْهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا یُحِبُّ الظَّالِمِیْنَ :

می‌فرماید : و أمّا آنانکه گرایش پیدا کردند بحضرت مسیح و اعمال صالح و شایسته انجام دادند ، پس تتمیم می‌کند خداوند متعال مزدهای آنانرا و بیایان می‌رساند آنچه را که برای افراد صالح و نیکوکار تعهد فرموده است ، و خداوند ستمکارانرا دوست نمی‌دارد .

و بالاترین ظلم اینست که انسان در مقابل خداوند که خالق و پروردگار است و در مقابل آیات او ظلم کرده ، و با نشانیها و نقشه‌ها و فرموده‌های او ستیزه و مخالفت کند .

آری حبّ نفس أمر طبیعی و عقلی و وجدانی است ، و انواع محبت‌ها بحبّ نفس برگشته ، و برای علاقه بخود صورت می‌گیرد .

و اینمعنی درباره خداوند متعال نیز بوجه کامل محقق است ، زیرا اگر خداوند متعال ذات خود را دوست نداشته باشد : این تجلیات و آفرینش و اظهارات برای چیست .

و أمّا جهت محبتّ : برای اینستکه ذات او مبدء کمال و جمال و بهاء و جلال و عظمت بوده ، و نور او مطلق و نامحدود و ازلی و ابدی و غنیّ بالذات و بی‌نیاز مطلق است .

و محبتّ بچنین وجودی که جمال و کمال مطلق است : أمر وجدانی و طبیعی و عقلی است ، مخصوصاً که وجود خود باشد .

و بطوریکه خداوند امر بگرایش و ایمان بخود و آیات خود فرموده و آنها را دوست می‌دارد : در مقابل مخالفین و معاندین را مبعوض دارد .

آری خداوند متعال دوست می‌دارد که همه بندگان او راه کمال و جمال و نور و صفاء را پیموده ، و از آلودگی و تاریکی و جهل برکنار باشند .

۳ - ذَلِك تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ :

تُلوّ : از باب نصر ، در پی چیزی یا در کنار آن قرار گرفتن است بطوریکه آنها در پیشروی خود قرار داده و از آن تجلیل یا پیروی کند .

و در اینجا خداوند متعال این آیات گذشته را در معرض دیگران قرار داده ، و از آنها تجلیل و تکریم می‌فرماید .

و این آیات اشاره می‌شود به جریان امر حضرت زکریّا و مریم و یحیی و عیسی

علیهم السلام ، و حالات پیروان و مخالفین آنها ، و چگونگی سعادت و روحانیت و اقبال مؤمنین ، و شقاوت و گرفتاری و عذاب و محرومیت مخالفین در دنیا و آخرت .

و دقت و فکر و تدبیر در این جریانها ، انسانرا بمقامات صفات و عظمت لاهوتی هدایت خواهد کرد .

و اما فرق آیت و ذکر : آیت چیزیست که مورد توجه واقع شده و بوسیله آن بمقصود اصلی هدایت شود .

و ذکر : بمعنی تذکر و یاد کردن و توجه پیدا کردن است .

پس آیت یک موضوع خارجی است که نشان دهنده باشد ، خواه تکوینی باشد ، و یا لفظی .

و ذکر بمعنی یاد کردن و توجه پیدا کردن است در مقابل غفلت و فراموشی ، خواه بوسیله زبان صورت بگیرد ، و یا بقلب ، و یا خود موضوع بحال طبیعی تذکر و ذکر باشد ، مانند کتاب آسمانی ، و در این قسمت مبالغه نیز بکار می‌رود .

و ذکر موجب تحقق ارتباط و بهم پیوستگی بوده ، و آن مخصوصتر و بالاتر از آیت است ، زیرا نشان دادن اعم از ارتباط است . و از این لحاظ پس از آیات آمده است .

و کلمه حکیم دلالت می‌کند به قاطع و یقینی بودن آن .

۴- **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ :**
مَثَل و مَثَل : بوزن حَسَن و مِلْح ، در موردی اطلاق می‌شوند که در صفات اصلیله شباهت پیدا شود .

و عِنْدَ : دلالت می‌کند بارتباط ما بعد او بما قبلش .

و تُرَاب : از ماده تَرْبَة که بمعنی خضوع و مَسْكَنَة است ، و باین لحاظ به خاک که در نهایت خضوع و ذَلَّت است : تراب گفته شده است . و بعید نیست که کلمه تراب

مبدء اشتقاق باشد ، و اشتقاق إنتزاعی بعضی از کلمات از آن مسلّم است ، مانند تَرْبَةً ، تَرْبَاء ، و تَرْبَ بمعنی أصابه التراب و لَصِقَ به .

پس از آنکه بیان و اشاره‌ای بآیات گردید ، فرمود : در این مورد مسأله مشکلی از جهت طبیعی پیش نیاید که چگونه می‌شود حضرت عیسی (ع) با نبودن پدر متکوّن و متولد شود !

می‌فرماید : این شبهه بصورتِ مشکلتر در وجود حضرت آدم (ع) موجود است ، زیرا بطور مسلّم آنحضرت نه پدری داشت و نه مادر ، و اگر اسمی از آدم نه بریم ، آدم اوّل و بلکه هر حیوان نخستین نه پدری باید داشته باشد و نه مادر !

و پاسخ این شبهه : وجود نفوذ قاطع إرادة إلهی است که بصورت جمله کُنْ فیکون - جلوه می‌کند ، و در ۴۷ توضیح داده شد .

آری در جهان طبیعت همه موجودات و حوادث با علل و اسباب پیدا می‌شوند ، و این سنت إلهی است .

مگر آنکه در موردی با إرادة نافذ خداوند متعال طبق مَشِیّت او تکوئی باشد که علّت تامّه همان إرادة إلهی خواهد بود .

و أمّا مفهوم آیه کریمه چنین می‌شود که : شبیه و مُمَثَّل حضرت عیسی از لحاظ تکوین و صفات اصیل و خصوصیات آفرینش چون مُمَثَّل حضرت آدم است که از خاک آفریده شد .

و منظور تشبیه ذات حضرت عیسی بحضرت آدم و ذات او نیست ، بلکه تشبیه مثال و خصوصیات او است بمثال و خصوصیات آدم .

و قید کلمه عِنْدَ اللَّهِ : اشاره به همین خصوصیت در مرحله تکوین است ، که مرحله ارتباط موجود شدن با خالقیت باشد .

و باین قید منظور با کلمه - خَلَقَ من تراب ، اشاره شده است ، یعنی همینطوریکه در خلقت آدم ، رابطه در ما بین خالق و مخلوق تراب بوده است نه

أَبْوَيْنَ ، در اینجا نیز رابطه مَشِيَّتِ إلهی است نه والد .
و زمینه خلقت در اینجا وجود حضرت مریم است ، چنانکه زمینه در آنجا وجود
تراب بوده است .

روایت :

در تفسیر برهان از امام هشتم (ع) که فرمود : مشتبه نشده است امر یکی از
انبیاء و حجج إلهی برای مردم مگر جریان امر حضرت عیسی (ع) ، زیرا او در حال
حیات از زمین بالا رفت ، و در میان آسمان و زمین روح او از بدنش جدا گشت ، و
سپس بلند شد بسوی آسمان و روحش بر او برگشت ، و معنی آیه کریمه إني
مُتَوَفِّيكَ و رَافِعُكَ إِلَيَّ و مُطَهِّرُكَ - همین است .

توضیح :

- ۱- در آیه ۴۷ گذشت که وجود و زندگی حضرت عیسی مناسبت و نزدیکتر بود
بعالم ملکوت تا عالم ماده ، و هیچگونه تعلقی بجهان ماده نداشته و از هر جهت
لطافت ملکوتی داشت .
- ۲- اینمعنی در ادامه حیات و انتقال او مسلم است ، و اما خصوصیات و جزئیات
درگذشت او از جهت فهم ما قابل تحقیق و دقت نیست ، و بنحو کلی از وقائعی است
که برخلاف ضوابط ظاهری و مادی است .
- ۳- آنچه در این حدیث تصریح شده است : اینکه بحال حیات از زمین بالا رفته
است ، و در میان زمین و آسمان تحوُّلی پیدا کرده است .
- ۴- و حدیث شریف دلالت می کند بر اینکه : این بالا رفتن از جهت روحانی بوده
است ، نه مکانی و مادی ، و مخصوصاً اینکه بدن او جسم لطیف ملکوتی بوده است ،
و اگر نه : بالا رفتن مکانی و بسوی آسمان مادی بی فائده بوده و بلکه موجب

گرفتاری است .

۵- پس منظور از برگشتن روح بر او : رجوع بدن برزخی و ملکوتی باید باشد ، تا ملحق بعالم ملکوت و ملکوتیان گردد .
پس این مطالب با مضامین آیات کریمه وفق می‌دهد ، و بیش از این از راه عقل و نقل سند محکمی بدست نداریم .

لطائف و ترکیب :

- ۱- فَأَمَّا الَّذِينَ : مبتداء است ، و خبرش - فَأَعَذَّبَهُمْ ، است .
- ۲- ذَلِكَ تَتْلُوهُ : مبتداء و خبر ، و من الآیات ، حال است از ضمیر .
- ۳- إِنَّ مَثَلًا : مثل اسمِ إِنَّ ، و كمثل ، خبر ، و خلقه ، حال است از آدم ، و ثم قال ، برای ترتیب در فکر و تقدیر است نه زمانی .

أَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَاتَكُنْ مِنَ الْمُؤْمَرِينَ . . ۶۰ . فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ . . ۶۱ .

لغات :

- أَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ : حق - از پروردگار تو باشد .
فَلَاتَكُنْ مِنَ الْمُؤْمَرِينَ : پس مباش - از تردد کنندگان .
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ : پس کسیکه - مجادله کن تو را - در آن .
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ : از - پس - آنچه - آمد تو را .
مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ : از علم و یقین - پس بگوی .

تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا : بیایید - بخوانیم - پسران ما .
وَأَبْنَاءَكُمْ و نِسَاءَنَا : و پسران شما را - و زنهای ما .
و نِسَاءَكُمْ و أَنْفُسَنَا : و زنهای شما را - و خودمان .
و أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهُلُ : و خود شما را - سپس تضرع کنیم .
فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ : پس قرار بدهیم - لعنت - خدا را .
عَلَى الْكَاذِبِينَ : بر دروغگویان .

ترجمه :

حقّ و واقعیت از پروردگار تو است ، پس مباش از افراد تردّد کنندگان . . ۶۰ پس کسیکه مجادله و گفت و شنید کرد با تو در موضوع حضرت عیسی ، پس از آنکه تو را علم و یقین حاصل شد : پس بگوی بآنها که بیایید بخوانیم پسران ما و شما را و زنان ما و شما را و نفسهای خودمانرا از ما و شما ، سپس تضرع کنیم ، و درخواست کرده و قرار بدهیم لعنت خدا را بر دروغگویان . . ۶۱ .

تفسیر :

۱ - الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَاتَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ :

این آیه کریمه در ۱۴۷/۲ ذکر شده و تفسیرش بیان شد .
و حقّ : مصدر باشد یا صفت ، بمعنی ثبوت و پا برجا است .
و امتراء : اختیار کردن ادامه عمل یا حرکتی است تا نتیجه‌ای گرفته شود ،
مانند ادامه جدل و ادامه فکر و تردّد .

و منظور اینکه : آنچه از جانب خداوند متعال ظاهر می‌شود ، صددرصد حقّ و ثابت بوده ، و جای تردید و شکّ و اندیشه نباشد ، اگر چه همه مخالف و دشمنی کنند ، زیرا علم او بر همه جزئیات و کلیات و گذشته و آینده و آشکار و

پوشیده، احاطه داشته، و ذره‌ای از محیط علم او بیرون نمی‌شود. و جریان زندگی حضرت مریم و فرزندش حضرت عیسی بهمان طوری است که در آیات الهی ذکر شد، و گفته‌های دیگران بهرنحوی باشد، هرگز با کلام پروردگار متعال معارضه نمی‌کند.

و نباید کوچکترین تردید و شکی در مقابل کلام خداوند متعال بخود راه داده، و در گفتار خداوند متعال متزلزل شد.

۲ - فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ :

پس چون ذکر شد که واقعیت و حق همیشه و در همه امور از جانب خداوند متعال است، و جریان زندگی و مقامات معنوی و درگذشت حضرت عیسی و مادرش که گفته شد، لابد برای تو مفید علم و یقین خواهد بود، و پس از آن با افرادی که بآیات الهی معتقد نبوده و در این موضوعات از گفت و شنید و مجادله کردن دست بر نمی‌دارند: بگوی که مجادله‌ایکه در آن تفاهم نیست نتیجه قاطع نمی‌دهد، و بهتر است که ما برای قطعی شدن نتیجه برنامه مباحثه را در میان خود بگذاریم.

و مباحثه اینست که دو طرف متخاصم که قانع به احتجاج و تفاهم نیستند، تنها یا با نزدیکان و خواص خودشان دست بتضرع و توجه و استغاثه برداشته، و برای طرفیکه حق و واقعیت دار است، طلب موفقیت و غلبه می‌کنند.

و مباحثه: از ماده بهل که بمعنی ترک و تخلیه است، و مفاعله دلالت می‌کند با استمرار این ترک، و این معنی تطبیق می‌شود به ترک خود و افکار خود و توجه خالص بخداوند متعال و درخواست حاجت.

و اِبْتِهَال: از باب افتعال بمعنی اختیار و انتخاب کردن ترک و تخلیه است، یعنی انتخاب برنامه ترک أغراض و منافع شخصی، و تخلیه خود از نیات مادی، و

حقیقت تضرع همین است .

البته لازم است در این مورد این تضرع بحال خلوص کامل و توجه تامّ قرار گرفته ، تا با قلب پاک درخواست حاجت و موفقیت شود .

و لعن : دور کردن از رحمت و خیر و احسان و توجه مخصوص است ، و چون اینمعنی باجابت رسیده ، و طرف مورد لعن الهی قرار گرفت : قهراً گرفتاری شدید ظاهری و باطنی پیدا گشته ، و اثر لعن و ملعون شدن برای طرفین و دیگران روشن خواهد شد .

و این امر بخاطر ظهور حقّ و محو باطل و هدایت شدن دیگران باشد .
و از این آیه کریمه استفاده می شود که : برای ریشه کن کردن و قطع ریشه اختلاف ، بجز استدلال و احتجاج و مکالمه که به بُن بست رسیده ، و طرفین با همدیگر نتوانند تفاهمی پیدا کنند : میتوان از برنامه تضرع و مباحله که از روی صدق و خلوص کامل صورت گرفته ، و در امور مربوط بمعارف و اصول دینی باشد : استفاده کرد ، بشرط اینکه حقیقت نزد یک طرف قطعی و یقینی باشد ، چنانکه فرمود : مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ .

و أمّا اگر موضوع بحث مربوط باصول معارف الهی نبوده ، و با حالت تضرع خالص و با ابتهال صورت نگرفته ، و نزد یک طرف یقینی و قطعی نباشد : جای مباحله نخواهد بود .

روایت :

در تفسیر قمی از امام ششم (ع) است که فرمود : نصاری نجران (که نام آبادی بود نزدیک بیمن در جهت شمالی حجاز) آمدند بخدمت رسول اکرم (ص) ، و بزرگ آنها عاقب و اهتم و سید بود ، گفتند : شما ما را بچه دعوت می کنید ؟ فرمود : باینکه شهادت بدهید بتوحید که خدایی نیست مگر او ، و باینکه من از جانب او

رسول هستم ، و اینکه حضرت عیسی بنده مخلوق خدا بوده و مانند انسانهای دیگر زندگی کرده و می خورد و می خوابید .

گفتند : پدر او کیست و کی بود ؟

فرمود : شما درباره حضرت آدم چه می گوئید ، آیا او بنده و مخلوق خدا بوده ، و می خورد و می خوابید و ازدواج می کرد ، و آیا پدر او کی بوده است ؟

آنها ساکت شده و متحیر شدند .

پس این آیه شریفه نازل شد که : **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ .**

سپس رسول اکرم (ص) فرمود : اگر قبول حق نکرده و به مجادله ادامه می دهید : پس مباحله کنیم ! و هر طرفیکه کاذب شد لعن بر آن از جانب خداوند نازل خواهد شد .

گفتند : روی انصاف سخن گفتی ، و قرار بر آن گذاشتند .

چون بمنزل خود برگشتند ، بزرگان آنها گفتند : اگر با أصحاب و قوم خود با ما مباحله کرد ، مانعی نیست ، و اگر با خانواده و أهل بیت خود برای مباحله آمدند : هرگز حاضر نشوید ، زیرا در این صورت معلوم می شود که او بگفته خود یقین قاطع دارد .

چون وقت معین شد : پیغمبر اکرم همراه دو فرزندش حسن و حسین و دخترش فاطمه و دامادش علی ، حاضر شدند .

نصاری گفتند : این چهار نفر را معرفی کنید ؟

چون دیدند که آنها چهار نفر از خواص أهل بیت او هستند ، فکر و تأمل کرده ، و اظهار کردند : ما می خواهیم مصالحه کنیم ، و حاضر هستیم بهر طوریکه انصاف می دهید جزیه بدهیم .

توضیح :

- ۱- گفتیم که مباحله شرایطی دارد :
- اول : در امور مربوط باصول معارف اِلهی ، و در اینمورد بحث در تعیین رسول خدا و لزوم اطاعت او و صحت اظهارات او بود .
- دوم - در موردیست که ظاهراً طرف طالب حَقّ بوده ، و باطناً هیچگونه حاضر به تسلیم و قبول کردن و خضوع نباشد .
- سوم - طرف حَقّ ، قاطع و علم شهودی واقعی بعقیده خود داشته ، و سخن طرف را صددرصد خلاف حقیقت بداند .
- چهارم - بقصد خالص و برای روشن شدن حَقّ و با حال تضرّع و خشوع کامل انجام بگیرد ، نه برای اثبات سخن خود .
- پس مباحله در غیر این شرائط صحیح نباشد : مانند اختلاف در مباحث علمی ، در فروعات عقیدتی که باید بحث و تحقیق شود ، یا در موردیکه طرف حاضر به تفاهم بوده و در صورت روشن شدن موضوع قبول کند ، و یا طرف حَقّ و واقع بین ، یقین قاطع و شهودی ندارد ، و یا نیت خالص صددرصد نباشد .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - الْحَقُّ : مبتداء ، و لام برای جنس است ، و مِن رَبِّكَ ، خبر است .
- ۲ - مِنَ الْمُؤْمِنِينَ : این تعبیر اکمل در نهی است از - فَلَا تَكُنْ مِمَّنْ ، زیرا در تعبیر اول اشاره بأفرادیست که مسلماً ممتری ، هستند .
- ۳ - فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ : ضمیر بحَقّ بر میگردد ، یعنی پس از شناخت حَقّ ، و توجه باینکه حَقّ از خدا است ، اگر محاجّه ادامه پیدا کرد ، پیشنهاد مباحله کن . و کلمه مَنْ برای موصول و شرط است .
- ۴ - تَعَالَوْا : بمعنی بیایید ، و أصل آن از عَلَوْ بمعنی بلند شدن است ، و ناقص

واوی است .

۵ - نَدْعُ : در جواب امر - تعالوا ، آمده است ، و نبتهل و نجعل ، معطوف بآن باشند .

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . - ۶۲ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ . - ۶۳ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ . - ۶۴ .

لغات :

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ : بتحقیق - این - هر آینه آن - قصه .
 الْحَقُّ و مَا مِنْ إِلَهٍ : حق است - و نیست - از - معبودی .
 إِلَّا اللَّهُ و إِنَّ اللَّهَ : مگر - خداوند - و بتحقیق - خداوند .
 لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ : هر آینه او - غالب و بالا - و حکیم است .
 فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ : پس اگر - اعراض کردند - پس بتحقیق - خدا .
 عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ : آگاه است - به تباہکاران .
 قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ : بگوی - ای - پیروان کتاب .
 تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ : بیایید - بسوی - کلمه ای .
 سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ : برابر است - میان ما - و میان شما .
 أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ : اینکه عبادت نکنیم - مگر - خدا را .
 وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا : و شریک قرار ندهیم - باو - چیز را .

و لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا : و نگیرد برخی از ما - بعضی را .
 أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ : خدایان - از غیر - خداوند .
 فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا : پس اگر - إعراض کردند - پس بگویید .
 أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ : گواه باشید - بتحقیق ما - در تسلیم هستیم .

ترجمه :

بتحقیق این امور که نقل کردیم هر آینه آن وقایعی است حقّ و ثابت ، و معبودی نیست مگر خداوند ، و بتحقیق خداوند هر آینه او است غالب و برتر و صاحب حکم قاطع . - ۶۲ پس اگر رو برگردانیدند پس بتحقیق خداوند عالم و آگاه است به تباهکاران . - ۶۳ بگوی ای پیروان کتاب بیایید بر کلمه‌ایکه برابر است در میان ما و شما اینکه پرستش نکنیم مگر خداوند متعال را ، و شریک قرار ندهیم به او چیزی را ، و نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان از غیر خداوند متعال ، پس اگر إعراض کردند پس بگویید که شاهد و گواه باشید که بتحقیق ما تسلیم حقّ هستیم . - ۶۴ .

تفسیر :

۱ - إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ :
 قَصٌّ وَ قَصَصٌ : عبارت است از روایت کردن جریانیکه مضبوط بوده و واقعیت داشته ، و مطابق واقع باشد .

و صیغه جمع قَصَصٌ است . و قصاص از همین مادّه و بمعنی مقاصّه ، و حکایت عملی آمریست که واقع شده است .

می‌فرماید : جریانهای گذشته از حضرت عیسی ، و پیروان او ، و أهل کتاب ، و نجران ، و مثل و شبیه بودن آنحضرت به آدم (ع) ، همه از حکایت‌های حقّ و

واقعیت دار بوده ، و توجه به غیر خداوند متعال و شریک قرار دادن باو بر خلاف حق خواهد بود .

پس آنانکه حضرت عیسی را بآنحاء مختلف (بنحو مستقل یا بعنوان اقایم ثلاثه که مریم و عیسی و روح القدس باشد) معبود خود قرار می دهند : نه تنها از مرحله توحید و معرفت الله محروم می گردند ، بلکه برنامه ای بر خلاف رضای خود حضرت عیسی نیز انجام می دهند .

زیرا اینمعنی إهانت بزرگ بمقام عظمت و جلال و جمال خداوند متعال حساب شده ، و او را محدود و فقیر و محتاج تصوّر کرده ، و موجب نارضایتی و بغض آنحضرت خواهد بود .

و عزیز : بمعنی برتر و متفوق و غالب در مقابل ذلیل است ، و او متفوق بر همه موجودات و قاهر و غالب بوده ، و دیگران همه در مقابل مقامات عظمت و جلال و إحاطه علم و قدرت او خاضع و ذلیل و خاشع باشند .

و مخصوصاً اولیاء و انبیاء که معرفت بمقام او دارند : پیوسته و در همه حال با عبودیت و تذلل و إطاعت او ، زندگی ظاهری و باطنی خود را بپایان می رسانند .
و حکیم : صفت است از حکمت و حکم که بمعنی فرمان قاطع و نظر دقیق و یقینی است در معارف و احکام تکوینی و تشریحی .

و ذکر این صفت پس از عزت : دلالت می کند به تقیید تفوق و قاهریت را با حکمت ، بطوریکه عزیز بودن او توأم باشد با نظر دقیق و حکم قاطع و یقینی واقعیت دار .

و تأکید جمله با کلمه إنّ ، و ضمیر هو ، و لام تاکید ، و الف و لام در خبر که عزیز و حکیم است : دلالت می کند بانحصار و تأکید در معبود بودن خداوند متعال ، و نفی دیگران که همه مقهور و محکوم هستند .

و در حق بودن این قصص نیز : از دو جهت (کلمه إنّ - لام با ضمیر فصل) تأکید

آورده شده است .

۲ - فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ :

تَوَلَّى : از باب تفعل و از ماده ولایت که بمعنی قیام کردن بانجام دادن امور باشد ، و تفعل دلالت می‌کند به أخذ و تکلف در آن موضوع ، و قهراً قیام کردن بحال طبیعی و صحیح نبوده ، و در نتیجه اِدبار و اِعراض فهمیده می‌شود .
و منظور اینکه : اگر مخالفین اِعراض کردند : پس از جمله اِفراد تباهکار و مفسد بشمار رفته ، و خداوند متعال با آنان طبق نیت باطنی و عمل بر خلاف حق که باطل و فساد است ، معامله کرده ، و مجازات و عقوبت خواهد داد .
و فساد : در مقابل صلاح است ، و کسیکه روی از حق برگردانیده ، و در مقابل حق عمل و فعالیت کرد : قهراً تمام اَعمال او باطل و فاسد خواهد گشت .
و تعبیر با مفسد : اشاره است بر آنکه چنین شخصی گذشته از اِدبار و اِعراض از حق ، منشأ فساد گشته ، و ایجاد فساد در میان مردم و در جامعه خواهد کرد ، زیرا دیگران را نیز از سیر بسوی حق و پذیرش حقیقت مانع خواهد شد .

۳ - قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا :

أهل : اِفرادیست که ملازم و مصاحب با چیزی یا کسی بوده ، و اختصاصی بآن پیدا کنند ، مانند اهل کتاب و مکه .

کتاب : مصدر است در اَصْل و بمعنی تثبیت و ضبط و اِظهار نیت است که در باطن بوده است . و مراد کتابهای آسمانیست که از جانب خداوند متعال بانبیاء نازل می‌شود .

و چون کتاب آسمانی محتوی همه معارف و احکام و دستورهایی است که برای پیغمبر اکرم معین می‌شود : متدینین و پیروان آن پیغمبر را اهل آن کتاب می‌گویند .

و کلمه : بمعنی ظهور چیزی است که در باطن بوده است ، خواه بصورت ألفاظ ظاهر شود و یا موضوعات خارجی .

و مراد در اینجا جمله و کلماتی است که أصل مشترک در میان مسلمین و أهل کتاب واقع شده است ، که در خود آیه کریمه تفسیر می‌شود .
و سواء : اسم مصدر از مساوات بوده ، و بمعنی اعتدال و توسط است که منظور معتدل بودن خود مفهوم است بدون نسبت دادن بفاعل یا مفعول ، و معنی اسم مصدر همین است .

و تعبیر با کلمه سواء : برای اینستکه مفهوم متوسط و معتدل از اعتقادات این مذاهب در موضوع توحید و شرک ، همین است که در این آیه کریمه ذکر می‌شود ، اگر چه از جهت خصوصیات اختلافات مختصری وجود داشته باشد .

و این مفاهیم معتدل عبارتند از :

أول - تنها خداوند متعال را پرستش کردن : زیرا وقتیکه اعتقاد بمبدء پیدا شده ، و آفریننده و خالق برای موجودات و جهان مورد نظر قرار گرفت : قهراً لازم می‌شود که همه در مقابل عظمت او خضوع و پرستش و عبودیت کنند .

دوم - چون خالق جهان و جهانیان یکی شد : از لحاظ عقل و وجدان لازم می‌شود که او را پرستش کرده ، و دیگری را که مخلوق او هستند ، شریک او قرار نداد ، یعنی پرستش و عبادت بهر مفهومی که باشد باید منحصر باو بوده ، و تنها از او بندگی کرد .

در قسمت اول نظر بتحقق مقام توحید صرف است . و در قسمت دوم خود داری کردن از إلحاق چیزهای دیگریست که معتقد باشد در تأثیر آنها درخلق و تقدیر موجودات و در تکوین و ادامه جهان ، و اینمعنی بطور مطلق بعنوان شرک نامیده می‌شود .

و شرک مانند توحید : سه مرتبه پیدا می‌کند ، شرک در مقام ذات واجب متعال .

و شرک در مقام صفات او . و شرک در مقام أفعال متجلی از صفات .

۴ - و لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ :

و سوّم از مفاهیم معتدل : توجّه بدیگران است از لحاظ تربیت و پرورش ، خواه در جهت تربیت فکری باشد یا عملی .

و این قسمت مربوط می شود بجهت تربیت خارجی که منطبق می شود ، بتوحید أفعالی ، زیرا لازمست مبدء و مؤثر حقیقی در ظهور أعمال و أفعال را از خداوند قادر مطلق و عالم نامحدود دانسته ، و برگشت همه حرکات و أعمال خارجی را از او و بسوی او دید .

و باید توجّه دقیق پیدا کرد که : دیگران و سائر انسانها همه از جهت نیروی ذاتی مانند یکدیگرند ، و اگر اختلافی در ظاهر دیده شود ، از لحاظ عوارض است ، و اگر نه همه محتاج و فقیر و محدود و عاجزند .

البتّه تجلیل و احترام از افرادی که در میان مردم کرامت و شرافت و عنوان نیکویی داشته ، و یا از جهت نیکوکاری و دستگیری و خدمات اجتماعی موفق هستند ، و یا از لحاظ علم و معرفت و دانش امتیازی پیدا می کنند : از وظائف عرفی و عقلی بوده ، و مربوط باعتقاد أرباب بودن نیست .

و هر انسانی می تواند با معرفت و تقوی و نیکوکاری و دستگیری از ضعفاء و نیازمندان ، محبوبیتی در میان مردم پیدا کرده ، و بلکه در پیشگاه خداوند متعال نیز مقام مطلوبی داشته باشد .

و بهر صورت توجّه پیدا کردن به مؤثر بودن نیرویی در مرتبه تکوین ، و یا شرکت دادن عاملی را در مراحل خلقت و تقدیر ، و یا مؤثر دیدن اساسی فردیرا در جریان زندگی در مقابل پروردگار متعال : همه بر خلاف حقیقت بوده ، و انسانرا از توجّه بحق و واقعیت مانع گشته ، و از سیر کمالی جلوگیری خواهد کرد .

۵ - فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ :

تَوَلَّى : گفتیم که بمعنی أخذ ولایت استقلالی و برای خود است که در نتیجه حالت إعراض و إدبار بوظائف و تکالیف إلهی خواهد شد .
شهادت : علم پیدا کردنست بوسیله حضور در مقابل معلوم و معاینه کردن آنست با چشم ظاهر و یا با چشم قلب .

و إسلام : از ماده سلّم که بمعنی موافق شدن کامل مطلق است بنحویکه هیچگونه خلافی در میان باقی نباشد . و در باب افعال نظر بجهت صدور فعل از فاعل خواهد بود ، پس اسلام بمعنی اظهار سلّم کردن و إطاعت کامل و إنقیاد است . می فرماید : اگر اهل کتاب این پیشنهاد را قبول نکرده ، و باین سه موضوع که حدّ معتدل و مورد وفاق ادیان إلهی است ، موافقت نکرده و تسلیم نشدند : پس بآنان بگویند که گواه و آگاه باشند که ما مسلمین در مقابل آنها در ظاهر و باطن و از خلوص نیت تسلیم و موافق هستیم .
و بدانند که : أساس دین ما همین سه امر جامع است ، و از این لحاظ کسی نتواند بما خورده گیری کند .

روایت :

در تفسیر نورالثقلین از دلائل ابونعیم از ابن عبّاس نقل می کند که : جمعی از نصارای نجران وارد شدند بخدمت رسول اکرم (ص) ، و آنها چهارده نفر از اشراف مردم نجران بودند ، و از جمله آنها سید که بزرگ آنها بود ، و عاقب که در رتبه پس از آن و صاحب نظر و رأی بود . پس رسول اکرم بآن دو نفر فرمود که اسلام بیاورید ! گفتند : ما از پیش از ملاقات شما اسلام آوردیم .

رسول اکرم فرمود : دروغ می گویند ، و سه موضوع شما را مانع می شود از قبول حقیقت اسلام در مقابل خداوند متعال ، اوّل - پرستش و عبادت صلیب . دوّم - خوردن گوشت خنزیر . سوّم - گمان شما که برای خداوند متعال فرزندی هست - و

سپس قراءت فرمود: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ .**

توضیح :

۱- صلیب : بشکل دو خط متقاطع درست می‌شود که حضرت مسیح روی آن بدار آویخته شده است ، و مسیحیون آنرا از چوب یا فلز بشکل‌های مختلف درست کرده و بگردن خود می‌آویزند ، و یا در خانه و کلیسا و جاهای دیگر جای می‌دهند . و در اینمورد توجه و عبادت می‌شود از صلیب که در حقیقت توجه و عبادت بغیر خداوند متعال می‌باشد .

۲ - خنزیر : در تورات خوردن گوشت خوک ممنوع شده است ، در سفر لایویان ۱۱ / ۷ گوید : و خوک زیرا شکافته سُم است و شکاف تمام دارد لکن نشخوار نمی‌کند این برای شما نجس است از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را لمس نکنید اینها برای شما نجس اند .

در اینمورد هم از حکم دیگران متابعت کرده ، و در مقابل حکم تورات که برای نصاری حجت است ، توجه بغیر خدا پیدا کرده‌اند . و اینمعنی هم در حقیقت عبادت و اطاعت مخلوق است .

۳ - فرزند داشتن خداوند : در اینمورد نه تنها برای خداوند متعال شریک و همتایی قرار می‌دهند ، بلکه نفی مقام الوهیت کرده ، و خدا را محدود و متجزی و محتاج تصوّر می‌کنند .

پس تا کسی این سه مورد را عملاً نفی صددرصد نکرده ، و با خلوص تمام بخداوند متعال توجه نکند : موّجّد نخواهد بود .

لطائف و ترکیب :

۱ - کلمة سَوَاء : سواء ، اسم مصدر است ، و در مذکر و مؤنث یکسان است .

۲- أَلَا نَعْبُدُ : آن ، مصدریّه و برای تفسیر است .

يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ . - ۶۵ ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ . - ۶۶ ما كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ . - ۶۷ .

لغات :

يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ : ای - اهل و ملازمین - کتاب - برای چه .
 تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ : مجادله می‌کنید - در - ابراهیم .
 وَ مَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ : و نازل کرده نشده است - تورات .
 وَ الْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ : و انجیل - مگر - از بعد او .
 أَفَلَا تَعْقِلُونَ ها : آیا - پس نمی‌فهمید - آگاه باشید .
 أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَّجْتُمْ : شما - اینان - مجادله کردید .
 فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ : در آنچه - برای شما است - بآن - علم .
 فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا : پس چرا - مجادله می‌کنید - در آنچه .
 لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ : نیست - برای شما - بآن علمی .
 وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ : و خداوند - می‌داند - و شماها .
 لَا تَعْلَمُونَ ما كَانَ : نمی‌دانید - نباشد .
 إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لَا : ابراهیم - یهودی - و نه .
 نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ : نصرانی - و لیکن - باشد .
 حَنِيفًا مُسْلِمًا : پاکیزه - تسلیم شونده .

و ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ : و نباشد - از مشرکین .

ترجمه :

أى أهل کتاب برای چه مجادله می‌کنید درباره ابراهیم (ع) ، در حالیکه نازل کرده نشده است تورات و انجیل مگر از پس از او ، آیا تعقل نمی‌کنید . - ۶۵ آگاه باشید شماها اینان مجادله کردید در آنچه برای شما بآن یقین هست ، پس چرا مجادله می‌کنید در آنچه نیست برای شماها بآن علم ، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید . - ۶۶ نباشد ابراهیم یهودی و نه نصرانی ، ولی باشد پاکیزه از انحراف و او در تسلیم بحق بود ، و نبود از مشرکین . - ۶۷ .

تفسیر :

۱ - يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ :

أهل : افرادیست که ملازم و اختصاصی با چیزی داشته باشند .
و محاجّه : استمرار در گفتگوی در موضوعی داشته ، و روی برنامه اثبات و نفی و مجادله صورت بگیرد .

و ابراهیم : در ۳۳ گفتیم که آنحضرت از انبیای بزرگ اولوالعزم بوده ، و در سال ۱۰۸۱ پس از طوفان در سرزمین شام متولد شده ، و ۱۸۵ سال عمر کرد .
و حضرت موسی در ۴۲۵ پس از ولادت حضرت ابراهیم متولد شد .
و حضرت عیسی در ۲۲۶۱ پس از ولادت آنحضرت متولد شده است .
و تورات و انجیل : در آغاز اینسوره توضیح داده شده است .
پس زمان زندگی حضرت ابراهیم قرن‌ها پیش از حضرت موسی و حضرت عیسی بوده ، و چگونه میتوان آنحضرت را از پیروان و اتباع حضرت موسی یا حضرت

عیسی حساب کرد .

آری صحیح است بگوییم که : حضرت موسی و حضرت عیسی و انبیای دیگر بنی اسرائیل و بلکه پیغمبر اسلام نیز بهمگی در اصول اعتقادات و جوامع معارف و احکام ، از پیروان ابراهیم نبی (ع) بوده ، و همینطوریکه نسب ظاهری آنان بآنحضرت منتهی می شود : در اصول و حقایق دینی نیز از پیروان او هستند .

۲- ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ :

می فرماید : آگاه باشید که شماها خودتان محاجّه و بحث می کنید روی جریان طبیعی و در حالات مختلف ، در موضوعات و اموری که آگاهی و علم بآنها دارید : پس برای چه و چگونه مجادله و بحث می کنید در امور و موضوعاتی که علم و آگاهی در آنها ندارید ، و در صورتیکه خداوند متعال عالم مطلق و نامحدود بوده ، و شماها نمی دانید .

و تعبیر بکلمه نکره در علم : برای اشاره بمطلق علم اجمالی است که برای آنها حاصل و کسب می شود ، خواه در مواردیکه پیوسته می خواهند بحث و محاجّه کنند ، و یا در مواردیکه نباید در آنموارد وارد بحث شوند که آگاهی مختصری هم ندارند .

پس آنان چگونه توجّه ندارند که : خداوند متعال بهمه امور و جزئیات و کلیات و غیب و شهود عالم بوده ، و آنچه از طرف او گفته شود همه حقّ بوده و واقعیت داشته ، و پیروی و اطاعت از آنها بحکم عقل و وجدان لازم خواهد بود .

و مخصوصاً جریانهاییکه از غیب بوده و یا روی علل و مقتضیات ظاهری و مادی نبوده و برخلاف عادت طبیعی باشد ، چون جریان سرتاسر حضرت یحیی و حضرت مریم و حضرت عیسی و سائر انبیاء علیهم السلام ، که با موازین طبیعی نتوان آنها را حلّ کرد .

پنجم - مشرک نبوده است : و در تمام امور و جریانها خداوند متعال را تنها مؤثر دیده و بجز او بچیز دیگری توجه نداشته است .
 پس اگر شما افتخار با ادّعی بودن حضرت ابراهیم را از شماها می‌کنید : پس چگونه نمی‌خواهید خصوصیات روش او را داشته باشید ، و چرا نمی‌خواهید در برنامه زندگی خودتان توحید خالص را در نظر گرفته ، از شرک و توجه بغیر خدا را به پرهیزید .

روایت :

در کافی (باب نسبة الاسلام ح ۱) از أمير المؤمنين (ع) است که فرمود :
 إسلام عبارتست از تسلیم ، و تسلیم عبارتست از یقین پیدا کردن ، و یقین عبارتست از تصدیق ، و تصدیق عبارتست از إقرار یعنی تثبیت و برقرار کردن ، و إقرار عبارت است از عمل نمودن ، و عمل عبارتست از برآوردن حقوق إلهی و وظائف دینی .

توضیح :

آری تسلیم شدن وقتی محقق می‌شود که انسان بمرحله یقین برسد ، و یقین هم در صورتی حاصل می‌شود که کاملاً بمرتبه تصدیق و راستگو و راست کردار دانستن برسد ، و تصدیق هم در نتیجه حالت تثبیت و برقراری بدست آید ، و إقرار هم در اثر عمل و أداء وظائف حاصل گردد .
 پس تسلیم نتیجه تحقق این مراحل باشد .

لطائف و ترکیب :

۱ - لِمَ : أصل کلمه لِمَا ، بوده است ، و ما ، دلالت بشیء نکره می‌کند ، و موصول

بودن و استفهام و شرطیت از لحن کلام فهمیده می‌شود، و در اینجا در مقام استفهام و موصول است.

۲- أنتم هؤلاء: أنتم، مبتداء و هؤلاء، عطف بیان است.

۳- لکم به علم: خبر مقدم و مبتداء مؤخر است. و به، حال است.

انَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ . - ۶۸ وَ دَتَّ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ . - ۶۹ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ . - ۷۰ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ . - ۷۱ .

لغات :

انَّ أَوْلَى النَّاسِ : بتحقیق - متولی و نزدیکترین - مردم .

بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ : به ابراهیم - هر آینه آنانی باشند .

اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ : که پیروی کردند او را - و این - نبی است .

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ : و آنانکه - ایمان آوردند - و خداوند .

وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ : متولی - ایمان آورندگانست .

وَ دَتَّ طَائِفَةٌ مِّنْ : دوست دارد - گروهی - از .

أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ : اهل - کتاب - هرگاه - گمراه کنند شمارا .

وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ : و گمراه نمی کنند - مگر - خودشانرا .

وَ مَا يَشْعُرُونَ يَا : و نمی فهمند - ای .

أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ : اهل - کتاب - برای چه - کافر می شوید .

بآیاتِ اللّهِ و أنتم : به نشانیهای - خداوند - و شما .
 تَشْهَدُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ : حضور و اشراف دارید - ای اهل کتاب .
 لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ : برای چه می پوشانید - حقا .
 بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ : بباطل - و پنهان می دارید - حق را .
 و أنتم تَعْلَمُونَ : و شما - می دانید .

ترجمه :

بتحقیق نزدیکترین و قیام کننده ترین مردم بامور ابراهیم (ص) ، هر آینه افرادیست که پیروی او کرده اند و این پیغمبر است و آنانکه ایمان باو آورده اند ، و خداوند قیام کننده بامور مؤمنین باشد . - ۶۸ دوست دارد گروهی از اهل کتاب که هر گاه گمراه می کردند شماها را ، و آنان گمراه نمی کنند مگر خودشانرا و نمی فهمند . - ۶۹ ای اهل کتاب برای چه کفر می ورزید به آیات و نشانیهای خداوند متعال در حالیکه شماها حاضر و می بینید . - ۷۰ ای اهل کتاب برای چه می پوشانید حق را بباطل ، و پنهان می دارید حق را در حالیکه شما می دانید . - ۷۱ .

تفسیر :

۱ - اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرَاهِيْمَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ :

أولى : صیغه تفضیل است از ماده ولایت که بمعنی پشت چیزی قرار گرفتن با بودن رابطه ، اعمّ از آنکه رابطه تجلیل و تعظیم صورت بگیرد ، و یا استفاده ، و یا باداره امور معاش ، و یا تدبیر و قیام به تنظیم جریان زندگی ، و یا رسیدگی بخصوصیات .

و منظور از پشت قرار گرفتن : جهت معنوی است که موجب اشراف و توجه و

تحت نظر قرار دادن می‌شود ، و نه جهت ظاهری که در پشت سر آن چیز واقع شود .

پس مفهوم اُولی در اینجا بمعنی کسی است که نظر و اِشراف بحضرت اِبراهیم (ع) داشته ، و در جهت خارج او قرار بگیرد ، و رابطه در این مورد عبارتست از رسیدگی و دقت بمقامات آنحضرت ، و برتری و فضیلت در این امر مخصوص اشخاصی است که از لحاظ برنامه روحانی با آنحضرت ارتباط داشته باشند ، و آنها عبارتند از پیروان حقیقی او ، و پیغمبر اسلام که نزدیکترین شخصی است بآنحضرت از جهت روحانیت و نورانیت و مقامات لاهوتی ، و همچنین افرادی که ایمان کامل به پیغمبر اسلام دارند .

پس دعوی یهود یا نصاری اینکه حضرت اِبراهیم از ما است ، کاملاً بی وجه است : زیرا در میان این دو گروه و حضرت اِبراهیم نه رابطه زمانی موجود است ، و نه ارتباط معنوی و روحانی .

و باید توجه داشت که : بالاترین ارتباط که در زندگی مادی و روحانی انسانها مؤثر است ، تحقق رابطه با خداوند متعال است ، بطوریکه او متولی امور بندگان خود از همه جهات باشد ، و اینمعنی در هر زمان و مکان و برای هر فردی امکان پذیر است .

و البته تنها شرط این ارتباط از جانب بنده لازم است صورت گرفته و خود را آماده ساخته ، و با تحقق تمایل و علاقه و ایمان ، زمینه را برای ظهور لطف مخصوص و توجه خداوند متعال فراهم سازد .

و از این لحاظ فرمود : وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ .

۲ - وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ :

وَدَّتْ و مَوَدَّتْ : تمایل و دوست داشتن است که ضعیف تر از محبت باشد ، خواه

بنحو طبیعی صورت بگیرد و یا باقتضای حکمت .

و **إِضْلَالٌ** : از ماده ضلالت که بمعنی گمراه شدن است از راه حق و صواب ، خواه در جهت مادی باشد و یا روحانی . و **إِضْلَالٌ** از باب افعال متعدی شده و بمعنی گمراه کردن است .

و **شعور** : بمعنی ادراک دقیق و احساس لطیف است .

منظور اینکه یهود و نصاری روی تعصب بیجا و تقید بعنوان خودشان ، دوست می‌دارند که شماها را از دین حق و از پیغمبر اسلام منحرف و گمراه کنند : زیرا بودن گروهیکه بر خلاف آیین آنها باشد ، موجب تضعیف آنها و مزاحم افکار و اعمال و روش زندگی شده ، و بزرگترین مانع از پیشرفت و توسعه آنها خواهد بود . بر خلاف انحراف و گمراهی مسلمین که : راه را برای پیشرفت آنها باز کرده ، و موانع را از جلو پای آنها برطرف خواهد کرد .

ولی آنها متوجه نمی‌شوند که : نتیجه فعالیت و **إِضْلَالٌ** آنها بر خود آنها برگشته ، و خودشانرا از راه حق و هدایت باز می‌دارند . زیرا بودن گروهیکه برنامه حق و صلاح را داشته ، و پیوسته راه خدا را رفته ، و در پی تحصیل سعادت هستند : خواه و ناخواه در برنامه مخالفین اثر کرده ، و موجب توجه و تنبه آنها خواهد شد . پس تنها وسیله هدایت و تنبه مخالفین : افکار و عقاید و اعمال صالح مسلمین است که در مقابل آنها صورت گرفته ، و قهراً آنها را بنحو اجمال و یا تفصیل متوجه براه حق و واقعیت می‌کند .

۳- **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ :**

شهود : گفتیم که بمعنی اشراف برشیء و حضور و علم است .

منظور اینکه : شماها که اهل کتاب و ملازم و علاقمند و معتقد بکتاب آسمانی و آیات و آثار الهی هستید ، چگونه آیات و نشانیهای پروردگار متعال را با چشم ظاهر و باطن مشاهده کرده ، و آنها را رد و انکار و کافر می‌شوید .

آیا پیغمبریکه با معجزات روشن و آیات و نشانیهای إعجاز آور و بر خلاف جریان طبیعی ، ظاهر شده ، و مردم را بسوی حق و حقیقت دعوت کرده ، و کوچکترین غرض و نظر شخصی ندارد : چگونه حاضر شده و وجدان شما اجازه می‌دهد که با او دشمنی کنید .

و باید توجه داشته باشید که : این عمل شما در واقع بی‌اعتنایی و مخالفت و کفر بخداوند متعال است ، زیرا مقام نبوت و رسالت خود مورد توجه و موضوعیت نداشته ، و مقصد ابلاغ حکم و انجام دادن مأموریت از جانب خداوند متعال است .
۴ - يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبُسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ :
لبس و لبس : بمعنی پوشانیدن بعنوان حفظ است ، و از مصادیق آن پوشانیدن بدن با لباس است ، و یا پوشانیدن خانه کعبه ، و یا هودج باشد . و آن اعم است از لباس مادی و یا معنوی ، و از همین معنی است : پوشانیدن حق با باطل که از شبهات و وساوس و اعتراضات صورت می‌گیرد .
و تعبیر در این موارد با کلمه - أهل الكتاب : برای آماده کردن زمینه استدلال و توجه دادن طرف بحق است .

و در اینجا دو امر بر خلاف اقتضای پیروی کتاب آسمانی ذکر شده است :
أول - پوشانیدن حق : و حق چیز است که در رابطه خداوند متعال و از طرف او ظاهر شده و ثابت و برقرار باشد .

و در مقابل حق : باطل و وسوسه و شبهه و توهم است که ثبوت و استقراری برای آنها نبوده ، و آثار موقتی در مقابل جلوه حق از خود نشان داده ، و سپس از میان برداشته می‌شود .

دوم - کتمان حق : و کتمان عبارتست از پنهان کردن آنچه در قلب انسان باشد ، از اعتقاد و شهادت و علم و غیر اینها .

و مراد از حق در اینجا : عبارتست از معارف و احکام الهی و آنچه مربوط می‌شود

به انبیاء و بشارتها و پیشگوییها و عوالم غیب .
 و اینمطالب بنحو کلی و اجمال در کتب انبیاء مذکور است ، و هم آنها که آشنا و
 عالم بآن کتابها هستند : از آنمطالب آگاهی دارند .
 و در اسلام مطلب تازه‌ای نیست که در ادیان گذشته بنحو اجمال ذکر نشده
 باشد ، و هم در کتب گذشته بشارتهایی بدین اسلام و پیغمبر اکرم (ص) وارد شده
 است ، و اگر با نظر پاک و حقیقت بین بآنها دقت شود : قابل انکار نخواهد بود .
 و این کمال جهل و محرومیت و محجوبیت است که : انسان روی تعصب شدید
 بجز آیین خود بچیز دیگری توجه پیدا نکرده ، و حق را منحصر به دانسته خود
 بداند ، و حتی به سخنان پیغمبر خود نیز بی‌اعتناء باشد .
 در این چند آیه کریمه سه مرحله از مخالفت اهل کتاب ذکر شده است .
 اول - اِضلال دیگران : و کوشش در گمراه کردن آنان .
 دوم - کفر و مخالفت با آیات الهی : در اینمرتبه مخالفت شدیدتر شده و
 نشانیهای خدا را که مردم بوسیله آنها هدایت پیدا کرده ، و بسوی خداوند متعال
 رهسپار می‌گردند ، ردّ و مخالفت می‌کنند ، و این آیات که نفی و کفر بآنها مبدء
 گمراهی عمومی است : بالاتر از اِضلال خصوصی دیگران باشد .
 سوم - پوشانیدن و کتمان حق : در اینمرتبه اساس حق را کوشش می‌کنند که با
 پوشانیدن و کتمان از میان بردارند ، و کتمان بالاتر از ستر است ، زیرا ستر پس از
 ظهور است ، و با کتمان از ظهور حق مانع می‌شوند .

روایت :

تفسیر نورالثقلین ، از امام پنجم (ع) فرمود : سوگند بخداوند متعال که من نگاه
 می‌کنم به قائم آل محمد (ع) ، و بتحقیق تکیه کرده است بر حجرأسود ، و سپس
 درخواست می‌کند از خداوند متعال حق خود را ، و می‌گوید : کسی که بحث می‌کند

درباره خداوند متعال ، من نزدیکتر و مربوطترم به خدا ، و کسیکه بحث می‌کند با من درباره آدم نبی (ع) پس من نزدیکترم بآدم ، و کسیکه بحث کند با من درخصوص نوح نبی (ع) پس من اولویت دارم با او ، و کسیکه بحث و احتجاج می‌کند با من درباره حضرت ابراهیم ، پس من نزدیکترم با او .

توضیح :

۱- گفتیم در ۶۸ که اولی : بمعنی نزدیکتر و مربوطتر بوده و اشراف بخصوصیات طرف داشته باشد .

۲- و در اینجا مراد قرب و ارتباط و اشراف معنوی است ، و در زیارات حضرات ائمه علیهم السلام وارد است که آنها از وارثان انبیاء هستند .

آری نزدیکتر از حضرات ائمه (ع) بانبیاء عظام کسی نمی‌تواند باشد ، زیرا مقامات روحانی و قرب منزلت و کمال معرفت و نورانیت انبیاء گذشته در وجود حضرات ائمه جلوه‌گر می‌شود ، و آنان نشان دهنده و مظاهر صفات جلال و جمال الهی و انبیاء هستند ، و اولاترین افرادی هستند که از خصوصیات مقامات پروردگار متعال و انبیاء او آگاهی داشته باشند .

لطائف و ترکیب :

۱- لَلَّذِينَ : خبر إنّ است ، و هذا النبى عطف است به الَّذِينَ ، و همچنین وَالَّذِينَ آمَنُوا .

۲- و ما يَشْعُرُونَ : عطف است به ما يُضِلُّون .

۳- و انتم تَشْهَدُونَ : جمله حالیه است .

و قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ
و أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ . - ۷۲ و لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى
هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . - ۷۳ .

لغات :

و قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ : و گفت - گروهی - از .
أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا : ملازمین کتاب - ایمان آورید .
بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ : بآنچه - نازل کرده شده - بر - آنانکه .
آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ : ایمان آورده‌اند - در نموداری - روز .
و أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ : و کافر شوید - در آخر آن - شاید آنان .
يَرْجِعُونَ و لَا تُؤْمِنُوا : برگردند - و نگرید .
إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ : مگر - برای کسیکه - تابع باشد - آیین شما را .
قُلْ إِنَّ الْهُدَى : بگوی - بتحقیق - هدایت .
هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى : راهنمایی - خدا است - اینکه آورده شود .
أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ : کسی - مانند - آنچه - آورده شده‌اید .
أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ : یا احتجاج کنند با شما - در رابطه .
رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ : پروردگار شما - بگوی - بتحقیق - افزونی .
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ : بدست و قدرت - خداوند است - می‌آورد آنرا - کسیکه
بخواهد .
و اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ : و خداوند گسترش دهنده - و دانا است .

ترجمه :

و گفتند گروهی از ملازمین کتاب آسمانی که بگرید بآنچه نازل کرده شده است به مؤمنین بقرآن و آیین اسلام ، در نمود و ظاهر شدن روز ، و ردّ و مخالفت کنید در آخر آن ، شاید آنان از دین خود برگردند . - ۷۲ و گرایش پیدا نکنید مگر بکسیکه پیروی کرده است از آیین شما ، بگوی بتحقیق هدایت راهنمایی کردن خداوند متعال است ، باینکه آورده شود کسی بمانند آنچه را که آورده شده‌اید ، و یا حجّت و دلیل بیاورند شما را در رابطه مقامات پروردگار شما ، بگوی بتحقیق افزونی و فضیلت بدست توانای خداوند متعال است ، و می‌آورد آنرا بهرکسیکه بخواهد ، و خداوند گسترش دهنده و دانا است . - ۷۳ .

تفسیر :

۱- و قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ :

طائفة : از ماده طواف است که بمعنی حرکت کردن در حوالی چیزی باشد خواه بنحو دور زدن باشد در خارج و یا در معنی .

و طائفه بمعنی گروهی است که روی مقصد و هدف معلوم حرکت کنند که گویی زندگی و تحرّک آنها روی آن هدف باشد .

أهل : بأفرادی إطلاق می‌شود که ملازم امری باشند ، و نظر در اینکلمه بملازمت است نه تبعیت و پیروی کردن .

و از این لحاظ در مورد ملازمت و پیوستگی بچیزی إطلاق می‌شود ، خواه از لحاظ معنوی هم تقید و پیروی کردن باشد یا نه .

و در اینجا نسبت أهل بکتاب آسمانی تورات و انجیل و سائر کتب الهی است ، و اگر این نسبت حقیقت داشته باشد : لازمست بأحكام و دستورها و إشارات آنها عمل

بشود ، و در اینصورت نباید بنظر مخالفت بکتاب آسمانی قرآن مجید نگریسته ، و آنرا بر خلاف برنامه و آیین خود دانست .

چنانکه می فرماید : **قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ .**

وَجْه : هر چیزی عبارتست از آنچه مورد توجه و مواجهه قرار می گیرد ، خواه از لحاظ ظاهری باشد و یا معنوی و روحانی .

و وجه نهار : جهت ظهور و نمودار بودن آن است که مورد توجه مردم بوده ، و بروشنی درک بشود ، و آن در مقابل آخر وقت نهار است که متمایل بغروب می شود . و وجه مفعول فیه آمِنُوا است .

و این تعبیر اشاره بنفاق و ظاهرسازی است ، تا مسلمین فریب این تظاهر و سازش را بخورند ، و اگر نه : در مقام حقیقت پرستی و عبودیت احتیاجی بتظاهر نبوده ، و بلکه واقعیت شرط است .

و اینمعنی که نشان دادن اعمال طاعت و خیر است : بطور کلی بر خلاف عبودیت و خلوص نیت و صلاح عمل بوده ، و علامت منافق بودن و سوء نیت و فریب دادن و خودپرستی است ، و فرق نمی کند از اهل کتاب صورت بگیرد ، و یا از افراد مسلمین .

و در هر موردیکه دیده شود : کشف می کند از نبودن توجه خالص بحق ، و گرایش نداشتن بحقیقت و برنامه الهی .

۲ - لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ :

نظر آنان پس از حالت نفاق و محافظت خود و جلب قلوب مسلمین : **أَوْلَآءَ -** این بود که مسلمین از این نفاق و خلاف که بنحو اجمال توجه پیدا خواهند کرد ، شاید به تردید و شک و تزلزل دچار شده ، و در ایمان خود تجدید نظر کنند .

و ثانیاً - با این حالت مؤمنین را از جهت روحیه تضعیف کرده ، و از لحاظ ظاهر نیز پشتیبان آنها نشده ، و تنها بگذارند .

و ثالثاً - برای آینده خود فکر می‌کنند که اگر مؤمنین از برنامه و راه خود برگشتند ، اینها در مقابل قوم خود مطرود و مبعوض واقع نشده و سابقه خلافی نداشته باشند .

و تعبیر بکلمه - لعل ، که دلالت به ترجی و امیدواری می‌کند در مدخول خود ، در عین حال جهات سه گانه ذکر شده و غیر آنها مورد توجه باشد .

۳- و لا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ :

ایمان : در ۲۸۳ بقره گذشت که بمعنی ایمن و بی بیم گردانیدن خود یا دیگری است ، و مؤمن کسی است که در مقابل جریان و پیش آمدی که عرضه می‌شود خود را در امن قرار داده است ، یعنی شک و اضطراب و تردید و خوف را از خود برطرف ساخته ، و گرایش قلبی پیدا کرده است .

و از این لحاظ ایمان : باطمینان و گرایش قلبی اطلاق می‌شود ، زیرا با گرایش ظاهری هرگز حالت طمأنینه و امنی برای انسان حاصل نخواهد شد ، ولی اسلام اعم است .

و در آیه گذشته (آمِنُوا وَجَهَ النَّهَارِ) با قید قرینه بمفهوم ایمان ظاهری اطلاق شده است ، و این اطلاق در قرآن مجید که أَلْفَاظُ بِمَعَانِي حَقِيقَتِيَه در آنجا استعمال شده است ، می‌فهماند که ایمان نیز اعم است از ایمن کردن خود بظاهر یا بباطن . و دین : در ۱۹/۳ گفتیم که بمعنی خضوع داشتن در مقابل برنامه معین و مقررات مخصوص است ، و منظور دین اهل کتاب باشد .

و این شرط از جهت جهل بحقیقت دین اَلْهَى است ، زیرا در برنامه مقررات و احکام و دستورهایی که از جانب خداوند متعال می‌رسد ، قیود زمان و مکان و شخص معینی نباشد ، و شخص موحد لازمست آنچه را که از جانب خداوند متعال نازل می‌شود : مطیع و خاضع و تسلیم گردد ، و تنها باید باینجهت اطمینان حاصل

شده ، و آسمانی بودن آنرا از هر طریقیکه می‌تواند بدست آورد .
 و اینستکه می‌فرماید : هدایت و راهنمایی مخصوص خداوند متعال است و
 بس ، و این جمله از کلمات جامع و مختصر قرآن مجید است .
 یعنی تنها شرط و قیدیکه در موضوع هدایت لازم است : اینکه از جانب خداوند
 متعال باید باشد ، زیرا راهنمایی بخیر و صلاح در همه مراحل و امور لازمست از
 جانب کسی باشد که محیط و عالم بجمیع موضوعات و احکام و امور گذشته و آینده
 و مادی و روحانی و افراد و جامعه باشد .
 و منظور از هدایت : راهنمایی است بسعدت و کمال انسانیت در جهت مادی
 بدنی و معنوی روحی ، بطوریکه در هر دو جهت یک هدف منظور گشته ، و منطبق
 بهمدیگر باشند .

و دینِ اِلَهِی چنین نتیجه‌ای را در بر دارد .
 پس جمله - اَنْ یُّؤْتِیْ اَحَدٌ - در مقام تفسیر هدایت اِلَهِی است که برای آن دو
 مرتبه ذکر شده است :
 اَوَّل - اِیتاء دیگران بمانند آنچه بأهل کتاب آورده شده است ، خواه تکوینی
 باشد چون رسول مبعوث از جانب خداوند متعال ، و یا تشریحی مانند نزول کتاب
 آسمانی چون قرآن مجید .
 دوّم - برانگیختن افرادی که در مسائل دینی روشن و آگاه بوده و دیگرانرا
 بحقایق اِلَهِی هدایت کنند ، البتّه این هدایت لازم است روی اِقامه حجت و دلیل و
 برهان باشد .

و عِنْدَ : دلالت می‌کند بر ربط و بهم پیوستگی ماقبل کلمه بما بعد آن .
 و در اینجا منظور احتجاج و دلیل آوردنست در رابطه معارف اِلَهِی و آنچه مربوط
 می‌شود بمسائل توحید و مقامات لاهوت .
 و این احتجاج برای افرادیست که از راه دلیل و برهان و بحث قانع و خاضع شده

و هدایت می‌شوند ، مانند اکثر اهل علم که عادت کرده‌اند باقلمه دلیل و مباحثه علمی .

آری چنین افراد با مشاهده آیات تکوینی و تشریحی تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند ، بآنطوریکه بی‌بحث و استدلال علاقمند هستند .

پس در اینجا اهل کتاب بآن نحویکه علاقه داشته و خواستارند ، راه هدایت نشان داده شده ، و محصور کردن آن براهیکه خود دارند : مردود و مخالف حق و بر خلاف هدایت شمرده شده است .

۴ - قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ :

فَضْل : افزونی است که بیش از حد لازم إعطاء گردد .

و چون اهل کتاب تصوّر می‌کنند که همه فضائل و مقامات ظاهری و معنوی مخصوص آنها بوده ، و آنان بدیگران از هر جهت امتیاز دارند : این جمله در پاسخ اندیشه آنها ذکر می‌شود که فضیلت و افزونی از رحمت عمومی لازم ، اختصاص دارد بخواسته و إرادة خداوند متعال ، و در هر موردیکه مقتضی و زمینه باشد ، فضل خود را درباره دیگران جاری می‌کند ، و در اینجهت کسی را حقّ اعتراض نیست .

زیرا که این انتخاب و اختیار روی حکمت تمام و إحاطه علمی کامل و طبق زمینه تکوینی و صلاح اندیشی عمیق صورت گرفته ، و همه جهات قضیه در تمام أبعاد حساب شده است .

پس جمله - يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ : باین جهات اشاره می‌کند ، زیرا خواستن پروردگار متعال که عالم و خَبِير و حَكِيم و محیط بهمه أبعاد و زمانها و مکانها و افراد است ، بی جهت و بدون بررسی و دقّت محال است صورت بگیرد .

البته زمینه و مقتضی هم چون خوب دقّت بشود : از آغاز تکوین و خلق تا زندگی در سایه رحمت‌های عمومی و توجّهات مخصوص و تربیت عمومی و خصوصی پروردگار متعال ، صورت می‌گیرد .

پس مَشِیَّتِ اِلَهِی در حقیقت در همه مراحل و مراتب نافذ و حاکم و جاری شده ، و اِیْتاء بکسیکه می خواهد واقِعِیّت خواهد داشت .

و ذکر دو اسم شریف - واسِع و عَلِیم ، در آخر آیه کریمه اشاره بهمین معانی ، و برای توضیح مَشِیَّت ، و هم بیان اِجْرایی فضل و انتخاب کردن موارد فضل و مَشِیَّت باشد .

و واسِع : از مادّه وسع که بمعنی گسترش پیدا کردن توأم با اِحاطه است ، و واسِع ، یعنی گسترش پیداکننده با اِحاطه داشتن است ، و نور وجود و علم و قدرت و اِرادۀ او بهمۀ عوالم و موجودات محیط بوده ، و کمترین چیزی از اِحاطه آگاهی او نمی شود بیرون باشد .

و اُمّا عَلِیم : از مادّه عِلْم که بمعنی اِحاطه است ، و ذکر این اسم پس از واسِع ، اشاره است باینکه گسترش پیدا کردن او توأم با علم و آگاهی کامل است .

روایت :

در کافی (باب الهدایة من اللّٰه ح ۱) از امام ششم است (ع) که فرمود : اَی ثابت بن سعید چه کار دارید با مردم ، از مردم دست بردارید ، و آنرا به آیین و مذهب خودتان نخوانید ، سوگند بخداوند متعال اگر اهل آسمانها و اهل زمین گرد هم آمده و بخواهند کسی را که خداوند ضلالت او را خواسته است ، هدایت کنند ، نخواهند توانست ، و هر گاه اهل آسمانها و اهل زمین جمع بشوند و بخواهند کسی را که هدایت او را خواسته است گمراه کنند ، نخواهند توانست ، نگهدارید خودتانرا از متعَرَض شدن بمردم ! و کسی دلسوزی کرده و نگوید این عموی من یا برادر من یا پسر عمویم یا همسایه من است ! زیرا در صورتیکه خداوند متعال بخواهد خیر و صلاحی را برای بنده ای ، روح او را لطیف و پاکیزه کرده ، و سخن معروف و پسندیده ای را نمی شنود مگر آنکه آنرا بشناسد ، و سخن زشت و باطلی را

نمی‌شنود مگر اینکه آنرا انکار کند ، و سپس خداوند متعال در دل او کلمه‌ای را إلقاء می‌کند که آن کلمه جامع برنامه امر او را فراهم سازد .

توضیح :

۱ - البتّه اگر شرائط امر بمعروف موجود باشد : مانعی نیست از دعوت بحقّ ، بنحویکه با عقل و شرع و موازین عرفی وفق بدهد .

نه آنکه نظر بجهت تعصّب دینی بوده ، و جهات دیگر منظور نشود .

۲ - باید توجه داشت که : در امر بمعروف هم وظیفه تذکّر دادن و إظهار حقّ و إقامه دلیل و برهان باقتضای مورد است ، نه آنکه مقصد نتیجه گرفتن و بدست آوردن هدایت خارجی و اثر قطعی بخشیدن باشد .

زیرا در اکثر موارد اینگونه مذاکرات بجز ایجاد نفرت و بغض و عصیّت اثری نداده ، و نتیجه معکوسی می‌بخشد .

و باید صد در صد متوجّه باشیم که : وظیفه ما فقط تذکّر دادن و دعوت ظاهری است ، آنهم با شرائط لازم ، و أمّا نتیجه و اثر بخشیدن خارجی بطور مسلّم از جانب خداوند متعال و با خواستن او صورت خواهد گرفت .

لطائف و ترکیب :

۱ - وَجَهَ النَّهَارَ ، آخِرَه : هر دو مفعول فیه است .

۲ - لِمَنْ تَبِعَ : مفعول به است ، و تعبیر با لام : برای اینکه ایمان بآن نیست ، بلکه بخاطر آنست ، مانند - فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى . و مفعول حذف شده است ، یعنی آمَنَ به لموسی .

۳ - يُوْتِيهِ : خبر دوّم است از إِنَّ .

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ . . - ۷۴ و مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ
لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا
فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ . - ۷۵ .

لغات :

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ : مخصوص می‌کند - برحمت خود - کسی را که .
يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ : می‌خواهد - و خداوند - صاحب - فضل .
الْعَظِيمِ وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ : بزرگ است - واز - اهل - کتاب .
مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ : کسی که اگر - اَمین قرار بدهی او را .
بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ : بیک قنطار بزرگ - باز می‌دهد - بر تو .
و مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ : و از آنان - کسی که - اگر - اَمین کنی او را .
بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ : بدیناری - باز نمی‌دهد - بر تو .
إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ : مگر - آنچه پیوسته باشی - بر آن .
قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ : بر پا - این - بسبب آنکه بتحقیق آنان .
قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي : گفتند - نیست - بر عهده ما - در .
الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ : گروه مسلمین عربی - راهی .
و يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ : و می‌گویند - بر - خداوند .
الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ : دروغ - و آنها - می‌دانند .

ترجمه :

مخصوص می‌کند برحمت خود کسی را که می‌خواهد ، و خداوند صاحب فضل و
افزونی دادن بسیار و بزرگی است . - ۷۴ و از اهل کتاب بعضی هستند که اگر او را

أمین قرار داده و مقدار کثیر قنطاری باو بسپاری : باز می‌دهد آنرا بتو ، و بعضی دیگر هستند که اگر یک دینار پیش او بامانت بسپاری باز نمی‌دهد بتو ، مگر آنکه بالای سر او ایستاده و مطالبه کنی ، و اینموضوع بسبب آنستکه گویند :
این جماعت عربی مسلم را برگردن ما ، حقّ و راهی نیست ، و بر خداوند متعال دروغ گویند ، در حالیکه خود آنها می‌دانند . - ۷۵ .

تفسیر :

۱ - یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ :

در ۱۰۵ بقره تفسیر این آیه کریمه ذکر شده است .

می‌فرماید : اختیار می‌کند خصوصیت را در اجرای رحمت خود ، و مهربانی و رأفت مخصوص خود را متوجه و شامل آنکسی می‌کند که می‌خواهد ، و این رحمت غیر از رحمت‌های عمومی است که مورد استفاده همه قرار می‌گیرد ، چون إفاضه حیات و لوازم ادامه آن از خاک و آب و هوا و آفتاب و نباتات و حیوانات و قوای بدنی و عقل و سلامتی و هدایت و ارشاد و غیر آنها .
و بارها گفته شده است که مَشِيَّتِ الْإِلَهِيِّ بچیزی تعلق می‌گیرد که در آنمورد زمینه و مقتضی باشد ، و در موردیکه زمینه برای لطف و رحمت مخصوص موجود شد : هرگز بخل و إمساکی از إفاضه فیض و رحمت نخواهد بود ، زیرا او صاحب فضل عظیمی است .

و عظیم : بمعنی متفوق بودن از جهت قوّت و مهتری است . و فضل و افزونی دادن او محدود نبوده ، و بهر مقداریکه زمینه باشد از لحاظ فضل او کمترین خودداری و إمساکی نخواهد بود .

و از مصادیق فضل إلهی هدایت مخصوص و توفیق او است که انسان موفق شده و با رسول گرامی او ارتباط پیدا کرده ، و از راهنمایی و ارشاد او استفاضه نماید .

و همینطوریکه مقام نبوت از مصادیق فضل الهی باشد: توفیق استفاده کردن از فیوضات و هدایت او نیز از فضل و لطف او خواهد بود .
و تنها مقدمه این فضل و رحمت و توفیق و لطف: آماده ساختن خود و مهیا کردن باطن و تطهیر و تزکیه نفس است .

۲- و مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ :

قِنطَار : در ۱۴ گذشت که بمعنی مقدار کثیر از مال است خواه از قبیل موزون باشد یا مکیل ، و از لغات آرامی و سریانی اخذ شده است .
و تأدیه : از ماده ادى که بمعنی وصول است ، و تأدیه متعدی و بمعنی ایصال آنچه در ذمه است .

و در اینجا اشاره می شود به مقید نبودن آنان به تعهد و پیمان ، خواه درباره احکام الهی باشد و یا تعهدات عرفی ، و از جهت خودستایی و تحقیر دیگران باشد و یا از لحاظ صفت تجاوز و خیانت و حب مال .

و بهر نیت و قصدی صورت بگیرد : از صفات بسیار زشت و قبیح انسانی بوده ، و موجب مطرود شدن پیش خلق و خالق شده ، و چنین انسانی هرگز زمینه پیشرفت و موفقیت نخواهد داشت .

چنانکه می فرماید :

۳- و مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ :

در اینجا تصریح می شود به خودستایی و خودپسندی قومی خودشان و تحقیر دیگران ، و این معنی از بزرگترین مانع و حاجب از توجه بعیوب و نواقص خود بوده ، و انسانرا برای همیشه از پیشرفت و سیر تکاملی نگهداری می کند .

أَمَّن : ایمن شدن و سکون قلب در مقابل خوف و اضطراب است ، و لازم و متعدی هر دو استعمال می شود ، و گفته می شود :

أَمِنَهُ و أَمِنَ مِنْهُ ، و هُوَ مَأْمُونٌ و مَأْمُونٌ مِنْهُ .

و دینار : در دوره اول اسلام از پولهای رایج بوده ، و آن معادل ۱۸ نخود که مثقال شرعی است ، و سه رُبُع مثقال صیرفی ، می باشد و آنرا از طلا می ساختند ، چنانکه درهم از نقره درست می شد . و دینار کمترین نقدینه قابل اِعتناء در میان مردم بود .

و أُمِّيَّينَ : جمع أُمِّيٍّ که منسوب است بأمّ ، و در ۲۰ گذشت که اینکلمه بکسی اطلاق می شود که از جهت تعلیم و تربیت بمحیط آموزش و پرورش مادر اکتفاء کرده ، و بجریان طبیعی رشد پیدا کند . و از این لحاظ در مقابل اهل کتاب استعمال می شود ، یعنی از کتاب آسمانی استفاده نکرده باشد .

و مَادُمَّتْ : کلمه ما مصدریّه است ، و فعل از افعال ناقصه باشد ، و معنی آن شبیه مفهوم ظرفیت است ، یعنی دوامک .

و منظور اینکه بحال طبیعی و روی جریان عادی ، امانت را تأدیه نمی کنند ، مگر آنکه بصورت اِدامه قیام بر بالای سر او باشد . تا خود را مجبور بیند به تأدیه و ایصال امانت .

و جهت عمده این تسامح : اندیشه باطل خود پرستی و خودپسندی است که خود را بالاتر و بلندتر بر دیگران دیده ، و فکر می کنند که کسی و مخصوصاً از غیر اهل کتاب نباید حاکم بر آنها باشد ، و بلکه آنها مسلط و حاکم و خود مختارند .

و توجه شود که مبدء خیانت و تعدی بحقوق و اموال دیگران : همین فکر خبیث و اندیشه باطل شیطانی است که برای مردم در مقابل خود مالکیت و حکومت و استحقاقی قائل نشده ، و خود را بهر جهت و خیال فاسدی باشد ، سزاوارتر و حاکمتر و مستحقتر از دیگری می داند ، و یا آنکه روی غفلت و جهل چنین عملی را انجام می دهد .

و مفهوم أُمِّيَّينَ در ذهن این افراد خیانتکار ، معنی وسیعی پیدا کرده و بضمیمه

خود پسندی ، دیگرانرا جاهل و غیر متمدّن و ظالم و نا اهل و خوار و پست و عاجز اندیشیده ، و خود را حاکم بر آنها قرار می دهد .

۴- و يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ :

و در نتیجه اندیشه فاسد خود پسندی و تحقیر دیگران ، و برای تصحیح و تنفیذ اعمال خیانتکارانه خود ، این روش را از احکام دینی دانسته ، و آنرا بکتاب آسمانی نسبت می دهند .

در صورتیکه قبح ظلم و تجاوز و خیانت با اموال و حقوق دیگران در همه ادیان و بحکم عقل قاطع ثابت و روشن است .

و هرگز حکم دینی نمیتواند بر خلاف عقل صریح نافذ باشد ، و عقل خود از جانب خداوند متعال چون رسول و هدایت کننده است .

مگر در موردیکه پیچیده و مبهم باشد .

آری افرادی که صاحب خرد و تمییزند : هرگز تن بخیانند نداده و درباره دیگران بجز خیر خواهی و حفظ حرمت و ناموس و حراست از نفوس و اموال آنان ، تجاوزی روا نمی دارند .

پس امثال این مسائل که بحکم عقل و وجدان سالم ، پذیرفته شده است : اگر از شرع نیز حکمی آمد ، إرشادی گویند .

روایت :

در سفینه البحار از عیون الأخبار از رسول اکرم (ص) نقل می کند که :
نظر نکنید بزیادی نماز و روزه و حج و اعمال پسندیده و معروف و صدای طولانی مردم را در شب ، ولی دقت کنید در راستگویی و باز گردانیدن امانت او .
و از حضرت سجّاد (علیه السلام) نقل می کند که : سوگند بخداوند متعال که رسول اکرم را مبعوث برسالت کرده است ، هرگاه قاتل پدرم شمشیرپرا که با آن

پدرم را کشته است ، نزد من به امانت بسپارد : هرآینه آنرا باز می‌گردانم باو .

توضیح :

آری صدق حدیث در اکثر موارد بر خورد می‌کند با خود نمایی و حبّ نفس و تحقیر دیگران ، و بسیار مشکل می‌شود که انسان از این صفات نفسانی خود داری کرده و از حقّ و واقعیت پیروی نموده ، و قضایا را بآنطوریکه هست بدون کم و زیاد نقل کند .

و حفظ و آدای امانت نیز در اغلب موارد معارضه می‌کند با حبّ دنیا و مال ، و تا ممکن است می‌خواهد خیانت بآن امانت کرده ، و بصورت‌های مختلف در ردّ آن تخلف کند .

پس این صفات رذیله که از مبادی بودن در راه‌های کفر و خلاف و طغیان است : چون در باطن انسان ریشه پیدا کرده و ثابت شد : هیچگونه امید صلاح و فلاح برای او نخواهد بود .

ولی نماز و عبادت زیاد ممکن است از روی عادت و یا خودنمایی و ریاء و یا تقلید و احساسات و یا نظرهای دیگری بوده ، و سپس با حوادث و تحولات خارجی تغییر پیدا کند .

و بسیار نادر است که : عبادات روی معرفت و حقیقت عبودیت و تشخیص وظیفه و با در نظر گرفتن اهمّ و مهمّ از وظائف صورت بگیرد .

و از این لحاظ بکثرت عبادت مرد نمی‌شود اطمینان پیدا کرده ، و آنرا علامت صدق و صفا و خلوص ایمان او دانست ، بر خلاف راستی در گفتار و خیانت نکردن در امانت ، اگر چه بضرر انسان تمام شده و یا طرف آدم بسیار ضعیف یا مخالفی باشد .

و در این آیه شریفه این دو موضوع را از مساوی اعمال و قبائح صفات بعضی از

أهل کتاب شمرده ، و اشاره می‌شود به حُبّ دنیا و خود بینی آنان در مقابل حقّ و حقیقت و احکامِ الهی .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - مَنْ إِنْ : در هر دو مورد مبتداء است ، و مِنْ أَهْلِ : خبر مقدم است . و إِنْ تَأْمَنُهُ : صفت مبتداء است .
- ۲ - مَا دُمْتَ : مستثنی از لایُؤَدِّهِ الیک ، و حال است ، یعنی لایُؤَدِّهِ علی حالِ إِلَّا حال دوام قیامک علیه .
- ۳ - فِی الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ : سبیل اسم لیس است ، و فِی الْأُمِّيِّينَ : صفت سبیل است ، و عَلَيْنَا خبر لیس است .

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ . - ۷۶ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . - ۷۷ .

لغات :

- بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ : آری - کسیکه - بآخر رساند عهدش را .
 وَ اتَّقَىٰ فَإِنَّ : و اختیار تقوی کرد - پس بتحقیق .
 اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ : : خداوند - دوست میدارد - متقین را .
 إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ : بتحقیق - آنانکه - بدست می‌آورند .
 بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ : به عهد - خداوند - و سوگندهایشان .
 ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ : بهای - کمی را - و آنان .

لا خَلَقَ لَهُمْ فِی : نیست - بهره معین - برای آنها - در .
 الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ : آخرت - و سخن نمی‌گوید آنها را - خدا .
 وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ : و نظر نمی‌کند - بسوی آنها - روز .
 الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ : قیامت - و تصفیه نمی‌کند آنها را .
 وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : و برای آنها است - شکنجه - دردناک .

ترجمه :

آری کسیکه تتمیم کند تعهد خود را و خود داری کند پس بتحقیق خداوند دوست می‌دارد افراد با تقوی را . - ۷۶ بتحقیق آنانکه أخذ می‌کنند در مقابل تعهد الهی و سوگندهایی که اظهار می‌کنند ، بهای کمی را : آنها بهره‌ای نباشد برای آنها در آخرت و در زندگی روحانی ، و سخن نمی‌گوید آنها را خداوند ، و نظر نمی‌کند بسوی آنها در روز قیامت ، و تصفیه نمی‌کند آنها را از آلودگیها ، و برای آنها است شکنجه دردناک . - ۷۷ .

تفسیر :

۱ - بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ :

إيفاء : از باب افعال متعدی است از ماده وفاء که بمعنی تمام شدن عملی است که تعهد بان شده است . و إيفاء بمعنی تمام کردن و تکمیل آنست . و تعهد أعم است از آنکه شرعی بوده باشد یا بطریق وعده عرفی یا نذر یا غیر اینها .
 ودر توفیه نظر بجهت تعلق بمفعول است ، نه جهت صدور .
 و عهد : عبارتست از التزام مخصوص در مقابل شخصی یا امری . و عهد أعم است از آنکه از جانب خالق متعال باشد یا از مخلوق ، و عهد تکوینی باشد یا با قول یا با حال .

و بهر صورتی باشد انسان متعهد از تعهد خود مسئول است ، و بحکم عقل و شرع و وجدان می باید به پیمان خود عمل کند .

و تعبیر بکلمه - اَوْفَى از باب افعال : برای لزوم در نظر گرفتن برنامه جهت صدور فعل از فاعل است که وفاء کردن متعهد باشد .

و اَمَّا ضَمِيمَةٌ شَدْنِ اتَّقَى به کلمه اَوْفَى : برای اینکه پس از تحقق وفاء بتعهد ، لازم است انسان از آنچه بر خلاف عهد و منافی با آن باشد خودداری کند ، تا تعهد بنحو کامل با لوازم آن صورت عمل پیدا کرده ، و نتیجه مطلوب ببخشد .

خواه تعهد برای توحید باشد یا برای اتباع از رسول اکرم یا از کتاب آسمانی یا از احکام و دستورهای دینی یا در مقابل مردم .

و هر کدام منظور باشد : لازم است توأم با وفاء بآن به لوازم آن نیز عمل کرده و از منافیات آن خودداری کرد .

و از این لحاظ است که فرمود : خداوند متقین را دوست می دارد ، زیرا تقوی متن و اساس در هر برنامه و حرکت و سیری است ، و تا تقوی جریان نداشته باشد هیچگونه نتیجه ای از برنامه نتوان گرفت .

پس پایان یافتن و تمامیت هر برنامه ای باتحقق تقوی است .

و ضمناً در رابطه آیه گذشته : باید توجه کرد که از جمله موارد تعهد ، موضوع امانت داری و حفظ امانت است که کاشف از وابسته بودن بأحكام الهی و دستورهای دینی ، و برطرف بودن حبّ نفس و محبت دنیا و مال ، و حفظ حرمت بندگان خدا است .

۲ - إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ :

اِشْتَرَاءٌ : از افتعال که دلالت می کند باختیار کردن فعل ، و از ماده شری که بمعنی أخذ و گرفتن و بدست آوردن چیزیست که در ضمن جریانی صورت بگیرد .

و منظور اینکه: آنانکه از اهل کتاب و دیگران باختیار خودشان منافع کمی را در مقابل از دست دادن عهدِ اَلْهِی و سوگندهای خودشان تحصیل و اخذ می‌کنند، باید توجه داشته باشند که برای آنها بهره و نصیبی از جهان آخرت نخواهد بود.

زیرا تعهد آنان در مقابل خداوند متعال و کتاب و احکام و رسول او، و همچنین سوگند خوردن آنان در همین امور اَلْهِی و دینی که عمل کرده و ایمان داشته باشند: طلّیعه آخرت و مقدمه تحصیل عالم روحانیست، و چون این تعهد و تصمیم و وابستگی را از دست داده و منافع مادی قلیلی را اختیار کردند: قهراً باختیار خودشان از عالم آخرت منصرف شده، و زندگی مادی را انتخاب کرده‌اند.

پس در اینصورت زمینه‌ای در مورد آنان برای ظهور و حصول عالم آخرت که جهان لطیف روحانی و نورانی است، موجود نبوده، و از نعمتهای جاودان و رحمتها و مهربانیهای اَلْهِی قهراً محروم خواهند بود.

و خَلّاق: بمعنی بهره و نصیبی است که معین و مقدر باشد، و آن از ماده خلق و بمعنی ایجاد چیز است بر کیفیت و تقدیر معین، و اضافه شدن الف دلالت بر ثبات و استمرار می‌کند، و اینمعنی با مفهوم بهره و نصیب که ثابت و باقی است مناسب خواهد بود.

و آخرت: مؤنث آخر که اسم فاعل و بمعنی متأخر باشد، و آن در مقابل دنیا است که مؤنث ادنی و بمعنی چیز نزدیک با تسفّل باشد.

پس آخرت عالمی است که متأخر از عالم دنیا بوده، و در هر دو جهت (نزدیکی، تسفّل) پس از دنیا واقع خواهد شد.

و اَیْمَان: جمع یمین و از ماده یامینا که عبری و سریانی است، اخذ شده است، و یمین در عربی بمعنی برکت و قوت باشد.

و با سوگند خوردن موضوع تقویت و تحکیم می‌شود.

و ثَمَن: بمعنی عوض و بهاییست که در مورد معامله اخذ می‌شود.

و اما قلیل بودن آن : در مقابل مبیع است که در حقیقت عالم آخرت و جهان روحانی وسیع معنوی است که حتی بدست آوردن همه دنیا در مقابل از دست دادن آن بسیار بی ارزش باشد .

۳- و لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ :

در این آیه کریمه در نتیجه اشتراء و معامله آنان چهار اثر ذکر شده است : بی بهره بودن در آخرت ، سخن نگفتن خداوند متعال با آنها ، و نظر نکردن بآنها ، و تزکیه نکردن آنها .

و این چهار اثر بهمین ترتیب است که بیان شده است :

اول - بی بهره بودن : و آن از جانب خودشان صورت گرفته و باختیار و انتخاب خود آنها پیش آمده است .

و اینمعنی از مصادیق سزا و جزاء حساب نمی شود .

دوم - لَا يُكَلِّمُهُمُ : تکلیم بمعنی آشکار کردن نیت و سخن گفتن است ، و آن از ماده کلم و بمعنی ابراز آنچه زیست که در باطن باشد از افکار و نیات ، و قید ألفاظ و یا لغات منظور نیست ، و در اعیان خارجی نیز که ظهور باطن باشد صدق می کند ، مانند مظهر بودن حضرت مسیح علیه السلام از مقامات و صفات لاهوت . و تکلیم مرتبه اول از تحقق ارتباط است که بوسیله کلمات و کلام صورت گرفته ، و تفاهم برقرار می شود .

سوم - وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ : نظر بمعنی رؤیت با دقت است خواه در جهت مادی باشد و یا معنوی .

و اینمعنی مرتبه دوم از ظهور ارتباط و لطف است که بی واسطه انجام گرفته ، و طرف مورد توجه عمیق قرار می گیرد .

چهارم - وَ لَا يُزَكِّيهِمْ : تزکیه بمعنی تصفیه و پاک کردن است از زوائد و از آنچه

خلاف و باطل است ، تا متن سالم و پاک باقی باشد . و تزکیه در افکار و اعتقادات ، و در اخلاق و صفات ، و در اعمال ، صورت می‌گیرد .

و در هر موضوعی تا تزکیه صورت نگرفته است : مورد اعتماد نبوده ، و منشأ آثار صحیح نخواهد بود .

و برای انسان نیز برای تحقق مرتبه انسانیت او ، لازم است از اعتقادات ضعیف و از صفات حیوانی و از اعمال فاسد ، تصفیه شده ، و از هر گونه آلودگی تهذیب گردد .

و این مرتبه کامل در حصول ارتباط است که در اینجا زمینه برای توجّه لطف و عنایت مخصوص الّهی حاصل خواهد شد .

و تحقق اینمراتب باید بتدریج از مرتبه اوّل که بهرمنند شدن از روحانیت و عمل بتعهد و تصمیم گرفتن در سیر کمالی الّهی که با اختیار و عمل انسان باید صورت بگیرد شروع بشود .

و اگر مرحله اوّل منتفی گشت : قهراً مراحل پس از آن نیز بلحاظ منتفی شدن زمینه و مقتضی ، منتفی خواهد شد .

و از اینجا است که نتیجه این جریان منفی را بعنوان - عذاب الیم ، ذکر فرموده است : زیرا عذاب بمعنی جزائی است که مطابق اعمال و صفات باطنی انسان بوده ، و منعکس کننده حالات و اعمال او باشد . و الیم بمعنی دردناک است .

و چون منشأ انتفاء این مراحل با اختیار و انتخاب خود انسان است : در حقیقت همه اعمال و حالات او با انتخاب خود او صورت گرفته ، و آثار و لوازم آنها نیز قهراً مترتّب خواهد شد .

روایت :

در تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه کریمه نقل می‌کند که : افرادی

هستند که خودشانرا بمردم از لحاظ دین و اسلام نزدیک کرده و جلوه می‌دهند ، تا از اموال آنان اخذ کرده ، و درباره آنها خیانت کنند . و این افراد در حقیقت مسلم نیستند .

توضیح :

شخص مسلم تعهد کرده است که بأحكام إلهی و دستورهای رسول اکرم و قرآن مجید عمل کرده ، و از آنها سرپیچی نکند ، و اینمعنی أقل مرتبه قبول اسلام است که بتواند ظواهر خود را با قوانین اسلامی تطبیق داده ، و خلاف ظاهری نداشته باشد .

و گرفتن اموال مردم به بهانه‌های مختلف و مخصوصاً از راه تظاهر به دین و اسلام و قدس و تقوی و روحانیت ، و خیانت و تجاوز بحقوق آنان : علامت صددرصد معتقد نبودن بحقیقت ، و وجود صفت نفاق و حيله بوده ، و چنین شخصی از جهان آخرت بی بهره خواهد بود .

و باید توجه داشت که : چون منشأ این بی بهره بودن و محرومیت ، از نقض تعهد و بدست آوردن متاع قلیلی است : از همین زندگی دنیا حقیقت این محرومیت برای شخص روشن و دقیق ظاهر خواهد شد ، و احتیاجی نیست که منتظر عالم آخرت باشد .

لطائف و ترکیب :

۱ - آخرت : در مقابل زندگی دنیوی و بمعنی زندگی روحی است که برای همیشه می‌تواند با انسان باشد ، و همچنین تکلیم که سبب حصول ارتباط است از همین زندگی دنیوی شروع می‌شود .

۲ - یوم القیامة : نظر دقیق و بررسی عمیق مؤثر در روز قیامت صورت می‌گیرد ،

یعنی روزیکه مردم برپا می‌شوند برای حساب و جزاء و نتیجه اعمال خودشان ، و اگر در زندگی دنیوی صورت بگیرد ، اساسی و حتمی نیست . و همچنین مرحله تزکیه نفوس و آماده سازی آنها برای مقامات عالیه که از طرف پروردگار متعال صورت می‌گیرد .

پس ترتیب در این چهار مرحله از اینجهت هم قابل توجه است .

۳- و لایُکَلِّمُهُمْ ، و لایَنْظُرُ ، و لایُزَکِّیهِمْ : هر سه جمله عطف است به خبر که لاخلاق ، باشد .

۴- وَلَهُمْ : خبر مقدم ، و عذابٌ : مبتداء مؤخر است ، و جمله حال است از اولئک .

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ . - ۷۸ ما كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُوتِيَهِ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ . - ۷۹ .

لغات :

- وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا : و بتحقیق - از آنان - هر آینه جمعی است .
- يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم : می‌پیچانند - زبانهای خودشانرا .
- بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنْ : بکتاب - تا بحساب آرید آنرا - از .
- الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ : کتاب - و نیست - آن - از - کتاب .
- و يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : و می‌گویند - آن - از - نزد - خدا است .

و ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : و نیست - آن - از - نزد - خداوند .
و يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ : و می‌گویند - بر - خداوند .
الكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ : دروغ - و آنها - می‌دانند .
و ما كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ : و نباشد - برای انسانی - اینکه .
يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ : بیاورد او را - خداوند - کتاب را .
وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ : و حکم قاطع - و مقام نبوت - سپس .
يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا : بگویند - برای مردم - باشید .
عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ : بندگان - برای من - از - غیر خداوند .
وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّاتِّينَ : ولی - باشید - تربیت شدگان .
بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ : بسبب آنچه - بودید - تعلیم می‌کردید .
الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ : کتاب را - و آنچه - بودید ممارست کنید .

ترجمه :

و بتحقیق از اهل کتاب هر آینه جمعی هستند که می‌پنجانند زبانهای خودشانرا بخواندن کتاب آسمانی ، تاگمان و حساب کنید که آن از کتاب است ، و نیست آن از کتاب ، و می‌گویند که آن خوانده شده از نزد خدا است ، در حالیکه نیست از نزد خداوند ، و می‌گویند بر خداوند دروغ و آنها می‌دانند . . ۷۸ و نباشد برای انسانی اینکه بیاورد خداوند او را کتاب و حکم یقینی و مقام نبوت و پیغامبری ، و سپس او اظهار کند برای مردم که باشید بندگان برای من بجز از خداوند ، ولی گوید باشید منسوب به کسیکه تربیت کننده است در رابطه تعلیمات شما کتاب را و ممارست شما در آن . . ۷۹ .

تفسیر :

۱- و إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ :

فَریق : از ماده فرق که بمعنی جدا کردن است ، و فریق اطلاق می شود به گروهی که از جمعی جدا شده باشد .

وَلَوَى وَلِيٌّ : بمعنی پیچاندن چیزی است خواه بخود باشد یا بدیگری .

وَفَتْلٍ عبارت از پیچاندن چیزی است بخودش در جهت طول .

منظور اینکه در مقام نقل و قراءت کتاب از تورات و انجیل و زبور ، بنحو ساده و صریح و روشن کلمات را بیان نکرده ، و زبانشانرا بکلمات و جملات می پیچانند که تحریف و تغییر معلوم نشود ، و با اعمال لهجه مخصوص بکتاب ، کلمات و جملات تحریف شده را زیر پوشش قرار داده ، و حقیقت را بر دیگران مشتبه می سازند . و در این آیه کریمه از چندین جهت تحریف را بر خلاف دعوی آنها تثبیت فرموده است :

اوّل - نفی صریح می کند بودن کلمات و جملات مخصوص تحریف شده را از کتاب ، در مقابل اظهار و دعوی آنها بوسیله لهجه مخصوص در خواندن ، که آنها جزو کتاب است .

دوّم - دعوی دارند که آنها از جانب خداوند است نه از مأخذ دیگر ، و این دعوی را نیز خداوند متعال نفی کرده و می فرماید که هیچگونه در رابطه خداوند متعال نبوده ، و مربوط باون نیست .

سوّم - در مرتبه سوّم اصل سخن آنها تکذیب و بی واقعیت معرفی گردد .

توضیح اینکه : در مرتبه اوّل - نفی از بودن از کتاب شده است .

و در مرتبه دوّم - نفی ارتباط با خداوند بطور مطلق شده است .

و در مرتبه سوّم - أساس و ریشه این دعوی بکلی دروغ معرّفی شده است ، و اینمعنی قهراً ملازم منتفی بودن دو مرحله گذشته است ، چنانکه منتفی شدن مرحله دوّم نفی مرحله اوّل را نیز خواهد کرد .

پس در ترتیب این سه مرحله ، ترتیب معنوی مورد نظر شده است .

و لسان : بمعنی آلت مکالمه و سخن گفتن است ، و بتناسب این معنی در مفاهیم لغت و نطق و اظهار استعمال می شود .

و حساب : رسیدگی کردن بموضوعی است بنحو اشراف و دقت .

و عنداً : دلالت می کند بارتباط ، ما قبل خود بما بعدش .

و ذکر جمله - وَهُمْ يَعْلَمُونَ ، در آخر آیه کریمه اشاره بنهایت جهل و خیانت و جنایت معنوی آنها است که از روی علم و عمد چنین عمل قبیح و خلافی را مرتکب شده ، و دیگرانرا منحرف می کنند .

۲ - و مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ :

بَشَرٌ : از ماده بَشُور و بَشْر که بمعنی انبساط و گشاده رویی طبیعی در چهره است ، و باین مناسبت بانسان که در میان حیوانات بسط و طلاقت وجهی دارد اطلاق می شود ، و این کلمه در مورد مفرد و جمع استعمال شده ، و بنوع انسان اسم شده است .

و انتخاب این کلمه در مواردی شده است که باقتضای آن محلّ از جهت نفی یا اثبات بوده است .

و در اینمورد اشاره می شود که حُسن ظاهر و انبساط چهره او هرگز چنین اقتضایی نمی کند که خداوند متعال لطف و فضل مخصوص خود را درباره او اجراء کرده ، و او از این توجّه مخصوص سوء استفاده نموده و بندگان خدا را بر خلاف حقّ و الوهیت او دعوت کرده ، و خود را بجای خداوند متعال بعنوان معبود بودن معرّفی

کند .

کتاب : مصدر و بمعنی ثبت کردن و ضبط آنچه‌هایست که در نیت و باطن بوده است ، و از مصادیق آن کتب انبیاء است که از جانب خداوند متعال برای احکام و قوانین فردی و اجتماعی نازل می‌شود .

و حکم : بمعنی فرمان قاطع و یقینی است که حقیقت امر را در موارد لازم و در امور مشتبه و درباره معارف و حقایق لاهوتی معین کرده ، و بنحو شهود مشاهده گردد .

و نبوت : از ماده نبو و بمعنی بلندی و رفعت است ، و اطلاق می‌شود برای افرادی که از جهت ذات و تکوین بلندی داشته ، و در تهذیب نفس و عمل نیز امتیاز مخصوصی پیدا کرده ، و از جانب خداوند متعال مأموریت برای هدایت دیگران پیدا کنند .

و از ترتیب این سه مقام فهمیده می‌شود که : مقام نبوت بالاتر از حکم ، و آن بالاتر است از داشتن کتاب :

زیرا کتاب داشتن اولین مرحله وجود ارتباط در میان خالق و مخلوق است ، و کتاب هم از جهت خصوصیات و کیفیت متناسب با مقام و منزلت انسان بوده ، و حتی ممکن است مخصوص به احتیاج شخصی یا خانوادگی باشد ، و می‌تواند إلقاءتی معنوی باو صورت گرفته ، و آنها را ثبت و ضبط کند ، اگرچه این إلقاءات بنحو ساده و طبیعی باشد ، نه بطور رسمی .

و در مرتبه دوم پس از صورت گرفتن این کتاب خارجی : اگر زمینه موجود باشد ، روح حکمت و قاطعیت در موارد لازم و مشتبه باو داده شده ، و صاحب تشخیص و حکم می‌شود .

و این حکم قاطع در مسائل معارف و احکام ، و تشخیص حق در ارتباط طهارت و خلوص پیدا شده ، و خود او از این نورانیت استفاده کرده ، و پرده‌های ظلمانی و

جهالت از نفس او برطرف گردد .

و أمّا مقام نبوّت : که وساطت در میان خالق و مخلوق است ، پس از این دو مرحله در اثر رسوخ و ثبوت طهارت و خلوص باطن ، و در نتیجه حصول زمینه مساعد ، از جانب خداوند متعال عطا می شود .

پس ترتیب در میان این سه موضوع بنحو اطلاق ، امر طبیعی است . و منظور در این آیه کریمه : ردّ کردن إظهارت و اعتقادات أهل کتاب است که بعنوان تحریف جملات و مفاهیم کتب خودشان ، مردم را دعوت می کنند بعبادت و پرستش بعضی از انبیاء إلهی ، چون حضرت مسیح علیه السلام و عُزیر نبی و دیگران ، در صورتیکه این انبیاء از عباد صالحین خداوند متعال بودند . و هرگز معقول نیست که : فرد عاقل و عارفی که مورد لطف و عنایت مخصوص خداوند متعال قرار گرفته ، و ارتباط و معرفتی برای او حاصل شده است ، برنامه‌ای بر خلاف واقعیت و حقّ داشته ، و مردم را بر پرستش خود خوانده ، و از عبادت پروردگار منحرف کند .

زهی انحراف و جهالت و محجوبیت و هوی پرستی و خودنمایی !

۳ - وَلَٰكِنْ كُونُوا رَبَّٰنِیْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ :

رَبَّانِیّ : صیغه صفت مشبّهه بوزن رَحْمٰن و عَطْشَان و رِیّٰن است ، از مادّه رَبّ که بمعنی تربیت و سوق دادن بسوی کمال ، با رفع عیوب و نقائص در افکار و أخلاق و أعمال است .

و رَبَّان کسی است که صفت ربوبیت و تربیت در وجود او ثابت و راسخ گردد . و رَبَّانِیّ اطلاق می شود بفردی که خود را در روش و عمل تابع و منسوب برَبَّان کند . و صیغه رَبَّان در لغت عبری نیز بهمان صیغه ، بمعنی معلّم و مدرّس و خاخام که عالم یهود است ، اطلاق شده است .

و أمّا جمله - وَلَٰكِنْ كُونُوا رَبَّٰنِیْنَ : عطف است به جمله - كُونُوا عِبَادًا لِّیْ . و

چون جمله معطوف علیه منفی است بحرف نفی - ما كانَ لبشر ، در جمله معطوف با کلمه لکن ، اثبات شده است .

و در معنی چنین است : ما يَنْبَغِي لِبَشَرٍ أَنْ يَقُولَ كَوْنُوا عِبَادًا ، بل يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقُولَ كَوْنُوا رَبَّائِيْنَ .

و منظور اینکه : کسیکه در چنین موقعیتی قرار گرفته است ، هرگز دیگری را بعبادت خود دعوت نکرده ، و بلکه آنها را برای برنامه تربیت پیدا کردن و پیروی از خدا و رسول او دعوت کرده ، و دستور می‌دهد که پیوسته در تعلیم و تعلّم کتاب الهی کوشش کنند .

و برنامه تعلیم و تعلّم برای همه افراد و طبقات مردم ، بجز انبیاء الهی ، شامل شده ، و هر کسی در مرتبه خود مأمور است که از جهت حکم عقل و شرع و وجدان پیوسته برای تکمیل نفس خود و هدایت دیگران در تمام اوقات کوشش داشته باشد .

و أمّا دَرَس : بمعنی استدامه در عمل و ممارست و تکرار آن تا نتیجه منظور حاصل شود . و از مصادیق آن : ممارست در مطالعه کتاب ، و در تحصیل علم ، و استعمال لباس ، و غیر آنها است .
و حرف باء در - بِمَا كُنْتُمْ ، دلالت بر ربط می‌کند .

روایت :

در کافی (باب ثواب العالم ح ۶) از امام ششم (ع) که می‌فرماید : کسیکه بیاموزد علم را و عمل کند بآن ، و سپس تعلیم کند آنرا بدیگران بقصد خالص الهی : خوانده می‌شود در ملکوت آسمانها (عالم روحانی بالا) بعنوان عظیم و بزرگوار ، پس گفته می‌شود که این شخص یاد گرفت برای خداوند ، و عمل کرد برای خدا ، و یاد داد برای خدا .

توضیح :

۱- باید توجه شود که منظور از علم در اینموارد : علمی است که انسانرا بخود و به خصوصیات روحانی خود و عوالم ماورای عالم محسوس که در باطن و آینده زندگی او است ، روشن کرده ، و در برنامه سیر او بسوی سعادت و کمال و صلاح او هدایت کند .

و اما علومیکه در ارتباط زندگی مادی تحصیل می‌شود : برای نفس انسان سعادت روحی و کمال معنوی و نورانیت باطنی نیافزوده و بلکه او را غرق در زندگی مادی چند روزی کرده ، و در مرتبه حیوانی متوقف خواهد کرد .

۲- بعثت انبیاء هم بهمین منظور است : زیرا با حصول معرفت می‌توان قدم بمراحل بالا و شناخت عوالم روحانی گذاشته ، و از اسرار و حقایق و معارف ملکوتی و لاهوتی آگاه شد .

چنانکه می‌فرماید : *يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ ، وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ .*

۳- البته تحصیل علوم روحانی هم برای تحصیل روحانیت و در راه سیر بسوی لاهوت باید صورت بگیرد : نه برای بدست آوردن مقاصد دنیوی و نتایج مادی ، و از این لحاظ دو قید در روایت شریف ذکر شده است - عمل بآن علم ، و برای خدا بودن .

۴- و ذکر کتاب در آیه کریمه : برای تعیین موضوع علم است که توجه شود که علوم الهی و معارف حقه در کتاب آسمانی بنحو فشرده و تمام مذکور است ، و تعلیم و تعلم آن راه حقیقت را برای انسان بنحو احسن نشان می‌دهد .

۵- و در آیه کریمه قید شده است که تعلم لازمست از شخص ربّان که تربیت کننده حقیقی است ، تحصیل شود نه از هر فرد غیر متعهد .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - لفريقاً : اسم مؤخر است ، و لام تأکید در اینصورت داخل می شود باسم ، و یلوون صفت است به فریق .
- ۲ - من الكتاب : مفعول دوّم به تحسبوه ، است .
- ۳ - ثمّ يقول : عطف است به أن یؤتیہ اللہ .

ولا یأمرکم أن تتخذوا الملائکة و النبیین ارباباً ایأمرکم بالکفر بعد إذ أنتم مسلمون . . ۸۰ و إذ أخذاللہ میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثمّ جاءکم رسولٌ مُصدّقٌ لما معکم لتؤمننّ به و لتنصرنّه قال ءأقررتم و أخذتم علی ذلکم إصری قالوا أقررنا قال فاشهدوا و أنا معکم من الشاهدین . . ۸۱ .

لغات :

- ولا یأمرکم أن تتخذوا : و امر نمی کند شما را - اینکه - بگیری .
- الملائکة و النبیین : ملائکه - و پیغمبرانرا .
- أرباباً ایأمرکم بالکفر : ربّها - آیا - امر می کند شما را - بکفر .
- بعد إذ أنتم مسلمون : پس - از زمانیکه - هستید شما - تسلیم شوندهگان .
- و إذ أخذاللہ میثاق : و زمانیکه - فرا گرفت - خداوند - پیمان .
- النبیین لما آتیتکم : پیامبران را - هر آینه آنچه - آوردیم شما را .
- من کتاب و حکمة : از کتاب آسمانی - و حکم قاطع .
- ثمّ جاءکم رسولٌ : سپس - آمد شما را - فرستاده ای .
- مُصدّقٌ لما معکم : که راستگو کننده است - برای آنچه - با شما است .
- لتؤمننّ به و لتنصرنّه قال : هر آینه ایمان می آورید - به آن و هر آینه - یاری

می‌کنید او را - گفت .
 ءَأَقْرَرْتُمْ وَاخَذْتُمْ : آیا - اقرار کردید شما - و گرفتید .
 عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي : بر - این شما - تکلیف سنگین را .
 قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ : گفتند - اقرار کردیم ما - گفت .
 فَاشْهَدُوا أَنَا : پس گواه باشید - من .
 مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ : با شما - از - گواهی دهندگانم .

ترجمه :

و امر نمی‌کند شما را اینکه فرا بگیرید فرشتگان و پیامبران را خدایان ، آیا خداوند متعال امر می‌کند شما را برد و کفر داشتن پس از آنکه بودید تسلیم شوندگان . - ۸۰ و زمانیکه فرا گرفت خداوند متعال پیمان انبیاء را که هر آینه آنچه آوردم شما را از کتاب و حکمت ، سپس آمد شما را رسولیکه راستگو کننده است برای آنچه با شما است : هر آینه ایمان می‌آورد البتّه بآن و هر آینه یاری می‌کنید او را ! فرمود آیا اقرار کردید و فرا گرفتید بر اینکه عرضه شد بشما پیمان مرا ؟ گفتند اقرار کردیم ، فرمود گواه باشید که من با شما از گواهانم . - ۸۱ .

تفسیر :

۱ - وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ :

و امر نمی‌کند شما را خداوند تا با اختیار خود فراگیرید فرشتگان و انبیاء را خدایان تا در مقابل آنان عبادت و پرستش کنید ، آیا ممکن است که خداوند پس از اسلام آوردن شما امر کند به مخالفت و کفر .
 در صورتیکه اسلام آوردن روی برنامه حقّ و برهان بوده ، و خضوع و تسلیم

شدن بعظمت و جلال پروردگار متعال باقتضای فطرت پاک و عقل سالم است ، و چگونه خداوند عالم و حکیم نامحدود چنین عملی را مورد پسند و رضای خود قرار نداده ، و امر بکفر و خلاف خواهد کرد .

و جمله - لا یأمرکم : عطف است به جمله - أَنْ یُؤْتِیَہُ اللّٰہُ ، و تقدیر چنین است و لا أَنْ یأمرکم أَنْ تتخذوا .

و ارباب : جمع رَبّ بوزن صَعْب که صفت مشبّهه و بمعنی تربیت کننده و پرورش دهنده همه موجودات و عوالم است .

و نفی ربوبیت از ملائکه و انبیاء : دلالت می کند بنفی کلی از همه موجودات ، زیرا ملائکه از لحاظ تکوین و خلقت از عالم ملکوت و ماورای ماده هستند که هیچگونه آلودگی و تیرگی در وجود آنها نیست . و انبیاء هم با داشتن استعداد ذاتی و صفاء و طهارت باطن در اثر مجاهدات و ریاضات و عبودیت ، بمقام ملکوت و بلکه بالاتر رسیده و از عوالم ماده و محدودیت مادی تهذیب شده اند .

پس با این مراتب و حالات : مخلوق عاجز و در ذات و صفات فقیر و محدود بوده ، و هیچگونه از خود توانایی ندارند .

ذات نیافته از هستی بخش (بهره) کی تواند که شود هستی بخش پس اگر چنین دستوری صادر شود : گذشته از اینکه بر خلاف حق و واقعیت است ، بزرگترین ظلم و ستمکاری خواهد بود ، زیرا افرادی که در راه هدایت و حق هستند ، بسوی ضلالت و گمراهی سوق داده خواهد شد .

و تعبیر بصیغه مسلّمون : اشاره است بصدور فعل از فاعل با اختیار .
 ۲ - و إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّیْنَ لَمَّا آتَیْتُمْکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُوْلٌ مُّصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ :

مِیثَاق : بوزن مِفْعَال بمعنی وسیله وثوق و اطمینان است که بتعهدیکه اطمینان آور باشد صدق می کند .

و میثاق اعمّ است از آنکه تکوینی باشد و یا تشریحی ، و بیواسطه باشد و یا بوسیله انبیاءِ اِلَهِی .

و انبیاء و اولیاء در مقابل خداوند متعال میثاق تکوینی و هم میثاق حالی قلبی دارند که پیوسته در خضوع و انقیاد باشند .

آری فطرت پاک و خلقت ممتاز و خالص انبیاء بزبان باطنی و حالی از آغاز تکوّن و پیدایش اظهار خضوع و اطاعت و عبودیت کرده ، و در همه حال تسلیم در مقابل اوامر و خواسته‌های اِلَهِی هستند .

و آوردن کتاب و حکمت برای آنها : این فطرت پاک را تأیید کرده و زمینه میثاق را تقویت می‌کند .

و بطوریکه گفتیم کتاب بمعنی اسمی خارجی : عبارت است از مجموعه ثبت و ضبط شده از خواسته‌ها و احکام اِلَهِی که در خارج ظاهر می‌شود .

و حکمت : بصیغه بناء نوع عبارتست از نوعی از حکمهای اِلَهِی که یقینی و قاطع بوده و در موارد مشتبه اظهار گردد ، و در آیه ۷۹ گذشت .

و کتاب در مسائل و موضوعات عمومی است که در خارج ثبت و ضبط شده و برای همه طبقات توجّه بآنها لازم می‌باشد ، خواه در مسائل اخلاقی فردی و اجتماعی باشد ، و یا در احکام و قوانین اِلَهِی ، و یا مربوط به معارف و حقایق روحی و لاهوتی .

ولی حکمت عبارت از نورانیت مخصوص قلبی و بینش روحی است که با افاضه اِلَهِی در قلب پیدا شده ، و با شهود باطنی می‌تواند در میان حقّ و باطل بطور قاطع حکم کرده ، و واقعیت را تشخیص بدهد .

و در نتیجه این سه موضوع (فطرت پاک و خالص ، ایتاء کتاب ، حکمت) است که ایمان حقیقی و نصرت قولی و عملی نسبت برسول اِلَهِی ، که ظاهر می‌شود ، از آنان دیده خواهد شد .

و موضوع ایمان و نصرت: باختلاف افراد و حالات و آزمنه و امکانه فرق کرده، و در هر موردی بنحویکه مقتضی است صورت خارجی پیدا می‌کند، مانند نصرت خود انبیاء بیواسطه، و یا نصرت پیروان و متدینین او، و از رسولیکه معاصر است، و یا از رسول آینده.

و منظور اینکه: رسول الهی موضوعیت و خصوصیت مخصوصی ندارد که او خود یا پیروان او معتقد باو شده و از انبیاء و رسولان دیگر تحقیر یا انتقاد و یا آنها را نفی کنند، و باید توجه شود که دین و آیین الهی یکی است، و انبیاء همه از جانب او مبعوث می‌شوند، و نباید در میان آنها جدایی انداخت، و در آیه ۸۵ بحث خواهد شد.

و در اینمورد افرادی که بتعصب جاهلی در مسائل الهی مبتلا هستند: در میان انبیاء الهی جدایی انداخته، و خود را از فیوضات و درک حقایق و معارف و علوم الهی محروم می‌کنند، چنانکه این تعصب مخصوصاً در میان بنی اسرائیل تا امروز دیده می‌شود، و در آیات گذشته بحث شد.

۳- قَالَءَ أَقْرَرْتُمْ وَاخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِكُمْ اِصْرِيْ قَالُوْا اَقْرَرْنَا :

إقرار: از باب افعال و متعدی است از ماده قرار که بمعنی آرام گرفتن و متمکن شدن با استمرار است.

و از مصادیق اینمعنی: اعتراف کردن بموضوعیکه موجب آرامی خود و دیگران گشته، و رفع تزلزل و ناآرامی گردد.

و اِصْرٌ: اسم است از اَصْرٌ مصدر که بمعنی محدود کردن شدید و بند نمودن باشد، و اِصْرٌ اطلاق می‌شود بابتلاء و مضیقه و محدودیت و بند که ظاهری باشد یا باطنی.

و تعبیر به اِصْرٌ نه با پیمان: برای اینکه منظور تقید و محدود شدن شدید به آثار و لوازم این تعهد است که عبارت است از تقید باجرا و عمل به دستورهای

کتاب بنحو دقیق و کامل ، و رعایت توجه به حکمت و آنچه طبق تشخیص و حکم قاطع می‌فهمد ، و سپس زمینه سازی برای خود و پیروانش که بانبیاء دیگر مؤمن و ناصر باشند که هیچگونه اختلافی در میان آنان پیدا نشود .

و پذیرفتن این محدودیت و تکالیف سخت در نتیجه پیمان و تعهدیست که در تکوین و پس از آن صورت گرفته است .

و همینطوریکه پیمان و تعهد در مرتبه تکوین و در حالات قلبی پس از آن صورت گرفته است : إقرار و پذیرش آثار و لوازم آن نیز تکوینی و بزبان حال و قال صورت می‌گیرد .

و باید توجه داشت که : پیمان یا إقرار تکوینی بالاتر و گویاتر و ثابتتر از حالی است ، و حالی هم بالاتر و گویاتر از قال باشد ، و قال و گفتار فرع و ظهور و جلوه حال بوده ، چنانکه حال جلوه و ظهور ذاتیات است ، و در مرتبه ذات و تکوینی هرگز دروغ و برخلاف واقعیت دیده نمی‌شود .

پس قال وقتی صدق و حق است که مطابق و مظهر حال باشد ، و همچنین حال اگر مظهر اعتقادات و صفات راسخه در ذات شد : پاینده و ثابت و حق خواهد بود ، و اگر نه قابل اعتماد نمی‌شود .

۴ - قَالَ فَاشْهَدُوا وَاَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ :

شهود : عبارتست از حضور با إشراف و علم بر چیزی .

و این جمله شریفه در تعقیب پذیرفتن إضر یعنی آثار و لوازم پیمان است که إقرار بپذیرش آنها شده است .

و منظور اینکه : پس از پذیرفتن آثار و لوازم پیمان ، لازمست پیوسته إشراف و توجه بآنها داشته ، و کمترین غفلت و مسامحه‌ای در آن جهت پیدانکند ، و خداوند متعال نیز که این پیمان را از آنها گرفته ، و لوازم و تکالیف پس از آن را أخذ کرده ، پیوسته با آنها و قرین آنها بوده و بأعمال آنها إشراف خواهد داشت .

پس شهادت در اینجا بمعنی گواه بودن به پیمان نیست ، بلکه بمعنی اِشْرَاف و توجّه و آگاهی بحریان عمل و تحمّل اِصْر است ، و این اِصْر است که مقصود و نتیجه پیمان است .

و شاهد بودن به پیمان و با آنها بودن (معکم) خداوند متعال در مورد پیمان : از اوّل معلوم بوده ، و احتیاجی بتکرار نداشته است .

روایت :

در مجمع البیان از علی امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کند که : مبعوث نکرده است خداوند متعال پیغمبری را از آدم (ع) و پس از آن ، مگر آنکه پیمان از او گرفته است که اگر در زمان او خداوند متعال رسول اکرم محمد بن عبدالله (ص) را مبعوث کرد ، هر آینه باو ایمان آورده و او را یاری کنند ، و خداوند او را دستور داد که چنین تعهدی را از قوم خود بگیرد .

توضیح :

مربوط باین موضوع روایات زیادی هست ، و این بحث از نظر علمی و عرفانی حلّ شده است ، زیرا رسول اکرم (ص) از اَسْمَاءِ حُسْنٰی و اسم اعظم تکوینی خداوند متعال است ، و او مَظْهَر تامّ از صفات جمال و کمال پروردگار است ، و در مقام معرفت بصفات اُحْدِیَّت و توجّه پیدا کردن با اسم اعظم اِلَهِی و مخصوصاً در جهت تکوینی بودن ، ارتباط و شناسایی و علاقمند بودن بچنین شخصیتی قهراً لازم می‌شود .

و در حقیقت این شناسایی از لوازم معرفت بخداوند متعال بوده ، و در ادامه برنامه عرفان بحق و متمّم آن خواهد بود .

و از اینجهت است که : تعهد گرفتن از انبیاء و از پیروان آنان برای انتظار و توجّه

و ارتباط باطنی با چنین شخصیتی که مظهر خارجی أسماء و صفات و آیت اعظم
إلهی است ، لازم خواهد بود .

آری این توجّه در جهت بالا بردن افکار و روشن شدن بخصوصیات معارف إلهی
و تحقق بخشیدن باین معنی : بسیار مفید می باشد .
و ارتباط پیدا کردن و معتقد شدن بچنین شخصیتی : در حقیقت وجود خارجی
دادن و قطع داشتن به مقامات لاهوت خواهد بود .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - و إِذْ أَخَذَ : عطف است بآیه گذشته - و مَا كَانَ لِبَشَرٍ ، و مربوط می شود
بجریان امر انبیاء با دیگران ، و زندگی خودشان .
- ۲ - لَمَّا آتَيْتُكُمْ : لام برای تاکید مبتداء است ، و ما موصول و مبتداء است ، و
لَتُؤْمِنُنَّ خَبْر است ، و جمله برای بیان میثاق است ، و جمله ثُمَّ جَاءَكُمْ عطف به صله
و متمم مبتداء است ، و ضمیریکه عاید بموصول باشد حذف شده است .
- ۳ - عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي : ذا : اسم اشاره و لام برای اشاره ببعید ، و كُمْ برای
خطاب ، و إِصْرِي مفعول است .

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ . - ۸۲ أَفَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ
أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ . - ۸۳ قُلْ آمَنَّا
بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ
وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ
نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ . - ۸۴ .

لغات :

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ : پس کسیکه - إعراض کرد - پس از - این .
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ : پس آنان - آنها - خارج شوندگانند .
 أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْعُونَ : آیا - پس غیر - دین - خدا را - می‌طلبند .
 وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي : و برای او - سلم شده است - کسیکه - در .
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا : آسمانها - و زمین - از روی رغبت .
 وَ كَرَهَا وَالْيَهُ يُرْجَعُونَ : و بی‌اختیاری - و بسوی او - برگشته می‌شوند .
 قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا : بگوی - ایمان آوردیم - بخداوند - و بآنچه .
 أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ مَا : نازل کرده شده است - بر ما - و آنچه .
 أَنْزَلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ : نازل کرده شده است - بر ابراهیم - و اسمعیل .
 وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ : و بر إسحاق - و یعقوب - و أسباط .
 وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى : و آنچه - آورده شده - موسی - و عیسی .
 وَ النَّبِيِّينَ مِنْ رَبِّهِمْ : و پیغمبران - از - پروردگارشان .
 لِأَنْفُرُقَ بَيْنَ أَحَدٍ : جدایی نمی‌افکنیم - میان - یکی .
 مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ : از آنان - و ما - برای او - مطیع ، هستیم .

ترجمه :

پس کسیکه إعراض کرد پس از این ، پس آنان بیرون روندگان از حقند . - ۸۲ آیا بجز آیین الهی طلب می‌کنند در حالیکه برای خداوند تسلیم و رام شده است آنچه در عوالم بالا و زمین است از روی رغبت تمام و از روی بی‌اختیاری ، و بسوی او برگردانیده خواهند شد . - ۸۳ بگوی ایمان آورده‌ایم بخداوند و بآنچه نازل کرده شده است برای ما ، و بآنچه نازل کرده شده است بر ابراهیم و اسماعیل و إسحاق و یعقوب و بر نواده‌های او ، و بر آنچه آورده شده است موسی و عیسی و انبیاء دیگر ،

از جانب پروردگارشان ، و جدایی نمی‌افکنیم در میان یکی از آنان ، و ما بخداوند متعال تسلیم و گردن نهاده هستیم . - ۸۴ .

تفسیر :

۱ - فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ :

ولایت : قیام کردن بانجام و رسیدگی و تدبیر امور است ، و تَوَلَّى از باب تَفَعَّلَ که دلالت بآخذ و تکلف می‌کند قهراً ملازم می‌شود با إِعْرَاض و إِدْبَار و موافق نبودن .
و فِسْق : خارج شدن از مقررات و ضوابط شرعی و حق است .
و منظور اینکه : پس از این تعهد تکوینی و حالی از جانب انبیاء ، و پیمان تشریحی و قولی از جانب پیروان انبیاء و متدینین ، اگر کسی بر خلاف این پیمان عمل کرده ، و از رسول خدا إطاعت و پیروی نکرده و از مقررات الهی سرپیچی نمود : آنها فاسق و بیرون روندگان از برنامه حق و حکم خداوند خواهند بود .
و کسیکه از برنامه الهی بیرون رفت : در هیچ دین و آیین حقی پذیرفته نشده ، و نباید او را از افراد متدین بدین الهی بحساب آورد .

پس این آیه کریمه مربوط می‌شود بجمله آخر از آیه گذشته که فرمود :

فَاشْهَدُوا ، که بمعنی اِشْرَاف و مراقبت و حضور بأعمال بود .

۲ - أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ :

دین : عبارت از برنامه خضوع در مقابل مقرراتی است ، و دین خداوند قهراً عبارت می‌شود از آیین الهی که انسان روی آن آیین زندگی کرده ، و در تمام امور و حالات خدا را در نظر گرفته و مطابق اوامر و احکام او رفتار کند .
و چون انسان خواه و ناخواه در زندگی خود برنامه‌ای را گرفته و روی آن ادامه زندگی می‌دهد : چه خوب است که برنامه او الهی بوده و طبق مقررات و نقشه‌ها و

أحكام و دستوره‌های خداوند متعال پیش برود ، تا در نتیجه از هر جهت موفقیت پیدا کند .

بَعَى : اینکلمه و دین در ۱۹ ذکر شده است ، و بَعَى بمعنی طلب شدید است ، و در اکثر موارد در جهت تمایلات سوء استعمال می‌شود ، و در اینجا هم تمایل و طلب آیین بر خلاف دین اِلَهِی منظور است .

و اسلام : بمعنی خود را سَلِم و رام و موافق کردن است که در ظاهر و باطن خلافتی باقی نماند ، چنانکه همه موجودات علوی و سفلی از جهت طبیعی و فطری در مقابل تکوین سَلِم و رام بوده ، و کوچکترین تخلفی از آنها دیده نمی‌شود ، و حتی خود انسان نیز چنین است .

و شخص عاقل هرگز از هیچ چیزی بر خلاف طبیعت و خواص طبیعی او استفاده نکرده ، و استعمال نمی‌کند ، و بلکه در اعمال خارجی لازم است هر چیزی در مورد خود بکار برده شود ، خاک ، و آب ، و سنگ ، و چوب ، و آهن ، و گچ ، و پوست ، و پشم ، و پنبه ، و حبوبات و میوه‌های مختلف و سبزیهای گوناگون ، هر یک از اینها می‌باید در مورد مناسب خود مصرف شود .

انسان نیز یکی از موجودات طبیعی جهان است ، و لازم است متوجه بشویم که آفرینش او روی چه برنامه و نقشه‌ایست ، و چگونه می‌شود از او نتیجه مطلوب و بهره مفیدی گرفت .

آری انسان نمی‌تواند برخلاف طبیعت و فطرت ذاتی خود حرکت کند ، و باید توجه داشت که جریان طبیعی در زندگی او اینستکه : چون سائر موجودات در مقابل آفریننده او سَلِم و رام بوده ، و مطابق خصوصیات طبیعت و فطرت او که از دو جهت مادی و روحانی سرشته شده است : تمایلات مادی و روحانی خود را تنظیم کرده ، و با همدیگر متلائم و متوافق نموده ، و در تحت برنامه خضوع و تسلیم و اطاعت پروردگار متعال اجراء کند ، تا بسعادت و خوشبختی و موفقیت

نائیل گردد .

و حقیقت دینِ اِلَهِی هم این معنی است ، و آنچه از احکام و مقررات و دستورهای اخلاقی و فقهی و ذکر شده است : در مقام شرح و توضیح و تفصیل آن بیان می‌شود ، و این خود لطف و ارشاد اضافی است .

و طَوَّع : بمعنی عمل کردن از روی رغبت و خضوع در مقابل حکم است .
و کَرِهَ : در مقابل طَوَّع و بمعنی بی اختیار شدن و پسند نکردن و رغبت و تمایل پیدا نکردن است .

و کراهت در اثر محدودیت و قیود داخلی و خارجی حاصل شده و موجب ضعف در اراده و اختیار می‌شود .

و هر موجودی اگر حدود و قیود بر او مستولی شد : کراهت در وجود او بیشتر شده ، و صفت اختیار و اراده کمتر خواهد شد ، تا می‌رسد بجمادات که هیچگونه اراده‌ای در آنجا نیست .

و از طرف دیگر : چون بطور کلی حدود و قیود منتفی گشته ، و از هر جهت مطلق و نامحدود شد : وجود واجب می‌شود .

و در وجود انسان از لحاظ مزاج بدنی و قوای آن که طبیعی است : در کراهت بوده ، و اختیار و اراده‌ای ندارد ، ولی از نظر روح و قوای روحی صاحب اختیار و اراده بوده ، و محدودیت او بسیار کمتر می‌شود ، و اکثر محدود بودن آن از ناحیه بدن و قوای بدنی و عوارض خارجی پیدا می‌شود .

و اما تعبیر بکلمه مَنْ که در مورد عقلاء استعمال می‌شود :

أَوْلَاً - برای تغلیب عقلاء بر موجودات طبیعی بی عقل است .

و ثانیاً - چون مقام تسلیم شدن در مقابل عظمت و اراده اِلَهِی است : این عمل در مورد عقل و تشخیص استعمال می‌شود ، اگرچه ظاهری باشد .

و ثالثاً - تمام مراتب وجود از لحاظ اینکه از مبدء علم و حکمت و اراده و قدرت

و نور سرچشمه گرفته و تجلی خواسته او است : ممکن نیست بکلی از عقل و تشخیص خالی باشد ، و عقل بمعنی تشخیص صلاح و خیر از فساد و شرّ است ، و این قوه در همه موجودات حتی در جمادات نیز موجود است ، و هر جمادی بهمین اندازه که می‌تواند اجزاء و خصوصیات خود را حفظ کرده و از محیط خارج استفاده کند : عاقل بوده و صلاح و فساد خود را تشخیص می‌دهد ، اگر چه بنظر ظاهر و سطحی از غیر عقلاء بشمار آید .

و أمّا جمله - و إلیه یُرجعون : در اینجا اشاره می‌شود باخرین مرحله تسلیم و رام شدن همه در مقابل عظمت و اراده و برنامه الهی .

و جهت ذکر اینمعنی در اینمورد : برای اینستکه انسان در هر خطّ و مسیری باشد ، رفته رفته در برنامه و هدف خود محکمتر و ثابتتر خواهد شد ، و افرادی که در موضوع سلّم شدن موجودات تردید دارند : فکر کنند که نتیجه زندگی و ادامه حیات همه انسانها که ممکن است برای خود استقلال فکری و عملی قائل باشند ، اینستکه : خواه و ناخواه این زندگی دنیوی را بیپایان رسانیده و بسوی او برگردانیده خواهند شد ، و در آنجاست که حکومت ظاهری و باطنی با خداوند خواهد بود -

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ .

۳- قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ :

این آیه کریمه با اختلاف مختصر در آیه ۱۳۶/۲ ذکر شده و تفسیر شد .

در آن آیه قولوا : باعتبار خطاب باّمّت و پاسخ آنانست .

و در این آیه : الینا ، و الی ابراهیم ، است که نظر فقط بجهت نزول از جانب خدا باشد ، ولی در اینجا چون مورد سلّم شدن است یعنی نظر بجهت مورد نزول است ، با کلمه عَلٰی ، که دلالت بر استعلاء هم می‌کند ، تعبیر شده است .

و در آنجا بتعبیر و ما أوتی النبیین، آمده است، ولی در اینجا کلمه ما أوتی، حذف شده است، زیرا نظر بمطلق تسلیم شدنست، و توجه مخصوص به موارد نیست.

و خصوصیتی از زندگی حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل در آیات - ۱۲۵/۲ و ۱۲۷، ذکر شده است، و از زندگی حضرت اسحاق و اسباط در همان آیه - ۱۳۶/۲، بیان شده است، و از حضرت موسی در آیه - ۶۱/۲، و حضرت عیسی در ۲۵۳/۲، باختصار ذکر شده است.

و أما فرق نگذاشتن در میان انبیاء: در ۲۴۷ بقره گفته شد که مقام نبوت با سه مقدمه (استعداد و برتری ذاتی، و تزکیه و مجاهدت در عمل، و منصب نبوت از جانب خداوند متعال) محقق می شود.

یعنی نبوت منصبی است که از جانب خداوند متعال تعیین شده، و مانند منصبهای دیگر روی زمینه و اقتضاء صورت می گیرد.

پس پیغمبر خدا خود نمی تواند چنین مقامی را بدست آورده، و برای خود چنین عظمت و شرافت و کرامتی را که مقام ارتباط با خداوند متعال و نمایندگی او است داشته باشد.

و در نتیجه باید توجه داشته باشیم که: حقیقت نبوت مقام نمایندگی و منصب الهی است، و خود شخص نبی بدون این حیثیت موضوعیتی ندارد، و در اینصورت نباید نسبت به پیغمبری اعمال خصوصیت و تعصب نشان داده، و از انبیای دیگر روی برگردانید.

و از این لحاظ در اینمورد بکلمات - ما أنزل، و ما أوتی من ربهم - تعبیر شده است که حقیقت ایمان پس از گرایش به خداوند متعال، ایمان به ما أنزل، و ما أوتی، ذکر شده است، تا توجه شود که مقصود اصلی خود انبیاء و ایمان بوجود آنها نیست، و ایمان بآنها برای استفاده از تعلیمات آنان و رسیدن و فهمیدن احکام

و دستورها و معارفِ اِلهی باشد .
 و اَمَّا جملہ - و نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ : در مقام نتیجه گیری از ایمان بخدا و بآنچه نازل کرده شده است بانبیاء و برابر قرار دادن انبیاء است ، و بطور خلاصه اینکه ما در مقابل خداوند متعال تسلیم و مطیع و سربزیر هستیم ، و از همه انبیاء و رسولان او تعظیم کرده ، و به همه آنچه از جانب او نازل شده است ایمان داریم .
 و تعبیر در خصوص حضرت موسی و حضرت عیسی به کلمه - ما اُوتِی : دلالت می کند که نازل شده بآن دو رسول : مجموعه منظم خارجی بوده است که بنام تورات و انجیل معرفی شده است .

روایت :

در نورالثقلین از اصْبَغ بن نُباته از امیرالمؤمنین (ع) است که مردی پاشده و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین ! مرکب من سرکش شده است ، در مقابل من ، و من از او در وحشت هستم ! آنحضرت فرمود : بخوان در گوش راست او - وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ . پس آنمرد باین دستور عمل کرد ، و مرکب او رام گشت .

توضیح :

۱ - چند روایت دیگر نیز نقل کرده است ، و از جمله : دستور خواندن آن آیه از امام ششم است در مورد اَشْجَع سَلْمی که در مکانهای وحشتناک در سفرش بخواند ، و او خوانده و آرام گرفت .

۲ - اصْبَغ بن نُباته تمیمی کوفی : از خواص اصحاب امیرالمؤمنین است .

و اَشْجَع سَلْمی : از جمله شعراء اهل بیت است .

۳ - ظاهر از خصوصیات این دو روایت آنکه : در روایت اول - امام اجازه خواندن

آیه را بگوش مَرکب داده است و آنمرد بدون توجّه باینمعنی آیه را خوانده ، و چون توأم با إرادة امام بود ، اثر خود را بخشیده است ، و موضوع إجازه گذشته از ورود آن در بسیاری از روایات شریفه : یک بحث علمی دقیقی است .

و منشأ معجزات در اکثر موارد از همان إرادة نافذِ اَلْهٰی است .

و در روایت دوّم - یا مستند باجازه امام ششم است که إرادة نافذ او بواسطه ، اثر کرده است ، و یا خود اَشْجَع می توانسته است اگرچه در مورد مخصوص باشد : إرادة خود را فانی در إرادة خداوند متعال کرده ، و آیه کریمه را بحالت توجّه کامل و فنای خالص تلاوت کند .

البتّه حالت اضطراب و اضطراب کامل نیز اینمعنی را ایجاب می کند .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - فَمَنْ تَوَلَّى : من مبتداء و موصوله است ، و اَوْلٰتِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ : مبتداء دوّم و جمله خبریه ، جمعاً خبر از مَنْ ، است .
- ۲ - اَفْعَيْرَ : مفعول است به يَبْعُوْنَ ، و جمله - وَ لَهٗ اَسْلَمَ : حال است .

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ . - ۸۵ كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرّسولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ . - ۸۶ اَوْلٰتِكَ جَزَاؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِيْنَ . - ۸۷ خَالِدِيْنَ فِيْهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُوْنَ . - ۸۸ .

لغات :

و مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ : و کسیکه - طلب شدید کند - بجز - اسلام .
 دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ : دینی را - پس هرگز - پذیرفته نشود - از او .
 وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ : و او - در - آخرت - از .
 الْخَاسِرِينَ كَيْفَ يَهْدِي : زیانکارانست - چگونه - راهنمایی می کند .
 اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا : خداوند گروهی را که - رد کرده و کافر شدند .
 بَعَدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا : پس از - گرایش آنان - و گواهی دادند .
 أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمْ : بتحقیق - پیغمبر - حق است - و آمد آنها را .
 الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ : علامتهای آشکار - و خداوند .
 لَا يَهْدِي الْقَوْمَ : راهنمایی نمی کند - گروه .
 الظَّالِمِينَ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ : ستمکارانرا - آنان - پاداش آنها .
 أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ : بتحقیق - بر آنها است - لعنت - خداوند .
 وَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ : و ملائکه - و مردم - همگی .
 خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ : جاوید شوندگان - در آن - سبک نشود .
 عَنْهُمْ الْعَذَابُ : از آنها - شکنجه مطابق حالشان .
 وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ : و نه - آنها - مهلت داده می شوند .

ترجمه :

پس کسیکه خواستار باشد دینی را بجز دین سلم و رام شدن ، پس هرگز پذیرفته نخواهد شد از او ، و او در آخرت از زیانکارانست . - ۸۵ چگونه هدایت می کند خداوند گروهی را که کافر شدند پس از گرایش پیدا کردن و ایمان آنها ، و گواهی دادند که رسول اکرم حق و واقعیت دارد ، و آمد آنها را نشانیهای روشن ، و خداوند هدایت نمی کند قومی را که ستمکارند . - ۸۶ آنان پاداش اعمالشان اینکه بتحقیق

بر آنها باشد لعنت خداوند و لعنت ملائکه و مردم همگی . . ۸۷ پاینده باشند در آن و سبک نمی شود از آنها عذاب و آنها مهلت داده نمی شوند . . ۸۸ .

تفسیر :

۱ - وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ :

پتغاء : طلب شدید است که بانتخاب و اختیار باشد .

دین : خضوع پیدا کردن در مقابل برنامه و مقرراتی است . و لَبَّ و خلاصه دین که الهی و حق است : در مفهوم اسلام پیاده می شود ، زیرا اسلام از سلّم است ، و سلّم چون دین اسم مصدر و بمعنی حالت موافقت شدید و رام شدن در ظاهر و باطن است بطوریکه هیچگونه خلافی در میان باقی نباشد .

و أمّا معانی عرفی واصطلاحی این دو کلمه که نام دین و اسلام باشد : از همین معانی أخذ شده است ، و در آیات کریمه نباید ایراده بشود .

و سلم شدن و وفاق کامل در مقابل خداوند جهان که همه هستی از او است : أمر فطری و طبیعی و عقلی است ، چنانکه خلاف و امتناع از سلم شدن از جهالت صرف و هوسرانی بر می خیزد - آیه ۱۹ .

پس یگانه علامت برای واقعیت و حق بودن دین : عبارتست از خلاصه شدن آن دین در مفهوم سلم شدن ، و شخص متدین هم از هر گروهی باشد : در صورتی روی برنامه صحیح و حق است که در همه امور و احکام و مقررات ، صددرصد موافق خواسته و رضای پروردگار متعال حرکت کرده ، و کوچکترین تخلف یا تعصّب یا خود بینی نداشته باشد .

و باید توجه داشت که : در غیر اینصورت آن برنامه دینی که انتخاب شده است در پیشگاه حق متعال پذیرفته و مورد قبول نبوده ، و خود انسان نیز قدم بقدم خود

را در محرومیت و زیانکاری نگهداشته ، و سرمایه نفیس و روح پاک خود را آلوده کرده و از بین خواهد برد .

و کلمه آخرت : اسم فاعل و بمعنی متأخر و عاقبت است ، و آن اعم است از عاقبت امر انسان که در دنیا باشد یا در عالم دیگر .

۲- كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ :

این آیه کریمه مربوط می شود به آیه ۸۲ - فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ ، و برای توضیح و بیان و تعلیل است .

و بارها گفته شده است که : هدایت خداوند متعال مشروط است ببودن اقتضاء و زمینه ، و در موردیکه زمینه موجود نباشد ، هدایت و راهنمایی کردن لغو و بی فائده ، و بلکه خلاف خواهد بود .

و از مواردیکه زمینه هدایت منتفی است : ظالم فعلی بودن طرف است ، یعنی کسیکه برنامه او تجاوز کردن بحقوق افراد باشد ، مخصوصاً اینکه تجاوز بحقوق خود صورت بگیرد .

پس کسیکه با دلالت وجدان و عقل و شرع بقبح ظلم ، برنامه خود را ظلم قرار داده ، و هیچگونه در اینعمل تنبّه و توجّه و انزجاری پیدا نمی کند ، و بلکه با کمال علاقه و اشتها و تمایل برنامه خود را ادامه می دهد : هرگز قابل راهنمایی و پند و اندرز نخواهد بود .

و در اینمورد هم گروهی از حالات و مقامات و صفات رسول اکرم (ص) آگاه شده ، خواه از طریق مطالعه در کتابهای گذشتگان ، چون کتب انبیاء گذشته ، و یا از طریق مشاهده و معاشرت با خود آنحضرت ، بطوریکه علم بواقعیت رسالت و حق بودن او پیدا کرده ، و سپس روی تمایل بدنیا و حبّ نفس ، از علم و آگاهی خود منصرف شده و مخالف گشتند .

آری زیاد دیده شده است که : افرادی پس از توجّه بحقائقِ الهی و سلوک عملی در مسیر حقّ و مشاهده آثار و آیات روشن ، بتدریج در اثر حبّ نفس و خودبینی ، و سپس حبّ دنیا و تمایل بشهوات و لذّات مادی ، از عوالم روحانیت و تقوی و معرفت ، دور افتاده ، و غرق زندگی مادی شده‌اند .

و شَهِدُوا : جمله حالیه از ضمیر جمع است ، و تعبیر بمادّه شهادت که بمعنی حضور با اِشْراف است : دلالت می‌کند باِشْراف و آگاهی آنان ظاهراً یا باطناً بحالات و مقامات رسول اکرم (ص) .

و یَبْیِّنَات : جمع یَبْیِّن ، و بمعنی چیز روشن و آشکاریکه توأم با جداسازی و رفع ابهام گردد ، و آن اَعْم است از ظهور آیات تکوینی یا تشریحی مانند خود وجود مقدّس پیغمبر اکرم (ص) که مظهر صفات لاهوت بود ، و آیات قرآن مجید که لفظی و تشریحی است .

و أمّا مذکّر بودن فعل : برای تأنیث مجازی در فاعل ، و هم فاصله پیدا کردن در میان آنها با ضمیر مفعول است .

۳- **أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ :**

جزاء : پاداش و مزد دادن است ، در مورد ثواب باشد یا عقاب .
لَعْن : دور کردن از خیر و عطوفت و احسان است ، و اینمعنی باختلاف طرفین و مراتب جرم و خلاف فرق می‌کند .

و بالاترین لعن در صورتیست که انسان خداوند متعال را مخالفت کرده ، و در مقابل احکام و دین او و یا نسبت بحقوق اولیاء او تجاوز و ستمکاری کرده ، و برنامه عصیان و خلاف را ادامه بدهد .

و در آیه ۱۵۹/۲ گفتیم که شخصیکه کتمان می‌کند حقائق و بیّنات را مورد لعن همه لعنت‌کنندگان قرار خواهد گرفت : زیرا چنین فردی با نظام حقّ جهان که با

تدبیر خداوند متعال صورت گرفته است ، مخالفت کرده ، و موجب ضلالت و انحراف دیگران و اختلال در امور اجتماعی خواهد بود ، و چنین شخصی در حقیقت با هدف خلقت و پیشرفت حقّ و روحانیت مخالف و معاند می‌شود .
و چون جهان همه در ارتباط کامل بوده ، و اختلال در نظام و برنامه الهی بهمه موجودات صدمه می‌زند : قهراً چنین فردی مغضوب و ملعون و دور افتاده از برکات و خیرات خواهد بود .

چو عضوی ببرد آورد روزگار
دیگر عضوها را نماند قرار
مخصوصاً اینکه این إخلال و بهم زدن نظم ، در مراحل معنوی و روحانی صورت بگیرد که بطور مستقیم با هدف و برنامه الهی برخورد خواهد کرد .
و باید توجه داشت که : مخالفت و بی‌اعتنایی در مقابل آیین الهی و احکام و دستورهای او ، در حقیقت بر خلاف مسیر حق همه مراتب موجودات و همه عوالم علوی و سفلی ، حرکت کردندست ، و در اینصورت چنین فردی بطور طبیعی در مورد لعن عوالم روحانی هم قرار خواهد گرفت .

و خلود : استمرار با بودن زمینه است ، و در ۱۴ گذشت .
و زمینه در اینجا ادامه پیدا کردن این مخالفت ظاهری و باطنی و باقی ماندن آثار و لوازم آنست ، اگرچه خود طرف از بین برود .
و ضمیر در کلمه - فیها : به لعنت بر می‌گردد .
و عذاب : عبارت از شکنجه و جزایی باشد که منعکس کننده اعمال و نیات سوء و أخلاق انسان است .

و اشاره می‌شود که : این شکنجه انعکاس همان کفر و مخالفت آنها است که پس از ایمان و مشاهده بیّنات روشن صورت گرفته است .
و إنظار : از باب إفعال و از ماده نظر که بمعنی رؤیت با تعمق و تحقیق است و إنظار بمعنی قرار دادن کسی است که ناظر و صاحب نظر باشد . و از لوازم اینمعنی

مهلت دادن و تأخیر انداختن است تا دقت در نظر شود .
و همچنین است موضوع انتظار که بمعنی اختیار کردن نظر و دقت است ، و در نتیجه فرصتی و مهلتی پیدا می‌شود تا در آنموضوع بدقت رسیدگی شود ، و معنی انتظار این است ، نه مطلق توقف و سکوت .
و در اینجا برای این افراد کافر پس از ایمان ، چهار اثر ذکر شد :
أول - لاحق شدن لعنت و دوری از رحمت و لطف .
دوم - جاوید بودن این لعنت باقتضای حالات باطنی آنان .
سوم - سبک نشدن پاداش اعمال آنان ، برای اینکه زمان عمل تمام شده ، و حکم قطعی با رسیدگی دقیق صادر شده است .
چهارم - آنها را در حال انتظار و مهلت و فکر باقی نمی‌گذارند ، تا خود یا دیگران در پرونده و حالات آنها دقت و نظر بدهند .
آری اگر صفات باطنی و حالات درونی آنان ، بهرنحویکه ممکن باشد ، اگر تحوّلی پیدا کند : عذاب شامل آنان نیز قهراً تغییر خواهد یافت ، و بطوریکه گفته شد اینمعنی بر خلاف خلود نخواهد بود .

روایت :

در سفینه البحار از روضه کافی از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که : در روی درب چهارم از جهنّم سه کلمه نوشته شده است :

- ۱ - خداوند متعال خوار و ذلیل کند کسی را که خوار کند اسلام را .
- ۲ - خداوند ذلیل و خوار کند کسی را که مقام اهل بیت را خوار کرد .
- ۳ - خداوند ذلیل کند کسی را که کمک کند به ستمکاران بمردم .

توضیح :

۱- منظور از خوار کردن اسلام : اینستکه مردم را از تسلیم شدن بأحكام إلهی و از رام گشتن و إطاعت أوامر و نواهی خداوند متعال ، بانحاء مختلف قولاً یا عملاً یا باشاعه فحشاء و ترویج باطل و نشر أكاذیب و سوق بشهوات ، مانع گردد ، و اینمعنی یکی از بزرگترین برنامه‌های اهل کفر و نفاق است که مسلمین ساده لوح و جوانان بیخبر و زندهای ناآگاه را از راه حقیقت اسلام منحرف می‌کنند .

۲- و منظور از خوار کردن اهل بیت : پنهان کردن مقامات معنوی و مراتب روحانی اهل بیت اطهار رسول اکرم (ص) است که بانحاء مختلف فضائل و روابط و قرب منزلت آنان از خداوند متعال و رسول خدا پوشیده بماند ، چون إخفاء احادیث وارد در شأن آنها ، و جعل روایات و أكاذیب بر خلاف مقامات آنان ، و نصب افرادی در مقابل آنها ، و محدود کردن و ممنوع نمودن آثار آنان ، و در مورد آزار و تهمت قرار دادن پیروان و محبتین آنها .

۳- إعانت بظلم و ظالم و افراد ستمکار است که : بطور مطلق و در جهت مادی و معنوی از ظالمین بخلق خدا یاری می‌کنند .

لطائف و ترکیب :

۱- و مَنْ يَبْتَغِ : مَنْ مبتداء و برای شرط است ، و فُلان يُقْبِلُ : خبر و جزاء است ، و غیرالاسلام : حال است از دین .

۲- كَيْفَ يَهْدِي : در ۲۵ گفتیم که كَيْفَ ، اسم مبنی بفتح بوده و دلالت می‌کند برکیفیت و چگونگی ، و بالحن کلام در مورد شرط و استفهام و تعجب و توبیخ استعمال می‌شود ، و در اینجا حال و استفهام است .

۳- شَهِدُوا ، و جاءهم : جمله حالیه است ، و چون بیّنات مؤنث مجازی بوده و هم فاصله بضمیر مفعول شده فعل بصیغه مذکر آمده است .

۴ - اُولَئِكَ: مبتداء است ، و جزاؤهم مبتداء دوم ، و اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ ، خبر مبتداء دوم ، و جمله خبر اول است .

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . - ۸۹ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَ اُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ . - ۹۰ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ . - ۹۱ .

لغات :

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ : مگر - آنانکه - برگردند - از .
 بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا : پس از - آن - و اصلاح کنند .
 فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ : پس بتحقیق - خداوند - آمرزنده .
 رَحِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا : مهربانست - بتحقیق - آنانکه - کافر شدند .
 بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا : پس از - ایمانشان - سپس - زیاد کردند .
 كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ : کفررا - هرگز - پذیرفته نشود - توبه آنها .
 وَ اُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ : و آنان - آنها - گمراهان هستند .
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا : بتحقیق - آنانکه - کافر شدند - و مردند .
 وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ : و آنها - کافرانند - پس هرگز - پذیرفته نشود .
 مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ : از - یکی از آنها - پُری - زمین .
 ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ : از طلا - اگرچه - فدیة دهد - آنرا .
 اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : آنها - برای ایشان است - شکنجه - دردناک .
 وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ : و نیست - برای آنها - از - یاری کنندگان .

ترجمه :

مگر آن افرادی که برگشته و توبه کردند پس از این کفر ، و اصلاح کردند مفسد گذشته را ، پس بتحقیق خداوند متعال آمرزنده و مهربانست . - ۸۹ بتحقیق آنها یکه کافر شدند و سپس کفر خودشانرا زیاد کردند : هرگز توبه آنان پذیرفته نشود و آنها گمراهانند . - ۹۰ بتحقیق آنها که کافر شدند و مردند در حالیکه کافران بودند : پس هرگز پذیرفته نمی شود از یکی از آنها به پُری زمین از طلا اگرچه فدیة دهد آنها ، و آنها برای آنان شکنجه دردناک باشد ، و نیست برای آنها از یاری دهندگان . - ۹۱ .

تفسیر :

۱ - إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ :

توبه : مطلق بازگشت از خلاف و عصیان است . و البته این توبه باید از روی حقیقت و قلب باشد ، نه بظاهر و زبان .
و از این نظر قید اصلاح ذکر شده است ، و اصلاح در مقابل فساد و تباهکاری کردن و إخلال است ، و بطور إطلاق آورده شده است و شامل إخلال در امور خود یا امور دیگران شده ، و اعم است از جهت مادی و یا معنوی و روحانی .
و این اصلاح از لوازم و آثار توبه است : زیرا اگر توبه واقعیت و حقیقت داشته باشد ، لازم است آنچه نسبت بخود یا بدیگران إخلال و فسادی بعمل آورده است ، همه آنها را اصلاح کند .

آری آثاریکه از معاصی و خلافهای گذشته در نفس او باقی است : مهمتر از معاصی و خلافهایست که پس از توبه مرتکب می شود ، زیرا آن آثار در نفس او ثابت و راسخ شده ، و لوازم آن از آلودگی و تیرگی قلب تا برطرف و تطهیر نگردد : خلوص نیت و صفاء و طهارت باطن امکان پذیر نشده ، و اعمال و طاعات او نیز

آلوده خواهد بود .

و مخصوصاً آن خلافها و تجاوزهاییکه نسبت بأموال و حقوق دیگران صورت گرفته است که صددرصد باید تصفیه بشود .

ومغفرت و رحمت خداوند متعال در مواردیست که اثر خارجی پیدا نکرده باشد ، مثل اِضلال دیگران ، تحریف احکامِ الهی ، تضييعِ اموال مردم ، تجاوز بحقوق و آبروی بندگان خداوند .

پس در صورت تأثیر خارجی : لازمست که آنها را اصلاح کرده ، و سپس از لحاظ عمل سوء و خود خلافتکاری ، بمغفرت و رحمتِ الهی توجه پیدا کرده ، و از خداوند متعال طلب عفو کند .

و مغفرت : عبارتست از پوشانیدن و محو آثارِ خطا .

۲- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ :

می فرماید : آنهاييکه ردّ حقّ کرده و کفر ورزیدند پس از ایمان آوردن ، و سپس بر ردّ و مخالفت خود افزودند : هرگز توبه و برگشت آنها بایمان پذیرفته نمی شود ، و این افراد از راه حقّ گمشده هستند ، و هیچگونه اعتمادی بسخن و اظهار آنها نیست ، زیرا در زندگی خود چندین مرتبه متحوّل شده و تغییر عقیده و حال پیدا کرده اند ، و کسیکه این اندازه ضعف تعقل داشته ، و نتواند حقیقت را تشخیص داده ، و یا صلاح و خیر خود را فهمیده و روی آن تصمیم بگیرد : مورد اطمینان نبوده ، و تکیه کردن باو در امور شخصی یا اجتماعی جایز نخواهد بود .

و کفر و ایمان در مقابل هم هستند ، و هنگامی انسان کافر از کفر خود دست بر می دارد که صددرصد بخلاف و تباه بودن و بطلان آن پی ببرد ، و در اینصورت روی بصیرت و تشخیص دقیق خود از حالت کفر ردّ اعراض کرده ، و بیک دین آسمانی که تحقیق کرده و بدقت در خصوصیات آورنده و احکام و قوانین آن رسیدگی کرده

است، گرایش پیدا می‌کند.

پس این آدم در هر دو موضوع بآزادی و اختیار دقت و فکر کرده است، و پس از این تحولات و دقت دوباره بحالت کفر برگشته، و بلکه در مرحله کفر بشدت فعالیت کرده، و بر مخالفت و عناد خود بیفزاید: هرگز برگشت او مقبول نخواهد بود، زیرا او آدم بیراه و گمگشته و حیرانی بوده، و از خود ایراده‌ای ندارد.

وإقبال: بمعنی روبرو شدن با تمایل و رضایت است.

و با چنین فردیکه حیران و بیراه است: هرگز با خوشرویی و رضایت و تمایل برخورد نشده، و از برگشت او مسرور نخواهند بود.

و بلکه از جمله - إزدادوا کُفراً: فهمیده می‌شود که حالت او بالاتر از بیراه و متحیر بودن ظاهری است، و اگر نه در راه کفر این اندازه پافشاری نمی‌کرد که در افزایش کفر کوشش کند، پس او خواسته یا نا خواسته از باطن گمراه و از حق منحرف است.

۳- إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا
وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ :

مَلَأً: بمعنی پر شدن و تمام گشتن ظرفیت است، و مِلْءُ بوزن مِلْحِ پُری ظرف است که بمقدار ظرف باشد.

و از اینمعنی است مَلَأَ بوزن حَسَن بمعنی گروه پر از فضیلت.

منظور اینکه: کسی که بی اعتنایی بحق کرده و آنرا ردّ نموده، و با همین حالت ادامه زندگی داد تا آخر عمر خود، و هیچگونه تنبّه و برگشتی از این محرومیت پیدا نکرد: قهراً با درگذشت از اینمنزل، هرگز اینجهان و آنچه در آنست اگرچه پر از طلا و جواهر باشد، هیچگونه ارزشی در مقابل جهان روحانی نخواهد داشت.

آری متاع اینجهان مانند نقود و پولهای رائج مملکتی است که از اعتبار خارج شده، و ارزش رسمی برای آنها باقی نباشد.

و در جهان ماورای ماده: چیزی ارزش داشته و مورد توجه و اعتبار است که متاع روحانی و از سنخ آنعالم باشد، و اگر نه موضوعات مادی که در دنیا مورد توجه و علاقه است: نه تنها در عالم آخرت هرگز مورد توجه نیست، بلکه موجب گرفتاری و عذاب نیز خواهد بود.

۴- اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ :

در اینمورد که انسان بحال کفر از این دنیا می‌رود: دو اثر ذکر شده است: اوّل - باقتضای حالات کفر و اعمال خلاف و تعلقات مادی و بی‌اعتنایی بعوالم روحانی: عذاب دردناکی که در حقیقت انعکاس امور گذشته و آثار صددرصد حالات و اعمال خود او است، باو متوجه خواهد شد.

بطوریکه هیچگونه راهی برای تخلص او پیدا نشده، و روشن خواهد شد که همه این ابتلاءات نتیجه اختیار و انتخاب روش و برنامه خود او بوده، و دیگری در اینجهت مؤثر نمی‌باشد.

دوّم - در اینمورد کسی ناصر او نخواهد بود: زیرا نصرت بمعنی یاری کردن در مقابل مخالف و دشمن است که از او حمایت کند. و در اینمورد کسی باو دشمنی نکرده و در حق او تجاوز ننموده است، تا دیگری از او حمایت و پشتیبانی کند، و همه ابتلاءات او اثر و انعکاس حالات و اعمال خود او باشد.

و اَلِیْمٌ: بمعنی درد شدید است که ثابت باشد.

و در اینمورد شخص کافر همه فعالیت و اعمال و رفتار و پندار او در ارتباط زندگی ماده بوده، و کوچکترین اندوخته‌ای برای آخرت و جهان ماورای طبیعت نداشته است، پس در آنجهان چیزی بنفع خود و متناسب با آن عالم در وجود خود نمی‌بیند، و از اینجهت پیوسته در اندوه و تأثر بسر می‌برد.

روایت :

در مصباح الشریعه (باب ۷۹) از امام ششم (ع) نقل می‌کند که : توبه افراد عمومی اینستکه بشوید باطن خود را از معاصی بسبب پیدایش حسرت و ندامت بر آنچه از او سر زده است ، و حصول خوف و وحشت از جریان آینده خود ، و هرگز کوچک نشمارد خطاهای خود را تا ایجاب کند سستی و کسل بودن او را ، و پیوسته گریه و تأسّف را بر آنچه از او فوت شده است ادامه بدهد ، و نفس خود را از شهوات نفسانی نگهداری کند ، و از خداوند متعال بخواهد که او را در این موفقیت برای توبه یاری فرماید .

توضیح :

در این روایت شریف در رابطه اصلاح پس از توبه بنحو اجمال و بطور جامع تذکراتی داده شده است :

أوّل - تطهیر باطن از آثار معاصی گذشته که موجب آلودگی و تیرگی باطن شده است ، بوسیله ندامت و تحسّر شدید .

دوّم - تبرّاه کردن ذمّه از آنچه از حقوق الّهی یا مردمی مشغول است ، تا تطهیر باطن حاصل گردد .

سوّم - مراقبت شدید و خودداری کامل از خلاف و عصیان ، و از مسامحه و سستی در انجام وظائف لازم .

چهارم - نگهداری خود از شهوات نفسانی ، و پیوسته درخواست کردن از خداوند متعال که او را محفوظ و موقّق بدارد .

لطائف و ترکیب :

۱- ثمّ إزدادوا : اصل کلمه إزیدوا است ، از ماده زیادت .

- ۲- لَنْ تُقْبَلَ : خبر است از این ، و همچنین فلن يُقْبَلَ .
 ۳- فَلَنْ يُقْبَلَ : در این مورد که کفر آنها ادامه پیدا کرده و هیچگونه تا آخرین ساعت تنبھی پیدا نکرده اند : علّت تامّه پیدا شده است برای عدم قبول فدیّه در آخرت ، و توضیح داده شد .

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ . - ۹۲ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . - ۹۳ فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ . - ۹۴ .

لغات :

- لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى : هرگز - نمی رسید - به نیکوکاری - تا .
 تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ : انفاق کنید - از آنچه - دوست می دارید .
 وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ : و آنچه - انفاق کنید - از - چیزی .
 فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ : پس بتحقیق - خداوند - بآن - دانا است .
 كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا : همه - خوردنی - بود - حلال .
 لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا : برای بنی اسرائیل - مگر - آنچه .
 حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى : حرام کرده است - اسرائیل - بر .
 نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ : نفس خود - از - پیش از - اینکه .
 تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ : نازل کرده شود - تورات - بگوی .
 فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا : پس بیاورید - تورات را - پس بخوانید آنرا .
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ : اگر - هستید - راستگویان .

فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ : پس کسیکه - بسازد - بر - خدا - دروغ .
 مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ : از - پس از - این - پس آنها .
 هُمُ الظَّالِمُونَ : آنان - ستمکارانند .

ترجمه :

هرگز نمی‌رسید به نیکوکاری تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست می‌دارید ، و آنچه انفاق می‌کنید از چیزی پس بتحقیق خداوند بآن آگاه است . - ۹۲ هر طعامی بود حلال بر بنی اسرائیل ، مگر آنچه حرام کرده بود اسرائیل بر خودش پیش از آنکه نازل کرده شود تورات ، بگوی پس بیاورید تورات را پس بخوانید آنرا اگر هستید راستگویان . - ۹۳ پس کسیکه به بندد بر خداوند دروغ پس از این پس آنان ستمکارانند . - ۹۴ .

تفسیر :

۱- لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ

عَلِيمٌ :

نیل : از باب عِلِمٍ يَعْلَمُ ، و اجوف یائی و بمعنی رسیدن مطلق چیزی است بر چیزی دیگر . و اَمَّا بَا وَاوُ بِمعنی عطا باشد .

و بَرٌّ : بوزن مِلْحِ صِفَتٍ و بمعنی چیز است که مَتَّصِفٌ به نیکوکاری باشد .

و گاهی بمعنی مصدری هم استعمال می‌شود ، مانند بَرَّ بفتح اَوَّلِ .

و اِنْفَاقٌ : بمعنی هزینه دادن است ، از نَفَقَةٍ بمعنی هزینه .

و در این آیه کریمه اشاره شده است به نتیجه مباحثی که گذشت : از تعلق دنیا

و محبت بمال ، و تسلیم شدن مطلق در مقابل تمام امور ، و معادل نبودن اموال

دنیا با زندگی آخرت .

می‌فرماید: تصوّر نشود که نیکوکاری تنها عبادت و نماز و ذکر و روزه گرفتن و گوشه نشینی و امثال اینها است، بلکه نیکوکاری باید از خلوص و صفا و طهارت باطن سرچشمه بگیرد، و اعمالیکه فقط ظاهر و اسم و عنوان دارد: اثر روحانی مطلوبی نمی‌دهد.

و از این لحاظ برای مفهوم نیکوکاری: مصداق و مثالی ذکر می‌شود که از هر جهت منطبق بحقیقت و واقعیت است.

آری انفاق از آنچه محبت بآن هست: امتیازاتی پیدا می‌کند.

اوّل - رسیدگی کردن و دستگیری نمودن از افراد ضعیف و نیازمند.

دوّم - انفاق با وجود محبت بآنچه انفاق می‌کند: موجب کسر و تضعیف کردن علاقه بدنیا است.

سوّم - برای تحکیم محبت و مودت در میان مردم و جامعه است.

چهارم - برای تقویت جبهه مسلمین در مقابل مخالفین است.

پنجم - سبب جلب محبت و یاری و پشتیبانی دیگران است.

و باید توجه داشت که: خداوند متعال بخصوصیات ظاهری و باطنی انفاق، از جهت کیفیت و کمیت و نیت و هدف و اندازه خلوص و مورد انفاق، آگاه و محیط بوده، و کوچکترین امری در اینمورد از احاطه علم نامحدود او بیرون نخواهد بود. و شخص انفاق کننده لازم است که: طرف خود را در اینعمل نیکو خداوند متعال که عالم و قادر و عادل است، بداند.

۲- كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ:

طعام: اسم است برای چیزیکه خوردنی یا نوشیدنی باشد که با ذوق انجام بگیرد، از ماده طعم بزیادتی الف که دلالت با استمرار کرده، و منطبق می‌شود بآنچه خورده و یا نوشیده می‌شود با اشتها و ذوق.

و همچنین است مفهوم شراب که اسم است برای چیز نوشیدنی .
 و حَلَّ: بوزن مِلح صفت است از ماده حَلَّ و حلال ، که بمعنی آزاد و مباح و بی‌ممنوعیت است ، در مقابل حُرمت و حرام که بمعنی ممنوعیت است .
 و حَلال و حرام : بمعنی مصدری و هم وصفی استعمال شده‌اند ، و بوزن سلام و جَبان باشند .

و در آیه ۴۰ بقره گفتیم که اسرائیل اسم حضرت یعقوب بن اسحاق است ، که برای او دوازده پسر بود ، و دوازده سبط و بنی اسرائیل از این دوازده فرزند باشند .
 و کلمه اسرائیل از لغت عبری گرفته شده و بمعنی اَسیر خدا است .
 و نزول تورات برای حضرت موسی است ، و تولّد او در ۲۰۰ سال پس از تولّد حضرت یعقوب بوده است .

و در موارد مختلف از کتب عقد عتیق خوردنیهای حرام را ذکر نموده است ، و از جمله در سفر تثنیه باب چهاردهم آنها را می‌شمارد ، و جمله آنها حیواناتیکه شکافته سُم و یا نشخوار کننده نیستند ، و یا از حیوانات دریائی که فُلَس ندارند ، و از پرندگان که درنده و لاشخوارند و آنها که از حشرات بالدارند .
 و در کتب عهدین موضوع تحریم اسرائیل از خوردنیها چیزی ذکر نشده است ، و از این لحاظ رسول اکرم (ص) یهود را دعوت می‌کند که تورات را آورده و اینمورد را نشان بدهید .

پس این جریان که قبل از نزول تورات ، همه طعامها برای بنی اسرائیل آزاد و حلال بوده ، مگر آنچه اسرائیل حرام کرده بود : گفتار برخلاف واقعیت است ، و از همین باب سفر تثنیه فهمیده می‌شود که : آنچه حرام است در واقع نجس باشد و نباید خورده شود .

و ضمناً در همین باب می‌گوید : و خوک زیرا شکافته سُم است لیکن نشخوار نمی‌کند ، این برای شما نجس است ، از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس

مکنید .

۳- قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ :

می‌فرماید : اینکه در میان شما رائج و معمول است که همه مطعومات برای بنی اسرائیل حلال بوده است ، مگر آنچه اسرائیل برای خود حرام کرده بود : هرگز صحت نداشته ، و خود تورات چنین سخن را تکذیب می‌کند .
گذشته از آنچه از سفر تثنیه نقل کردیم ، در سفر لایوان باب یازدهم ، محرّمات از خوردنیها را از حیوانات دریائی و صحرائی و خزنده و پرنده و درنده ، بطور تفصیل شرح می‌دهد .

پس اگر دعوی شما واقعیّت دارد : لازم است کتاب تورات رابیاورید و این حکم را از آنکتاب نشان بدهید .

آری اینسخن مانند حلّیت عملی گوشت خوک است که بطور رسمی در میان یهود و نصاری متداول است ، در صورتیکه در همین دو باب از تورات از جمله محرّمات شمرده شده است .

و این مطالب ایجاب می‌کند که : أهل کتاب اگر واقعاً معتقد بخدا و دین خدا هستند ، و اگر واقعاً عقیده بروز قیامت دارند : می‌باید در عقائد و احکام و کتاب و آیین خود تحقیق و بررسی کنند .

و تعبیر به تلاوت نه قراءت و أمثال آن : برای اینستکه تَلَوْ عبارتست از پشت سر و در کنار آن قرار گرفتن بطوریکه از آن تجلیل و پیروی و استفاده بشود .
و منظور اینکه : لازمست که شما تورات را در معرض و مقابل خود قرار داده ، و از احکام و مطالب آن پیروی و استفاده کنید .

و نتیجه راستگویی و حقیقت خواهی همین است .

۴- فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ :

إفترأ : در ۲۵ گفته شد که بمعنی دروغ سازی ، و تقدیر و اندازه گیری از جانب

خود است ، و اغلب در موضوعات برخلاف حق استعمال می‌شود ، زیرا حقایق اموری است واقعیت دار و ثابت ، و هرگز با ساختن و تقدیر انسان درست نمی‌شود . و بطوریکه در آیات گذشته روشن شد ، حقیقت دین عبارتست از تسلیم شدن در مقابل حق و اطاعت کامل در مقابل خواسته‌ها و احکام الهی و خضوع تمام در مقابل عظمت پروردگار متعال .

پس جعل احکام و افتراء در مقابل برنامه الهی : مخالف تسلیم شدن بحق و گردن نهادن بدستورهای خداوند متعال بوده ، و از مصادیق ظلم و تجاوز مطلق است .

آری انسان در اینصورت از مجرای حقیقت و خیر و صلاح خود ، تجاوز کرده ، و بزرگترین ستمکاری و دشمنی را بخود روا داشته است .

گذشته از اینکه : موجب انحراف و گمراهی دیگران نیز گشته ، و بندگان خدا را از پیروی احکام الهی و از سلوک راه او مانع شده است .

پس در موضوع افتراء و جعل احکام از سه جهت ستمکاری صورت می‌گیرد :
اول - ستم بخود . دوم - ستم بدیگران . سوم - بدین خدا .

روایت :

کافی (باب البدع و المقاییس ح ۴) رسول اکرم (ص) فرمود : خداوند متعال مانع می‌شود از توبه کردن شخص بدعت‌گزار . گفته شد چرا این چنین است ؟ فرمود : برای اینکه قلب او با آن بدعت مشروب شده است ، و محبت و علاقه بآن پیدا کرده است .

توضیح :

آری ، منشأ بدعت و جعل حکم جدید ، حب نفس و خودپسندی است ، و تنها

نظر شخص بدعتگزار خودنمایی و خودستایی باشد ، تا بوسیله این سخن تازه خود را مورد توجه قرار داده ، و نام و عنوان خود را در میان مردم بالا برده و مشهور کند . و توبه چنین شخصی در صورتی عملی است که : از خودخواهی و خودنمایی گذشته ، و خود را تسلیم صرف و خاضع کامل در مقابل احکام حقّ الهی قرار داده ، و در پی اسم و عنوان نباشد .

و اینمعنی هم از چنین شخصی که زمینه حبّ نفس و خودستایی دارد ، و بلکه عملاً هم سابقه دارد ، بسیار مشکل است .
البتّه شخص بدعتگزار همیشه خود را حقیقت خواه و اصلاح طلب و روشنفکر و دلسوز جامعه می داند : ولی او بخاطر محجوب بودن با صفت خودخواهی ، از ادراک حقیقت و تشخیص وظیفه محروم است .

لطائف و ترکیب :

- ۱ - كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا : منظور آزادی در جریان خارجی و عرفی است ، و برای این حلیّت و حرمت هیچگونه دلیلی از تورات ندارند ، و اینمورد هم از موارد مخالف سلم بودن در مقابل احکام الهی است .
- ۲ - فَمَنْ أَفْتَرَى : مبتداء و موصول و برای شرط است . و فاولئك : جزاء و خبر مبتداء است .

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ . - ۹۵ إِنَّ
أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ . - ۹۶ فِيهِ آيَاتٌ
بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ
اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ . - ۹۷ .

لغات :

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ : بگوی - راست گفته است - خداوند .
 فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ : پس پیروی کنید - از برنامه - ابراهیم .
 حَنِيفًا و مَا كَانَ مِنْ : معتدل است - و نیست - از .
 الْمُشْرِكِينَ إِنَّ أَوَّلَ : شریک قرار دهندگان - بتحقیق - نخستین .
 بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ : خانه‌ای که - گذاشته شد - برای مردم .
 لِلَّذِي بَكَتْهُ مَبَارَكًا : هر آینه آنست که - در مکه - و مبارک است .
 وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ : و هدایت است - برای عالمیان - در آن .
 آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مَّقَامٌ : نشانیهای - آشکار و روشنی است - مقام .
 إِبْرَاهِيمَ و مَنْ دَخَلَهُ : ابراهیم است - و کسیکه - داخل شود بآن .
 كَانَ آمِنًا و لِلَّهِ : باشد - ایمن - و برای خداوند است .
 عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ : بر - مردم - قصد کردن - خانه خدا .
 مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا : هر کسیکه - توانایی داشت - بر آن - از راه .
 وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ : و کسیکه - کافر شد - پس بتحقیق - خداوند .
 غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ : بی نیاز است - از - عالمیان .

ترجمه :

بگوی راست گفت و راستگو است خداوند متعال در سخنان خود ، پس پیروی کنید از برنامه و آیین ابراهیم (ع) که معتدل است ، و نبود ابراهیم از شریک قرار دهندگان بخداوند متعال . - ۹۵ بتحقیق نخستین خانه‌ای که در روی زمین برای مردم قرار داده شد ، آن خانه‌ایست که در سرزمین مکه بوده و مبارک و هدایت است برای عالمیان . - ۹۶ در آنست نشانیهای روشن ، مقام حضرت ابراهیم ، و کسیکه داخل آن خانه شد ایمن گردد ، و برای خداوند است بر مردم که قصد کنند

زیارت آنخانه را ، هر کسیکه توانایی داشت که بسوی آن حرکت کند ، استطاعت سفر و حرکت کردن ، و هر که کافر و بی اعتناء شد : پس بتحقیق خداوند بی نیاز است از عالمیان . - ۹۷ .

تفسیر :

۱- قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ :

صدق : واقعیت داشتن و صحت و تمامیت پیدا کردنست .

و آن در مقابل کذب است ، یعنی بر خلاف واقعیت و حق قولی یا عملی را انجام دادن ، و کذب از آثار محدود بودن و احتیاج و ضعف بوده و از اظهار واقعیت بیمناک و مقید باشد .

و خداوند متعال در همه امور و موارد آزاد بوده ، و کمترین محدودیت و محذوری از اظهار حقیقت و بیان واقعیت ندارد .

و ما باید متوجه باشیم که : آنچه خداوند متعال اظهار می کند ، صددرصد حق و واقعیت دار بوده ، و هرگز احتمال خلاف و نادرستی در آنها نیست .

و همینطوریکه در آخر تلاوت قرآن مجید گفتن جمله - صَدَقَ اللَّهُ - رسم و متداول است ، لازمست اینمعنی از قلب و روی ایمان در همه موارد کلمات و احکام و بیانات خداوند متعال گفته شود .

پس آنچه از جانب خداوند متعال در رابطه بنی اسرائیل و انبیاء و کتب آسمانی و کتاب تورات و احکام آن گفته شود : همه صدق و حق است .

و مِلَّتْ : در آیه ۱۳۰ گفته شد که مِلَّتْ بصیغه بناء نوع از ماده ملالت بمعنی مضیقه و محدودیت و دلتنگی است ، و باعتبار محدودیت مخصوصی که در آیین و برنامه‌ای باشد آنرا مِلَّتْ گویند .

پس مِلَّتْ باعتبار محدودیت ، و دین بلحاظ خضوع اظهار می شود .

و در اینجا چون حضرت ابراهیم جدّ بنی اسرائیل بوده ، و از هر جهت مورد تجلیل و تعظیم نزد آنها باشد : مقتضی است که آنها بطور کلی آیین و مقرّرات و برنامه دعوت آنحضرت را منظور داشته ، و در موارد اختلاف و تردید بآنها مراجعه و عمل کنند .

و بطوریکه در آیه ۸۴ ذکر شد : ما نباید تعصّبی نسبت بانبیاءِ الهی از خود نشان داده ، و لازمست از همه آنان تجلیل و تعظیم داشته باشیم .

و حَنِيفٌ : بمعنی معتدل بودن و از افراط و تفریط دور شدن و از نظر روحی با طمأنینه و وقار زندگی کردن است .

آری آیین آنحضرت از هر جهت در کمال اعتدال بوده ، و هیچگونه افراط و تفریط و تندی و کندی نداشته ، و از لحاظ اعتقادات و اخلاقیات و اعمال و وظائف در حدّ جامعیت بوده است .

و إِشْرَاکٌ : شریک و همتا قرار دادن است ، و آن در مقابل توحید است که بمعنی یکتا پرستی و یکی دانستن باشد .

و توحید مبدء همه عقائد سالم و افکار حقّ و اخلاق و اعمال درست بوده ، و انسانرا از هرگونه از انحراف نگهداری می کند .

چنانکه إِشْرَاکٌ مبدء هر رقم از انحرافات فکری و اخلاقی و عملی بوده ، و آدمیرا به گمراهی از هر جهت سوق می دهد .

و در اینمورد دو صفت برای آنحضرت ذکر شده است :

اوّل حنیف و معتدل بودن آیین او که از افراط و تفریط محفوظ است ، و توجّه باینجهت دیگرانرا تنبّه می دهد که : در مرتبه اوّل - از انواع تندی و کندی و روشهای افراطی و تفریطی در جهات اعتقادات و اخلاقیات و احکام فردی و اجتماعی و دینی ، دوری کرده و آیین زندگی خود را معتدل کنند .

و در مرتبه دوم - مربوط بخود آنحضرت است که او از هرگونه شرک ، خواه در

اعتقاد یا در عبادت یا در تأثیر و عمل ، پرهیز کرده ، و به هیچ عنوانی از غیر خدا اگرچه از انبیاء و مرسلین باشد ، پرستش نکند ، زیرا بزرگترین مقام شخص نبی مرتبه عبودیت و کمال بندگی و تسلیم بودن او در مقابل عظمت خداوند متعال است .

و شریک قرار دادن در حقیقت نفی مقام الوهیت است : زیرا خداوند متعال می‌باید نامحدود و ازلی و ابدی و نامتناهی باشد ، و چیزیکه محدود و مقید ، اگرچه از یکجهت باشد : نمی‌تواند خالق موجودات باشد .

و جای بسیار تأسف است که : در آیین یهود و نصاری امروز این دو جهت منظور نبوده و شرک و افراط و تفریط در اصول و فروع برنامه دینی آنان جریان دارد .
و در اینجا باید گفت : اگر برنامه حق اینستکه در آیین حضرت ابراهیم (ع) بوده است ، پس اعتقادات ضعیف بر خلاف توحید ، و افراط و تفریطهایی که در این دو آیین یهود و نصاری موجود است : بچه صورتی تصحیح خواهد شد .

۲- **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ :**

أَوَّل - صیغه أفعال تفضیل از ماده أول که بمعنی رجوع است ، و چون أَوَّل هر چیزی اساس و آغاز بوده ، و فروعات دیگر باو برگشت و منتهی و متفرع می‌شود : آنرا أَوَّل گویند .

و بَیت : از بیتوته و بیات است که بمعنی استراحت در شب است ، و باعتبار بیتوته در شب برای عبادت و مناجات در مسجد و خانه کعبه ، بآنجا بیت اطلاق شده است .

و بَكَّةَ : نام شهر مکه است ، بمناسبت واقع شدن آن در میان و خلال جبال و زمینهای سخت ، و بَكَّ بمعنی مزاحمت و کوبیدن است .

و بَرَكَت : بمعنی زیادی و خیر و فضل مخصوص است ، مادی باشد یا معنوی ، و

باب مفاعله دلالت بر استمرار می‌کند .

در این آیه کریمه بموضوعاتی اشاره شده است :

اَوَّل - کعبه نخستین خانه متعلق بعموم مردم است که در روی زمین بناء شده است ، و چون اَوَّلین خانه عمومی مورد استفاده شد : قهراً در روزهای اَوَّلی که مردم توجّه بخداوند متعال و عبادت و مناجات و دعاء کردند ، بنای اینخانه را که مخصوص این برنامه باشد ، لازم دیدند ، و ناچار با مشورت با پیغمبر گرامی آنزمان ، و روی نقشه مخصوص آنجا را ساختند .

دوّم - در این آیه برای معرفی آنخانه دو قید ذکر شده است : اَوَّل - بودن آن برای عموم مردم که اختصاص بفردی نداشته و در مالکیت و تسلّط کسی قرار نگیرد ، تا همه بتوانند از آنجا استفاده کنند . دوّم - بودن آن خانه در سرزمین بگه که یکی از نامهای شهر مکه است .

و از این قید فهمیده می شود که از همان زمانهای اوّل ، این سرزمین محلّ سکناى آدمهای قدیم و دوره اوّل بوده است ، و آب و هوای این سرزمین برای زندگی آدمهای آنزمان که از وسائل زندگی و مخصوصاً از جهت لباس و پوشاک و ساختمان بهره کافی نداشتند ، مناسب بود .

و ضمناً فهمیده می شود که : خانه خدا برای هر گروهیکه بخواهند زندگی صحیح و روحانی و انسانی داشته باشند : در مرتبه اوّل لازم است .

سوّم - مبارک بودن آن خانه : که از لحاظ مادّی و معنوی ، محلّ فضل و برکت و خیر بوده ، و مردم در سایه آن زندگی خوشی پیدا می کنند .

چهارم - هدایت بودن آنخانه است برای افرادیکه پیرو علم و عقل بوده ، و برنامه تعقل و تدبّر در زندگی خود دارند ، و آنها از آثار تکوینی و از مقرّرات و برنامه های تشریحی آنجا مهتدی می شوند .

آری ، خداوند متعال آنخانه را مخصوص و منسوب بخود قرار داده ، و برای آنجا آثار و خصوصیات تکوینی از نورانیت و روحانیت و تجلّی مقامات لاهوتی قرار داده

است که برای افرادی که زمینه توجه و معنویت در قلوب آنها باشد : صددرصد محسوس و ملموس است ، و بطور مسلم مکانی باین جاذبه روحانی در روی زمین موجود نیست .

و همچنین مقررات و برنامه‌های احرام و طواف و نماز و سعی و عرفات و مشعر و منی و خصوصیات و شرائط دیگر ، همه آیات است از ظهور نفوذ و مالکیت و عظمت پروردگار متعال ، و از حالات عبودیت و خضوع و توجه تمام افرادی که در انجام مناسک بسر می‌برند .

و بطور کلی برنامه حج نمایشی است از حقیقت عبودیت در مقابل مقام عظمت و جلال پروردگار متعال ، و هم نشان دهنده عوالم ماورای ماده و قیام قیامت است که انسان از زندگی مادی منقطع می‌شود .

و هدایت : عبارتست از راهنمایی کردن مطلق ، در جهت مادی و زندگی دنیوی باشد ، و یا در جهت روحی و زندگی معنوی .

و عالمین : جمع عالم است : و عالم چون خاتم ، اسم مزید فیه از علم باشد ، و دلالت می‌کند بچیزی که با آن علامت بودن محقق گردد ، یعنی بمعنی علم است (ما یعلم به) باضافه مفهوم استمرار که از زیاد بودن الف فهمیده می‌شود ، و جمع با واو و نون یا یاء و نون علامت افراد عقلاء است ، و کلمه عالم در مورد فردی و هم بصورت مجموعه‌ای استعمال می‌شود ، مانند عالم انسان که بصورت مجموعه‌ای و هم بصورت فردی اطلاق می‌شود .

و أمّا تعبیر بکلمه عالمین نه انسان و عاقل و غیر آنها : برای اینکه هدایت مخصوص است بافراذیکه زمینه و اقتضاء در وجود آنها بوده ، و طالب هدایت باشند ، و اینمعنی در صورتی تحقق پیدا می‌کند که نشانه و علامتی از مقصود در او موجود باشد .

۳- فِیهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا :

می‌فرماید: در آن بیت نشانیهای روشنی هست، از آثار روحانی و مادی، و آنجا اقامتگاه ابراهیم نبی (ص) بود، و کسیکه داخل آن بیت شود: از لحاظ ظاهری و معنوی در امن و امان واقع می‌شود. و ضمیر فیه رجوع می‌کند به بیت، و اضافه بر خصوصیات گذشته، در این آیه کریمه سه اثر دیگر برای بیت ذکر شده است:

اوّل - نشانیهای روشن از مقامات قدرت و علم و نور و سلطه خداوند متعال، و ظهور این صفات در آنخانه، خواه از لحاظ خود بنای خانه و محلّ و فضای آن باشد، مانند روحانیت و معنویت و نورانیتی که در آن مسجد هست، و یا آنچه بوسیله آنجا بدیگران از فیوضات ظاهری و باطنی می‌رسد.

و اینمعنی برای هر فردیکه توجه داشته و زمینه ارتباط در باطن او باشد: روشن و محسوس است.

و اکثر حجّاج و زوّار اینخانه خدا، آثار و فیوضات ظاهری و معنوی (هرکسی به تناسب حال خود)، از زیارت آنجا بدست می‌آورند.

دوّم - آن محیط مسجد: مقام و مسکن حضرت ابراهیم (ص) بوده، و در همان جا برای بنای آن بیاری فرزندش حضرت اسماعیل کمر همّت بسته، و از جانب خداوند متعال مأموریت پیدا کرد.

و اینمعنی دلالت می‌کند که: نیت در بنای مسجد و در ساختمان هر مؤسسه خیریه، و همچنین عمل و کارکرد در آن، از لحاظ خصوصیات مادی و معنوی آن، تأثیر کلی دارد، و مسجدیکه به نیت و روی برنامه و عمل حضرت ابراهیم (ص) که جدّ اعلای همه انبیای بنی اسرائیل و پیغمبر اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام، ساخته شده باشد: سزاوار است که در روی زمین نظیری نداشته باشد، و مخصوصا که محیط آن مسجد محلّ سکناي آن پیغمبر بزرگ هم باشد.

و مقام: اسم مکان از ماده قیام که بمعنی بر پا شدن و فعلیت پیدا کردن برای فعالیت و عمل است.

آری ، هر مسجد و مدرسه‌ای هنگامی روحانیت و منشأ آثار معنوی قرار می‌گیرد که به نیت خالص و روی برنامه‌ی الهی بناء بشود ، نه برای خودنمایی و بعنوان منافع شخصی و جلب توجه مردم .

پس پایه و اساس هر بنای خیریه‌ای از نیت خالص و برنامه‌ی الهی صددرصد حقّ بانی آن ساختمان شروع می‌شود .

سوّم - ایمن بودن آن مسجد : ایمن بودن آنجا برای کسانی که داخل آنجا می‌شوند ، از لحاظ معنوی و روحانی ، معلوم است ، زیرا آنجا خانه خداوند متعال است ، و کسی که با خلوص باطن بخانه خدا وارد شود : بطور مسلّم میهمان او شده و از غضب او در امان خواهد بود ، و زمینه برای استغفار از معاصی و توبه آماده می‌شود .

و اما از جهت گرفتاریهای ظاهری : قسمتی از آنها در اثر توجهات روحانی برطرف خواهد شد . و قسمتی هم از لحاظ اُمن بودن از جهت احکام دینی و آداب مسجد رفع می‌شود .

پس ایمن بودن بظاهر از لحاظ تشریح و در محیط حرم بودن است ، و از لحاظ معنوی : برای پوشش و محیط روحانی مسجد است .

و توجه شود که : این سه موضوع از آثار و لواحق بر آنخانه است ، و سه موضوع اوّل مربوط بخود مسجد بوده است .

۴- و لِلّٰهِ عَلٰی النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا :

حِجّ : مصدر است بمعنی قصد حرکت و عمل مخصوص ، و حِجّ بیت عبارت است از قصد کردن حرکت برای انجام مناسکی که برای زیارت خانه کعبه مقرر شده است . و حِجّ بفتح اوّل اسم است برای این عبادت که در لسان شرع حقیقت شرعیّه شده است .

و استطاعت : بمعنی طلب طوع و در خواست آن باشد : و طوع عبارتست از

عمل کردن با خضوع و رغبت بآنچه تکلیف است . و این طلب اعم است از آنکه بزبان باشد یا باقتضای حال باطنی .

و این آیه کریمه بمناسبت ذکر مکه معظمه و بیت خدا و حضرت ابراهیم (ع) ، و در مقابل مخالفین و یهود که با مقامات الهی و رسالت و احکام او مخالفت می‌کنند : ذکر شده است .

و می‌فرماید : ما بخاطر قرار دادن چنین مسجدی با این خصوصیات که برای استفاده و استفاضه عموم مردم مؤمن بخدا است ، زیارت و انجام دادن مناسک حج را برای افرادی که توانایی دارند ، لازم و واجب کردیم ، تا بتوانند در خانه خدا با او ارتباط برقرار کرده ، و برنامه زندگی خود را قرین سعادت و خوشبختی کنند .

و موضوع استطاعت : بطور مطلق یک امر عرفی است ، یعنی توانایی از جهت صحت مزاج ، از جهت امن بودن این سفر ، و فراهم شدن وسائل حرکت ، و توانایی مالی برای رفتن و برگشتن ، و آماده کردن وسائل زندگی خانواده ، و صدمه نخوردن در زندگی پس از مراجعت .

و سییل : راه مستقیم ممتدی است که انسانرا بمقصد برساند .

و اینکلمه تمییز از استطاعت است و ابهام آنرا روشن می‌کند ، و توانایی داشتن در امتداد این سییل مستقیم : شامل انحاء توانایی را خواهد شد ، از جهت سلامتی و تندرستی ، از جهت وسیله حرکت که مرکب است ، و از جهت امن بودن راه که خطر و ضرری نرسد ، و از جهت آذوقه و توشه راه که در مضیقه نباشد ، و از لحاظ رفتن و راه برگشتن که در وسط راه متوقف نشود ، و از جهت آذوقه و تأمین معاش خانواده که در انجام این تکلیف واجب سستی و تقصیر نکند ، و از جهت ایمن بودن از برنامه زندگی پس از برگشتن که موجب صدمه بخود و خانواده نگردد .

و همه این امور در رابطه تأمین شرائط ظاهری و باطنی ، و مادی و فکری شخص مسافر است که مانع و محذوری برای او پیدا نشود .

و این حکم و جوب حجّ که بصورت جمله خبریّه ذکر شده است : تأکید و شدّت در آن بیشتر از صیغه امر است ، گویی که این حکم امر ثابت و واقعی است ، نه آنکه فعلاً دستور بآن صادر شود .

و مخصوصاً این تعبیر (لِّلّٰهِ عَلٰی) که دلالت می‌کند بر دین ثابت بر ذمه . و ذکر خاص بعد از عام بعنوان بدلیّت از ناس با قید من استطاع ، کاملاً حکم را تثبیت و روشن کرده ، و جای ابهامی باقی نمی‌گذارد .

۵- و مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ :

کفر : بمعنی ردّ و بی‌اعتنایی و مخالفت کردن است .

و غناء : در مقابل احتیاج و فقر ، و بمعنی بی‌نیاز بودن است . و اختصاص بذكر عالمین : اولاً همان عالمین است که در آیه قبل ذکر شد (هَدٰى لِلْعَالَمِيْنَ) ، یعنی در عین حالیکه راهنمای آنها است ، هیچگونه نیازی هم بآنان نداشته ، و از این هدایت منظوری بحز خیرخواهی و سعادت مردم ندارد . آری ، او غنی بالذات و بی‌نیاز مطلق و نامحدود است ، و کوچکترین فقر و ضعف و حاجتی در وجود او نیست ، و تکالیف و دستورهایی که برای بندگان خود صادر می‌کند : تنها بخاطر هدایت و ارشاد آنهاست .

و ثانیاً - وقتیکه احتیاجی به عالمین که از عقل و علم و شعور در وجود آنها آثاری هست ، نباشد : بی‌نیاز بودن او از دیگر موجودات بطریق اولی خواهد بود .

و ثالثاً - مورد نظر در اینجا به عالمین است که تکلیف بآنها متوجه است . آری کسیکه با بودن استطاعت از انجام دادن این تکلیف مسامحه می‌کند : بخیال ضعیف خود خواستار تقویت در جهت مالی و دنیوی بوده ، و یا ارزشی برای این عمل قائل نیست .

و منشأ این تصوّرات از جهالت و محدود بودن فکر است ، و این آدم جاهل نمی‌داند که وسعت در زندگی و فقر و غناء از جانب خداوند متعال است .

و ثانیاً - این مسافرت از یک سفر تفریحی بکشور دیگر ، صدها مرتبه مفیدتر بوده ، و از جهت علمی و آگاهی و استفاده فکری بسیار بالاتر و برتر است .
و ثالثاً - اگر این سفر با توجه و دقت صورت بگیرد : نتیجه روحانی و عرفانی که برای انسان حاصل می شود ، صد برابر ارزش تمام اموال دنیا خواهد بود .
و رابعاً - سفر حج گاهی برنامه زندگی انسانرا به کلی عوض کرده ، و در مسیر سعادت و خوشبختی قرار داده ، و بانحرافات خود توجه می دهد .

روایت :

در نورالثقلین از اصول کافی (از امام پنجم ع) نقل می کند که : بناء شده است اسلام بر پنج موضوع ، بر صلوٰة ، و زکوٰة ، و حج ، و صوم ، و ولایت . زراره گفت : پرسیدم که کدام یک از اینها افضل است ؟ فرمود : ولایت برتری و فضیلت دارد بر چهار تای دیگر ، زیرا که ولایت کلید فتح و باز شدن خصوصیات و حقایق آنها بوده ، و شخص ولی راهنمای بر آنها باشد .

عرض کردم : پس از ولایت کدام یک از آنها افضل است ؟

فرمود : نماز است ، و رسول اکرم (ص) فرموده است : صلوٰة عمود و ستون دین شما است .

عرض کردم : سپس کدام یک از آن سه موضوع افضل و مهمتر است ؟

فرمود : زکوٰة است ، زیرا خداوند متعال پس از ذکر صلوٰة ، زکوٰة را یادآوری می کند ، و رسول اکرم فرموده است که : زکوٰة گناهان را از کسی که زکوٰة می دهد پاک می کند .

عرض کردم : پس از زکوٰة از جهت فضیلت کدام یک مهمتر است ؟

فرمود : حج ، خداوند متعال می فرماید : برای خدا است بر ذمه افراد مستطیع اینکه قصد زیارت خانه خدا را کنند ، و رسول اکرم فرموده است که : یک حج

پذیرفته شده بهتر است از بیست عبادت استحبایی .
 و باز فرموده است : کسی که باین خانه طواف کرده ، و دقت در عدد هفتگانه آن داشته ، و نماز و طواف را بخوبی انجام بدهد : خطاها و گناهان او بخشوده می شود ... تا آخر حدیث .

توضیح :

۱- اسلام : در اینمورد بمعنی مطلق آیین مقدّس اسلام است که بطور جریان ظاهری با این پنج موضوع تشکیل می شود .
 ۲- برای روشن شدن اینمعنی ، می توانیم اسلام با این خصوصیات را به دانشکده ای تشبیه کنیم که در آنجا چهار قسمت از علوم تدریس شده ، و در زیر نظر و تدبیر و تنظیم شخص مدیر عاقل و متخصص و عادلّی اداره می شود .
 البتّه بودن چنین مدیری شرط اوّل برای فعلیّت پیدا کردن و نتیجه گرفتن از این مؤسسه علمی است ، و اگر نظم و تدبیری در آنجا نباشد : تمام آن تشکیلات و برنامه ها بی نتیجه خواهد بود .
 و ولایت : بمعنی قیام کردن برای انجام امور و وظائفی است .
 و مقام ولایت در مراحل روحانی و عوالم بالا مخصوص خداوند متعال است ، و در زندگی اینجهان این وظیفه محوّل می شود به رسول خدا که امور مردم را در این دنیا تنظیم و تدبیر کنند .
 و پس از رحلت رسول خدا : مقام ولایت محوّل می شود بامام که خلیفه و منصوب از جانب او است ، تا تولیت امور را داشته باشد .
 و پس از امام این منصب مربوط می شود به فقیه جامع الشرایط .
 ۳- و أمّا برنامه های چهارگانه : نماز برای حفظ ارتباط بنده با خداوند متعال است ، و هر چه از لحاظ کیفیّت و معرفت و توجّه بیشتر باشد ، حقیقت ارتباط که

نتیجه مطلوب است بیشتر و محکمتر خواهد شد .

زکوة : برای حفظ ارتباط در میان بندگان خداوند است ، تا بتوانند دست بدست همدیگر داده ، و در فراهم ساختن مراحل زندگی مادی و معنوی خودشان را یاری کنند .

البته صلوة که مربوط بوظائف شخصی است : باید پیش از اصلاح اجتماع صورت بگیرد ، زیرا اصلاح افراد در مرتبه اول باید واقع باشد .

و حجّ : برای تمرین و آزمایش عملی است ، تا انسان از جهات توجه بخود و بمنافع شخصی و اسم و عنوان دست کشیده ، و برنامه سیر بسوی خداوند متعال را ما بین خود و خدا و بهمیاری بندگان دیگر ، در این مرحله قدم برداشته و پیش برود .

و تمام مراحل سیر بحق از توبه گرفته تا طواف بحرم قدس إلهی در اینجا با خصوصیات کامل پیاده خواهد شد .

و صوم : عبادت نیست عملی که جهات توجه بروحانیت و حق و جهات ارتباط و توجه بخلق بنحو فشرده در آن پیاده شده ، و حقیقت تقوی و نگهداری و تسلط بر خود و گذشت از تمایلات مادی در آن مطرح می شود .

پس برنامه جامع اسلام : پیاده شدن این پنج موضوع است ، و نتیجه آن تحقق ایمان و تثبت در راه حق خواهد بود .

لطائف و ترکیب :

۱- إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ : خبر این ، کلمه - موصول للذی ببيكة ، است ، و مبارکاً و هُدًی و فیه آیات : حال از ضمیر وُضع اند که به بیت برمی گردند .

۲- مَقَامُ اِبْرَاهِيمَ : بدل بعض است از آیات بیتات .

۳- مَنْ اسْتَطَاعَ : همچنین بدل بعض است از ناس .

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ . - ۹۸
 قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ
 شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ . - ۹۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا
 مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ . - ۱۰۰ .

لغات :

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ : بگوی - ای ملازمین کتاب .
 لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ : برای چه - بی‌اعتنایی می‌کنید - به آیات - خدا .
 وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا : و خداوند - گواه است - بر - آنچه .
 تَعْمَلُونَ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ : عمل می‌کنید - بگوی - ای - ملازمین - کتاب .
 لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ : برای چه - باز می‌دارید - از - راه - خدا .
 مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا : کسی را که - ایمان آورده - طلب می‌کنید آنرا .
 عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ : به انحراف - و شماها - گواهانید .
 وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا : و نیست - خداوند - غافل - از آنچه .
 تَعْمَلُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ : عمل می‌کنید - ای - آنان که .
 آمَنُوا إِن تَطِيعُوا : ایمان آوردند - اگر - اطاعت کنید .
 فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ : گروهی را - از - آنانکه .
 أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم : آورده شده‌اند - کتاب - باز گردانند شما را .
 بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ : پس از - ایمان آوردن شما - کافران .

ترجمه :

بگوی ای اهل کتاب برای چه کفر می‌ورزید به نشانیهای خداوند متعال ، و خدا
 گواه هست آنچه عمل می‌کنید . - ۹۸ بگو ای اهل کتاب برای چه باز می‌دارید از راه

خدا کسی را که گرایش پیدا کرده است ، و می‌خواهید راه خدا را بانحراف و کج بودن ، در حالیکه شماها گواهان هستید ، و نیست خداوند غفلت کننده از آنچه عمل می‌کنید . - ۹۹ آی آنکسانیکه ایمان آوردند اگر اطاعت کنید گروهی را از آنها که آورده شده‌اند کتاب ، باز گردانند شما را پس از ایمان آوردن بحالت کفر و ردّ کنندگان . - ۱۰۰ .

تفسیر :

۱- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ : کتاب : اظهار و تثبیت و ضبط آن چیزهایی است که در نیت و باطن هست ، و کتاب خدا عبارتست از آن احکام و دستورها و حقایق و معارفی که در علم خداوند هست و اظهار می‌شود .

و کتاب باعتبار نشان دادن آن از مقامات و صفات خداوند متعال از آیات الهی خواهد بود . پس اختلاف در مفهوم آیت و کتاب اعتباری است ، یعنی اگر از جانب خداوند متعال و جهت نزول حساب شود : از مصادیق کتاب خواهد بود . و در صورتی که از طرف ما و جهت نشان دادن و دلالت به بالا منظور گردد : از مصادیق آیت می‌شود .

پس هر کتاب آسمانی از مصادیق آیت تشریحی و لفظی الهی نیز می‌باشد . و باید توجه شود که کتاب و یا آیت : از لحاظ نسبت و ارتباط با عالم غیب ، مورد تجلیل و تعظیم واقع می‌شوند ، و برای آنها موضوعیتی نیست ، و در اینصورت فرق گذاشتن در میان کتابهای آسمانی و یا کتابها و آیات الهی ، بر خلاف حق بوده ، و از میزان عقل دور خواهد بود .

و در این آیه کریمه نیز به این مطلب اشاره شده ، و اهل کتاب را که خود معتقد بکتاب و ملازم بآن بوده ، و در عین حال از آیات الهی اعراض می‌کنند : مورد

سرزنش قرار می‌دهد .

و می‌فرماید : این عمل مخالفت شما را که برخلاف عقل و وجدان و وظیفه الهی است ، خداوند متعال می‌بیند و گواه است ، و شما هرگز برای این مخالفت در پیشگاه خداوند متعال عذری نخواهید داشت ، زیرا برگشت و حقیقت این مخالفت ، به رَدّ و بی‌اعتنایی به خدا است .

۲- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا و
 أَنْتُمْ شُهَدَاءُ و مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ :
 صَدّ : منصرف کردن و برگردانیدن بشدت است .

و سبیل : راه مستقیم ممتدی است که منتهی بمقصد باشد ، و راهیکه انسانرا به خداوند و بلقای او برساند ، عبارت از اعمال صالح و تزکیه نفس و خلوص نیت است ، و به طور کلی پیروی کردن از پیغمبر خدا و کتاب الهی و دستورهای آسمانی است ، نه راههای مادی و اعمال ظاهری دنیوی و فعالیت‌های زندگی محسوس که مردم ظاهرپرست پیوسته در آن راه صرف مساعی می‌کنند .

و روی همین هدف الهی و برنامه زندگی دنیوی است که راههای مردم اختلاف پیدا کرده ، و نتیجه سلوک و فعالیت نیز مشخص می‌شود .

و در سبیل الله بودن : انسان را بلقای پروردگار که مبدء همه خیرات و خوشیها و لذات و سعادت و نور است می‌رساند .

و در سبیل دنیا بودن : مرتبه حیوانیت را در انسان تثبیت می‌کند .

و چون افرادی که در مرحله پایین و پست قرار گرفته‌اند : از امتیازات و حلاوتها و مقامات بالا بی‌بهره و ناآگاهند : قهراً از آن مراحل استهزاء و بدگویی کرده ، و منافع محسوس خود را بازگو می‌کنند .

و در اینمورد اگرچه طرف خطاب اهل کتاب و افرادی هستند که کتاب آسمانی در اختیار دارند ، ولی چون از حقائق و احکام آن استفاده نمی‌کنند ، قهراً فعالیت

آنها در راه تحصیل دنیا خواهد بود .

و بَعِي : بمعنی طلب شدید است ، و أغلب در مورد تجاوز استعمال می‌شود .
و عَوْج : اسم مصدر است از عَوَج ، به وزن تَعَب ، که بمعنی تمایل پیدا کردن از استقامت و اعتدال است ، و آن حالت حاصل را از کجی و پیچیدگی و انعطاف عَوْج گویند .

و این پیچیدگی به اختلاف موضوعات فرق پیدا می‌کند، و عَوْج در راه خدا اینست که در استقامت آن انحراف پیدا شود .

و این کجی و تمایل از راههای مختلف پیش آمد می‌کند ، مانند مسامحه و سستی و دقت نکردن ، و برخلاف برنامه عمل و حرکت کردن ، و از حرفها و وسوسه‌های دیگران پیروی نمودن ، و جهالت به خصوصیات لازم راه داشتن ، و از هوی و هوس و تمایلات نفس تبعیت کردن .

پس اهل کتاب از لحاظ وابسته شدن مطلق بکتاب آسمانی در مقام طلب و حرکت در راه خدا هستند ، زیرا کتاب محتوی این مطالب و برنامه سیر به خدا است ، ولی حقایق کتاب را از اصول خود بانحراف و اعوجاج برگردانیده ، و راه مستقیم خدا را برای خود و دیگران منحرف می‌کنند ، تا منطبق بر تمایلات و خواسته‌های نفسانی خود گردد ، و خودشان باین حقیقت آگاه بوده ، و به این تحریف اشراف دارند .

در آیه پیش چون موضوع کفر و ردّ بود ، با کلمات - آیات الله ، و الله شهید ، تعبیر شد . و در اینجا موضوع صدّ از سبیل است : از این لحاظ با کلمات - ابتغاء عوج - و انتم شهداء - و ما الله بغافل ، تعبیر شده است .

زیرا در جریان کج خواهی و تحریف سبیل : خود آنها از اعمال خود آگاهی داشته ، و خداوند متعال نیز غافل نیست .

و ضمناً معلوم می‌شود : که کفر و ردّ حقیقت بدیگران ضرری نمی‌رساند ، و آثار

کفر تنها به خود کافر برمی‌گردد ، بخلاف نفاق و کجروی و تحریف در اعتدال حقیقت ، که موجب انحراف و ضلال دیگران خواهد بود .

و از این لحاظ ضرر و صدمه منافق بیش از کافر است .

۳- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ :**

اطاعت : دلالت می‌کند بجهت قیام فعل و صدور آن از فاعل ، از ماده طوع که بمعنی خضوع و رغبت به تکلیف و عمل کردن به آن وظیفه است ، و این رغبت بزبان باشد یا بقلب .

و فریق : بوزن فعیل از ماده فرق که بمعنی جدا کردن است ، و فریق بگروهی اطلاق می‌شود که از جمعی جدا شده‌اند .

و ردّ : بمعنی مطلق بازگردانیدن است ، مادی باشد یا روحانی .

در این آیه کریمه اشاره بمرحله سوّم از مخالفت و آثار آن که شدیدتر است ، شده است :

اوّل - کفر بآیاتِ اِلهی در مقابل اشراف خداوند متعال .

دوّم - برگردانیدن از حقّ و اِحداث اعوجاج در سبیلِ اِلهی .

سوّم - کوشش آنها برای اِضلال و منحرف کردن مسلمین ، تا ایمان را از قلوب آنان تبدیل بکفر و مخالفت کنند .

و چون فعّالیّت آنها در اینمرتبه شدیدتر است : لذا بتعبیر - **فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** - آورده شده است :

أولاً - معلوم می‌شود که همه اهل کتاب چنین عناد و دشمنی ندارند .

و ثانیاً : اینها اهل و ملازم با کتاب نیستند ، بلکه از افرادی هستند که کتاب بآنها نازل شده است .

و توجه شود که : این حالت مخصوص به اهل کتاب نیست ، بلکه مربوط به

مطلق علماء سوء است ، از هر ملّتی باشند .

روایت :

در کافی (باب المستأكل بعلمه ح ۴) از امام ششم (ع) است که می‌فرماید :
زمانیکه دیدید عالمی را که محبت دنیا دارد ، در جهت دینی نیز او را متهم شمرده
و نسبت باو بد گمان باشید ، زیرا هر محبتی آنچیزی را که دوست می‌دارد بدور او
می‌گردد . فرمود : وحی کرد خداوند متعال به حضرت داود ، قرار مده در میان من و
خودت عالمی را که به سبب محبت دنیا اختلال پیدا کرده است ، زیرا او تو را از راه
محبت من برمی‌گرداند (فَيُصْذِكُكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي) ، زیرا آنان قُطَاعِ طَرِيقِ
بندگانی هستند که بسوی من حرکت می‌کنند ، و کمترین چیزی که در حق آنها
انجام می‌دهم ، اینستکه حلاوت مناجات خودم را از قلوب آنها برمی‌کنم .

توضیح :

همینطوریکه شخص عالم که با تقوی باشد نماینده و جانشین انبیاء بوده ، و
مردم را به سوی خداوند و حقیقت راهبری می‌کند : عالم فریفته شده به محبت
زندگی دنیا که برنامه روحانیت او مختل و فاسد شده است ، نماینده و خلیفه
شیطان بوده ، و مردم را بسوی دنیا پرستی و برنامه شیطانی دعوت می‌کند ، و این
دعوت اعمّ است از اینکه بزبان باشد و یا بعمل و حالت که مردم از دیدن حال و
عمل او رو به دنیا می‌آورند .

و همینطوریکه در آیه کریمه فرمود ، پیروی و اطاعت این اشخاص بتدریج
حقیقت ایمان بخداوند متعال و محبت او را تبدیل به محبت دنیا می‌کند .

لطائف و ترکیب :

- ۱- لِمَ : أصل آن لِمَا است ، و ما دلالت می‌کند به شیء مطلق ، و با لحن تعبیر ، مفاهیم شرطیت و استفهام و موصول و تعجب و موصوف فهمیده می‌شود ، و در اینجا مفهوم استفهام در نظر گرفته می‌شود .
- ۲- تَبْغُونَهَا ، عِوَجاً ، و أَنْتُمْ شُهَدَاءُ : حال باشند . و ضمیر مؤنث به سبیل برمی‌گردد ، و تذکیر و تأنیث هر دو در آن جایز است . و بطور کلی تأنیث در موردیست که نظر به خصوصیات و جزئیات باشد ، نه مفهوم مطلق .

و كَيْفَ تَكْفُرُونَ و أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ و فِيكُمْ رَسُولُهُ و مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . - ۱۰۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ و لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا و أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ . - ۱۰۲ .

لغات :

- و كَيْفَ تَكْفُرُونَ و أَنْتُمْ : و چگونه - کافر می‌شوید - و شما .
- تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ : خوانده می‌شود - بر شما - نشانیهای .
- اللَّهِ و فِيكُمْ رَسُولُهُ : خداوند - و در میان شما است - رسول او .
- و مَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ : و کسی که - چنگ بزند - به خداوند .
- فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ : پس بتحقیق - هدایت شده است - بر .
- صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یا : راه روشن - راست - ای .
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا : آنانکه - ایمان آورده‌اند .
- اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ : خودداری کنید - در مقابل خدا - بحقیقت .
- تَقَاتِهِ و لَا تَمُوتُنَّ : خودداری از او - و نمیرید البته .

إِلَّا و أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ : مگر آنکه - شما - سلم شونندگان باشید .

ترجمه :

و چگونه شما مؤمنین کافر می‌شوید ، و شماها خوانده و اظهار می‌شود بر شما آیات خداوند ، و در میان شما است رسول گرامی او ، و کسیکه چنگ بزند بخداوند پس بتحقیق هدایت کرده شده است بر راه وسیع راست . - ۱۰۱ آی آنانکه ایمان آوردند خودداری کنید در مقابل خداوند به سزاواری تقوی از او ، و نمیرید مگر اینکه در تسلیم باشید . - ۱۰۲ .

تفسیر :

۱- و كَيْفَ تَكْفُرُونَ و أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ و فِيكُمْ رَسُولُهُ :

تُلُوْ : در ۹۳ گفتیم که در پشت یا در کنار چیزی قرار گرفته و آن را در معرض گذاشته و از آن استفاده کردن و یا تجلیل نمودن است .

و در اینجا تلاوت از جانب خداوند متعال و برای مردم می‌شود .
و ذکر کلمه کَیْفَ دلالت بر تعجب و توبیخ در مفهوم کیفیت و چگونگی می‌کند ، و در آیه ۲۵ گفتیم که اینکلمه شبیه حروف شرط و استفهام نیز استعمال می‌شود .
و منظور اینکه : شماها چگونه تحت تأثیر وساوس مخالفین قرار گرفته ، و از ایمان و اعتقاد سالم خود دست کشیده ، و در مقام مخالفت و ردّ بر آمده ، و به خداوند و آیات او کافر می‌شوید .

در صورتی که شماها در محیطی زندگی می‌کنید که : آیات الهی پیوسته برای شما نازل شده و در پیشروی شما خوانده می‌شود ، و هم رسول خدا که از جانب او برای هدایت شما مأموریت دارد در میان شماها است .

و این دو موضوع بزرگترین حجت و سند واقعیت داری است که از هر جهت

انسانرا ساکت و مطمئن کرده ، و برای عوالم توحید و غیب و رسالت و آیین الٰهی صدرصد معتقد می‌کند .

و نظر بر این نیست که انسان این دو موضوع را به نحو تعبد و تقلید پذیرفته ، و در اطراف آنها بتحقیق نه پردازد ، زیرا تحقیق و بررسی دقیق در تمام موضوعات و مخصوصاً در مسائل اعتقادی از واجبات عقلی است ، و برخلاف عقل است که انسان بدون تحقیق کامل مسأله‌ای را پذیرفته و معتقد بآن باشد .

پس وقتی که انسان در پیشروی چنین موضوع مهمّ حیاتی و اساسی (آیات الٰهی ، رسول خدا) قرار می‌گیرد : صدرصد باید از راه حسّ و فکر و تجربه و عقل ، بمقام تحقیق و دقّت و بررسی کامل برآمده ، و در نتیجه یا از روی بینش و دانش قبول کرده و گرایش پیدا می‌کند ، و یا نمی‌تواند بپذیرد و ناچار ردّ می‌کند .

و امّا ایمان آوردن سطحی و بدون تحقیق و دقّت ، و همچنین مخالفت و ردّ کردن بدون بررسی کامل : از میزان خرد سالم دور خواهد بود .

و در اینمورد مردم دعوت می‌شوند که : در مقابل این دو موضوع واقعیت دار و حقّ صدرصد ، بمقام تحقیق برآمده ، و خود را از چنین سعادت بزرگ و موفقیت بسیار عالی که نصیب آنها شده است ، بی‌بهره نکنند .

۲- و مَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ :

اعتصام : بمعنی اختیار عصمت ، که بمعنی حفظ کردن با دفاع از او باشد . و عصمت ، اسم مصدر و بمعنی حالت محفوظ و دفاع شدن است . و مصدر آن عَصَمَ از باب ضرب است .

و در اینجا مفعول به محذوف بوده ، و حرف باء بمعنی ربط و لصوق است ، یعنی کسی که حفظ کند نفس خود را و از آن دفاع کند که به ضرر و صدمه‌ای نرسد ، و این اعتصام در رابطه توسّل و به سبب توجّه به خداوند متعال صورت بگیرد : پس هدایت خواهد شد بر راه روشن وسیع .

و منظور اینکه: گذشته از مشهود بودن آیاتِ اِلَهِی، و حاضر بودن رسول اکرم در مقابل آنان، به طور مسلّم کسی که از راه توجّه و توسّل به خداوند متعال محفوظ بودن خود را از او خواستار شده، و با خلوص نیت به نور رحمت و لطف او چنگ زده، و طالب سعادت و هدایت باشد: البتّه براه مستقیم حقّ و واقعیت رهنمایی خواهد شد، اگر چه مهجور از آیات و مقام رسالت باشد.

آری نزول آیات و مشاهده رسول اکرم: قهراً می‌باید در محیط معین و مکان محدودی باشد، ولی ارتباط با خداوند متعال و افاضات و توجّهات او در هر زمان و مکان و نسبت به هر فردی امکان‌پذیر است.

پس برای کسی جای عذر و بهانه‌ای در به دست آوردن راه هدایت نیست، و سایه لطف و رحمت او در همه جا گسترده شده، و نور فیض و هدایت او فراگیر همه موجودات و انسانها است - يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ .

و ترتیب این سه موضوع: از لحاظ سهولت استفاده و استفاضه است، شنیدن آیات و دقّت و تعمق در آنها آسانتر است از استفاده از محضر رسول خدا که آیت تکوینی خداوند متعال و محتاج به مجالست و مذاکره و سؤال و جواب و توجّه بحالات و مقامات آن حضرت است، و استفاضه از آنحضرت هم آسانتر از ارتباط روحانی و استناره از توجّه اِلَهِی است.

و تعبیر به صیغه مجهول در هدایت: برای اینست که خداوند متعال در عالم مادّه بوسیله اسباب ظاهری خواسته‌های خود را انجام می‌دهد، و در عالم روحانی با وسائل روحانی از اِلْقَاء و وحی و اِلْهَام و ملائکه و ارواح، و همه موجودات سفلی و علوی در مقابل او خاضع و مطیع و تسلیم هستند - و لِّلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ و الْاَرْضِ - پس باقتضای مورد و به تناسب زمینه، بهر نحوی که ممکن است خداوند متعال بنده خود را هدایت خواهد فرمود.

و صِرَاط: بمعنی راهیست که روشن و وسیع باشد، مادّی باشد یا روحانی.

و مستقیم : راهیکه راست و برپا و به حال طبیعی فعلیت داشته باشد .
 آری ، در هدایت خداوند متعال اعوجاج و پیچیدگی نیست ، و راه او روشن و
 راست و وسیع است ، و مردم آنرا کج و تیره می‌کنند ، چنانکه در آیه ۹۹ فرمود :
 تَبْغُونَهَا عِوَجًا .

۳- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُونُوا إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ :
 تَقَاةٌ : در آیه ۲۸ گفتیم اصل این کلمه وَقِيَّةٌ به وزن کُدرت ، است ، و واو قلب به
 تاء ، و یاء قلب بالف شده است ، و بمعنی خودداری کردن است ، چنانکه اتِّقاء ،
 دلالت می‌کند باختیار کردن خودداری .

و حَقٌّ : بمعنی ثابت و واقعیت‌دار بودن است .
 و منظور اینکه : تقوی و خودداری شما از امور خلاف و از اعمال سوء به نحو
 واقعیت‌دار و روی حقیقت باشد ، نه روی ظاهر و ساختگی .
 و توجّه شود که : چون تقوی و خودداری از خلاف و عصیان بمرتبّه ثبوت و
 واقعیت رسیده ، و در نفس انسان برقرار و راسخ گشت : حقیقت اسلام و سلم کردن
 خود در مقابل پروردگار متعال و أوامر و نواهی او تحقّق پیدا می‌کند .
 و چون حالت تسلیم شدن در باطن راسخ و ثابت گشت : قهراً زندگی او تا بآخر
 در همین حالت ادامه پیدا کرده ، و از این دنیا هم بهمین حالت منتقل بآخرت
 شده ، و بقاء پروردگار متعال خواهد رسید .

و در آیه ۸۳ گفتیم دینِ اِلَهِی در حقیقت همان تسلیم شدنست ، چنانکه
 بزرگترین عصیان و خلاف : عبارتست از خودبینی و خودستایی و خودخواهی و
 گردنکشی در مقابل عظمت پروردگار متعال .

و امر و نهی در مواردیکه از اختیار خارج است ، به مقدمات تعلق می‌گیرد ، و
 موت بحال اسلام یا به غیر آنحالت ، عبارتست از مراقبت در انجام وظائف و در
 ادامه طاعات و ترک معاصی و خلاف ، و بطور کلی اختیار برنامه حقیقت تقوی و

ادامه آن در زندگی : امتثال از فرمان - و لا تَمُوتُنَّ - باشد ، زیرا حالت مردن در حال اسلام و تسلیم شدن ، محتاج به تحصیل مقدمات و آماده کردن نفس و تمرین است ، و از اموری نیست که در اختیار انسان قرار گرفته و هر وقتی خواست بتواند انجام بدهد ، مانند امر کردن به صحت و تندرستی ، غنا و بی‌نیازی ، علم و معرفت و امثال آنها که در حقیقت امر به مقدمات است .

روایت :

در عیون الأخبار (باب ۲۸ ح ۲۵) از امیرالمؤمنین (ع) است که فرمود : دنیا سرتاسر جهل است مگر مواردیکه علم در آنها هست ، و علم هر کجا باشد حُجَّت است برای انسان مگر آنچه عمل بآن شده باشد ، و عمل همه آن بصورت ریا است مگر آنچه خالص شده باشد ، و در مرحله اخلاص خطر بزرگی هست تا وقتیکه بنده توجه و دقت کند که عاقبت آن بکجا منتهی شده است .

توضیح :

۱- دنیا : منظور زندگی دنیوی مادی است ، نه این عالم مادی ، زیرا عالم مادی در مقابل انسان بصیر روحانی علم است ، و او محجوب با مادیات نباشد ، و جهان مادی را با نور معنوی و روحانی مشاهده می‌کند ، و امور مادی را در ظلّ امور روحانی علوی احساس می‌کند ، و آنچه انسان از مقام بالا اشراف داشته باشد : حقائق امور برای او منکشف و روشن می‌گردد .

۲- موارد علم در دنیا : مانند موضوعات و اموری که در همین عالم برای همه افراد باختلاف فهم و دقت روشن می‌شود ، چون حسن و قبح در اخلاق و اعمال ظاهری ، یا کلیاتی از معنویات و عقائد .

۳- علم حُجَّت است : حُجَّت بمعنی آنچه‌یست که در حرکت یا سخن خود مورد

قصد و توجه قرار گیرد ، مانند دلیل و برهان که در مقام احتجاج و بحث بآن توجه و تکیه می‌شود .

و علم برای انسان حجتی است که باید باقتضای عقل و وجدان مطابق آن عمل و حرکت کند ، و تا عمل بآن نکرده است : بر علیه او حجت تمام است ، و پوزش او پذیرفته نخواهد بود .

و از این لحاظ است که علماء بیشتر مسئولیت داشته و بازپرسی می‌شوند .

۴- و عمل ریا است : زیرا عمل به طور عادی و طبیعی که از افراد عادی سر می‌زند ، بعنوان أغراض مختلف مادی است ، مگر آنکه انسان با تهذیب نفس و ریاضت به مقام إخلاص در عمل برسد .

۵- اخلاص و خطر : از لوازم و علامات اخلاص اینکه شخص مخلص عمل خود را خالص و پاک ندیده ، و پیوسته خود را قاصر و مقصر و محجوب دیده ، و از خداوند متعال در همه حال درخواست توفیق و توجه داشته باشد ، و اینست حقیقت سلم شدن .

لطائف و ترکیب :

- ۱- كَيْفَ تَكْفُرُونَ : کیف ، برای استفهام بوده و حالت از تَكْفُرُونَ .
- ۲- و اَنْتُمْ تُتْلٰی : هر دو جمله حالیه است .
- ۳- و مَنْ يَعْتَصِم : جمله مستأنفه است .
- ۴- حَقٌّ تَقَاتَه : مفعول مطلق است .
- ۵- و لَا تَمُوتُنَّ : عطف است به اتَّقُوا اللَّهَ .

و اعتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَاتَتَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ
 أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ
 النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ . - ۱۰۳ وَ لَتَكُنْ
 مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ
 هُمُ الْمُفْلِحُونَ . - ۱۰۴ .

لغات :

- و اعتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ : و نگهداری کنید - بسبب وسیله ممتد - خداوند .
 جَمِيعاً وَ لَاتَتَفَرَّقُوا : همگی - و جدا از همدیگر نگردید .
 وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ : و یاد کنید - پاکیزگی زندگی - از خدا را .
 عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً : بر شما - زمانیکه - بودید - دشمنان .
 فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ : پس الفت داد - میان قلوب شما را .
 فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ : پس برگشتید - به سبب پاکیزگی زندگی از او .
 إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى : برادران - و بودید شما - بر .
 شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ : کنار - گودالی - از .
 النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ : آتش - پس نجات داد شما را .
 مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ : از آن - همچنین - روشن می‌کند - خداوند .
 لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ : برای شما - نشانیهای خود را - شاید شما .
 تَهْتَدُونَ وَ لَتَكُنْ : هدایت بگیرید - و البته باشد .
 مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ : از شما - گروهی که - دعوت کنند .
 إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ : بسوی - خیر و خوبی - و امر کنند .
 بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ : به چیز پسندیده - و نهی کنند - از .
 الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ : چیز ناشایست - و آنان .

هُمُ الْمُفْلِحُونَ : آنها هستند - رستگاران .

ترجمه :

و نگهداری کنید خودتان را بوسیله ریسمانی که از خدا است بهمگی ، و از همدیگر جدا نگردید ، و یاد کنید پاکیزگی و خوشی او را که بر شما داد ، زمانیکه بودید دشمنان یکدیگر ، پس الفت و پیوند داد در میان قلوب شماها، پس برگشتید بسبب نعمت او برادران همدیگر شدید ، و بودید بر کنار گودالی از آتش و نجات داد شما را از آن ، همچنین روشن می‌کند برای شما آیات و نشانیهای خود را که شاید شما هدایت شوید . . ۱۰۳ و البتّه باشد از شما جمعی که دعوت کنند بسوی نیکویی و امر کنند به امور پسندیده و نهی کنند از آنچه ناشایست است ، و آنان آنها هستند رستگاران . . ۱۰۴ .

تفسیر :

۱ - و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا :

در آیه گذشته گفتیم که اعتصام : بمعنی اختیار کردن حفظ و دفاع است ، یعنی برنامه محافظت خود از ناملائمات و دفاع از ضررها است .

و این اعتصام بسبب حبلِ إلهی صورت می‌گیرد .

و حَبْلِ : عبارتست از چیزیکه امتداد داشته و طولانی باشد ، و وسیله رسیدن بمقصد و برآوردن مطلوبی بشود ، در امور مادی باشد یا معنوی .

و مصداق آن با موارد فرق می‌کند ، مانند وسیله ربط در میان زوج و زوجه که فرزند است ، و وسیله ارتباط در میان خداوند متعال و بندگان او ، چون کتاب آسمانی و رسول گرامی و آیینِ إلهی .

و مراد در اینجا برنامه کلتی و آیین مقدّسی است که از جانب خداوند متعال برای

هدایت بندگان او معین شده است ، از نزول کتاب آسمانی و بعثت نبی اکرم و احکام و دستورهای الهی ، و این برنامه وسیله ارتباط و سوق مردم است بسوی او ، و چون کسی یا جمعی در زیر این بیرق الهی قرار گرفت : به طور مسلم در پرتو حمایت و لطف او واقع شده ، و از هرگونه آسیب و خطر محفوظ خواهد بود .
و تفرّق : از تفعل دلالت باخذ و اختیار می کند ، و فرق بمعنی جدایی انداختن است ، پس تفرّق در مقابل تجمّع است .

و تجمّع (جمیعاً) و دسته جمعی بودن : برای زمینه سازی و آماده کردن مسلمین است برای وحدت کلمه و داشتن قوّت و قدرت ، تا بیاری و پشتیبانی همدیگر به حبل الهی متمسک و معتصم گشته ، و برای استفاضه از توفیق و تأیید و افاضه پروردگار متعال مهیا گردند .
زیرا - يَدْ اللّٰهَ مَعَ الْجَمَاعَةِ - در اینصورت از تعاون نسبت بهمدیگر و از توجه و یاری خداوند متعال بهره مند خواهند بود .

۲- و اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا :

اشاره است باختلاف شدید در میان قبیله اوس و خزرج ، و آنها با یهود ، و اهل مدینه با قریش ، و اختلافات در میان اشخاص .
اُوس و خَزْرَج : دو قبیله بزرگ از عرب و ساکن مدینه بودند ، و اصل آنها از یمن است که بمدینه منتقل شده و در شهر و اطراف آن سکنی اختیار کردند .
و قبل از ظهور اسلام و پس از آن ، ریاست قبیله خزرج با سعد بن عباده بود که در آغاز بیعت با پیغمبر اکرم در عقبه بیعت کرد .
و پسر او قیس بن سعد از أصحاب رسول اکرم و امیرالمؤمنین (ع) و از سران یاران امام مجتبی است .

و نِعْمَت : برای نوع است ، و به فتح اول مصدر و بمعنی پاکیزه شدن زندگی و

نیکو بودن حال در مقابل بُوس است . و از همین مادّه است انعام که بمعنی عطاء کردن طیب عیش باشد .

و منظور در اینجا إعطاء نعمت پیوند و الفت در میان آنها است ، بطوریکه خصومتها و عداوتهای گذشته همه تبدیل به محبت و برابری و خیرخواهی و تعاون در سایه تعلیمات الهی گشته است .

و اینمعنی یکی از بزرگترین پیشرفت و موفقیت امت اسلامی است که همه مسلمین چون دست واحد و با کمال عطوفت دست بدست هم می دهند .

و باید توجه شود که : منشأ هرگونه اختلاف و تخاصم از وابستگی بامور مادی دنیوی سرچشمه می گیرد ، زیرا در عالم مادّه از هر جهت تراحم و مضیقه و تعارض و تدافع موجود است ، و هر کسی به هر مقداری که از امور و منافع و لذات دنیوی بدست آرد : بهمان اندازه از تحت اختیار و تصرف دیگران بیرون آورده است ، و از این لحاظ موجب تباغض و تخاصم خواهد شد .

ولی در عالم آخرت و در موضوعات روحانی و معنوی : هرگز تراحمی بوجود نمی آید ، زیرا در آنجا محدودیت و مضیقه ای نیست که یکی مزاحم دیگری باشد ، مثلاً اگر یک میلیون نفر در مکتبی مشغول تحصیل علمی در یک رشته روحانی باشند : همه آنان می توانند به هر اندازه ای که استعداد و نیرو دارند پیشرفت کنند ، و پیشرفت یکی هرگز مزاحمتی برای دیگری ایجاد نخواهد کرد ، مگر آنکه از لحاظ آثار و منافع مادی دنیوی مورد بررسی و توجه گردد .

و چون مردم به سوی عالم روحانی و لاهوت پیش بروند ، قهراً روی این برنامه تباغض و تراحم مبدل به عطوفت و مهربانی خواهد شد .

و از اینجهت است که فرمود : فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا .

یعنی برگشته و بروشنایی روحانیت وارد شدید ، در اثر اعطای طیب عیش و زندگی پاکیزه روحانی ، و با همدیگر چون برادر مهربان گشتید . آنها هم حقیقت

برادری و برابری ، نه برادری ظاهری مادی .

۳- وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ :

شَفَا : عبارتست از آخرین نقطه مشرف بر سقوط و گرفتاری ، و یا اولین نقطه خلاصی از گرفتاری ، خواه در جهت مادی باشد یا معنوی ، و از مصادیق آن آخرین محلی است که در کنار چاه یا مرض یا هلاکت یا گمراهی و امثال آن واقع شود . و یا اولین نقطه از خلاصی از این گرفتاریها باشد .

و از اینمعنی است بهبودی از مرض بدنی و یا معنوی . و شَفَا اسم است ، از شَفَاء که بوزن سَلَام است .

و حُفْرَةٌ : به وزن لُقْمَه و از ماده حَفَرَ که بمعنی کندن است ، و حُفْرَةٌ آن محلّ کنده شده را گویند ، مانند چاه و غیر آن .

و انْقَاذُ : از باب افعال و دلالت می‌کند به جهت صدور فعل ، از ماده نَقَذَ و بمعنی نجات دادن از محیط ابتلاء و شرّ است ، و این ماده لازم و هم متعدی استعمال می‌شود .

و در انقاذ دو مفهوم منظور می‌شود : بیرون کردن از محیط ابتلاء و شرّ ، و کنار بردن و دور کردن . ولی در اخراج فقط بیرون کردن منظور می‌شود . چنانکه در تخلیص جهت تصفیه در نظر گرفته می‌شود .

در جمله گذشته اشاره به جهت رفع عوارض سوء از اختلاف و تزاحم و تباض و دشمنی بود . و در این جمله اشاره می‌شود به رفع هلاکت و شرّ و ابتلاء از خود وجود آنها .

و منظور اینکه : زندگی شما در حقیقت در کنار مشرف بحفره هلاکت بود ، زیرا از سه موضوعیکه ذکر گردید - تَتْلَى الْآيَاتُ ، فَيَكُم رَسُولُهُ ، و الْاِعْتِصَامُ بِاللَّهِ - محروم بوده و هیچگونه وسیله ارتباط با دست قدرتمند پروردگار متعال نداشتید .

و خداوند متعال شما را از این پرتگاه صددرصد خطرناک نجات داده ، و از چاه عمیق شهوات و تعلقات مادی که مشرف بر آتش جهنم و عذاب همیشگی بود ، نجات داد .

و امروز در اثر هدایت پروردگار متعال ، می‌توانید خودتانرا بمراحل عالی سعادت و خوشبختی و علم و معرفت و منازل نور برسانید .

و اما تبیین آیات : اَوَّلًا - آیات جنبه عمومی داشته و در همه مراتب از مراتب سه گانه گذشته ، مورد استفاده و بهره‌برداری می‌شود .

و ثانیاً - مخصوص حاضرین نیست ، و برای غائبین نیز مفید است .

و ثالثاً - عنوان آیت برای نشان دادن است ، مانند بیرق و علم ، و منظور هم در اینجا اهتداء بحق است - لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ .

و رابعاً - آیات شامل هر رقم از تکوینی و سمعی و تشریحی خواهد شد .

۴- وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ :

أُمَّةٌ : به وزن لقمه بمعنی چیز است که مورد توجه و قصد باشد ، خواه فرد باشد یا جمع و یا غیر انسان ، و أمّ : بمعنی قصد کردن است .

و در مفهوم اُمَّة شرط است که مورد توجه باشد ، و بهر فرد و یا افرادی اُمَّة اطلاق نمی‌شود . و در اینجا هم بلحاظ این قید استعمال شده است ، زیرا انجام این وظیفه از عهده افراد برجسته و مخصوصی بر می‌آید ، نه هر فرد عمومی .

و معروف : یعنی شناخته شده از لحاظ عقل یا شرع یا عرف صالح ، و آن در مقابل مُنْكَر است ، یعنی چیزیکه در مقابل عقل و شرع شناخته و مجهول و مبهم باشد .

و أمر بمعروف و نهی از منکر با بودن شرایط قدرت و علم و تأثیر و عدم ضرر ، برای هر فرد مسلمی عقلاً و شرعاً واجب بوده و از فرایض دینیّه محسوب می‌شود .

و اینجمله شریفه در تتمیم اعتصام به حبلِ اِلهی و تجمّع و متفرّق نگشتن ، ذکر شده است ، زیرا هرگونه خیر و سعادت و موفقیتِ دنیوی و یا اخروی در نتیجه وحدت و اتّحاد و الفت و اتّفاق حاصل می‌شود .

و وحدت کلمه حقیقی در سایه گرایش به خداوند متعال و آیین او صورت می‌گیرد که همه در مقابل برنامه اِلهی سلم و موافق باشند ، چنانکه در آیات گذشته مشروحاً ذکر شد .

پس امر به معروف و نهی از منکر : تنها وسیله حفظ برنامه اِلهی و نشر و توسعه و تحکیم آن باشد .

و در این آیه شریفه سه مرتبه برای دعوت بخیر ذکر شده است :

أول - دعوت بخیر مطلق : و خیر عبارتست از آنچه انتخاب و اختیار و برگزیده شده ، و برتری داشته باشد ، و آن در مقابل شرّ است یعنی چیزیکه مرجوح است . و اینجهت یک مسأله وجدانی و عرفی و اجتماعی صرف بوده ، و حدود و قیود آن با عرف است . و خیر ، بوزن صعب است .

و در اینمرتبه از هر جهت توسعه هست ، و هم مقدمه می‌شود برای امر بمعروف معین و نهی از منکر مشخص ، یعنی جریان اینمرحله اقتضاء می‌کند که تکلیف امر و نهی زمینه پیدا کند .

و تا در این مرحله پیشرفت و موفقیت نشده است : زمینه‌ای برای امر کردن بمعروف و نهی از منکر ، درست نخواهد شد .

دوم - امر بمعروف که : با تحقق شرائط از علم پیدا کردن بموضوع ، و ظنّ بر تأثیر ، و أمن از ضرر مطلق ، صورت می‌گیرد .

سوم - نهی از منکر : با شرائطی که در امر بمعروف هست .

و أمّا مَفْلِح بودن آنان : برای اینستکه این افراد پس از استفاده کردن از آیات ، و از فیوضات رسول اکرم ، و از اعتصام بخداوند متعال ، و بدست آوردن تقوی : در این

مراحل اجتماعی و خدمات دینی مردمی نیز شرکت و فعالیت کرده‌اند .
پس چنین شخصی در مقابل وظائفی که داشته است پیروز است .

روایت :

در درّ منثور سیوطی از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند : من در میان شما دو خلیفه (از پس آینده) وامی‌گذارم ، یکی کتاب خدا است که حبلی است کشیده شده از میان آسمان تا بزمین . و دیگری عترت و اهل بیت من است ، و ایندو هرگز از همدیگر جدا نخواهند شد تا زمانیکه وارد بشوند بر من در کنار حوض .

توضیح :

حبل : بطوریکه گفتیم وسیله ممتدّ و طولانی که برای رسانیدن بمقصدی باشد .
و کتاب و اهل بیت دو وسیله کشیده شده معنوی در میان خلق و خالق هستند که انسان بوسیله قرار دادن آنها می‌تواند از مرتبه ناسوت به مقام لاهوت منتهی و سیر کند .

قرآن برای تعیین احکام و ضوابط و دستوره‌های ظاهری عملی و باطنی و اخلاقی و عقیدتی است ، و اهل بیت پیغمبر اکرم که جانشینان او هستند مقام تولیت در تربیت سالکین الی الله را دارند .

و قرآن تنها بدون معلّم و مربّی و متولّی نمی‌تواند آتطوریکه باید مؤثر و مفید و راهگشا باشد ، چنانکه رهبرِ اِلهی هم بدون در دست داشتن کتاب آسمانی و برنامه دقیقِ اِلهی از جهاتی کوتاهست .

و حَوْض : بمعنی سیلان کثیر است ، و چون در آن عالم امور مادی و موضوعات مادی نخواهد بود ، بتناسب آن عالم مفهوم حَوْض هم باید فیضان و سیلان علم و معرفت و فیوضات رحمت و لطف و نور باشد که در سایه وجود او جمع و افاضه

می‌شود .

آری ، در آن عالم همه حقایق منکشف و ظاهر می‌گردد ، و مقام ولایت و وساطت و افاضه علم و رحمت رسول گرامی نیز جامه عمل بنحو روشن و حقیقی می‌گیرد ، و مردم قیامت از افاضات او بهرمند گشته ، و هر کسی باقتضای زمینه‌ای که دارد از او استفاده می‌کند .

و همین‌طوریکه آنحضرت بالاترین مقام وساطت و رسالت را در میان خلق و خالق در این جهان دارد ، در عالم ماورای ماده نیز این مقام بنحو شایسته و کامل فعلیت پیدا کرده و ظاهر می‌شود .

لطائف و ترکیب :

- ۱- جمیعاً : حال است از ضمیر جمع واعتصموا .
- ۲- و لا تفرّقوا ، و اذکروا : عطف باشند به - واعتصموا .
- ۳- فأصبّحتم : از افعال ناقصه ، و إخواناً : خبر است .
- ۴- و کُنتم علی شفا : از افعال ناقصه با اسم و خبر .
- ۵- و لَتکُن منکم أُمَّةٌ : از افعال ناقصه ، و أُمَّة : اسم است .
- ۶- و یأمرون ، و ینهون : عطف باشند به یدعون .
- ۷- و أولئک هم المفلحون : جمله مستأنفه است .

و لا تكونوا كالذین تفرّقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم . - ۱۰۵ یوم تَبِیضُ وُجُوهُ و تَسْوَدُّ وُجُوهُ فَأَمَّا الذّٰی نَاسَا وُجُوهُهُم اَکْفَرْتُمْ بَعْدَ اِیْمَانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ . - ۱۰۶ و اَمَّا الذّٰی اَبٰیضَتْ وُجُوهُهُم فِی رَحْمَةِ اللّٰهِ هُم فِیْهَا خَالِدُونَ . - ۱۰۷ .

لغات :

و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا : و مباشید - چون آنانکه - متفرق شدند .
و اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِهَا : و اختلاف کردند - از - پس - آنچه .
جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ : آمد آنها را - آیات روشن - و آنها .
لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ : برای آنها است - شکنجه - بزرگ .
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ : روزی که - سفید می شود - صورت‌هایی .
و تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا : و سیاه می شود - صورت‌هایی - پس امّا .
الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ : آنانکه - سیاه شد - صورت‌هایشان .
أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ : آیا - کافر شدید - پس از - ایمان شما .
فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا : پس بچشید - شکنجه را - بسبب آنچه .
كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَ أَمَّا : بودید - کفر می‌ورزیدید - و امّا .
الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ : آنانکه - سفید شد - صورت‌های آنان .
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ : پس در - رحمت - خدایند .
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : و آنها - در آن - جاویدند .

ترجمه :

و مباشید چون آنانکه متفرق شدند و اختلاف با همدیگر پیدا کردند از پس آنچه آمد آنها را نشانیهای روشن ، و آنها برای ایشانست شکنجه بزرگ . - ۱۰۵ روزیکه سفید می شود در آنروز صورت‌هایی و سیاه می‌گردد صورت‌های دیگر ، پس امّا آنانکه سیاه شده است صورت‌های ایشان ، خطاب می‌شوند که آیا شما کافر شدید پس از آنچه در ایمان بودید ! پس بچشید شکنجه را بسبب آنچه بودید کافر شدید . - ۱۰۶ و امّا آنانکه سفید شد صورت‌های آنها : پس در زیر رحمت و مهربانی خداوند متعال قرار گرفته ، و آنها در آن جاویدانی هستند . - ۱۰۷ .

تفسیر :

۱- و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ :

اختلاف : بوزن افتعال ، دلالت می‌کند باختیار کردن برنامه خلاف ، و خلاف و خلف چیز است که در پشت سر قرار بگیرد .

و اختلاف پس از تفرق حاصل می‌شود ، و تفرق بمعنی جدایی پیدا کردن و پراکنده شدن است ، و هر دو معنی پس از حق بودن است ، و اختلاف هم پس از تفرق می‌شود .

پس در هر مورد حقی در مرتبه اول باید متوجه شده و دقت کرد که جدایی و پراکندگی ، در اجزاء و مصادیق و افراد آن حاصل نشده ، و پس از آن در میان آنها اختلاف نشود ، یعنی بعضی از آنها در پشت سر و در محلّ اعراض قرار نگیرد .
و بیّنات : جمع بیّنه است ، از ماده بینونت که بمعنی انکشاف با جدا سازی است که موجب رفع ابهام می‌شود .

و از مصادیق آن : آیات و أدله و براهین و خوارق عادات است ، خواه از قبیل موجودات تکوینی باشد یا لفظی و یا عملی و یا تشریحی ، و بطور کلی : پراکندگی و مخالفت پس از اتمام حجّت و روشن شدن حقیقت است که برای انحراف فکری و عملی آنان هیچگونه عذر و بهانه‌ای باقی نباشد .

و از این لحاظ است که تعبیر در مقام مجازات ، به عنوان عذاب شده است ، و عذاب بمعنی پاداش مطابق عمل و نیت باطنی است که در حقیقت انعکاس اعمال و نیت باشد .

و اَلیم بودن آن : بخاطر صورت گرفتن آن پس از اتمام حجّت باشد .
و این آیه کریمه در نتیجه امر به اعتصام بحبل الله و ارشاد دیگران با برنامه امر به معروف و نهی از منکر ، وارد شده است .

و باید توجه داشت که : اختلاف در هر موردی پیدا شود ، موجب تراحم و تدافع گشته ، و از بدست آمدن نتیجه مانع خواهد شد .

۲- یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وُ تَسْوَدُّ وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ :

إِسْوَادُ : از باب اِفْعِلَال ، از مادهٔ سَوَاد و سَوَدَد ، بمعنی شدت مخصوصی است که توأم با تَفَوُّق و برتری باشد ، مادی باشد یا معنوی ، و اینمعنی با موضوعات اختلاف پیدا می‌کند .

و از مصادیق آن : رنگ سیاهی است که از جهت شدت و تندى بر رنگهای دیگر برتری دارد ، و تَفَوُّق و تشخّصی است که نسبت با افراد دیگر در خارج پیدا می‌شود ، از لحاظ سیادت و شرف .

و اِبْيَاضُ : از باب اِفْعِلَال و از مادهٔ بِيَاض که بمعنی رنگ سفید بوده ، و در مقابل سواد است ، بمعنی سفید شدن است .

و اینمعنی کنایه می‌شود از مفاهیم نورانیت و روشنایی و فضیلت و سرور ، چنانکه اسوداد کنایه می‌شود از ظلمت و ضلالت و وحشت .

و ممکن است اینمعانی را از مصادیق سواد و بیاض معنوی بشماریم .
وَجْه : آنچه‌یزست از موضوعیکه مورد توجه قرار گرفته و با آن مواجهه بشود ، خواه در موضوعات مادی باشد یا روحانی .

و از مصادیق آن ، صورت و ظاهر شیء است که دیده می‌شود .
و وجه هر چیزی نشان دهندهٔ خصوصیات باطنی ، و نمایان کننده صفات و حالات درونی است ، و از این لحاظ اِبْيَاض و اسوداد وجه از جهت کیفیت و کمیت و سایر خصوصیات فرق می‌کند .

و منظور در اینمورد نورانیت و روحانیت ، و یا ظلمت و آلودگی و گرفتگی باطن است که ظاهر می‌شود - یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ - ۹/۸۶ .

و اما خصوصیت در ذکر پرسش از اسوداد وجه : برای اینست که اصل ابیضاض وجه است ، زیرا خلقت انسان روی فطرت پاک و طهارت و توجه بحق است ، نه بر فطرت آلودگی و گمراهی و ظلمت و محجوب بودن از حق . ثانیاً - از جانب خداوند متعال پس از این آفرینش هر گونه وسائل هدایت و تنبّه و توجه فراهم شده است .
رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ۵۰/۲۰ .

و از این لحاظ است که در مورد سؤال ، جمله - أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ - ضمیمه شده است ، در صورتیکه خطاب بمطلق آن افرادیست که کافر هستند ، و مخصوص کفر پس از ایمان تشریحی نیستند .

پس کلمه ایمان اعمّ می شود از ایمان فطری و تشریحی خارجی .
و این آیه کریمه نتیجه و محصول آیه گذشته است از جهت ایمان و کفر و نتیجه تفرّق و اختلاف و رسیدن و مبتلا شدن بعذاب .

و اشاره می شود به نتیجه تفرّق و اختلاف که در باطن انسان و در عالم دیگر پیدا گردد ، از ظهور نورانیت و تیرگی در صورت .

و هم تصریح می شود به تحقق حالت کفر در صورت تفرّق و اختلاف ، زیرا اختلاف علامت محجوب بودن و دور شدن از حقّ است .

و ما معتقدیم که : تا انسان در موارد احکام الهی و مفاهیم آیات کریمه به حقّ و واقعیت نرسیده است : نباید خود را و دیگرانرا با اظهار اختلاف ، از حق و راه هدایت منحرف کند .

و مخصوصاً نوشتن تفسیر برای آیات الهی و قرآن مجید که از جانب خداوند متعال برای هدایت بندگان خود نازل شده است : لازمست در صورتی اقدام بشود که : نویسنده از مرتبه تردید و شک و محجوب بودن خلاص گشته ، و بمرتبه شهود حقایق و حقّ یقین در معارف الهی نائل آید ، تا بتواند از تفرّق و اختلاف مانع شده ، و بندگان خدا را بوحدت و درک حقیقت دعوت کند .

۳- و أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ :

ابيضاض وجه : علامت صفا و طهارت و خلوص ذات است ، و در این صورت زمینه برای شمول رحمت و مهربانیِ اِلَهِی درست می‌شود .
 آری بارها گفتیم که در فیض و لطف و رحمت خداوند متعال هیچگونه امساک و بخلی نیست ، و رحمت اِلَهِی بهمه موجودات و عوالم فراگیر و واسع است ، و معنی زمینه داشتن اینست که مانعی از استفاده و استفاضه در وجود طرف موجود نباشد .
 و مانع داشتن مانند اعراض و ادبار بحق که تمایل و علاقه‌ای برای ارتباط با حق نداشته باشد ، و یا آنکه به سبب صفات رذیله و حیوانی ، قلب او محجوب گردد ، و یا بخاطر اعمال انحرافی و ظلم و جور و عصیان ، نور بصیرت نداشته و در محیط ظلمت فرو رود .

پس قلب انسان می‌باید چون آئینه پاک بوده ، و در پرده و آلودگی نباشد ، تا انوار خارجی در صفحه او بتابد .

و خُلُود : در آیه ۱۵ گفتیم که بمعنی استمرار مطلق پیدا کردن است تا زمانیکه زمینه موجود باشد . و همینطوریکه عذاب عبارتست از انعکاس آثار افکار و اخلاق و أعمال سوء : خلودهم عبارتست از انعکاس اعتقادات و نیات حسنه و ایمان خالصی که در قلب انسان راسخ و ثابت گشته است ، و تا این ایمان و اثر آن که ابيضاض وجه و نورانیت باطن است باقی است : قهراً خلود در آنحالت که بهشت و تنعم و خوشی و مشمول رحمت بودن است ادامه پیدا خواهد کرد .

و أَمَّا تَقْدِيمُ اسْوَدَادٍ وَجْهٍ دَر مَقَامِ تَفْصِيلِ (فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ) : برای اینست که آیات قبل مربوط به مخالفین و متفرقین بود .

روایت :

در نهج البلاغه (خطبه قاصعه) دقت کنید در جریان امور امت‌های گذشته که

تفرّق و اختلاف در میان آنها پدید شد ، چگونه الفت و مهربانی آنها مبدّل به پراکندگی و اختلاف کلمه و قلوب ، و تفرّق و جدایی کشیده شده ، و لباس عزّت و کرامت از آنان کنده شده ، و از خوشی و نعمت فراوان بی بهره گشتند ، و عبرت بگیرید از وضع زندگی اولاد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل که چون در میان آنها تفرّق و اختلاف پیدا شد : حُکام جور و ظلم بر آنها تسلّط یافته ، و بهر نحویکه میخواستند آنها را از نعمت و خوشی و عزّت و قدرت و آزادی محروم ساختند .

توضیح :

در این خطبه مفضل گذشته از آثار و فوائد اتحاد و اتّفاق ، به نتایج سوء و عواقب تفرّق و اختلاف اشاره فرموده ، و اینمعنی را از ملل گذشته و مخصوصاً از بنی اسرائیل ، شاهد آورده است .
و جریان زندگی و گرفتاریهای بنی اسرائیل به طور اجمال در ضمن آیات کریمه ذکر می شود .

لطائف و ترکیب :

۱- و لا تَکُونُوا : بمعنی فعل تامّ باشد ، و احتیاج بتقدیر خبر نشده ، و بمعنی و لا تَقَعُوا کالَّذین خواهد شد ، و در اینصورت اشاره میشود بجریان زندگی بنی اسرائیل و امتهای دیگر .

۲- جاءهم البیّنات : تذکیر فعل به خاطر مؤنث مجازی بودن فاعل ، و هم برای فاصله پیدا کردن است .

۳- یومَ تَبیّضُ : ظرف است به خبر مقدر عذاب ، و تقدیر چنین است که - أوّلک کائن لهم عذاب ، و در اینصورت عذاب مبتداء دوم و لهم خبر آن بوده ، و جمله خبر مبتداء اوّل می شود . و تقدیم کلمه لهم ، برای فهمانیدن اختصاص

عذاب است به آنان .

۴- أَكْفَرْتُمْ : یعنی یخاطبون بهذه الجملة ، و محذوف خبر الذین است .

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا لِلَّهِ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ . - ۱۰۸ و
لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ . - ۱۰۹ كُنْتُمْ خَيْرَ
أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ
أَمَّنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ . - ۱۱۰ .

لغات :

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ : اینها - نشانیهای - خداوند است .

نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ : می خوانیم آنها را - بر تو - بحق و واقعیت .

وَ مَا لِلَّهِ يُرِيدُ ظُلْمًا : و نیست - خداوند - بخواهد - ظلم را .

لِلْعَالَمِينَ وَ لِلَّهِ مَا فِي : برای جهانیان - و برای خدا است - آنچه - در .

السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ : آسمانها - و آنچه - در - زمین است .

وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ : و بسوی - خداوند - برگردانیده می شود .

الْأُمُورُ كُنْتُمْ خَيْرَ : همه موضوعات - هستید - بهترین .

أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ : گروه که - بیرون آورده شده است .

لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ : برای مردم - امر می کنید .

بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ : به چیز شناخته شده - و نهی می کنید .

عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ : از چیز ناشایست - و ایمان می آورید .

بِاللَّهِ وَ لَوْ أَمَّنَ : بخداوند - و هرگاه - ایمان می آورد .

أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ : ملازمین - کتاب - هر آینه بود .

خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ : بهتر - برای آنها - و از آنها - مؤمنین اند .
و أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ : و بسیاری از آنها - فاسقند .

ترجمه :

اینها آیات و نشانیهای خداوند متعال است که ظاهر می‌کنیم و می‌خوانیم برای تو بحق ، و نیست خداوند که بخواهد ظلمی را برای عالمیان . - ۱۰۸ و برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، و بسوی او برگردانیده می‌شود همه کارها و موضوعات . - ۱۰۹ هستید بهترین و برگزیده‌ترین گروهی که بیرون آورده شده‌اید برای مردم ، که امر می‌کنید بآنچه شناخته و نیکو است ، و نهی می‌کنید از آنچه ناشایست است ، و ایمان می‌آورید به خداوند متعال ، و هرگاه اهل کتاب ایمان می‌آوردند هر آینه بهتر بود برای آنها ، از آنها است بعضی که ایمان آوردند ، و بیشتر آنها خارج شدگان از دین الهی هستند . - ۱۱۰ .

تفسیر :

۱ - تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ :

تِلْكَ : کلمه - تا ، برای اشاره بفرد مؤنث است ، خواه فرد حقیقی خارجی باشد یا فرد مجتمع واحد از افراد که باعتبار جماعت افراد با کلمه واحد مؤنث تعبیر می‌شود .

و حرف لام در مقام اشاره ببعید ملحق می‌شود ، و حرف کاف به عنوان خطاب و تعیین مخاطب است .

و این کلمه در اینجا اشاره است به مجموع آیات گذشته که در ارتباط تفرّق و اختلاف و اعتصام به حبل الهی و دعوت بسوی خداوند متعال و پیروی از آیین ابراهیم (ص) و احکام الهی و استقامت در راه خدا و پرهیز کردن از انحراف و

اعوجاج باشد .

و در این آیات کریمه نشانیهایی از علم و حکمت و اراده نافذ و هدایت پروردگار متعال است که بندگان خدا را بحقیقت سوق می‌دهد .

و اظهار این آیات و در معرض گذاشتن آنها : بزرگترین رحمت و لطف و احسانی است که دربارهٔ مردم اعمال شده است ، و از این لحاظ قید می‌شود به کلمهٔ - حَقّ ، و اشاره بآنکه این هدایت و دلالت به سوی حَقّ و واقعیت است ، و چنین دعوتی بجز از جانب خداوند متعال از دیگران امکان‌پذیر نیست .

و هرگز نظری برای ناراحتی و ایذاء و ستمکاری دیگران نبوده ، و صددرصد نظر بجهت سوق آنها است به خیر و صلاح و سعادت .

و اینجمله بعنوان اطلاق و کلیت ذکر شده است ، و از کلمات کوتاه و جامع و مفید و کلی قرآن مجید است .

و تعبیر بصیغه (یُرید) که مضارع و دلالت با استمرار می‌کند ، و بکلمه ظلماً که نکره و شامل همه مصادیق ظلم است ، و بصیغه (عالمین) که جمع و بهمه عقلاء شامل است : دلالت می‌کند بنفی کردن هرگونه از انواع ظلم ، در ازمان مختلف ، و برای همه افراد عقلاء .

و تعبیر به کلمهٔ یُرید ، نه با یَظلم و أمثال آن : اشاره می‌شود که اراده ظلم از خداوند متعال ممکن نیست تا برسد به عمل آن ، زیرا خداوند متعال هرگز ضعف و فقر و احتیاج و محدودیتی در وجود او نیست ، تا ایجاب کند که چنین قصد و نیتی داشته باشد .

و تعبیر به کلمه عالمین : برای اینستکه مورد بحث و سخن در موضوع آیات تشریحی و تکوینی است که در قرآن مجید ذکر شده است ، و این آیات برای عقلاء و مکلفین است که استفاده کنند .

۲- و لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مَا فِي الْاَرْضِ و اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ :

این آیه کریمه در رابطه نفی ظلم ذکر شده است: زیرا ظلم تعدی کردن بحقوق دیگران است، و اینمعنی در صورت احتیاج و محدودیت و ضعف قوت و قدرت پیدا گردد، و کسیکه همه عوالم بالا و پایین، از روحانی و جسمانی، مخصوص به حاکمیت و مالکیت او است، چگونه ممکن است به حقوق افراد ضعیف محتاج و محدود تعدی کند.

و اَرْض: بمعنی چیز متسقل و پست است که اطلاق می‌شود به کره زمین، و هم بهمه کرات مادی، یعنی عالم مادی.

و سَمَاء: بمعنی بلندی و علو مطلق است، مادی باشد یا معنوی، و چون از ارض مطلق عالم مادی در نظر گرفته بشود: منظور از سماء نیز مطلق عوالم ماورای ماده خواهد بود.

و عالم ماده اگر چه مراتبی در آن موجود است، مانند عالم جماد و یا نبات و یا حیوان و یا انسان، ولی از نظر صفات عمومی و خصوصیات جسمانی و محدودیتهای مادی برابر هستند. ولی در عوالم ماورای ماده اختلاف طبقات از جهات صفات و خصوصیات و محدودیت عمیق و دقیق است، مانند عالم ملکوت و عالم جبروت و ارواح، و از این جهت کلمه سماء به صیغه جمع ذکر شده است.

و در همه این عوالم هر چه هست از جهت تکوین و تقدیر و نظم و ابقاء، از خداوند متعال و مخصوص او بوده، و کسی را در اینجهات شرکت و مداخله تأثیری نیست، زیرا آنچه وجود دارد از مصادیق و از موجودات این عوالم است.

و در مرتبه دوم: فرمان و حکمفرمایی در تمام جریانها و امور و تحولات عمومی و خصوصی نیز مخصوص خداوند متعال باشد.

پس مرجع مطلق در مرحله تکوین و تقدیر که مقام اصل وجود است، و هم در ادامه بقاء و زندگی و تحولات و حوادث نیز که از امور فرعی حساب می‌شود: اختصاص دارد به خداوند متعال.

و جمله - و اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الامور : اشاره باین جهت باشد .
و أمر : طلب کردن به نحو استعلاء و برتری است ، و برای تأکید بموضوعیکه متعلق طلب بوده و مطلوب است : امر گویند ، و جمع آن امور است . و رجوع : بمعنی مطلق بازگشتن است به محیط سابق ، محلّ باشد یا عمل و یا حالت ، و مادی باشد یا روحانی .

و تعبیر به - ما فی السَّمَوَاتِ و ما فی الأَرْضِ ، نه سماوات و اَرْضِ : برای اینکه برتری و بلندی و پستی از امور نسبی و اعتباری است ، و آنچه مورد نظر و اصلی است ، موجودات در این مراتب باشد . مگر آنکه مراد از سماوات و اَرْضِ ، موجودات سماوی و اَرْضی باشد .

۳- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ :

مربوط است به آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ که امر باعتصام به حبلِ اِلهی و دعوت مردم بخیر بود ، و در این آیه کریمه مطالب ذکر شده تطبیق شده است به امت اسلامی که این سه صفت را دارند .

اول - امر بمعروف : در ۱۰۴ گذشت که معروف عبارتست از آنچه نزد عقل و شرع و عرف صالح شناخته شده و مورد قبول و موافقت باشد ، چنانکه منکر در مقابل آن بوده و نزد عقل و شرع و عرف نشناخته و مجهول شود . و گفته شد که : از شرایط این وظیفه ، علم و آگاهی ، و نبودن خوف و ضرر ، و ظنّ بر تأثیر است .
و از کلمه امر که باید از جانب عالی و به نحو استعلاء صورت بگیرد ، این شرایط بنحو اجمال معلوم می شود .

و گفتیم که امت بگروهی اطلاق می شود که مورد توجه باشند ، و از ماده امّ است که بمعنی قصد و توجه کردن است .

دوم - نهی از منکر : گفته شد که امر بمعروف و نهی از منکر یگانه وسیله حفظ و

نشر و توسعه احکام الهی بوده ، و تحکیم و تثبیت کننده وحدت و اتفاق و قدرت امت اسلامی باشد .

آری تقویت مبانی و تحکیم اساس اجتماع ، با برنامه اخلاقی و دینی و الهی صورت می‌گیرد ، و اجرای قانون امر بمعروف و نهی از منکر ، بزرگترین عامل اینمعنی خواهد بود .

سوّم - ایمان به خداوند متعال : و جهت تأخیر ایمان به خدا ، برای آنستکه این سه صفت در رابطه امت ذکر شده است ، و در اینجهت ، موضوع امر بمعروف و سپس نهی از منکر در مرتبه اول برای یک جامعه لازم است ، حتی اینکه ایمان قلبی حقیقی هم نباشد ، باز برای حفظ ظاهر بسیار مهمّ و مؤثر است ، اگر چه ایمان به خدا در مرتبه اول برای افراد لازم باشد ، ولی از نظر مسائل اجتماعی و حفظ جامعه ، اجرای ضوابط امر بمعروف و نهی از منکر اهمیّت بسزایی دارد .

و أمّا مقدّم داشتن امر بمعروف : برای اینکه عمل بمعروف متن برنامه امت صالح و منتخب لازم است باشد که فعلیّت پیدا کردن و قوام و پابرجا شدن امت با برنامه معروف صورت می‌گیرد .

و سپس در ضمن معروف و پس از فعلیّت و ثبوت متن برنامه ، آنچه را که منافی و مخالف حقّ و مقصود باشد : لازم است ترک شده و از آن دوری و پرهیز شود .

۴- و لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ :

لَوْ : دلالت می‌کند به تعلیق جمله جواب به جمله اول ، و ضمناً مفهوم شرطیّت در زمان گذشته از لحن کلام فهمیده می‌شود .

و در اینجا هم خیر بودن وابسته شده است بایمان آنان ، یعنی اگر اهل کتاب هم باقتضای توجّه و اعتقاد آنان بخداوند متعال و آیین حقّ الهی ، به اسلام و پیغمبر اسلام ایمان و گرایش پیدا می‌کردند : البتّه بخیر و صلاح آنان بود .

آری اهل کتاب روی فطرت پاک اصلی ، و هم از لحاظ گرایش بادیان حق گذشته ، اگر راه حق و برنامه آیین کلیّ الهی را ادامه داده ، و گرایش باسلام پیدا می‌کردند : بخیر و صلاح آنان تمام می‌شد .

و گفتیم در ۹۸ که اادیان الهی همه از نظر مبدأ و کلیّات عقیدتی یکسان و برابرند ، و نباید یکی را قبول کرده و با دیگری مخالفت کرد ، زیرا دین حق الهی تسلیم شدن است - انّ الدین عند الله الاسلام - ۱۹/۳ .

و اما بخیر بودن : برای اینکه موجب می‌شود که ارتباط با خداوند متعال و پیشروی بسوی هدایت و سعادت و کمال قطع نشود ، و اینمعنی آخرین هدف و مقصود در زندگی انسان است .

البته بعضی از آنان که توجه بحق داشته و علاقمند به آیین الهی هستند : به این دین حق ایمان آورده‌اند ، ولی اکثر مردم که از حقیقت امر محجوب بوده و آگاهی ندارند ، تنها روی تعصب و گرایش بظواهر و امور مادی برنامه زندگی و دینی خود را تنظیم می‌کنند .

و فسق : بمعنی بیرون رفتن از مقررات و تعهدات شرعی و عقلی است . و این افراد از جهت پیمان فطری و هم از جهت تعهد شرعی که بآیین گذشته گرایش پیدا کرده‌اند : نباید از راه خدا و از آیین الهی اعراض کرده و مخالفت کنند ، و گفتیم که حقیقت دین خدا عبارت از تسلیم شدن و موافقت با دستورهای الهی است ، و در هر دینی آنچه منظور است سلم شدن در مقابل فرمانها و احکام الهی است ، و زمان و مکان و زبان و واسطه و نبیّ معین و یا کتاب مخصوص را نباید بعنوان موضوعیت مورد ایمان و قبول قرار داد .

و لازمست متوجه شد که : در هر موردی آنچه وظیفه الهی و خواسته خداوند متعال است ، مطلوب است ، نه آنچه ما می‌خواهیم .

لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ .

روایت :

در تفسیر قمی از ابن سنان نقل می‌کند که در محضر امام ششم (ع) خواندم :
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ . آنحضرت فرمود : اُمَّتِ برگزیده‌ایکه می‌کشد امیرالمؤمنین و
 امام حسن و امام حسین را !

ابن سنان گفت : من فدای تو گردم ، پس این آیه چگونه نازل شده است ؟
 فرمود : این چنین نازل شده است : كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ .
 آیا نمی‌بینی که اُمَّتِ توصیف و معرفی شده است : با امر بمعروف و نهی از منکر
 و ایمان بخداوند متعال .

توضیح :

۱- بطوریکه در ۱۰۴ گفتیم ، اُمَّتِ یک فرد یا گروهیست که مورد توجه و قصد
 باشد ، و در مفهوم آن مقصود و مورد توجه بودن شرط است ، نه کثرت .
 ۲- گذشته از مفهوم خود کلمه ، اوصاف سه‌گانه‌ای که ذکر شده است ، و
 همچنین مدح و توصیف با - خیر اُمَّة بودن ، مجبور می‌کند ما را که جمعی
 مخصوص که دارنده این اوصاف هستند ، در نظر بگیریم .
 البته با این قیود لازم ، منحصر و مخصوص می‌شود بعده‌ایکه حقیقت اسلام را
 داشته و از مصادیق این اوصاف باشند .
 و قدر مسلمی که ما صدرصد یقین پیدا کنیم : حضرات ائمه معصومین (ع)
 هستند که می‌توانیم آنان را از مصادیق قطعی این آیه شریفه بشماریم .
 و این نه بمعنی منحصر شدن مفهوم آیه بآنحضرات است ، بلکه آنان از مصادیق
 مسلم و روشن خیر اُمَّت باشند .
 پس مراد از نزول : نزول بمعنی است نه بلفظ .

لطائف و ترکیب :

- ۱- تأمرون : خبر دوّم برای کنتم ، است . و تنهون : عطف باشد .
 ۲- مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ : جمله مستأنفه است .

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَىٰ وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلِّوْكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ . - ۱۱۱
 ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا تَقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَاءُوا
 بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
 وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ . - ۱۱۲ .

لغات :

- لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَىٰ : هرگز ضرر نمی‌زند شما را - مگر - آزاری .
 وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلِّوْكُمْ : و اگر - بجنگند با شما - بر می‌گردانند بشما .
 الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ : پشتهای خود را - سپس - یاری کرده نشوند .
 ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ : زده شده - بر آنان - خواری .
 أَيْنَ مَا تَقِفُوا إِلَّا : هر جایکه - بررسی شدند - مگر .
 بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ : وسیله‌ای - از - خداوند - و وسیله‌ای .
 مِنَ النَّاسِ وَ بَاءُوا : از - مردم - و سقوط و انحطاط کردند .
 بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ : بسبب غضبی - از جانب - خداوند .
 وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ : و زده شده - بر آنها - بینوایی .
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا : این - بسبب اینکه آنها - بودند .
 يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ : کافر می‌شدند - بنشانیهای - خدا .
 وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ : و می‌کشند - پیغمبران را .

بَغِيرِ حَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا : بغير - حق - اين - آنچه - عصيان کردند .
و کانوا یَعْتَدُونَ : و بودند - تجاوز می کردند .

ترجمه :

هرگز آنها ضرری به شما نمی‌رسانند مگر آزار مختصری ، و اگر با شما بجنگند برمی‌گردانند به شما پشت‌های خود را ، و سپس یاری کرده نمی‌شوند . - ۱۱۱ زده شد بر آنها خواری در هر جاییکه مورد بررسی و دقت قرار بگیرند ، مگر به وسیله‌ای از طرف خداوند و یا وسیله‌ای از جانب مردم ، و انحطاط پیدا کردند بسبب غضبی از جانب خداوند ، و زده شد بآنها بینوایی و محدودیت ، و اینمعنی به خاطر آنستکه بودند کفر می‌ورزیدند بآیات و نشانیهای خداوند ، و می‌کشتند پیغمبران او را بدون حق ، و این باینجهت بود که عصیان خداوند می‌کردند و بحقوق دیگران تجاوز می‌نمودند . - ۱۱۲ .

تفسیر :

۱- لَنْ يَضُرَّوْكُمْ اِلَّا اَذًى و اِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ يُؤَلِّوْكُمْ الْاُدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصِرُوْنَ :

ضَرَّرَ : آن شریست که بجیزی متوجه شده و اثر نامطلوبی در آن بگذارد ، و آن در مقابل نفع است که بمعنی خیر مواجه باشد .

و اَذًى : مصدر است مانند تَعَبَ ، و بمعنی آزاریست که از برخورد به ناملائم و چیز مکروه حاصل شود ، و به خود امر ناملائم هم اطلاق می‌شود .

و منظور اینکه : کثرت فاسقین و زیاد بودن مخالفین از اهل کتاب موجب وحشت و اضطراب نگردد ، زیرا از طرف آنها ضرری نمیرسد ، مگر آزاری مختصر که ضرر زننده نباشد ، مانند دروغگویی و بدگویی و بهتان و تبلیغات سوء و امثال اینها . پس امت اسلامی می‌باید پیوسته در انجام وظائف سه گانه خود با کمال اهتمام

مراقبت و کوشش کرده ، و از وجود مخالفین و از افکار و اعمال آنان کوچکترین
تزلزل و هراسی به خود راه ندهد .

و باید متوجه باشند که اگر برنامه منظم و الهی داشته باشند ، همه پشتیبان
یکدیگر بوده ، و خداوند متعال هم یار و ناصر آنان خواهد بود .

و افراد مخالف و کافر اگرچه در مقابل آنان قرار گرفته ، و بدشمنی و عداوت
مسلمین کمر بسته‌اند ، ولی همه از قلب مخالف یکدیگر بوده ، و پشتیبان و ناصری
هم ندارند ، زیرا چون برنامه زندگی و هدف امر مادی و دنیوی شد : قهراً تزاخم و
تعارض و تخالف پیش آمده ، و هرگز از قلب و خلوص نیت خیرخواه یکدیگر
نخواهند بود .

و نُصرت : یاری کردن در مقابل مخالف و دشمن است .

و تولیت : عبارتست از متولی قرار دادن و واداشتن کسی است که قیام و
رسیدگی بامور دیگری کند . و منظور در اینجا متولی قرار دادن مسلمین است که
قیام کنند بآنچه در رابطه ادبار مخالفین باشد ، از تعقیب آنها و حمله و ضرر زدن ،
بطوریکه کاملاً خود را باخته و هیچگونه از خود اراده و حالت دفاعی نشان
نداده ، و تسلیم صرف باشند .

و تعبیر با ادبار صریحتر است از مفهوم تسلیم شدن و مقهور گشتن : زیرا پشت
کردن لوازم و آثار آن بیش از تسلیم شدن است ، یعنی مقهور و مغلوب شدن ، و از
خود گذشتن ، و خود را در معرض هلاکت قرار دادن ، و از مال و ملک و عنوان
صرف نظر کردن است .

آری تسلیم شدن شبیه مصالحه است که : قهراً صلحنامه‌ای نوشته می‌شود ، و
قراردادی معین شده ، و حقوقی برای طرف ثبت می‌گردد .

و از این لحاظ در اینمورد با تولیت با ادبار تعبیر شده است ، یعنی متولی و مدبّر
و اختیاردار احوال آنها مسلمانان خواهد بود .

۲- ضَرِبْتُ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَأَوْأُ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرِبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ :

ضَرْبُ : عبارتست از زدن دست یا وسیله دیگر بجیزی روی برنامه‌ای که در نظر گرفته شده ، خواه در مورد مادّی باشد یا معنوی .

و ذَلَّتْ : خواری و کوچکی است در مقابل عزّت و تَفَوُّقٌ باشد .

و مَسْكَنَتٌ : مصدر میمی از مادّه سکون ، دلالت بر زیادی و استمرار حالت سکون می‌کند که تحرّک و فعالیت منتفی شود .

و ذَلَّتْ و مَسْكَنَتٌ أَعْمٌ است از آنکه در مرحله مادّی باشد یا معنوی .

و تَقَفَّ : از باب تَعَبٍ ، بمعنی ادراک دقیق و بررسی کامل است .

و بَوءٌ : برگشتن و انحطاط به محلّ پایین است ، مادّی باشد یا معنوی .

و غَضَبٌ : ظهور شدّت و تندی است در مقابل طرف ، و آن در مقابل جِلْمٌ باشد که ضبط نفس از هیجان و تندی می‌باشد .

در آیه گذشته اشاره شده بود بضعف و ناتوانی خود مخالفین . و در اینجا اشاره می‌شود بانحطاط و تنزّل آنها از جهت ظاهری و باطنی در اثر قهر و غضب خداوند متعال :

اوّل - ذَلَّتْ : عبارتست از خواری در مقابل دیگری که متفوّق و عزیز و برتری دارد ، و آن أَعْمٌ از جهت مادّی و یا معنوی است .

و أمّا ذَلَّتْ آنها از جهت خداوند متعال : برای اینکه بسبب مخالفت و ردّ و کفر آنها به انبیاء و دستورها و کتب آنان ، چون حضرت مسیح و پیغمبر اسلام و کتاب آسمانی انجیل و قرآن ، خودشانرا از مقام عظمت و قرب پروردگار متعال منقطع کرده ، و عنوان کفر و خلاف و ردّ به خود گرفتند ، و چه ذَلَّتْ و خواری معنوی بالاتر از این .

و أمّا از جهت ظاهری و اجتماعی : برای اینکه خودشانرا از جامعه دو گروه الهی

مهمّ و بزرگ خارج کرده ، و عنوان و اعتبار خودشانرا در خارج و در اجتماع عموم مردم بکلی پایین آوردند .

و مخصوصاً از جهت وابستگی آنان به خداوند و کتاب آسمانی ، و ادّعی معتقد بودن بتوحید و رسالت و تورات که با بودن این سوابق ، خودشان را در جبهه مخالف حقّ قرار داده ، و از دشمنان دینِ اِلَهِی بشمار آمدند .

پس زمینه ارتباط را بکلی از بین برده ، و از محیط لطف و توجّه و رحمت پروردگار خودشانرا بیرون برده ، و استحقاق خواری و ذلّت از طرف خداوند متعال پیدا کردند .

و أمّا جمله - أَيْنَ مَا تُقِفُوا : اشاره است به توسعه و شمول عنوان خواری بهمه موارد زندگی آنان ، از جهت اِلَهِی ، دینی ، اجتماعی ، شخصی ، مادّی ، اخلاقی و تربیتی .

و بطور کلی در هر موردی که بررسی و دقّت بشود ، و از هر لحاظیکه تحت نظر گرفته شود ، بی اعتباری و خواری برای آنها ثابت است .

و أمّا جمله - إِلَّا بِحَبْلِ : گفتیم که حَبْل عبارت از وسیله ممتدّی است که انسانرا بمقصد برساند ، و یا وسیله برآورده شدن مطلوب باشد ، خواه این وسیله موضوع مادّی باشد یا معنوی .

و در اینجا بتناسب دو جهت کلی خواری (اِلَهِی ، مردمی) این دو مورد استثناء شده است و این استثناء در حقیقت تخرّج و تخصّص است ، نه تخریج و تخصیص ، زیرا وقتیکه آبرومندی و اعتباری بوسیله خاصّ اِلَهِی و یا مردمی پیدا شد : اعتبار و عزیز شدن ظاهری از آن خداوند متعال و یاری مردم می باشد ، نه از خود او .

مانند اینکه در اثر اعمال مخصوصی مورد رحمت خداوند قرار بگیرد ، و یا بوسیله ارتباط با محلّ معتبری آبرومندی ظاهری پیدا کند .

دوّم - و بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ : که در اثر مخالفت و عصیان ، مشمول قهر و

غضبِ إلهی واقع شده ، و از مقامِ ظاهری و باطنی انسانی بمرتبۀ انحطاط و پستی تمام می‌رسند .

و این انحطاط و سقوط مرتبه برای آنان ، هم از جهتِ إلهی و معنوی صورت می‌گیرد ، و هم از جهتِ مادی و اجتماعی .

و اما از جهتِ معنوی : برای اینکه آنها چون از مقامِ لاهوت و آیینِ حقِّ إلهی منقطع شده ، و با انبیاء و کتب آسمانی مخالفت کردند : قهراً از جهاتِ روحانی و معنوی در مضیقۀ سخت واقع گشته ، و از فیوضات و ألطافِ إلهی محروم می‌شوند . و اما از جهتِ مادی و ظاهری : بخاطر انقطاع از جامعه و انحطاط مرتبه مردمی او ، قهراً در میان مردم مبعوض و مطرود خواهند شد .

گذشته از این : انحطاط در جهتِ روحانی و محرومیت از معنویات ، بطور طبیعی در زندگی ظاهری انسان نیز مؤثر است .

سوّم - و ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ : مراد مسکنتِ مادی است ، یعنی فقدان تحرّک و فعالیت و وجود محدودیت و محصور بودن در زندگی مادی .

و ممکن است بقرینه واقع شدن در مقام عقوبت : شامل مسکنتِ معنوی و بمعنای فقدان تحرّک و فعالیت در جهتِ معنوی نیز باشد .

و این سه مرتبه از عقوبت به ترتیب ذکر شده است :

أولی - در رابطه عنوان و شخصیت و آبروی ظاهری است ، اگرچه در باطن دارای مال و مقام و زندگی باشد ، و یا با توسّل بچیز دیگر کسب عنوان و آبرو کند .

و دوّمی - انحطاط در هر جهت قدرت و قوّت ، و نیروی داخلی و خارجی و ظاهری و باطنی ، و پایین آمدن بمرتبۀ پست زندگی .

و سوّمی - خارج شدن از تحرّک و فعالیت ، و بطور کلی محصور شدن و محدودیت در زندگی ، از جهت بدن و قوای بدنی ، و یا مالی ، و یا از جهت روحی و

این آخرین مرتبه گرفتاری و عذاب است .

۳- ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكْ
بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ :

برای توضیح این آیه کریمه رجوع شود به آیه ۶۱ سوره بقره .

در اینجا علت مسکنت و انحطاط را چهار چیز به ترتیب معرفی می‌فرماید :

اوّل - اَعْتَدَاءَ : و آن عبارتست از تجاوز کردن بحقوق دیگران و برای حقوق خدا و مردم حدودی قائل نشدن ، خواه حقوق مالی باشد یا حقوق شخصیتی یا عنوانی .
و اینمعنی اوّلین مرحله از انجام وظائف فردی و اجتماعی است که زندگی انسانها را تأمین کرده و آزادی را تثبیت می‌کند .

دوّم - عَصِيَانٍ : و آن عبارتست از نافرمانی کردن و ترک اتباع و پیروی نمودن و بی‌اعتنایی به تکالیف مولای خود .

و اینمعنی در اثر اعتداء و پس از آن حاصل می‌شود ، زیرا وقتیکه تجاوز به حقوق و حدود دیگران در نظر انسان امر عادی گردید ، تجاوز به حقوق الهی نیز در نظر او بی مانع خواهد شد .

سوّم - قَتْلَ الْأَنْبِيَاءَ : و آن تجاوز کردن بحرمت و مقام انبیاء که آیات تکوینی و نمایندگان خداوند متعال هستند .

و تجاوز به جان و نفوس انبیاء در اثر عادی شدن تجاوز بمطلق حقوق دیگران ، یک امر معمولی خواهد شد .

چهارم - کفر بآیات و نشانیهای خداوند متعال بطور مطلق ، خواه آیات تکوینی خارجی باشد ، و یا لفظی و سمعی ، و یا تشریحی .

و در اینمرحله که اعتداء و عصیان شدت گرفته و بمرتبه تمام رسید : قهراً هیچگونه ارزش و خصوصیت معنوی برای آیات الهی قائل نشده ، و بآنها بی‌اعتنایی و کفر خواهد ورزید .

و در اینجا است که در میان بنده و خداوند متعال ، ارتباط به نحو کلی قطع شده ، و زمینه‌ای برای رحمت و لطف و توجه خاص پروردگار متعال باقی نخواهد بود .

پس نتیجه این کفر بآیات به موجب همین آیه کریمه ، وجود مسکنت و متوقف شدن اعمال و حرکات و فعالیت مادی و معنوی خواهد بود .

و این آیه کریمه دقیقترین و بهترین و جامعترین دستورالعملی است برای افرادی که بخواهند ارتباط خودشان را با خدای خود حفظ کرده ، و از فیوضات و رحمت‌های مادی و معنوی او بهرمنند گردند ، و در اینجهت فرقی نیست که این افراد از اهل کتاب باشند و یا از افراد مسلمین .

و در این آیات اگرچه مطلق اهل کتاب ذکر می‌شود ، ولی قدر مسلم بنی اسرائیل و یهود هستند ، چنانکه در آیه ۹۳ تصریح شده بود .

روایت :

در نهج البلاغه (کلمات قصار ص ۷۷) می‌فرماید : خودداری کنید از نافرمانی کردن از خداوند متعال در موارد خلوت و پنهانی ، زیرا کسی که در همه حال شما را می‌بیند ، همان حکمفرما است .

إِتَّقُوا مَعْصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ .

توضیح :

آری افرادی که انسان از آنها مقید شده و پرده‌پوشی می‌کند ، چیزی از دست آنها ساخته نیست ، و خود بندگان ضعیف و محکوم و محدودند ، و اما آنکسی که در همه حال ناظر و شاهد بوده ، و چیزی از او نمی‌تواند پوشیده و مخفی بماند ، او پروردگار متعال است که فرمان و حکم بدست توانای او است ، که جزاء می‌دهد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- ثم لا تُنصرون : عطف است به یُولوکم ، و به خاطر فاصله مجزوم نشده است .
- ۲- الا بحبل : استثناء است از ذلت آین ما تُقفوا ، یعنی مگر در مورد و حالیکه حبل و وسیله‌ای باشد .
- ۳- ذلک بأنهم : در هر دو مورد مبتدا و خبر است ، و خبر بخاطر حرف آن تأویل بمصدر می شود .

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ . - ۱۱۳ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ . - ۱۱۴ و مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ . - ۱۱۵ .

لغات :

- لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ : نیستند - برابر - از - ملازمین .
- الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ : کتاب - گروه قصد شده - قیام کننده‌اند .
- يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ : که می خوانند - آیات - خداوند را .
- آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ : وقت‌های - شب - و آنان .
- يَسْجُدُونَ يُؤْمِنُونَ : سجده می کنند - ایمان پیدا می کنند .
- بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ : بخداوند - و بروز - پسین .
- و يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ : و امر می کنند - به آنچه شناخته شده است .
- و يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ : و نهی می کنند - از - آنچه مجهول و شناخته است .

و يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ : و می شتابند - در - انجام اعمال خیر .
 و أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ : و آنان - از - شایستگان هستند .
 و مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ : و آنچه - بجا آورند - از - خیر - پس هرگز .
 يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ : ردّ کرده نمی شوند - و خداوند .
 عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ : آگاه است به آنانکه خوددارند .

ترجمه :

نیستند برابر و مساوی ، از اهل کتاب گروهی هستند که مورد توجه بوده و قیام می کنند و می خوانند آیات خدا را در اوقات شب ، و آنان پیوسته در حال خضوع تمام هستند . - ۱۱۳ ایمان می آورند بخداوند متعال و بروز پسین و امر می کنند بآنچه شناخته شده و پسندیده است ، و نهی می کنند از آنچه ناشایست است ، و می شتابند در انجام اموری که برگزیده و خیر است ، و آنان از افراد شایسته هستند . - ۱۱۴ و آنچه از اعمال خیر بجا آورند : پس هرگز با بی اعتنایی برخورد نمی شوند به آن ، و خداوند آگاه و عالم است به آنانکه خودداری می کنند . - ۱۱۵ .

تفسیر :

۱- لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ

يَسْجُدُونَ :

سواء : اسم مصدر از مساوات است که بمعنی اعتدال و توسط باشد ، و منظور معتدل نبودن اهل کتاب و یهود است که در آیات گذشته اشاره به خصوصیات آنها شد ، بلکه در افراد آنها افراط و تفریط از نظر اعتقادات و اعمال وجود دارد .
 و از میان آنها گروهی هستند که پیوسته قیام باعمال نیک و عبادت و تلاوت آیات الهی کرده ، و در همه حال بحالت خضوع و خشوع و تذلل کامل در مقابل

عظمت خداوند متعال بوده ، و برخلاف گروه دیگر توجهی به باطل و خلاف ندارند .
در این آیه کریمه برای معرفی خصوصیات و صفات و اعمال این گروه شروع به
ذکر امتیازات آنها فرموده است :

اول - اُمَّت : گفتیم که این کلمه بوزن لُقمه و از ماده اَمّ که بمعنی قصد است ،
یعنی مورد قصد و توجه ، و مورد توجه بودن ناچار از لحاظ عقائد و اخلاق و اعمال
برجسته صورت می‌گیرد .

دوم - قائمه : یعنی قیام کننده و برپا و فعلیت پیدا کننده است ، و قیام در مقابل
قعود است که در مقام انجام وظیفه کوتاهی کرده و بی اعتناء می‌شود .
سوم - يَتْلُونَ آيَاتِ اللّٰهِ : اینمعنی در مقابل جمله - كانوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ -
است که سبب ذلت و مسکنت شده بود .

چهارم - و هم يَسْجُدُونَ : اشاره به خضوع و خشوع و تذلل دائمی است .
و پنج امتیاز دیگر با توضیح آیه پس از این ذکر خواهد شد .
و آناء : بوزن أفعال ، جمع اُنّی بکسر و فتح همزه ، بمعنی سر رسید در جهت
وقت است ، و باختلاف موضوعات فرق می‌کند .

و از مصادیق آن : بلوغ در وقت شدت حرارت ، و بلوغ در ساعات شب ، و در
موضوع طمانینه ، و غیر اینها است .

۲- يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و أُولَئِكَ مِنَ الصّٰلِحِينَ :

پنجم - از امتیازات آنها ایمان بخدا و یوم آخر است : که ایجاد وابستگی و
ارتباط می‌کند ، و این وابستگی از هر جهت مادی باشد یا معنوی ، انسانرا محفوظ
و سالم و موفق می‌دارد .

و اما ضمیمه شدن روز آخر : آخر بمعنی متأخر و واپسین است ، و آن در مقابل
مبدء و اول است . و ایمان بمبدء ملازم با ایمان به آخر و منتهی است ، زیرا هر آغاز

کردنی قهراً انجامی هم باید داشته باشد .

و چون انسان با مبدء موجودات و عوالم ارتباط پیدا کرد : لازم است که با آخرین نقطه سیر عوالم وجود نیز ارتباط پیدا کند ، و اگر نه برنامه سیر عوالم از مبدء بی نتیجه و لغو خواهد شد .

ششم - یأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ : یعنی خواهان اجرای این وظیفه اجتماعی هستند ، تا پس از حفظ ارتباط و گرایش با خداوند متعال و روز آخرت ، ارتباط خود را با جامعه و مردم برقرار کرده ، و در اصلاح جامعه به حد لازم کوشا باشند ، تا خود و دیگران در سایه معروف و دفع منکرات ، زندگی خوش و آرامی داشته باشند .

هفتم - وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ : و سرعت و شتاب می کنند در آنچه عمل برگزیده و نیکو است ، و این برنامه شامل همه انواع وظایف انفرادی و اجتماعی و دینی و الهی است ، به طوریکه پیوسته نیات و اعمال آنها در راه خدمات شایسته صرف شده ، و وجود آنها منشأ آثار زیبا و پسندیده خواهد بود .

و این معنی در مقابل اعتداء به حقوق خود و دیگران ، و هم رسوخ مسکنت و فقدان فعالیت و تحرک است ، می باشد .

و تعبیر بصیغه مفاعله در یُسَارِعُونَ : دلالت بر استمرار می کند . چنانکه صیغه جمع در خیرات : شامل انواع و اقسام امور نیکو خواهد بود .

هشتم - وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ : صلاح در مقابل فساد و تباهی است ، یعنی منزّه بودن از فساد و اختلال است بطوریکه همه افکار و اعمال آنها شایسته و نیکو بوده ، و از فساد و اختلال محفوظ باشد .

و این هشت امتیاز در پنج مرحله جداگانه مشخص می گردد :

أوّل - عبادات با تلاوت کتاب خدا و آیات الهی .

دوّم - پیدایش حالت خضوع تامّ و اطاعت کامل .

سوم - حصول ایمان قلبی در اثر عبادت و خضوع تمام .
 چهارم - انجام وظیفه مردمی با دعوت و اظهار بزبان .
 پنجم - مجاهده و کوشش در جهت عمل به اعضاء و جوارح .
 ششم - پیاده شدن مطلق حالت صلاح در وجود انسان ، و از این لحاظ در این مرتبه که نتیجه مقدمات گذشته است ، جمله اسمیه تعبیر شده است که دلالت به استمرار و تحقق داشته باشد .

۳- و ما یفعلوا من خیر فلن ینکفروا و اللّٰهُ علیمٌ بالمتّقین :

إکفار : بمعنی ردّ گردانیدن و پوشانیدن که از ماده کُفّر بمعنی ردّ کردن و بی‌اعتنایی نمودن است و چون صیغه مجهول درست کنیم : بمعنی ردّ گردانیده شده و پوشانیده شده خواهد بود .

پس معنی آیه چنین می‌شود : و آنچه از اعمال خیر بجا آورند ، پس هرگز آنان پوشانیده و ردّ کرده نمی‌شوند از آن اعمال ، بطوریکه در میان آنها فاصله و مانع پدید آمده و از آن اعمال استفاده نکنند .

و صیغه از باب افعال است نه از مجرد ، و از این نظر احتیاجی نیست که ماده را بخاطر تعدیه بدو مفعول بمعنی حرمان بگیریم .

و أمّا ذکر جمله - و اللّٰهُ علیمٌ بالمتّقین : برای اشاره بمبدء کلی این دو رشته است که در هر قدم و منزلی ، پیشرفت کردن و موفقیت محتاج خواهد بود به تقیّد به تقوی و خودداری از خلاف ، تا در نتیجه این توجّه و تقیّد ، از اعمال سوء و فساد و اعتداء و عصیان و قتل و آزار انبیاء اِلهی و اولیاء و کفر بآیات او ، خود را حفظ و نگهداری کرده ، و اشتیاق بتلاوت آیات و سائر وظائف قلبی و ظاهری و اجتماعی و انفرادی پیدا کند .

و چون علم و احاطه خداوند متعال به همه اعمال و حالات بندگان ثابت است : ثواب و عقاب نیز ثابت و مسلّم خواهد شد .

زیرا اهمال در جزاء خود ظلم بزرگ و بلکه ناقض عدل و حکمت است .

روایت :

در سفینه البحار (وقی) حکایت شده است از بعضی از عبّاد که : مردی از او درخواست کرد که تقوی را برای او تعریف کند ؟ پس گفت : چون داخل سرزمینی شدی که خار بسیاری در آنجا هست ، چگونه عمل می‌کنی ؟ گفت : قدم بقدم پرهیز کرده و خود را از آن خارهای گزنده حفظ می‌کنم . عابد گفت : در زندگی دنیوی خود باید چنین باشی ، و حقیقت تقوی همین است .

توضیح :

تقوی از وقایه و بمعنی نگهداری است ، و نگهداری خود از آفات بمراتب سختتر از حفظ از خارزار است ، زیرا در خارزار انسان خارها را می‌بیند ، و آزار آنها تنها بقسمتی از بدن می‌رسد ، ولی در برنامه تقوی از همه اعضاء و جوارح و قوای بدنی ممکن است ضررها و آسیبهای شدیدتری بروح انسان برسد .

در هر حرکتی از زبان ، و در هر نظری از چشم ، و در هر آمادگی و شنیدنی از گوش ، و در هر فعالیتی از دست و پای ، و در هر اندیشه‌ای از وهم و خیال : زمینه‌ای برای خطر و ضرر موجود است .

و این تمثیل بهترین و دقیقترین تشبیه و تفسیر است که از حقیقت تقوی شده است ، زیرا مفهوم کلی آن برای اکثر مردم قابل فهم نیست .

لطائف و ترکیب :

- ۱- من أهل الكتاب : خبر مقدم است از - أمة قائمة .
- ۲- وهم يسجدون : جمله وصفیه است ، و جمله‌های دیگر عطف باشند به آن و

در مقام وصف باشند .

۳- و ما یفعلوا : موصول و در مقام شرط است .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . - ۱۱۶ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ
وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ . - ۱۱۷ .

لغات :

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ : بتحقیق - آنانکه - کافر شدند - هرگز .
تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ : بی نیاز نمی کند - از آنها - اموال آنها .
و لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ : و نه - فرزندان شان - از - خداوند .
شَيْئًا و أُولَئِكَ أَصْحَابُ : چیزی را - و آنها - ملازمین .
النَّارِ - هُمْ - فِيهَا : آتشند - و آنها - در آتش .
خَالِدُونَ مَثَلُ مَا : جاویدند - و شبیه - آنچه .
يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ : انفاق می کنند - در - این .
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ : زندگی - دنیا - چون شبیه .
رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ : بادیست - که در آن - شدتی است .
أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ : رسیده است - به محصول - گروهی .
ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ : که ظلم کرده اند - بنفسهای خودشان .
فَأَهْلَكَتْهُ و مَا ظَلَمَهُمُ : پس نابود کرد آنها - و ظلم نکرد آنها را .
اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ : خداوند - ولی - بخودشان - ستم می کنند .

ترجمه :

بتحقیق آنانکه کفر ورزیدند هرگز بی‌نیاز نمی‌کند از آنها اموال و فرزندان ایشان از جهت خداوند چیزها ، و آنها ملازمین آتش هستند و در آتش جاوید باشند . - ۱۱۶ شبیه آنچه انفاق می‌کنند در این زندگی دنیا چون باد تند شدیدی است که رسیده است به محصول زراعت گروهی که ظلم کرده‌اند بخودشان ، پس نابود کرده است آنرا ، و خداوند ستم نکرده است آنها را ، ولی آنها به خودشان ظلم کرده‌اند . - ۱۱۷ .

تفسیر :

۱ - إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ :

اغناء : در آیه ۱۰ گذشت که بمعنی بی‌نیاز کردن مطلق است ، و اغناء مطلق مخصوص خداوند متعال است که کسی را از هر جهت بی‌نیاز کند ، ولی اغناء در جهتی معین درباره دیگران قابل تصور است .

و در اینصورت بتعبیر - أغنى عنه ، گفته می‌شود نه - أغناه . و منظور این می‌شود که : قسمتی از نیازمندی او را برطرف کرد .

و در اینجهت هم اگر بنحو اجمال و در بعضی از جهات بی‌نیاز کنند : لازمست با اجازه و موافقت پروردگار متعال صورت بگیرد ، و اگر نه خود آنها هرگز نمی‌توانند بجای خداوند چیزها از انسان بی‌نیاز کنند .

منظور اینکه : آن گروهیکه از اهل کتاب ایمان نیاورده ، و کافر بآیات خدا گشته و عصیان و طغیان می‌کنند (آیه ۱۱۲) : هرگز نیروهای مادی آنها از اموال و اولاد ، بی‌نیاز نمی‌کند از بعضی از جهات نیازهای آنها را به خداوند متعال .

زیرا همه موجودات جهان سراپا محتاج و فقیر و نیازمند بوده ، و کمترین

استقلالی از خود در انجام عملی ندارند .

و این کفّار در اثر انعکاس کفر بآیات و عصیان و طغیان در ادامه زندگی خود و رسوخ حالت اعراض و مخالفت با حقّ در قلوب آنها : برای همیشه ملازم و ثابت در آلودگی و ظلمت و محجوبیت و محرومیت از عالم نور و صفا هستند .

۲- مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرَثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ :

مَثَلُ : بمعنی شبیه است که در صفات ذاتی صورت بگیرد ، و این تعبیر اشاره می‌کند بکمال شباهت در اساس انفاق آنها و ریح شدید .

انفاق : بمعنی اتمام در اجرای امریست ، و از مصادیق آن عطاء کردن و نفقه دادن به یک عائله‌ایست که به حدّ کافی باشد .

و منظور در اینجا مطلق امور خیر و خدمات مردمی است که به حدّ کافی انجام بگیرد ، خواه به عنوان نفقه باشد یا غیر آن .

و ریح : عبارتست از جریانی که در امور مادی پدید آید ، مانند جریان در هوا ، یا از نسیم عطر که از موضوع معطّری برمی‌خیزد .

و صِرٌّ : بمعنی ظهور شدّت است در موضوعی ، مانند شدّت در هوا از جهت حرکت ، یا سردی ، یا گرمی و یا شدّت در صدا ، و غیر اینها .

و حَرَث : محصول زراعت است که پیش از درو کردن باشد .

و اِصَابَهُ : رسیدن چیزیست که روی حقّ و صواب باشد ، و آن در مقابل خطاء است .

و اِهْلَاک : از بین بردن حیات است در موجودات زنده .

و أمّا وجه تشبیه : اینستکه همینطوریکه ریح وسیله حیات برای انسان و حیوانات و نباتات است ، و چون از حدّ اعتدال بیرون رفته ، و شدّت و حدّت پیدا کرد ، موجب خسارت و ضرر و بلکه اِهْلَاک نباتات و حیوانات می‌شود ، أعمال خیریه

و انفاق نیز چنین است که اگر به نیت خلوص و با برنامه صحیح و شایسته انجام بگیرد، اثر نیکو و مطلوبی خواهد بخشید، ولی اگر در نیت و عمل از حد اعتدال خارج شده، و توأم با افکار فاسد و أغراض سوء و با برنامه‌های آلوده و غیرسالم صورت بگیرد، در مرتبه اول به خود شخص انفاق کننده ضرر زده، و طرف را نیز ناراحت خواهد کرد، مانند انفاق به ریاکاری و خودنمایی و خودستایی و به غرض استفاده مادی یا عنوانی یا هوسرانی که حالات و صفات و نیت آلوده شخص او را ظاهر کرده، و حیات روحانی او را از بین خواهد برد.

و تعبیر با جمله - فی هذه الحیوة الدنیا : اشاره است به خصوصیت زمینه زندگی انفاق و انفاق کننده که در محیط مادی صورت می‌گیرد، و در این صورت اقتضایی برای آثار و نتایج روحانی نخواهد داشت.

و بمناسبت همین زمینه مادی با کلمه ریح، تعبیر شده است، نه با رُوح که در موارد جریان روحانی استعمال می‌شود.

و باید توجه داشت که: هنگامیکه محصول فعالیت و عمل انسان با انفاق غیرمعتدل و ناصحیح بهلاکت و نابودی برسد، چگونه می‌توان از اعمال و حرکات ظالمانه در امن بود.

و همچنین لازمست توجه داشته باشیم که اعمال ناخالص نه تنها موجب بی‌اثر و بی‌فائده بودن آن عمل می‌شود، بلکه با اعمال دیگر صدمه زده و محیط قلب انسانرا یکسره بالودگی و تیرگی و نابودی می‌کشاند.

۳- و ما ظلمهم الله و لکن انفسهم یظلمون :

پس در اینمورد خود مردم کافر بخود ظلم و تجاوز کرده‌اند نه خداوند متعال، و بطوریکه روشن شد: هلاکت و نابودی محصول و یا پیدایش حالت ذلت و مسکنت و مغضوب شدن و محروم گشتن از اُطفاف و توجهات خداوند متعال، همه بدست خودشان و با اعمال ناشایست و قدمهای انحرافی و افکار باطل خود مردم صورت

می‌گیرد .

و آنچه از جانب خداوند متعال ظاهر می‌شود : همه احسان و خیرخواهی و لطف و مهربانی و هدایت و راهنمایی می‌باشد .
و تعبیر بصیغه مضارع - یَظْلَمُونَ : اشاره بادامه دادن این ظلم است از طرف آنها ، و اختصاص نداشتن آن بزمان گذشته .
و در عین حال منحصر بودن ظلم آنها است به خودشان ، و اینمعنی از مقدم شدن مفعول (أَنْفَسَهُمْ) فهمیده می‌شود .

روایت :

در خصال صدوق از امام هشتم (ع) نقل می‌کند که : جمع نمی‌شود مال مگر با پنج خصلت : با بخل شدید ، و آرزوی طولانی ، و حرص زیاد که احاطه کند بانسان ، و گسستن از ارحام ، و اختیار کردن زندگی دنیا بر آخرت .

توضیح :

مال و اولاد برای تقویت وجود انسان ، و توفیق پیدا کردن برای پیشرفت در عمل و اطاعت و تحصیل کمال است .
و نباید مال و فرزند مانع از قدم برداشتن در راه خداوند متعال بوده ، و انسانرا از طاعات و عبادات و وظایف الهی نگهداری کند .
هدف از دارایی : تأمین زندگی خود و عائله ، رسیدگی کردن به افراد ضعیف و نیازمند ، و رفع حوائج ارحام است .

و انسانیکه بواسطه بخل در احسان ، و آرزوی دراز برای زندگی ، و مغلوب بودن بصف حصر و طمع ، و بی اعتنایی و بی توجهی به نیازمندی ارحام ، و برگزیدن زندگی دنیا بر آخرت : از دارایی خود بنحو مطلوب و شایسته برای کمال خود

استفاده نکند ، چنین مالی نه تنها بنفع و خیر او نخواهد بود ، بلکه بزرگترین حاجب و مانع در مسیر معنوی او می باشد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- هُم فِيهَا : جمله حالیه است ، و ضمیر مؤنث به نار برمی گردد .
- ۲- مَثَلُ مَا : یعنی متمثل و متحصّل از انفاق آنها مانند متمثل و متحصّل از خصوصیات باد شدید و تند است که از اعتدال خارج شده است .
و تشبیه خود انفاق بباد شدید : مناسب نیست ، بلکه نتیجه و حاصل از آنها بهمديگر شبیه می شوند .
- ۳- فِيهَا صِرٌّ : مبتداء مؤخر و خبر مقدم است ، و جمله صفت ریح است ، و همچنین جمله أصابت حرث قوم .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ . - ۱۱۸ هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأُنَامِلَ مِنَ الْعَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ . - ۱۱۹ .

لغات :

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا : ای - آنانکه - ایمان دارند .
لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ : فرا نگیرید - مورد سر - از .
دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ : غیر شما - کوتاهی نمی کنند شما را .

خَبَالًا وَذُؤًا مَا عَنِتُّمْ : در سستی - دوست دارند - آنچه در مشقت باشید .
 قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ : بتحقیق - آشکار است - دشمنی .
 مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي : از - دهنهایشان - و آنچه - پنهان کند .
 صُدُّوهُمْ أَكْبَرُ : سینه‌های آنها - بزرگتر است .
 قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ : بتحقیق - روشن کردیم - برای شما - آیات را .
 إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ : اگر - باشید - تشخیص بدهید .
 هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ : آگاه باشید - شما - آنها هستید که .
 تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ : دوست می‌دارید آنها را - و دوست نمی‌دارند شما را .
 وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ : و ایمان می‌آورید - بکتاب آسمانی .
 كُذِّبُوا وَإِذَا لَقُّوكُمْ : بهمه آن - و زمانیکه - روبرو شوند شما را .
 قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا : گویند - ایمان داریم ما - و زمانیکه .
 خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمْ : خلوت کنند - می‌گزند - بر شما .
 الْأُنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ : سرهای انگشتها را - از خشم .
 قُلْ مُؤْتُوا : بگوی - بمیرید .
 بَغِيظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ : بسبب خشم شما - بتحقیق - خداوند .
 عَلِيمٌ بِذَاتِ : آگاهست - بصاحبان .
 الصُّدُورِ : سینه‌ها .

ترجمه :

ای آنانکه ایمان دارند ، فرا مگیرید برای خود دوست باطنی و قلبی از غیر خودتان ، که کوتاهی نمی‌کنند از جهت فساد و تباهی ، بتحقیق آشکار است بغض و دشمنی از دهنهایشان ، و آنچه پنهان می‌دارد سینه‌های آنها بزرگتر است ، بتحقیق روشن و بیان کردیم برای شما آیات و نشانیهای الهی را اگر باشید تعقل

کنید . - ۱۱۸ آگاه باشید شما آنها هستید که دوست می‌دارید آنها را و آنها دوست نمی‌دارند شما را ، در حالیکه شما ایمان می‌آورید بهر کتابی که از جانب خداوند باشد ، و زمانیکه روبرو شوند با شما گویند ایمان آوردیم ، و چون خلوت کنند بگزند بر شما سرهای انگشتان خود را از غیظ و خشم ، بگوی بمیرید از این خشم خودتان ، بتحقیق خداوند متعال آگاهست بصاحبان سینه‌ها . - ۱۱۹ .

تفسیر :

۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ :

بِطَانَةٌ : در اصل به وزن خیاطت ، مصدر است از بَطُون که در مقابل ظهور است ، و باین اعتبار ببطن حیوان در مقابل ظهر او اطلاق می‌شود . پس بطنان برای مبالغه اطلاق می‌شود بکسیکه چون باطن در مورد سرّ و مصاحبت مخصوص قرار می‌گیرد .

و اتَّخَذَ : بمعنی اختیار کردن فراگیری و أخذ باشد .

و دُونُ : بمعنی غیر است که از جهت مرتبه پایین‌تر باشد .

در این آیه کریمه به مناسبت حالات و خصوصیات کفّار : در رابطه معاشرت و دوستی آنها سخن گفته شده ، و می‌فرماید : کافرانرا مورد اعتماد قرار ندهید که اسرار شخصی یا اجتماعی و یا دینی خودتانرا پیش آنها آشکار کرده ، و آنها را از نیات قلبی و اعمال پنهانی و نقشه‌های مخصوص خودتان آگاه بسازید .

و باید توجه کرد که : إفشاء سرّ نزد دشمن موجب شکست و بی‌نتیجه ماندن و بهم خوردن و باطل شدن برنامه است ، و هرگز هیچ گروهیکه برنامه مخصوص اجتماعی دارد ، نمی‌تواند با إفشاء أسرار خود ، راه سیر خود را ادامه داده و موفقیت پیدا کند .

۲ - لَا يَأْتِيَنَّكُمْ خَبْرًا مِّنْ دُونِكُمْ مَّا عَنَّكُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي

صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ :

در اینمورد برای اِفشاء نکردن اسرار چهار وجه ذکر شده است :

أَوَّل - لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا : أَلُو و أَلُوّ از باب نصر بمعنی سستی و مسامحه و تقصیر در انجام دادن عملی است ، و از آثار آن تأخیر است .

و **خَبَال** : بمعنی فساد و ضعف است ، ظاهری باشد یا باطنی .

یعنی بمقتضای مخالفت و بغض باطنی از جهت اعتقادات و اعمال و برنامه زندگی ، هیچگونه درباره شما از فساد و ضعف و گرفتاری ، کوتاهی و مسامحه نکرده ، و همیشه در فکر اضرار و افساد باشند .

دوّم - وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ : وُدّ و مَوَدّت بمعنی تمایل پیدا کردن و دوست داشتن است ، و آن ضعیفتر از حُبّ و محبّت باشد .

و **عَنْت** : دشواری و آشفتگی و اختلال باشد .

و اینمرتبه شدیدتر و محکمتر است ، زیرا در اینجا گرفتاری و آشفتگی در وجود خود انسان پدید آید ، ولی در اوّلی از جانب مخالفین طرح شده و با نقشه آنها بوجود خواهد آمد .

و این آشفتگی اعمّ است از آنکه در افکار و اعتقادات پیدا شود ، و یا در بدن و مزاج انسان ، و یا در اعمال و کسب و کار .

سوّم - قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ : بُدُوّ : بمعنی ظهور و آشکار شدن است که بنحو طبیعی و بدون قصد صورت بگیرد ، در مقابل خفاء است .

و **بُغْض** : در مقابل حُبّ است ، یعنی دوست نداشتن و کینه پیدا کردن ، و چون اینصفت شدّت پیدا کند ، عداوت می‌شود .

و این کینه و بُغض در مخالفین باندازه‌ای شدید است که حتّی نمی‌توانند آنرا مخفی نگهدارند ، بلکه بحالت طبیعی از ظواهر سخن گفتن آنها پیدا و آشکار می‌شود ، و این نشان میدهد که آنها نمی‌توانند در مقام عمل خارجی خودشانرا

ضبط کرده و از بغض و دشمنی خودداری کنند .

و جهت ذکر ظهور در أفواه و زبان : برای اینکه ضبط و حفظ زبان و دهان آسانتر بوده ، و سهولت می‌توان دهن را بسته و زبان را حرکت نداده و سخن نگفت ، و با اینحال از گفتار آنها بغض و کینه مفهوم می‌شود ، تا برسد به نیات قلبی و حالات اندرونی و اعمال طبیعی آنها .

چهارم - و ما تُخْفِي صُدُورَهُمْ أَكْبَرُ : اشاره می‌شود به بزرگ و شدید بودن کینه و بغض در سینه‌های آنها از آن مقداری که ظاهر می‌شود .

و چون منشأ هر عملی از رفتار و گفتار و کردار ، از نیت و اندیشه و عقیده باطنی است ، پس رسوخ کینه و بغض در باطن آنها ما را ارشاد می‌کند که هیچگونه با آنها روی یکرنگی و محبت و صفا ، مصاحبت و مؤانست نکرده ، و أَسْرار خودمانرا پیش آنها فاش نسازیم .

و این چهار وجهی که برای حفظ أَسْرار ذکر شد ، مخصوص زمان گذشته و یا حال و آینده ، و یا مربوط به افراد و یا جامعه ، و یا کافر معین و مخالف مخصوص نیست ، بلکه بهمه اقسام شامل می‌شود .

۳ - قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ :

عقل : قوه‌ایست در وجود انسان که از شئون نفس بوده و خیر و شرّ و صلاح و فساد را در ادامه زندگی مادی و معنوی خود یا دیگری تشخیص داده، و در جریان امور و اعمال پیاده کند .

و آیات : جمع آیت و بمعنی نشان از حقّ و واقعیت است ، و چون در اینمورد بحث از موضوعات مختلف ایمان و کفر ، مصاحبت و مخالفت ، و دوست حقیقی و ظاهری ، و ظلم و عدل ، و ستمکاری و خیرخواهی ، بود : با کلمه - بَيَّنَّا ، تعبیر شده است . و تبیین : بمعنی روشن کردن موضوع با جدا سازی از همدیگر باشد .

۴ - هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَ إِذَا لَقَوْكُمْ

قالوا آمنا :

در این آیه کریمه موضوع دیگر از اموری که در میان آنان با مسلمین جریان داشته ، و با همدیگر تماس پیدا می‌کنند ، ذکر شده است :

اَوَّل - تُحِبُّوَنَهُمْ و لا يُحِبُّوَنَكُم : محبت مسلمین است بآنها ، از لحاظ اینکه آنها بندگان خدا هستند ، و گرایش بخداوند متعال و رسول گرامی او از انبیای گذشته دارند ، و معتقد بکتاب آسمانی و احکام الهی هستند ، و از لحاظ زندگی مادی با همدیگر تماس و ارتباط دارند ، و هم توصیه شده‌اند به خیرخواهی و عطوفت و مهربانی .

ولی اهل کتاب و مخصوصاً قوم یهود تصور می‌کنند که اسلام و پیغمبر اسلام و قرآن و احکام آن و مسلمین همه معارض و مزاحم و دشمن آنها بوده ، و منافع آنها را بخطر انداخته ، و زندگی آنها را محدود ساخته ، و برنامه‌های زندگی الهی و دینی آنها را از بین برده است .

دوّم - و تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ : کتاب در اینجا آن چیز است که از جانب خداوند متعال نازل و ظاهر شده و تثبیت می‌شود .

و اینموضوع برای افرادی که گرایش و ایمان بخداوند متعال دارند صددرصد مورد تصدیق خواهد بود ، زیرا ایمان بخدا ملازم است با ایمان و تصدیق دستورها و اوامر و نواهی و کلمات او ، و در این جهت زمان و مکان و واسطه و زبان و قوم افراد نمیتوانند قید و حدی اضافه کنند ، انبیاء الهی و کتب آسمانی همه باید در مقابل افراد مؤمن بخدا ، در کمال تکریم و تجلیل واقع بشوند .

آری عوض شدن سفراء و دستورها از مرکز ، هرگز علامت اختلاف نبوده ، و هر کدام روی مصالح و اقتضاء و زمینه صورت می‌گیرد .

و ایمان به کتاب معین و نفی دیگری : از نا آگاهی و ضعف معرفت و کوتاهی فکر و از تعصب بیجا و جاهلانه صورت می‌گیرد .

سوّم - و إِذَا لَقَوْكُمْ : این سه موضوع از لحاظ شدّت اختلاف و بغض به ترتیب ذکر شده است :

در مرتبه اوّل محبّت و تمایل نداشتن آنها است به مسلمین ، که اینمعنی امر سلبی بوده و موجب نبودن خیرخواهی می شود .

و در مرتبه دوّم ایمان نداشتن بکتابِ اِلَهِی قرآن است که بکلی موجب جدایی و کناره گیری و سوء عقیده خواهد شد .

و در مرتبه سوّم پیدایش حالت نفاق است که بصورت اظهار موافقت کرده ، و در باطن بغض و کینه خود را اعمال می کنند .

پس این سه وجه اختلاف در میان هر فرد متدین مسلم با شخص کافریکه گرایش بآیین اِلَهِی نداشته باشد موجود است .

۵ - و إِذَا حَلَّوْا عَضُّوا عَلَیْكُمْ الْأَنْامِلَ مِنَ الْغِیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغِیْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ :

خُلُوٌّ و خَلَاءٌ : فراغت پیدا کردن و بی پایان رسیدن امری است .

عَضٌّ : بمعنی گزیدن و گاز گرفتن است .

و أَنْامِلٌ : جمع أَنْمَلَه است که بمعنی بند اوّل از انگشتها است .

و گزیدن بعناوین مختلف صورت می گیرد ، مانند تحیّر و غیظ و تحسّر .

و در اینقسمت اشاره می فرماید : بشدّت نفاق و بغض و دشمنی باطنی آنان که بظاهر دعوی ایمان می کنند ، ولی در باطن امر که آزادی می بینند از شدّت ناراحتی و بغض انگشت بدنشان می گزند .

آری ، کافرین و منافقین همه همینطورند ، و هرگز نباید با آنها گرم گرفته ، و اسرار زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی را برای آنها بازگو کرده ، و آنها را محرم اسرار خود قرار داد .

و خداوند متعال بآنها خطاب می فرماید که : بسبب این شدّت غیظ و بغض خود

را هلاک کرده و بمیرید! زیرا شما با سعادت و خوشبختی خود مبارزه و دشمنی کرده، و عقل و تشخیص خود را سرکوب می‌کنید.

آری دشمنی و مخالفت با حق، چون ستیزه با نور آفتاب است که بجای استناره و استفاده از آن، پیوسته خود را از آن محجوب داشته و از آن بدگویی می‌کند.

و در اینموارد دیگری مقصّر نباشد، بلکه خود او است که وجود خود را از فیوضات و انوار آفتاب محروم می‌کند.

و نتیجه اینگونه از تعصّب و محرومیت: از بین رفتن و هلاک شدن و از زندگی ظاهری و باطنی درگذشتن و مردن است.

و اگر مردم إخفاء کنند نیات قلبی خود را، باید توجّه داشته باشند که طرف حساب آنها خداوند متعال است، و آگاهی او محیط است بهمه ظواهر و بواطن و جزئیات و کلیات، و چیزی اگر چه پوشیده با هزاران پرده باشد از او پنهان نمی‌باشد.

و منافقین بدانند که اگر افکار و اندیشه‌های خود را از همه مردم دنیا پوشیده بدارند، ولی از خداوند متعال پوشیده نخواهد شد.

و ذات: مؤثّث ذا و ذو، بمعنی مصاحب و ملازم با قاهریت و تسلّط است، و مراد آن نیات و افکاری است که حاکم و ملازم با قلوب بوده، و قلوب منافقین را تحت سلطه گرفته است.

روایت:

کافی (باب الاذاعة ح ۶) از امام ششم (ع) است که آیه کریمه را تلاوت کرده - و یَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ - آل عمران ۱۱۲، و فرمود: سوگند بخداوند که آنها با دستهای خود و با شمشیرها نمی‌کشتند، بلکه سخنان و احادیثی از آنان می‌شنیدند، (و آن مطالب را که صلاح نبود پیش هر کسی نقل کنند) و در همه جا فاش و منتشر می‌ساختند، و در نتیجه انبیاء گرفتار

شده و کشته می‌شدند .

توضیح :

آری اکثر گرفتاری و زندان و آزار و قتل انبیاء و ائمه و اولیاءِ الهی ، از همین إشاعه اسرار آنان بود ، و اینمعنی یا از لحاظ جهالت و غفلت و بی‌توجهی نزدیکان و مصاحبین بود ، و یا روی اغراض فاسد و نیات سوء از أصحاب منافق صفت صورت می‌گرفت ، و گاهی همین منافقین در واقع وظیفه جاسوسی را انجام داده ، و دقیقاً اخباریرا بر ضرر آنان حقّ یا باطل نقل می‌کردند .

و اینمعنی مخصوصاً در حکومت‌های جابر و ستمکار بسیار واقع شده است . و خود حضرات ائمه علیهم‌السلام ، اگر به تاریخچه زندگانی و گرفتاریهای آنان دقت شود : اکثراً از همین راه بدست امرای جور به شهادت رسیده‌اند . و امروز هم اولیاء خدا بهمین درد و ابتلاء گرفتار بوده ، و از جهالت و نادانی و یا از نفاق اصحاب خود صدمه می‌بینند . آری انبیاء و اولیاء هر چه احتیاط و خودداری کنند : نمی‌توانند از جعل اکاذیب و افتراء و تهمت جلوگیری کنند .

لطائف و ترکیب :

- ۱- مِنْ دُونِكُمْ : صفت است به بطنه ، و لایألُونِكُمْ : حال است ، و حَبَالًا : تمییز است از نسبت جمله - لایألُونِكُمْ .
- ۲- وَدَّوْا : حال است از ضمیر جمع در یألُوا . و کلمه ما مصدریّه است .
- ۳- قَدْ بَدَتْ : حال است از ضمیر جمع در وَدَّوْا .
- ۴- أَنْتُمْ أَوْلَاءُ : أَنْتُمْ مبتداء است ، و اولاء مبتداء دوّم است ، و تَحَبُّونَهُمْ خبر ، و جمله خبر مبتداء اوّل است .
- ۵- بِالْكِتَابِ : منظور جنس و مطلق کتاب آسمانی است .

خاتمه جزء چهارم

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قُلُوبَنَا بِالْإِخْلَاصِ فَيَكُ وِ اِشْرَاحُ صُدُورِنَا بِالتَّوْفِيقِ وَالْعَمَلِ ، و
وَقَفْنَا لِمَا تُحِبُّ و تَرْضَى .

حمد بی پایان برای خداوند جهان است که این بنده حقیر و فقیر را توفیق
عنایت فرمود ، و با تأیید و توجّه ظاهری و معنوی او این جزء چهارم از تفسیر
روشن را به خاتمه رسانیدم .

و اگر عنایت او ادامه پیدا کند ، بقیّه کتاب را با قوّه و نیروی ضعیف خود ، در
ذیل الطاف و توجّهات او شروع خواهم کرد .

و جزء پنجم از آیه ۱۲۰ سوره آل عمران ابتداء می شود .
و انجام این جزء در تاریخ ۲۲ شوال / ۱۴۱۰ هجری مطابق ۶۹/۲/۲۸ در شهر
مقدس قم صورت گرفت .

حسن مصطفوی

| شماره آیات | بعضی از مطالب مفید |
|----------------|-------------------------------------|
| ۲۷۳ بقره | فقرای متظاهر کیستند |
| ۲۷۵ بقره | مفاسد ربا و رباخواری |
| ۲۸۱ بقره | رجوع به خداوند ، و نتیجه کسب مطلق |
| ۲۸۶ بقره | دو آیه آخر سوره بقره ، و حدیث |
| ۴ / آل عمران | کفر بآیت بزرگتر و بدتر است |
| ۱۷ آل عمران | شهادت خداوند بر خود |
| ۲۶ آل عمران | حقیقت عزت و مراتب آن |
| ۲۹ آل عمران | خصوصیات مفهوم صدر ، و قلب |
| ۲۹ آل عمران | حقیقت صفت علم و قدرت خداوند متعال |
| ۳۰ آل عمران | آثار و تجسم اعمال |
| ۳۷ آل عمران | حضرت مریم و حضرت عیسی علیهما السلام |
| ۴۷ آل عمران | اراده خداوند عمومی و خصوصی است |
| ۸۴،۴۹ آل عمران | إیتاء آیت ، و مراحل پنجگانه آن |
| ۴۹ آل عمران | اراده ، و نفوذ آن در اولیاء |
| ۵۹ آل عمران | صعود حضرت عیسی علیه السلام |
| ۶۱ آل عمران | مباهله و شرائط آن |
| ۸۱ آل عمران | تحقیق در کتاب و حکمت |
| ۸۳ آل عمران | اسلام فطری و انسان |
| ۸۸ آل عمران | اخلال در نظام عمومی |
| ۸۹ آل عمران | توبه با اصلاح باید باشد |

| آيات | لغات | آيات | لغات |
|-------------|--------|--------------|------------|
| ١١٧/٣ | اصابه | | ا |
| ٢٨٦ و ٨١/٣ | إصر | ٣٣/٣ | آدم |
| ٣٣/٣ | اصطفاء | ١١/٣ | آل |
| ٣٢/٣ | اطاعت | ٣٣/٣ | آل ابراهيم |
| ١١٦/٣ | إغناء | ٣٣/٣ | آل عمران |
| ٨١/٣ | اقرار | ١١٣/٣ | آناء |
| ١١٥/٣ | إكفار | ١٩/٣ | آيت |
| ٢٧٥/٢ | أكل | ٥٨/٣ | آيت و ذكر |
| ٢/٣ | الله | ٨٥ ، ٧/٣ | ابتغاء |
| ٩١/٣ | الم | ٢٨٢/٢ | أبى و إباء |
| ١١٨/٣ | ألو | ٢٨/٣ و ٢٧٨/٢ | اتباع |
| ١١٣ و ١٠٤/٣ | امت | ٢٨٣ ، ٢٧٦/٢ | اتم |
| ٦٠/٣ | امتراء | ٢٧٤/٢ | اجر |
| ٣٠/٣ | أمد | ٥٢/٣ | احساس |
| ١١٠/٣ | أمر | ١٠٥ و ١٩/٣ | اختلاف |
| ٢٨٢/٣ | إملاء | ٢٨/٣ | أخذ |
| ٧٥/٣ | أمن | ٢٨٣/٢ | أداء |
| ٧٥ و ٢٠/٣ | أمى | ٢٨٢/٢ | اداره |
| ١١٩/٣ | أنامل | ٢٧٩ | اذن |
| ٤٨ و ٣/٣ | انجيل | ١١١/٣ | أذى |
| ٩٢ و ١٧/٣ | انفاق | ٩١ و ٥/٣ | أرض |
| ١٠٣/٣ | اوس | ٦٤ و ١٩/٣ | اسلام |

| آیات | لغات | آیات | لغات |
|------------|--------------|---------------|----------|
| ۲۷۸/۲ | بقاء | ۴۰/۳ | أَنَّى |
| ۴۱/۳ | بکر و اِبکار | ۱۱۷/۳ | إِهْلَاك |
| ۹۶/۳ | بگه | ۹۶/۳ | أَوَّل |
| ۴۰ و ۲۰/۳ | بلاغ | ۶۸ و ۱۳/۳ | أَوَّلَى |
| ۱۴/۳ | بنین | ۱۳/۳ | أَيِّد |
| ۱۱۲/۳ | بوء | ۷۶/۳ | أَيْفَاء |
| ۹۶/۳ | بیت | ۲۸۳ و ۲۷۷/۲ | أَيْمَان |
| ۱۰۶/۳ | بیض و بیاض | | ب |
| ۲۷۵/۳ | بیع | ۱۲/۳ | بَعَس |
| ۵۰/۳ | بین یدین | ۲۸۲/۲ | بَخَس |
| ۱۰۵ و ۸۶/۳ | بیتات | ۱۱۸/۳ و ۲۸۴/۲ | بَدَو |
| | ت | ۹۲/۳ | بَرَّ |
| ۷۵/۳ | تأدیه | ۴۹/۳ | بَرَّء |
| ۷/۳ | تأویل | ۴۹/۳ | بَرَص |
| ۳۹/۳ | تبشیر | ۹۶/۳ | بِرْكَت |
| ۲۸۲/۲ | تجارت | ۲۱/۳ | بِشَارَت |
| ۳۵/۳ | تحریر | ۷۹/۳ | بِشْر |
| ۲۸۶/۲ | تحمیل | ۴۹/۳ | بِرْص |
| ۵۹/۳ | تراب | ۳۵/۳ | بَطْن |
| ۲۸۲/۲ | تسمیه اسم | ۱۱۸/۳ | بِطَانَة |
| ۳۹ و ۳/۳ | تصدیق | ۱۱۸/۳ | بُعْض |
| ۶/۳ | تصویر | ۸۳ و ۱۹/۳ | بُعَى |

| آیات | لغات | آیات | لغات |
|--------------|--------------|----------------|-------|
| ۶۵ و ۲۰/۳ | حجّ و محاجّه | ۱۰۲/۳ | تقاء |
| ۲۷۹/۲ | حرب | ۳۵/۳ | تقبّل |
| ۳۷/۳ | محراب | ۱۰۸/۳ | تلك |
| ۳۰/۳ | حذر | ۱۰۱ و ۵۸/۳ | تلوّ |
| ۱۱۷ و ۱۴/۳ | حرث | ۸۹/۳ ، ۲۷۹/۲ | توبه |
| ۲۸۴ و ۲۷۳/۲ | حسب | ۴۸ و ۳/۳ | تورات |
| ۱۲/۳ | حشر | ۵۵/۳ | توقّی |
| ۳۹/۳ و ۲۷۳/۲ | حصر | ۶۲ و ۲۳ و ۲۰/۳ | تولّی |
| ۱۰۳/۳ | حفر | ۱۱۱/۳ | تولیت |
| ۱۰۲/۳ | حقّ | | ث |
| ۷۹ و ۴۷/۳ | حکمت | ۱۱۲/۳ | ثقف |
| ۶۲/۳ | حکیم | ۷۷/۳ | ثمن |
| ۹۳/۳ ، ۲۷۵/۲ | حلال و حرام | | ج |
| ۲۸۶/۲ | حمل | ۸۷/۳ | جزاء |
| ۹۵ و ۶۵/۳ | حنیف | ۵۵/۳ | جعل |
| ۵۲/۳ | حوار | ۲۸۲/۲ | جناح |
| ۱۰۴/۳ | حوض | ۱۲/۳ | جهنّم |
| ۲/۳ | حیّ | ۲۷۵/۲ | مجبىء |
| | خ | | ح |
| ۱۱۸/۳ | خبال | ۳۱/۳ | حبّ |
| ۲۷۵/۲ | خبط | ۲۲/۳ | حبط |
| ۱۰۳/۳ | خزرج | ۱۰۳/۳ | حبل |

| آیات | لغات | آیات | لغات |
|----------------|-------------|----------------|--------------|
| ۳۱ و ۱۶ و ۱۱/۳ | ذنب | ۴۴/۳ | خصم |
| ۱۴/۳ | ذهب | ۲۸۶/۲ | خطاء |
| | ر | ۵/۳ | خفاء |
| ۲۷۹/۲ | رأس | ۱۱۹/۳ | خلأ |
| ۳۰/۳ | رأفت | ۷۷/۳ | خلاق |
| ۲۷۵/۲ | ربا | ۵۵/۳ | خلف و اختلاف |
| ۸۰/۳ | ربّ و أرباب | ۱۰۷ و ۱۵/۳ | خلود |
| ۷۹/۳ | ربّانی | ۶۴/۳ | خنزیر |
| ۵۵/۳ ، ۲۸۱/۲ | رجوع | ۱۴/۳ | خیل |
| ۶/۳ | رحم و ارحام | | د |
| ۱۰۰/۳ | ردّ | ۱۱/۳ | دأب |
| ۷/۳ | رسوخ | ۷۹/۳ | درس |
| ۱۵/۳ ، ۲۸۲/۲ | رضا | ۲۸۲/۲ | دنوّ |
| ۵۵/۳ | رفع | ۱۱۸/۳ | دون |
| ۴۳/۳ | ركوع | ۲۸۲/۲ | دین و تداین |
| ۴۱/۳ | رمز | ۱۹/۳ و ۸۳ و ۸۵ | دین |
| ۲۸۳/۲ | رهن | ۷۵/۳ | دینار |
| ۲۵/۳ ، ۲۸۲/۲ | ریب | | ذ |
| ۱۱۷/۳ | ریح | ۱۱۹/۳ | ذات |
| | ز | ۳۴/۳ | ذریّه |
| ۳۸/۳ | زکریّا | ۵۸/۳ | ذکر |
| ۲۷۷/۲ | زکاة | ۱۱۲/۳ | ذلت |

| آیات | لغات | آیات | لغات |
|---------------|-------|--------------|-------------|
| | ش | ۷۷/۳ | زکو و تزکیه |
| ۷۷/۳ | شراء | ۱۵/۳ | زوج |
| ۹۵/۳ | شرك | ۷/۳ | زیغ |
| ۲۷۵/۲ | شطن | ۱۴/۳ | زینت |
| ۶۹/۳ | شعور | | س |
| ۱۰۳/۳ | شفا | ۲۸۲/۲ | سأم |
| ۱۸/۳ ، ۲۸/۲ | شهادت | ۴۱/۳ | سیح |
| ۱۳/۳ | شهوت | ۹۹/۳ ، ۲۷۷/۲ | سبیل الله |
| | ص | ۴۳/۳ | سجده |
| ۱۶/۳ | صبر | ۱۶/۳ | سحر |
| ۲۹/۳ | صدر | ۲۷۴/۲ | سرّ |
| ۹۵ و ۱۶/۳ | صدق | ۱۹/۳ | سرعت |
| ۲۸۱ و ۲۷۶/۲ | صدقه | ۲۸۳/۲ | سفر |
| ۹۹/۳ | صدّ | ۲۸۲/۲ | سفه |
| ۱۱۷/۳ | صّر | ۲۷۵/۲ | سلف |
| ۱۰۱/۳ | صراط | ۱۰۹/۳ | سماء |
| ۳۹/۳ ، ۲۷۷/۲ | صلاح | ۳۸/۳ | سمع |
| ۲۷۷/۲ | صلوة | ۱۱۳ و ۶۴/۳ | سواء |
| ۶۴/۳ | صلیب | ۱۰۶/۳ | سواد |
| | ض | ۱۴/۳ | سوم |
| ۱۱۲/۳ ، ۲۷۳/۲ | ضرب | ۳۹/۳ | سیادت |
| ۱۱۱/۳ | ضرر | ۲۷۳/۲ | سیما |

| آیات | لغات | آیات | لغات |
|-------------|-------|--------------|---------------|
| ۲۸۶/۲ | عفو | ۲۸۲/۲ | ضعیف |
| ۴۰/۳ | عقر | ۶۹/۳ | ضلالت |
| ۱۱۸/۳ | عقل | | ط |
| ۲۷۴/۲ | عَلَن | ۷۲/۳ | طائفه |
| ۱۱۸/۳ | عنت | ۹۳/۳ | طعام |
| ۷۳ و ۵۹/۳ | عند | ۲۸۲ ، ۲۷۳/۲ | طوع و استطاعت |
| ۹۹/۳ | عوج | ۲۸۶/۲ | طوق |
| ۲۷۵/۲ | عود | ۵۵/۳ | طهر و تطهیر |
| ۷۶/۳ | عهد | | ظ |
| ۴۴/۳ | عیسی | ۹۴/۳ | ظلم |
| | ع | | ع |
| ۲۴/۳ | غرور | ۹۶/۳ | عالم |
| ۱۱۲/۳ | غضب | ۱۳/۳ | عبرت |
| ۲۸۶ و ۲۸۴/۲ | غفر | ۵۶/۳ ، ۲۸۴/۲ | عذاب |
| ۴۰/۳ | غلام | ۲۶ و ۴/۳ | عزیز |
| ۱۲/۳ | غلبه | ۲۸۱/۲ | عسرت |
| ۹۷/۳ | غناء | ۴۱/۳ | عشاء |
| ۴۴/۳ | غیب | ۱۰۱/۳ | عصمت |
| ۳۷/۳ | غیر | ۱۱۳/۳ | عصیان |
| | ف | ۱۱۹/۳ | عضّ |
| ۱۳/۳ | فئة | ۷۴/۳ | عظیم |
| ۷۸/۳ | قتل | ۲۷۳/۲ | عقت |

| آیات | لغات | آیات | لغات |
|---------------|----------|--------------|-------------|
| ۹۷ و ۵۵/۳ | قیامت | ۷/۳ ، ۲۷۴/۲ | فتنه |
| ۲/۳ | قیوم | ۹۱/۳ | فلاء |
| | ک | ۱۱/۳ | فرعون |
| ۸۱ و ۴۸ و ۳/۳ | کتاب | ۲۳ و ۴/۳ | فرقان |
| ۷۱/۳ ، ۲۸۳/۲ | کتمان | ۹۹ و ۷۸/۳ | فریق |
| ۲۵/۳ ، ۲۸۱/۲ | کسب | ۹۴ و ۲۴/۳ | فِریه |
| ۴۴ و ۳۷/۳ | کفالت | ۶۳/۳ ، ۲۷۷/۲ | فساد |
| ۴/۳ | کفر | ۸۲/۳ ، ۲۸۲/۲ | فسق |
| ۲۸۶/۲ | کلف | ۱۳/۳ | فضّه |
| ۶۴ و ۳۹/۳ | کلمه | ۷۳/۳ | فضل |
| ۷۷ و ۴۶/۳ | تکلیم | ۲۷۳/۲ | فقر |
| ۴۹/۳ | کمه | | ق |
| ۴۶/۳ | کهل | ۲۸۳/۲ | قبض |
| ۱۰۱ و ۲۵/۳ | کیف | ۳۷/۳ | قبول و تقبل |
| | ل | ۲۱/۳ | قتل |
| ۷۱/۳ | لبس | ۲۸۲/۲ | قرض |
| ۲۷۳/۲ | لحف | ۱۸/۳ ، ۲۸۲/۲ | قسط |
| ۴۴ و ۳۸/۳ | لدن ولدی | ۶۲/۳ | قصّ |
| ۷۸/۳ | لسان | ۴۴/۳ | قلم |
| ۷۲/۳ | لعل | ۷۵ و ۱۴/۳ | قنطار |
| ۸۷ و ۶۱/۳ | لعن | ۴۳ و ۱۶/۳ | قنوت |
| ۴۴ و ۱۳/۳ | لقاء | ۲۷۵/۲ | قیام و قوام |

| آیات | لغات | آیات | لغات |
|----------------|-------------|--------------|----------|
| ۲۶/۳ | مَلَك | ۱۰۰/۳ | لیم |
| ۹۱/۳ | مَلَأ | ۱۱۰/۳ | لو |
| ۹۵/۳ | مِلَّت | ۷۸/۳ | لوی |
| ۱۰۴/۳ | مُنْكَر | ۲۷/۳ ، ۲۷۴/۲ | لیل |
| ۱۲/۳ | مه‌اد | | م |
| ۴۶/۳ | مَهْد | ۲۷۹/۲ | مال |
| ۱۸/۳ | میثاق | ۲۸۶/۲ | مؤاخذه |
| | ن | ۶۱/۳ | مباهله |
| ۱۶/۳ | نار | ۱۴/۳ | متاع |
| ۴۴ و ۱۵/۳ | نَبَأ | ۷/۳ | متشابهات |
| ۳۷/۳ | نبت و انبات | ۵۹/۳ ، ۲۷۵/۲ | مثل |
| ۷۹ و ۳۹ و ۲۱/۳ | نُبُوت | ۲۰/۳ | مجادله |
| ۳۹/۳ | نداء | ۷/۳ | محک‌مات |
| ۳۵/۳ | نذر | ۲۷۶/۲ | محق |
| ۳۶/۳ | نزع | ۳۵/۳ | مرء مرأة |
| ۳/۳ | نزل و انزال | ۲۴/۳ ، ۲۷۵/۲ | مس |
| ۱۴/۳ | نساء | ۱۰۲/۳ | مستقیم |
| ۲۳/۳ | نصب | ۱۱۲/۳ | مسکنت |
| ۱۱۱ و ۵۲/۳ | نصر | ۴۵/۳ | مسیح |
| ۲۸۱/۲ | نظره | ۱۰۴/۳ | معروف |
| ۸۸/۳ | نظر و انظار | ۵۳/۳ | مکر |
| ۱۴/۳ | نعم و انعام | ۳۹/۳ ، ۲۸۵/۲ | ملائکه |

| آیات | لغات | آیات | لغات |
|-------|---------|--------------|--------------|
| ۸۲/۳ | ولایت | ۳۰/۳ ، ۲۸۶/۲ | نفس |
| ۲۸۶/۲ | مَوَلَى | ۱۰۳/۳ | نقد |
| ۲۷/۳ | ولوح | ۱۰۳ و ۴/۳ | نقمت |
| | ی | ۲۷۴/۲ | نهار |
| ۲۸۱/۲ | میسرة | ۱۵/۳ | نهر |
| ۳۹/۳ | یحیی | ۲۷۵/۲ | نهی و انتهاء |
| ۷۷/۳ | یمین | ۳۳/۳ | نوح |
| ۲۸۱/۲ | یوم | ۹۲/۳ | نیل |
| | | | هـ |
| | | ۳۸/۳ | هبة |
| | | ۲/۳ | هو |
| | | ۹۶/۳ | هدایت |
| | | | و |
| | | ۳۰/۳ | وجود |
| | | ۱۰۶/۳ | وجه |
| | | ۷۲ و ۴۴/۳ | وجیه |
| | | ۶۹ و ۳۰/۳ | وَدّ |
| | | ۲۷۸/۲ | وذر |
| | | ۷۳/۳ ، ۲۸۶/۲ | وسع |
| | | ۲۷۵/۲ | موعظه |
| | | ۲۵/۳ ، ۲۸۱/۲ | وفاء |
| | | ۲۸/۳ | وَقَاة |

فهرست سوره‌ها

| شماره صفحه | نام سوره |
|------------|-------------------------------------|
| ۲ | ادامه سوره بقره از آیه ۲۷۳ تا انتها |
| ۶۵ | آل عمران از آیه ۱ تا آیه ۱۱۹ |